



مغالطه به زبان آدمیزاد

کامل‌ترین فهرست مغالطه به زبان فارسی

نویسنده: بو پینت مترجم: فرید آذسن

این مجموعه ابتدا در سایت دیجی کالا مگ
منتشر شده است.

مغالطه به زبان آدمیزاد

مؤلف: بو بنت

(<https://www.logicallyfallacious.com>)

مترجم: فرید آذسن

(<https://azsan.ir>)

ویراستار تخصصی: بهنام اکبری

حامی پروژه: دیجی کالا مگ (مجله‌ی اینترنتی دیجی کالا)

(<https://www.digikala.com/mag>)

فهرست محتوا

۱۱ سخن مترجم
۱۳ سخن مترجم (انتشار یافته در دیجی‌کالا مگ)
۱۵ پیش‌گفتار
۱۸ مقدمه
۲۹ مغالطه‌ی لحن بیان (Accent Fallacy) مغالطه به زبان آدمیزاد (۱)
۳۱ مغالطه‌ی حذف استثناء (Accident Fallacy) مغالطه به زبان آدمیزاد (۲)
۳۳ مغالطه‌ی حمله به خودباوری (Ad Fidentia) مغالطه به زبان آدمیزاد (۳)
۳۵ مغالطه‌ی موردی یا استعجالی (Ad Hoc Rescue) مغالطه به زبان آدمیزاد (۴)
۳۷ مغالطه‌ی تشنّعی (اِتّهام‌وزانه) مغالطه به زبان آدمیزاد (۵)
۳۹ مغالطه‌ی تشنّعی (منفعت شخصی) مغالطه به زبان آدمیزاد (۶)
۴۱ مغالطه‌ی تشنّعی (ارتباط با مجرم) مغالطه به زبان آدمیزاد (۷)
۴۳ مغالطه‌ی تشنّعی (تو هم چینی) مغالطه به زبان آدمیزاد (۸)
۴۵ (۹) اخذ نتیجه‌ی ایجابی از مقدمه‌ای سلبی (Affirmative Conclusion from a Negative Premise) مغالطه به زبان آدمیزاد
۴۷ دوقطبی پنداشتن امر منفصل (Affirming a Disjunct) مغالطه به زبان آدمیزاد (۱۰)
۴۹ مغالطه‌ی وضع تالی (Affirming the Consequent) مغالطه به زبان آدمیزاد (۱۱)
۵۱ مغالطه‌ی قطعیت جعلی (Alleged Certainty) مغالطه به زبان آدمیزاد (۱۲)
۵۳ مغالطه‌ی سوپ الفبا (Alphabet Soup) مغالطه به زبان آدمیزاد (۱۳)
۵۵ مغالطه‌ی بدیل کاذب (Alternative Advance) مغالطه به زبان آدمیزاد (۱۴)
۵۷ مغالطه‌ی دانش غیرممکن (Amazing Familiarity) مغالطه به زبان آدمیزاد (۱۵)
۵۹ مغالطه‌ی ابهام (Ambiguity Fallacy) مغالطه به زبان آدمیزاد (۱۶)
۶۱ توسل به منبع ناشناس (Anonymous Authority) مغالطه به زبان آدمیزاد (۱۷)
۶۳ مغالطه‌ی انسان‌نگاری (Anthropomorphism) مغالطه به زبان آدمیزاد (۱۸)
۶۵ توسل به دستاورد (Appeal to Accomplishment) مغالطه به زبان آدمیزاد (۱۹)
۶۷ توسل به خشم (Appeal to Anger) مغالطه به زبان آدمیزاد (۲۰)
۶۹ توسل به مرجع (Appeal to Authority) مغالطه به زبان آدمیزاد (۲۱)
۷۳ توسل به شهرت (Appeal to Celebrity) مغالطه به زبان آدمیزاد (۲۲)
۷۵ توسل به رأی کفایت مذاکرات (Appeal to Closure) مغالطه به زبان آدمیزاد (۲۳)
۷۷ توسل به صدقه (Appeal to Coincidence) مغالطه به زبان آدمیزاد (۲۴)
۷۹ توسل به باور عام (Appeal to Common Belief) مغالطه به زبان آدمیزاد (۲۵)
۸۲ توسل به مردمی بودن (Appeal to Common Folk) مغالطه به زبان آدمیزاد (۲۶)
۸۴ توسل به معرفت عام (Appeal to Common Sense) مغالطه به زبان آدمیزاد (۲۷)

۸۶.....	توسل به پیچیدگی (Appeal to Complexity) مغالطه به زبان آدمیزاد (۲۸)
۸۸.....	توسل به عواقب (Appeal to Consequences) مغالطه به زبان آدمیزاد (۲۹)
۹۰.....	توسل به تعریف (Appeal to Definition) مغالطه به زبان آدمیزاد (۳۰)
۹۲.....	توسل به درماندگی (Appeal to Desperation) مغالطه به زبان آدمیزاد (۳۱)
۹۴.....	توسل به برابری (Appeal to Equality) مغالطه به زبان آدمیزاد (۳۲)
۹۶.....	توسل به عواطف (Appeal to Emotion) مغالطه به زبان آدمیزاد (۳۳)
۹۸.....	توسل به حد نهایی (Appeal to Extremes) مغالطه به زبان آدمیزاد (۳۴)
۱۰۰.....	توسل به ایمان (Appeal to Faith) مغالطه به زبان آدمیزاد (۳۵)
۱۰۲.....	توسل به مرجع کاذب (Appeal to False Authority) مغالطه به زبان آدمیزاد (۳۶)
۱۰۴.....	توسل به ترس (Appeal to Fear) مغالطه به زبان آدمیزاد (۳۷)
۱۰۶.....	توسل به چاپلوسی (Appeal to Flattery) مغالطه به زبان آدمیزاد (۳۸)
۱۰۸.....	توسل به زور (Appeal to Force) مغالطه به زبان آدمیزاد (۳۹)
۱۱۰.....	توسل به افلاک (Appeal to Heaven) مغالطه به زبان آدمیزاد (۴۰)
۱۱۲.....	توسل به شهود (Appeal to Intuition) مغالطه به زبان آدمیزاد (۴۱)
۱۱۴.....	توسل به طبیعت (Appeal to Nature) مغالطه به زبان آدمیزاد (۴۲)
۱۱۶.....	توسل به هنجار (Appeal to Normality) مغالطه به زبان آدمیزاد (۴۳)
۱۱۸.....	توسل به تازگی (Appeal to Novelty) مغالطه به زبان آدمیزاد (۴۴)
۱۲۰.....	توسل به ترحم (Appeal to Pity) مغالطه به زبان آدمیزاد (۴۵)
۱۲۲.....	توسل به قبول عامه (Appeal to Popularity) مغالطه به زبان آدمیزاد (۴۶)
۱۲۴.....	توسل به امکان (Appeal to Possibility) مغالطه به زبان آدمیزاد (۴۷)
۱۲۶.....	توسل به تمسخر (Appeal to Ridicule) مغالطه به زبان آدمیزاد (۴۸)
۱۲۸.....	توسل به حقیقت بدیهی (Appeal to Self-Evident Truth) مغالطه به زبان آدمیزاد (۴۹)
۱۳۰.....	توسل به نفرت‌ورزی (Appeal to Spite) مغالطه به زبان آدمیزاد (۵۰)
۱۳۲.....	توسل به حماقت (Appeal to Stupidity) مغالطه به زبان آدمیزاد (۵۱)
۱۳۴.....	توسل به قانون (Appeal to the Law) مغالطه به زبان آدمیزاد (۵۲)
۱۳۶.....	توسل به سفر به ماه (Appeal to the Moon) مغالطه به زبان آدمیزاد (۵۳)
۱۳۷.....	توسل به سنت (Appeal to Tradition) مغالطه به زبان آدمیزاد (۵۴)
۱۳۹.....	توسل به اعتماد (Appeal to Trust) مغالطه به زبان آدمیزاد (۵۵)
۱۴۱.....	استدلال بر اساس زبان برانگیزاننده (Argument by Emotive Language) مغالطه به زبان آدمیزاد (۵۶)
۱۴۳.....	استدلال بر اساس سریع حرف زدن (Argument by Fast Talking) مغالطه به زبان آدمیزاد (۵۷)
۱۴۵.....	استدلال بر اساس چرند و پرند (Argument by Gibberish) مغالطه به زبان آدمیزاد (۵۸)
۱۴۷.....	استدلال بر اساس جذابیت فردی (Argument by Personal Charm) مغالطه به زبان آدمیزاد (۵۹)
۱۴۸.....	استدلال بر اساس لجاجت (Argument by Pigheadedness) مغالطه به زبان آدمیزاد (۶۰)

۱۵۰.....	استدلال بر اساس تکرار (Argument by Repetition) مغالطه به زبان آدمیزاد (۶۱).
۱۵۲.....	استدلال بر اساس خوانش گزینشی (Argument by Selective Reading) مغالطه به زبان آدمیزاد (۶۲)
۱۵۴.....	استدلال بر اساس قدمت (Argument from Age) مغالطه به زبان آدمیزاد (۶۳)
۱۵۶.....	استدلال بر اساس مغالطه (Argument from Fallacy) مغالطه به زبان آدمیزاد (۶۴)
۱۵۸.....	استدلال بر اساس مرجع کاذب (Argument from False Authority) مغالطه به زبان آدمیزاد (۶۵)
۱۵۹.....	توسل به شنیده‌ها (Argument from Hearsay) مغالطه به زبان آدمیزاد (۶۶)
۱۶۲.....	استدلال جهلی (Argument from Ignorance) مغالطه به زبان آدمیزاد (۶۷)
۱۶۵.....	استدلال بر اساس دیرباوری (Argument from Incredulity) مغالطه به زبان آدمیزاد (۶۸)
۱۶۷.....	استدلال بر اساس سکوت (Argument from Silence) مغالطه به زبان آدمیزاد (۶۹)
۱۶۹.....	استدلال ریش (Argument of the Beard) مغالطه به زبان آدمیزاد (۷۰)
۱۷۱.....	استدلال بر اساس حد وسط (Argument to Moderation) مغالطه به زبان آدمیزاد (۷۱)
۱۷۳.....	استدلال بر اساس جیب (Argument to the Purse) مغالطه به زبان آدمیزاد (۷۲)
۱۷۵.....	ظرفه رفتن (Avoiding the Issue) مغالطه به زبان آدمیزاد (۷۳)
۱۷۷.....	مغالطه‌ی نرخ پایه (Base Rate Fallacy) مغالطه به زبان آدمیزاد (۷۴)
۱۷۹.....	مغالطه‌ی مصادره به مطلوب (Begging the Question) مغالطه به زبان آدمیزاد (۷۵)
۱۸۱.....	مغالطه‌ی نمونه‌گیری جانبدارانه (Biased Sample Fallacy) مغالطه به زبان آدمیزاد (۷۶)
۱۸۳.....	مغالطه‌ی پیروی کورکورانه از مرجع (Blind Authority Fallacy) مغالطه به زبان آدمیزاد (۷۷)
۱۸۵.....	مغالطه‌ی پنجره‌ی شکسته (Broken Window Fallacy) مغالطه به زبان آدمیزاد (۷۸)
۱۸۷.....	مغالطه‌ی بولورسم (Bulverism) مغالطه به زبان آدمیزاد (۷۹)
۱۸۹.....	مغالطه‌ی تقلیل‌گرایی علی (Causal Reductionism) مغالطه به زبان آدمیزاد (۸۰)
۱۹۰.....	مغالطه‌ی گلچین کردن (Cherry Picking) مغالطه به زبان آدمیزاد (۸۱)
۱۹۲.....	مغالطه‌ی تعریف دوری (Circular Definition) مغالطه به زبان آدمیزاد (۸۲)
۱۹۳.....	مغالطه‌ی استدلال‌ورزی دوری (Circular Reasoning) مغالطه به زبان آدمیزاد (۸۳)
۱۹۵.....	مغالطه‌ی جابه‌جایی قضایای شرطی (Commutation of Conditionals) مغالطه به زبان آدمیزاد (۸۴)
۱۹۶.....	مغالطه‌ی سؤال پیچیده (Complex Question Fallacy) مغالطه به زبان آدمیزاد (۸۵)
۱۹۸.....	مغالطه‌ی تعارض شروط (Conflicting Conditions) مغالطه به زبان آدمیزاد (۸۶)
۱۹۹.....	مغالطه‌ی خلط توضیح با توجیه (Confusing an Explanation with an Excuse) مغالطه به زبان آدمیزاد (۸۷)
	مغالطه‌ی خلط مسأله‌ی توضیح‌داده نشده با مسأله‌ی توضیح‌ناپذیر (Confusing Currently Unexplained with Unexplainable)
۲۰۱.....	مغالطه به زبان آدمیزاد (۸۸)
۲۰۳.....	مغالطه‌ی پیوستگی (Conjunction Fallacy) مغالطه به زبان آدمیزاد (۸۹)
۲۰۵.....	مغالطه‌ی تئوری توطئه (Conspiracy Theory) مغالطه به زبان آدمیزاد (۹۰)
۲۰۷.....	مغالطه‌ی متن‌پریشی (Contextomy) مغالطه به زبان آدمیزاد (۹۱)
۲۰۹.....	مغالطه‌ی تحریف تعریف (Definist Fallacy) مغالطه به زبان آدمیزاد (۹۲)

۲۱۱.....	مغالطه‌ی انکار عبارت متّصل (Denying a Conjunct) مغالطه به زبان آدمیزاد (۹۳)
۲۱۳.....	مغالطه‌ی رفع مقّم (Denying the Antecedent) مغالطه به زبان آدمیزاد (۹۴)
۲۱۵.....	مغالطه‌ی رد امر متضایف (Denying the Correlative) مغالطه به زبان آدمیزاد (۹۵)
۲۱۷.....	مغالطه‌ی انفصال (Disjunction Fallacy) مغالطه به زبان آدمیزاد (۹۶)
۲۱۹.....	مغالطه‌ی تمایز بدون تفاوت (Distinction Without a Difference) مغالطه به زبان آدمیزاد (۹۷)
۲۲۱.....	مغالطه‌ی یک بام و دو هوا (Double Standard) مغالطه به زبان آدمیزاد (۹۸)
۲۲۳.....	مغالطه‌ی بوم‌شناختی (Ecological Fallacy) مغالطه به زبان آدمیزاد (۹۹)
۲۲۵.....	مغالطه‌ی ریشه‌شناختی (Etymological Fallacy) مغالطه به زبان آدمیزاد (۱۰۰)
۲۲۷.....	مغالطه‌ی اشتراک لفظ (Equivocation) مغالطه به زبان آدمیزاد (۱۰۱)
۲۲۸.....	مغالطه‌ی مقّمه‌های مانع‌الجمع (Fallacy of Exclusive Premises) مغالطه به زبان آدمیزاد (۱۰۲)
۲۳۰.....	مغالطه‌ی وجودی (Existential Fallacy) مغالطه به زبان آدمیزاد (۱۰۳)
۲۳۲.....	مغالطه‌ی تشابه موسّع (Extended Analogy) مغالطه به زبان آدمیزاد (۱۰۴)
۲۳۴.....	مغالطه‌ی ابهام‌گویی عمدی (Failure to Elucidate) مغالطه به زبان آدمیزاد (۱۰۵)
۲۳۶.....	مغالطه‌ی دقت جعلی (Fake Precision) مغالطه به زبان آدمیزاد (۱۰۶)
۲۳۸.....	مغالطه‌ی حد وسط غیرمنبسط (Fallacy of (the) Undistributed Middle) مغالطه به زبان آدمیزاد (۱۰۷)
۲۴۰.....	مغالطه‌ی ترکیب (Fallacy of Composition) مغالطه به زبان آدمیزاد (۱۰۸)
۲۴۲.....	مغالطه‌ی تفکیک (Fallacy of Division) مغالطه به زبان آدمیزاد (۱۰۹)
۲۴۳.....	مغالطه‌ی هریک و همه (Fallacy of Every and All) مغالطه به زبان آدمیزاد (۱۱۰)
۲۴۵.....	مغالطه‌ی چهار حد (Fallacy of Four Terms) مغالطه به زبان آدمیزاد (۱۱۱)
۲۴۷.....	مغالطه‌ی توسل به مخالفت (Fallacy of Opposition) مغالطه به زبان آدمیزاد (۱۱۲)
۲۴۹.....	مغالطه‌ی انتساب جعلی (False Attribution) مغالطه به زبان آدمیزاد (۱۱۳)
۲۵۱.....	مغالطه‌ی عکس کاذب (False Conversion) مغالطه به زبان آدمیزاد (۱۱۴)
۲۵۳.....	مغالطه‌ی قیاس نوحیدین کاذب (False Dilemma) مغالطه به زبان آدمیزاد (۱۱۵)
۲۵۵.....	مغالطه‌ی معلول کاذب (False Effect) مغالطه به زبان آدمیزاد (۱۱۶)
۲۵۷.....	مغالطه‌ی مساوقت کاذب (False Equivalence) مغالطه به زبان آدمیزاد (۱۱۷)
۲۵۹.....	مغالطه‌ی فرافکنی خیالات (Fantasy Projection) مغالطه به زبان آدمیزاد (۱۱۸)
۲۶۱.....	مغالطه‌ی فرضیه‌ی نامحتمل (Far-Fetched Hypothesis) مغالطه به زبان آدمیزاد (۱۱۹)
۲۶۳.....	مغالطه‌ی قیاس مع‌الفارق (Faulty Comparison) مغالطه به زبان آدمیزاد (۱۲۰)
۲۶۵.....	مغالطه‌ی خوک جدری (Gadarene Swine Fallacy) مغالطه به زبان آدمیزاد (۱۲۱)
۲۶۶.....	مغالطه‌ی گالیله (Galileo Fallacy) مغالطه به زبان آدمیزاد (۱۲۲)
۲۶۸.....	مغالطه‌ی قمارباز (Gambler's Fallacy) مغالطه به زبان آدمیزاد (۱۲۳)
۲۷۰.....	مغالطه‌ی تکوینی (Genetic Fallacy) مغالطه به زبان آدمیزاد (۱۲۴)
۲۷۲.....	مغالطه‌ی تعمیم شتابزده (Hasty Generalization) مغالطه به زبان آدمیزاد (۱۲۵)

۲۷۴.....	مغالطه‌ی خر و خرما (Having Your Cake) مغالطه به زبان آدمیزاد (۱۲۶)
۲۷۶.....	مغالطه‌ی دستکاری استدلال (Hedging) مغالطه به زبان آدمیزاد (۱۲۷)
۲۷۸.....	مغالطه‌ی تاریخ‌دان (Historian's Fallacy) مغالطه به زبان آدمیزاد (۱۲۸)
۲۸۰.....	مغالطه‌ی کوتوله (Homunculus Fallacy) مغالطه به زبان آدمیزاد (۱۲۹)
۲۸۲.....	مغالطه‌ی پرتاب موفق (Hot Hand Fallacy) مغالطه به زبان آدمیزاد (۱۳۰)
۲۸۴.....	مغالطه‌ی جلب و تغییر القائی (Hypnotic Bait and Switch) مغالطه به زبان آدمیزاد (۱۳۱)
۲۸۶.....	مغالطه‌ی فرضیه‌ی مغایر با واقعیت (Hypothesis Contrary to Fact) مغالطه به زبان آدمیزاد (۱۳۲)
۲۸۸.....	مغالطه‌ی هویتی (Identity Fallacy) مغالطه به زبان آدمیزاد (۱۳۳)
۲۹۰.....	مغالطه‌ی اگر منظورتان از ویسکی... (If-By-Whiskey) مغالطه به زبان آدمیزاد (۱۳۴)
۲۹۳.....	مغالطه‌ی عکس نقیض باطل (Illicit Contraposition) مغالطه به زبان آدمیزاد (۱۳۵)
۲۹۶.....	مغالطه‌ی کبرای باطل (Illicit Major) مغالطه به زبان آدمیزاد (۱۳۶)
۲۹۸.....	مغالطه‌ی صغرای باطل (Illicit Minor) مغالطه به زبان آدمیزاد (۱۳۷)
۳۰۰.....	مغالطه‌ی جایگزینی باطل اجزاء همسان (Illicit Substitution of Identicals) مغالطه به زبان آدمیزاد (۱۳۸)
۳۰۲.....	مغالطه‌ی قیاس ناقص (Incomplete Comparison) مغالطه به زبان آدمیزاد (۱۳۹)
۳۰۳.....	مغالطه‌ی تباين (Inconsistency) مغالطه به زبان آدمیزاد (۱۴۰)
۳۰۵.....	مغالطه‌ی بفرنج‌سازی مسأله (Inflation of Conflict) مغالطه به زبان آدمیزاد (۱۴۱)
۳۰۷.....	مغالطه‌ی علت کم‌اهمیت (Insignificant Cause) مغالطه به زبان آدمیزاد (۱۴۲)
۳۰۹.....	مغالطه‌ی قضاوت عجولانه (Jumping to Conclusions) مغالطه به زبان آدمیزاد (۱۴۳)
۳۱۰.....	مغالطه‌ی برای این‌که زیرا (Just Because Fallacy) مغالطه به زبان آدمیزاد (۱۴۴)
۳۱۲.....	مغالطه‌ی بدترین حالت (Just In Case Fallacy) مغالطه به زبان آدمیزاد (۱۴۵)
۳۱۴.....	مغالطه‌ی منطق کتری‌وار (Kettle Logic) مغالطه به زبان آدمیزاد (۱۴۶)
۳۱۶.....	مغالطه‌ی کم‌احتمال‌ترین فرضیه (Least Plausible Hypothesis) مغالطه به زبان آدمیزاد (۱۴۷)
۳۱۸.....	مغالطه‌ی ژرفای محدود (Limited Depth) مغالطه به زبان آدمیزاد (۱۴۸)
۳۱۹.....	مغالطه‌ی وسعت دید محدود (Limited Scope) مغالطه به زبان آدمیزاد (۱۴۹)
۳۲۰.....	مغالطه‌ی خردگیری منطقی (Logic Chopping) مغالطه به زبان آدمیزاد (۱۵۰)
۳۲۲.....	مغالطه‌ی بازی‌انگاری (Ludic Fallacy) مغالطه به زبان آدمیزاد (۱۵۱)
۳۲۴.....	مغالطه‌ی دروغ‌گویی با آمار (Lying with Statistics) مغالطه به زبان آدمیزاد (۱۵۲)
۳۲۶.....	مغالطه‌ی تفکر جادویی (Magical Thinking) مغالطه به زبان آدمیزاد (۱۵۳)
۳۲۸.....	مغالطه‌ی مکنامارا (McNamara Fallacy) مغالطه به زبان آدمیزاد (۱۵۴)
۳۳۰.....	مغالطه‌ی سؤال بی‌معنا (Meaningless Question) مغالطه به زبان آدمیزاد (۱۵۵)
۳۳۱.....	مغالطه‌ی روشنی گمراه‌کننده (Misleading Vividness) مغالطه به زبان آدمیزاد (۱۵۶)
۳۳۳.....	مغالطه‌ی داده‌ی ناموجود (Missing Data Fallacy) مغالطه به زبان آدمیزاد (۱۵۷)
۳۳۵.....	مغالطه‌ی موجهات (Modal (Scope) Fallacy) مغالطه به زبان آدمیزاد (۱۵۸)

۳۳۷.....	مغالطه‌ی اخلاق‌گرایانه (Moralistic Fallacy) مغالطه به زبان آدمیزاد (۱۵۹)
۳۳۹.....	مغالطه‌ی تغییر ملاک‌ها پس از رسیدن به توافق (Moving the Goalposts) مغالطه به زبان آدمیزاد (۱۶۰)
۳۴۲.....	مغالطه‌ی مقایسه‌ی چندگانه (Multiple Comparisons Fallacy) مغالطه به زبان آدمیزاد (۱۶۱)
۳۴۴.....	مغالطه‌ی طبیعت‌گرایانه (Naturalistic Fallacy) مغالطه به زبان آدمیزاد (۱۶۲)
۳۴۷.....	مغالطه‌ی نفی مقدم و تالی (Negating Antecedent and Consequent) مغالطه به زبان آدمیزاد (۱۶۳)
۳۴۹.....	مغالطه‌ی نتیجه‌ی سلبی از مقدمه‌های ایجابی (Negative Conclusion from Affirmative Premises) مغالطه به زبان آدمیزاد (۱۶۴)
۳۵۱.....	مغالطه‌ی نیروانا (Nirvana Fallacy) مغالطه به زبان آدمیزاد (۱۶۵)
۳۵۳.....	مغالطه‌ی اسکاتلندی واقعی (No True Scotsman Fallacy) مغالطه به زبان آدمیزاد (۱۶۶)
۳۵۶.....	مغالطه‌ی استنتاج نامتوافق (Non Sequitur) مغالطه به زبان آدمیزاد (۱۶۷)
۳۵۸.....	مغالطه‌ی تلاش زیاد (Notable Effort) مغالطه به زبان آدمیزاد (۱۶۸)
۳۵۹.....	مغالطه‌ی خشم بیش از حد (Overextended Outrage) مغالطه به زبان آدمیزاد (۱۶۹)
۳۶۱.....	مغالطه‌ی ساده‌انگاری علت (Oversimplified Cause Fallacy) مغالطه به زبان آدمیزاد (۱۷۰)
۳۶۳.....	مغالطه‌ی استثناء قوی (Overwhelming Exception) مغالطه به زبان آدمیزاد (۱۷۱)
۳۶۵.....	مغالطه‌ی دسته‌بندی انعطاف‌ناپذیر (Package-Deal Fallacy) مغالطه به زبان آدمیزاد (۱۷۲)
۳۶۷.....	مغالطه‌ی مسموم کردن سرچشمه (Poisoning the Well) مغالطه به زبان آدمیزاد (۱۷۳)
۳۶۹.....	مغالطه‌ی نزاکت سیاسی (Political Correctness Fallacy) مغالطه به زبان آدمیزاد (۱۷۴)
۳۷۱.....	مغالطه‌ی نتیجه‌گیری بی‌پایه‌و‌اساس (Post-Designation) مغالطه به زبان آدمیزاد (۱۷۵)
۳۷۳.....	مغالطه‌ی زبان پیش‌داورانه (Prejudicial Language) مغالطه به زبان آدمیزاد (۱۷۶)
۳۷۵.....	مغالطه‌ی برهان بر اساس ارعاب (Proof by Intimidation) مغالطه به زبان آدمیزاد (۱۷۷)
۳۷۷.....	مغالطه‌ی جا زدن ادعا به جای مدرک (Proof Surrogate) مغالطه به زبان آدمیزاد (۱۷۸)
۳۷۸.....	مغالطه‌ی اثبات عدم وجود (Proving Non-Existence) مغالطه به زبان آدمیزاد (۱۷۹)
۳۸۰.....	مغالطه‌ی توسل به تکوین روانی (Psychogenetic Fallacy) مغالطه به زبان آدمیزاد (۱۸۰)
۳۸۲.....	مغالطه‌ی انتقال سور (Quantifier-Shift Fallacy) مغالطه به زبان آدمیزاد (۱۸۱)
۳۸۳.....	مغالطه‌ی فیزیک کوانتوم (Quantum Physics Fallacy) مغالطه به زبان آدمیزاد (۱۸۲)
۳۸۵.....	مغالطه‌ی علت شبهه‌دار (Questionable Cause) مغالطه به زبان آدمیزاد (۱۸۳)
۳۸۷.....	مغالطه‌ی توجیه کردن (Rationalization) مغالطه به زبان آدمیزاد (۱۸۴)
۳۸۸.....	مغالطه‌ی نکته‌ی انحرافی (Red Herring) مغالطه به زبان آدمیزاد (۱۸۵)
۳۹۰.....	مغالطه‌ی برهان خلف (Reductio ad Absurdum) مغالطه به زبان آدمیزاد (۱۸۶)
۳۹۲.....	مغالطه‌ی تقلیل به هیتلر (Reductio ad Hitlerum) مغالطه به زبان آدمیزاد (۱۸۷)
۳۹۴.....	مغالطه‌ی بازگشت به حد اعتدال (Regression Fallacy) مغالطه به زبان آدمیزاد (۱۸۸)
۳۹۶.....	مغالطه‌ی جسمیت بخشیدن (Reification) مغالطه به زبان آدمیزاد (۱۸۹)
۳۹۸.....	مغالطه‌ی مقایسه‌ی نسبی (Relative Privation) مغالطه به زبان آدمیزاد (۱۹۰)

۴۰۰.....	مغالطه‌ی علیت خودارجاع‌دهنده (Retrogressive Causation) مغالطه به زبان آدمیزاد (۱۹۱)
۴۰۲.....	مغالطه‌ی خیرخواهی (Righteousness Fallacy) مغالطه به زبان آدمیزاد (۱۹۲)
۴۰۴... (۱۹۳)	مغالطه‌ی اشتباه گرفتن حقوق قانونی با ارزش‌های اخلاقی (Rights to Ought Fallacy) مغالطه به زبان آدمیزاد (۱۹۳)
۴۰۶.....	مغالطه‌ی بلاگردانی (Scapegoating) مغالطه به زبان آدمیزاد (۱۹۴)
۴۰۷.....	مغالطه‌ی توجه‌گزینشی (Selective Attention) مغالطه به زبان آدمیزاد (۱۹۵)
۴۰۸.....	مغالطه‌ی حق‌به‌جانب بودن (Self-Righteousness Fallacy) مغالطه به زبان آدمیزاد (۱۹۶)
۴۱۰.....	مغالطه‌ی استدلال توخالی (Self-Sealing Argument) مغالطه به زبان آدمیزاد (۱۹۷)
۴۱۲... (۱۹۸)	مغالطه‌ی نهادن بار اثبات بر دوش طرف مقابل (Shifting of the Burden of Proof) مغالطه به زبان آدمیزاد (۱۹۸)
۴۱۴.....	مغالطه‌ی تفسیر منفعت‌طلبانه (Shoehorning) مغالطه به زبان آدمیزاد (۱۹۹)
۴۱۶.....	مغالطه‌ی شیب لغزنده (Slippery Slope) مغالطه به زبان آدمیزاد (۲۰۰)
۴۱۸.....	مغالطه‌ی استدلال یک‌طرفه (Special Pleading) مغالطه به زبان آدمیزاد (۲۰۱)
۴۲۰.....	مغالطه‌ی چرخش اطلاعات (Spin Doctoring) مغالطه به زبان آدمیزاد (۲۰۲)
۴۲۲.....	مغالطه‌ی روحانی (Spiritual Fallacy) مغالطه به زبان آدمیزاد (۲۰۳)
۴۲۳.....	مغالطه‌ی پوشش رسانه‌ای (Spotlight Fallacy) مغالطه به زبان آدمیزاد (۲۰۴)
۴۲۵.....	مغالطه‌ی حکم بر اساس نوآیینی (Statement of Conversion) مغالطه به زبان آدمیزاد (۲۰۵)
۴۲۷.....	مغالطه‌ی کلیشه‌سازی (Stereotyping) مغالطه به زبان آدمیزاد (۲۰۶)
۴۲۸.....	مغالطه‌ی مفهوم ربوده‌شده (Stolen Concept Fallacy) مغالطه به زبان آدمیزاد (۲۰۷)
۴۲۹.....	مغالطه‌ی مرد پوشالی (Strawman Fallacy) مغالطه به زبان آدمیزاد (۲۰۸)
۴۳۱.....	مغالطه‌ی ارجحیت دادن طرز بیان به جوهر کلام (Style Over Substance) مغالطه به زبان آدمیزاد (۲۰۹)
۴۳۳.....	مغالطه‌ی ذهنی‌گرایی (Subjectivist Fallacy) مغالطه به زبان آدمیزاد (۲۱۰)
۴۳۵.....	مغالطه‌ی توضیح امر غیرممکن (Subverted Support) مغالطه به زبان آدمیزاد (۲۱۱)
۴۳۷.....	مغالطه‌ی هزینه‌ی هدر رفته (Sunk-Cost Fallacy) مغالطه به زبان آدمیزاد (۲۱۲)
۴۳۹.....	مغالطه‌ی امر متضایف ملغی‌شده (Suppressed Correlative) مغالطه به زبان آدمیزاد (۲۱۳)
۴۴۱.....	مغالطه‌ی برنده‌سالاری (Survivorship Fallacy) مغالطه به زبان آدمیزاد (۲۱۴)
۴۴۴.....	مغالطه‌ی هفت‌تیرکش تگزاس (Texas Sharpshooter Fallacy) مغالطه به زبان آدمیزاد (۲۱۵)
۴۴۶.....	مغالطه‌ی استثناء‌سالاری (Tokenism) مغالطه به زبان آدمیزاد (۲۱۶)
۴۴۸.....	مغالطه‌ی منتقد خائن (Traitorous Critic Fallacy) مغالطه به زبان آدمیزاد (۲۱۷)
۴۴۹.....	مغالطه‌ی جواب دادن بدی با بدی (Two Wrongs Make A Right) مغالطه به زبان آدمیزاد (۲۱۸)
۴۵۰.....	مغالطه‌ی نوع و نمونه (Type-Token Fallacy) مغالطه به زبان آدمیزاد (۲۱۹)
۴۵۲.....	مغالطه‌ی ادعای ابطال‌ناپذیر (Unfalsifiability) مغالطه به زبان آدمیزاد (۲۲۰)
۴۵۴.....	مغالطه‌ی تضاد ناموجه (Unwarranted Contrast) مغالطه به زبان آدمیزاد (۲۲۱)
۴۵۶.....	مغالطه‌ی خطای کاربرد- اشاره (Use-Mention Error) مغالطه به زبان آدمیزاد (۲۲۲)
۴۵۸.....	مغالطه‌ی مقایسه‌ی ضعیف (Weak Analogy) مغالطه به زبان آدمیزاد (۲۲۳)

۴۶۰.....	مغالطه‌ی نادانی خودسرانه (Willed Ignorance) مغالطه به زبان آدمیزاد (۲۲۴)
۴۶۱.....	مغالطه‌ی خواسته‌اندیشی (Wishful Thinking) مغالطه به زبان آدمیزاد (۲۲۵)
۴۶۳.....	مغالطه‌ی ضرورت (Fallacy of Necessity) مغالطه به زبان آدمیزاد (۲۲۶)
۴۶۵.....	مغالطه‌ی کار خدا (God Wildcard Fallacy) مغالطه به زبان آدمیزاد (۲۲۷)
۴۶۷.....	مغالطه‌ی جبرگرایی واپس‌نگرانه (Retrospective Determinism) مغالطه به زبان آدمیزاد (۲۲۸)
۴۶۹.....	مغالطه‌های درجه‌دو

سخن مترجم

کتابی که پیش روی خود می‌بینید، حاصل تلاش یک سال و سه‌ماهه‌ی من برای ترجمه‌ی همه‌ی مطالبی است که بو بنت، تحت عنوان *Logically Fallacious* در وبسایت و کتابی به همین نام جمع‌آوری کرده است. این مطالب به معرفی مدخل‌وار مغالطه‌ها و خطاهای فکری جورواجور اختصاص دارند.

ترجمه‌ی این کتاب برای من کار چالش‌برانگیزی بود، چون تخصص من فلسفه و منطق نیست، ولی به‌نظرم رسید که نت فارسی به چنین مطالبی نیاز دارد و برای همین با دانش ناکافی، ولی با عزمی راسخ، دست‌به‌کار شدم. مطالبی که در ادامه می‌بینید، از ۱۷ فروردین ۱۳۹۸ تا ۳۰ تیر ۱۳۹۹ به‌طور میانگین هر دو روز یک‌بار در وبسایت دیجی‌کالا مگ بالا می‌رفتند و با این‌که بازدیدشان در سایت به‌مرور کاهش پیدا کرد، ولی دیجی‌کالا همچنان به حمایت مالی از این سری مطالب ادامه داد، چون‌که کادر فعال در دیجی‌کالا مگ - به‌طور خاص آقای مهدی مومن‌زاده و محمد زرین‌صدف که انتشار این مطالب و این کتاب را به آن‌ها مدیونم - مثل من به اهمیت چنین مجموعه مطالبی واقف بودند و می‌دانستند که این اثر شانس زیادی برای ماندگاری دارد و ارزش آن به کلیک‌های روزانه محدود نمی‌شود.

از همان اول هدفم این بود که روزی این مجموعه مطالب را به یک کتاب تبدیل کنم، ولی خوشبختانه پس از آشنایی با آقای بهنام اکبری، که زحمت ویراستاری تخصصی کتاب را بر عهده داشتند، نتیجه‌ی نهایی بسیار بهتر از چیزی از آب درآمد که به‌هنگام آغاز پروژه در ذهن داشتم.

اکنون به‌لطف خوانش و ایرادگیری دقیق ایشان، مغالطه به زبان آدمیزاد به کتابی تبدیل شده که دیگر حس دودلی نسبت به درست یا غلط بودن آن ندارم، حسی که به‌هنگام ترجمه‌ی مغالطه‌های سخت‌تر، خصوصاً مغالطه‌های صوری، دائم با من همراه بود و تجربه‌ی ترجمه‌ی آن را گاهی شبیه به مسیریابی در جنگلی تاریک و ناشناس شبیه کرده بود. همچنین در فاصله‌ی زمانی بین تیر ۹۹ تا آذر ۹۹ (که من بازبینی نهایی را انجام دادم) بو بنت یک سری مطالب به سایت اضافه کرد که در نسخه‌ی ویرایش‌شده‌ای که پیش رویتان است اضافه شده‌اند. بخش حقیقت جالب (یا Fun Fact) یکی از این بخش‌های جدید است. به همین خاطر حجم این کتاب حدوداً ۱۰۰۰۰ کلمه بیشتر از حجم مطالبی است که در اینترنت منتشر شد. اگر می‌خواهید مطالب را از اول تا آخر بخوانید، قویاً توصیه می‌شود که نسخه‌ی ویرایش‌شده (یعنی این کتاب را) بخوانید.

اگر ما جماعت فارسی‌زبان بتوانیم رد مغالطه و خرافات و تعصبات را از زندگی خود پاک کنیم، نصف بیشتر مشکلات مان حل خواهند شد. امیدوارم با ترجمه و انتشار این کتاب قدمی هرچند کوچک برای رسیدن به این

هدف برداشته باشم. سخن کوتاه می‌کنم، چون تمام حرف‌های لازم در پیش‌گفتاری که برای دیجی‌کالا مگ نوشته بودم، و البته پیش‌گفتار خود بو بنت که ترجمه‌ی آن در ادامه آورده شده، بیان شده است. این شما و این هم مغالطه به زبان آدمیزاد.

فرید آذسن، ۷ آذر ۱۳۹۹

سخن مترجم (انتشار یافته در دیجی کالا مگ)

روزی در کوچه‌پس‌کوچه‌های اینترنت پرسه می‌زدم که بر حسب اتفاق به سایت logicallyfallacious.com برخورد کردم. آشنایی با این وبسایت برایم تجربه‌ای مسرت‌بخش بود، چون مدّت‌ها بود که دنبال کتاب یا وبسایتی می‌گشتم که در آن مغالطه‌ها و سفسطه‌ها معرفی شده باشند و جز صفحه‌ی **List of Fallacies** در ویکی‌پدیا به مورد قابل توجه دیگری برخورد نکرده بودم. صفحه‌ی ویکی‌پدیا تا حدی پاسخگوی نیازم بود، ولی مشکلم با ویکی‌پدیا این بود که مقالات آن نه جامع بودند، نه خوش‌خوان و جذاب و نه خلاصه و مفید. سایت logicallyfallacious.com از همه‌ی این ویژگی‌ها برخوردار بود، چون فردی کاربلد و کارشناس به نام بو بنت (Bo Bennett) آن را تدوین کرده بود.

روزانه در اینترنت بحث‌های زیادی را راجع به مسائل مختلف دنبال می‌کنم؛ از بحث‌های مربوط به فرهنگ عامه گرفته تا مسائلی که مرگ و زندگی انسان‌ها بدان‌ها وابسته است، مثلاً جنگ و سقط جنین. مشکل این بحث‌ها این است که در «لحظه» اتفاق می‌افتند؛ یعنی تعداد زیادی از بحث‌هایی که فکر مردم را شکل می‌دهند، یا بحث‌های توییتی هستند یا سخنرانی‌ها و مباحثه‌هایی که از تلویزیون و یوتیوب پخش می‌شوند. با توجه به لحظه‌ای بودن ذات این مباحثات، احتمال زیادی دارد که در استدلال‌های مطرح‌شده حفره‌های منطقی وجود داشته باشد و اگر با این حفره‌های منطقی آشنا نباشید ممکن است افراد استدلال اشتباهی را به جای استدلالی موجه در ذهنتان جا بزنند و بعد شما آن را به مثابه چیزی که از درستی‌اش مطمئن‌اید نزد دیگران مطرح کنید و... دیگر باقی‌اش را خودتان می‌توانید حدس بزنید.

مجموعه مقالاتی که قصد دارم در دیجی کالا منتشر کنم، معرفی خلاصه و مفید حدود ۳۰۰ مغالطه و سفسطه است. تعدادی از این مغالطه‌ها معروف و فراگیر هستند و به احتمال اسمشان را شنیده‌اید، ولی بیش‌ترشان به مراتب کمیاب‌تر و ناشناخته‌تر هستند و شاید حتی در نظر خیلی‌ها مغالطه و سفسطه نباشند. به نظر آمد که جای خالی فهرست کاملی از مغالطه‌های موجود در نت فارسی محسوس است و قرار است با این مجموعه مقالات این جای خالی را پر کنیم (می‌گویم نت فارسی، چون گاهی لازم است هنگام بحث لینک مغالطه‌ی خاصی را ارائه داد و کتاب کاغذی در این زمینه جوابگو نیست). البته می‌دانم یادگیری سفسطه و مغالطه می‌تواند عادات بدی در آدم ایجاد کند. مثلاً بعضی وقت‌ها به جای تمرکز در باب استدلال دیگران تبدیل به رباتی می‌شوید که دم‌به‌دقیقه می‌گوید: «شما از مغالطه‌ی حمله‌ی شخصی استفاده کردید: **Argument Terminated!**» بنابراین راهکار بهتر این است که اگر کسی در بحث از مغالطه استفاده می‌کند، به جای اشاره

به نام مغالطه سعی کنید به او توضیح دهید اشکال کارش کجاست. مثلاً اگر کسی به جای حمله به استدلال‌تان به خودتان حمله کرد، به جای اشاره کردن به این که از مغالطه‌ی حمله‌ی شخصی استفاده می‌کند، به او بگویید: «من هیچ وقت ادعا نکردم آدم بی‌نقصی هستم. ولی اشکال حرفی که زدم چی بود؟ امکانش هست راجع به همون بحث کنیم؟»

اگر بخواهم منظورم را کلی‌تر بیان کنم، پیشنهاد من این است که به این مجموعه مطالب به چشم تلاشی دایره‌المعارفی برای یادگیری تمام مغالطه‌های موجود در کهکشان نگاه نکنید، چون این نگرش کسالت‌بار و دلسردکننده است. نگرش بهتر این است که هنگام خوانش هر مدخل، دقت کنید و ببینید اندیشه چطور به انحراف کشیده می‌شود. این مطالب فرایند به انحراف کشیده شدن اندیشه و ارائه‌ی استدلال‌های به‌ظاهر درست را به‌خوبی نشان می‌دهد. اگر به جای یادگیری شماری اسم، تمرکزتان را روی فراگیری این فرایند بگذارید، مطمئن باشید طولی نخواهد کشید که از قدرت خود برای استدلال کردن و دقت لیزرماندنتان در تشخیص ناخالصی در استدلال‌های دیگران ذوق‌زده خواهید شد. به عبارت دیگر، با جذب نگرشی که در پس فاش‌سازی مغالطه‌هاست، دیگر کسی نمی‌تواند به راحتی سرتان (یا به عبارت دقیق‌تر، سر ذهنتان) کلاه بگذارد.

حالا بدون مقدمه‌چینی بیش‌تر، اجازه دهید از زبان خود آقای بنت بشنویم که هدفش از نوشتن این مطالب چه بوده و استدلال و مغالطه و... به طور کل چه هستند، چون من نمی‌توانم بهتر از خودش این چیزها را توضیح دهم.

فرید آذسن

پیش‌گفتار

چند سال پیش در حال ورود به دوره‌ای از بحران خفیف فکری و میان‌سالی بودم. در این دوره به علم، فلسفه و مذهب علاقه‌ی زیادی پیدا کردم و علاقه‌ی شدیدی به من انگیزه داد تا وبسایتی جهت مباحثه به نام <http://www.debategod.org> تأسیس کنم. هدفم از تأسیس این وبسایت آن بود که طرز فکر دیگران را درک کنم و به همان نتایجی برسم که آنان پیش از من بدان‌ها رسیده‌اند. موقع تأسیس این وبسایت فکرم را هم نمی‌کردم که این «طرح و برنامه‌ی فرعی» محقّر من بدین منجر شود که هر روز چند ساعت از وقتم را به سنجش استدلال‌ها، استدلال‌ورزی و منطق صرف کنم و این وبسایت چشمانم را به دنیایی از حقایق بگشاید که در پس دنیایی از *استدلال مغالطه‌آمیز* مدفون بود.

ولی این اکتشاف یک‌شبه اتفاق نیفتاد.

سال‌های سال بود که به خیال خودم به موجه‌ترین شکل ممکن از مواضع خود دفاع می‌کردم، ولی به این نتیجه رسیدم که با وجود ریشه داشتن حرف‌هایم در حقیقت، تلاش بی‌فایده است (تا حدّی بدان سبب که کسانی که با آن‌ها بحث می‌کردم، برای منطق و برهان ارزش قائل نبودند. جلوتر بیش‌تر به این موضوع خواهم پرداخت). طرف مقابل بحث با استدلال‌هایی که در ظاهر مولای درزشان نمی‌رفت، استدلال‌های مرا که فکر می‌کردم می‌توانم با اطمینان از آن‌ها دفاع کنم، زیر سؤال می‌برد، ولی متأسفانه پیش‌فرض نهفته در استدلال‌های طرف مقابل وجود حقیقی و تاریخی ماری سخنگو، دنیایی ۶۰۰۰ ساله و حتی صاف و مسطح بودن زمین بود. در عمل جایی وسط بحث حس کردم در ناحیه‌ی گرگ‌ومیش گیر افتاده‌ام.^۱ ولی در این میان چیزی سر جایش نبود؛ و واقعاً هم چیزی سر جایش نبود.

همان‌طور که خودتان هم به احتمال تا کنون حدس زده‌اید، مارها واقعاً نمی‌توانند حرف بزنند، سن دنیا می‌تواند از ۶۰۰۰ سال بیش‌تر باشد (به طور دقیق‌تر ۱۳,۷ میلیارد سال بیش‌تر)، زمین ما به صافی و مسطحی سینه‌های ونوس و یلندورف است [یعنی اصلاً مسطح نیست] و استدلال‌های این‌چنینی به اندازه‌ی جراحی پلاستیک انجام‌شده روی بینی مرحوم مایکل جکسون معیوب هستند. سؤالی که در ذهن من ایجاد شد این بود که چرا مردم به استفاده از چنین استدلال‌هایی روی می‌آورند.

^۱. نه بچه‌ها، ناحیه‌ی گرگ‌ومیش (Twilight Zone) به خون‌آشام‌های خوش‌تیبی که مثل کاتولیک‌ها دوست دارند در مراسم آشامیدن خون شرکت کنند ربطی ندارد. ناحیه‌ی گرگ‌ومیش نام سریال علمی‌تخیلی مخ‌پیچی در دهه‌ی ۶۰ بود که شخصیت‌های اصلی داستان‌هایش معمولاً در موقعیت‌هایی بسیار عجیب و حتی ترسناک گرفتار می‌شدند.

بعدها روزی، برحسب اتفاق کتابی راجع به استدلال کردن پیدا کردم و مشغول خواندنش شدم. این کتاب حوزه‌ی مطالعاتی جدیدی را به روی من گشود و مرا به مطالعه‌ی منطق [logic] (هم صوری [formal] و هم غیرصوری [informal])، استدلال‌ورزی [reasoning]، اقناع [persuasion]، تفکر نقادانه [critical thinking]، عقلانیت [rationality]، خطابه [rhetoric]، سوگیری شناختی [cognitive biases] و استدلال مغالطه‌آمیز سوق داد. موقعی که نئو [در فیلم ماتریکس] کونگ‌فو یاد می‌گرفت چه حسی داشت؟ من هم همان حس را داشتم. در این زمینه‌ها هرچه اطلاعات دم دستم بود با ولع می‌خواندم و یاد می‌گرفتم و نمی‌توانستم جلوی خودم را بگیرم. در کمال صداقت می‌گویم که تازه به وضوح می‌فهمم تا ۳۸ سالگی مشکل زندگی‌ام چه بود: فریب خوردن، افکار اشتباه و گمراه‌کننده و استدلال‌های غلط، هم از جانب بقیه و هم از جانب خودم.

با کسب این ابرقدرت جدید، بسیاری از عقاید قدیمی خود و دلایل شکل‌گیری آن‌ها را ساختارزدایی کردم. بگذارید رک و پوست‌کنده اعتراف کنم: این تجربه مرا بسیار خاضع و خاشع کرد. نظر من نسبت به کسانی که بنا به هر دلیلی باورهای متفاوتی داشتند تغییر کرد، چون فهمیدم که مغز عاطفی و اغلب غیرمنطقی، متعصب و سرشار از کج‌فهمی ما انسان‌ها مانع از درک واقعیت می‌شود. این «رازی» است که همه‌ی انسان‌ها باید بدانند. بعد از آن که درک کنیم ذهنمان ما را فریب می‌دهد، تازه آماده می‌شویم که بفهمیم این کار را چطور انجام می‌دهد، یاد می‌گیریم که حيله و نیرنگ [ذهن خودمان] را شناسایی کنیم و به منطق و عقلانیت اجازه‌ی عرض اندام دهیم.

برای مدتی طولانی، دغدغه‌ی من این بود که باورهای خرافی و غیرمنطقی را یکی پس از دیگری از بین ببرم. ولی کار من مصداق همان ضرب‌المثل معروف بود: به جای این‌که به مردم ماهی‌گیری یاد دهم، به آن‌ها ماهی می‌دادم. ناگهان معادل جدیدی از این ضرب‌المثل معروف به ذهنم خطور کرد:

اگر غیرمنطقی بودن باوری را به کسی ثابت کنی، او به مدت یک روز منطقی می‌ماند. اگر غیرمنطقی بودن طرز تفکر را به کسی ثابت کنی، او به مدت یک عمر منطقی می‌ماند.

این کتاب کلاسی فشرده است که مثل منجنیق شما را به درون دنیایی پرتاب می‌کند که در آن همه‌چیز را همان‌طور که به واقع هست خواهید دید، نه آن‌طور که فکر می‌کنید هست. تمرکز من در این کتاب بر مغالطه‌های منطقی است که در تعریفی ساده آشکارا خطاهایی در استدلال‌ورزی‌اند [تقریباً چیزی مثل خطای دید، منتها برای ذهن]. با خواندن هر مدخل، قابلیت استدلال کردن و تصمیم گرفتن تان بهتر و بهتر می‌شود. با

شما سر یک دلار شرط می‌بندم اگر روی دور خواندن این کتاب بیفتید، به‌زحمت بتوانید جلوی خود را بگیرید. اگر من بردم، پولتان را نزد خود نگه دارید و با دانش جدیدی که کسب کرده‌اید لذت ببرید. اما اگر شما پیروز شدید و احیاناً دیدید که این کتاب توجه‌تان را جلب نکرده، می‌توانید یک دلار را به آدرس پستی من [که در سایت ذکر شده] بفرستید.^۱ در غیر این صورت، از این کتاب لذت ببرید!

^۱. اگر [در قسمت مربوط به شرط‌بندی] فریب مرا خوردید، لازم است که مطالب این کتاب را با دقت بیش‌تری دنبال کنید. من داشتم مغالطه می‌کردم.

مقدمه

این کتاب برای مخاطب عام نوشته شده، ولی با این حال لازم است [قبل از پرداختن به اصل مطلب] دست کم برخی از مفاهیم را معرفی کنم، چون ممکن است خواننده‌ی عام با وجود نقش حیاتی‌شان در استدلال کردن، با آن‌ها آشنایی نداشته باشد. همچنین لازم است راجع به چند چیز تذکره‌دهم و نحوه‌ی بخش‌بندی مطالب این کتاب را شرح دهم. ولی قبل از هر چیز، اجازه دهید دلیل انتخاب این عنوان (*Logically Fallacious*) را توضیح دهم.

وقتی داشتم علیه استدلال‌های ماوراءطبیعی استدلالی بیان می‌کردم، متوجه شدم که تقریباً در همه‌ی موقعیت‌های مشابه، آنچه به منزله‌ی استدلال مطبوع جادویی (*magically delicious*) به من عرضه می‌کنند، در واقع منطقاً مغالطه‌آمیز (*logically fallacious*) است - هیچ جادویی در کار نبود. با استفاده از منطق بد و استدلال مغالطه‌آمیز به سهولت می‌توان استدلالی پدید آورد که در آن با توسل به «جادو» چنان به نظر برسد که گویی این تنها نتیجه‌ی مستدل است، در حالی که در واقع نتیجه‌ی منطقی مغالطه‌آمیز بودن استدلال است. هرچند که این کتاب و مثال‌های به کار رفته در آن قابل بسط به تمامی حوزه‌های مرتبط با عقل [و منطق] است، اما با این حال این عنوان در چنین موقعیت‌هایی نیز کاربرد دارد. از آن مهم‌تر، نام دامنه‌ی LogicallyFallacious.com در دسترس بود.

استدلال کردن (Reasoning)

انسان‌ها از قابلیت بیان واقعیات و بررسی صحت آن‌ها برخوردارند. آن‌ها می‌توانند اعتقاداتشان را توجیه کنند و تغییر دهند و به طور کلی امور را درک کنند. ما این کار را با عقل (*Reason*) انجام می‌دهیم و فرایند انجامش نیز استدلال کردن (*Reasoning*) نام دارد. تقریباً همه‌ی انسان‌های سالم از قابلیت استدلال کردن برخوردارند، ولی تعداد بسیار کمی از انسان‌ها این کار را به‌خوبی انجام می‌دهند. ضعف ما انسان‌ها در استدلال کردن دلایل زیادی دارد که در این کتاب بسیاری از این دلایل را خواهیم کاوید.

استدلال‌ها (Arguments)

واژه‌ی «استدلال» در ذهن بیش‌تر مردم تداعی‌گر استدلال مبتنی بر مباحثه بین دو یا چند نفر آدم است؛ بحثی با چاشنی اعصاب‌خوردی، رفتار تدافعی و فزونی احساسات منفی. چیزی که توصیف شد تنها نوعی از استدلال و مباحثه است، ولی نه آن نوعی که قصد داریم در این کتاب به آن بپردازیم. به طور کلی تعریف استدلالی که ما

در نظر داریم این است: تلاشی برای متقاعد کردن یک نفر راجع به چیزی از راه ارائه‌ی دلایل که منجر به پذیرش نتیجه‌ای معین است. ما هر روز استدلال می‌کنیم و استدلال می‌شنویم، ولی اغلب متوجه نیستیم چیزی که می‌گوییم و می‌شنویم استدلال است. اشخاص دور و برمان دائماً در تلاش‌اند تا ما را متقاعد کنند و کاری کنند که به نتایجی خاص برسیم، ولی نسبت به این فرایند آگاه نیستیم.

گاهی متقاعدسازی بسیار زیرپوستی انجام می‌شود، گاهی دلایل به طور تلویحی بیان می‌شوند و گاه نیز نتیجه مفروض پنداشته می‌شود. اگر این کتاب قرار است فایده‌ای داشته باشد، باید هنگامی که استدلال‌ها را می‌شنویم یا استدلال می‌ورزیم قادر باشیم که آن‌ها را بازشناسیم و تشخیص دهیم.

یک استدلال از مقدمات (*premises*) و یک نتیجه (*conclusion*) تشکیل شده است. نام‌های دیگر مقدمات دلایل (*reasons*)، شواهد پشتیبان (*supporting evidence*) یا مدعیات (*claims*) هستند. گاهی اوقات مثال‌های ذکرشده‌ی ما فقط گزاره‌ها (*propositions*) یا تصدیقات (*assertions*) هستند؛ یعنی حکمی که باید آن را پذیرفت.

من به ترتیب از لفظ استدلال‌کننده (*arguer*) و طرف بحث (*opponent*) یا مخاطب (*audience*) برای اشاره به کسی که استدلال می‌کند و شخص یا اشخاصی که استدلال او را می‌شنوند، استفاده می‌کنم. به یاد داشته باشید که استدلال‌کننده ممکن است هرکسی باشد: نامزد انتخاباتی، مبلغ مذهبی، همسر آدم، پسر هفده‌ساله‌ای که پشت یکی از پیشخوان‌های وال‌مارت نشسته است و خلاصه هرکسی که از قدرت مکالمه‌ی منطقی برخوردار است. طرف بحث یا مخاطب نیز ممکن است افسر پلیس، رفیق صمیمی‌تان، همسرتان یا هرکسی باشد که قادر به مکالمه‌ی منطقی است.

استنتاج (*deduction*) گونه‌ای استدلال ورزیدن است که در آن نتیجه به طور ضروری از مقدمات منتج می‌شود. این مثال کلاسیک در درک این مفهوم کمک خواهد کرد:

مقدمه‌ی ۱: همه‌ی انسان‌ها میرا هستند.

مقدمه‌ی ۲:سقراط انسان است.

نتیجه: سقراط میراست.

اگر مقدمات صادق باشند، نتیجه نیز باید صادق باشد. فقط در این صورت است که با استدلالی استنتاجی روبه‌رویم. به استدلال استنتاجی استدلال صوری نیز می‌گویند.

استدلال‌هایی که نتیجه‌ی آن‌ها صرفاً به احتمالات بستگی داشته باشد و نه قطعیت، استدلال‌های استقرایی (*inductive arguments*) نام دارند. این استدلال‌ها به طور معمول از راه استدلال کردن استقرایی

(*inductive reasoning*) حاصل می‌شوند که فرایند دست‌یابی به نتایج کلی از طریق موارد خاص و جزئی است. برای نمونه:

مقدمه‌ی ۱: خورشید تا به امروز طلوع کرده است.

نتیجه: بنابراین، خورشید فردا طلوع خواهد کرد.

ممکن است خورشید همین امشب منفجر شود، پس این نتیجه صرفاً امری محتمل است و از این رو، این استدلالی استقرایی یا غیرصوری (*informal argument*) است.

من در این کتاب از این الفاظ زیاد استفاده می‌کنم. اگر هنوز معنای‌شان را متوجه نشده‌اید، به‌زودی درخواهید یافت.

گاهی ممکن است حتی بیان احکام واقعیات را نیز استدلال در نظر گیرند؛ یا به‌طور دقیق‌تر، به استدلال تبدیل شوند. مثلاً:

مردم برای زنده ماندن به غذا احتیاج دارند.

کم‌تر کسی به این جمله به چشم استدلال نگاه می‌کند، چون هدف از بیان آن متقاعد کردن کسی نیست. به احتمال پیش‌فرض بیان‌کننده‌ی جمله این است که هرکسی که آن را می‌شنود، این گزاره و نتیجه‌ی ضمنی آن را بپذیرد. ولی اگر فردی پیدا شود و بگوید: «این حرف چرت است!» سپس شاید ترغیب شوید این حکم را که هدف آن ابراز واقعیت است، به شکل استدلال قابل‌شناسایی تری تبدیل کنید، شاید حکمی که اندکی جنبه‌ی شخصی تری داشته باشد و هیچ معنای ضمنی‌ای در آن نهفته نباشد. مثلاً می‌توانید جمله را تبدیل کنید به «اگر از خوردن دست برداری، آخرش می‌میری.» راه دیگر آن است که این استدلال را به استدلال‌های فرعی متعددی تبدیل کنید. مثلاً این که «غذا» دقیقاً چیست یا منظور از «زندگی کردن» چیست و...

استدلال‌ها اموری فراگیر هستند. هر روز استدلال می‌کنید و هر روز استدلال می‌شنوید. هر جا هم که ردپای استدلال کردن باشد، استدلال مغالطه‌آمیز دیر یا زود چهره می‌نماید. و جایی که استدلال‌های مغالطه‌آمیز باشند [نحوه‌ی] استدلال‌ورزی و تفکر مغالطه‌آمیز نیز هست.

باورها (Beliefs)

باور حالت روانی‌ای است که در آن شخص به این نتیجه رسیده که گزاره یا مقدمه‌ای صادق است. باورها به روش‌های مختلفی شکل می‌گیرند و توضیح نحوه‌ی شکل‌گیری‌شان در مجال این کتاب نیست، ولی به‌گفتن همین جمله بسنده می‌کنم که خاستگاه باور هرچه باشد، خرد و تفکر انتقادی نیست. من با توجه به مقاصد خود

در این کتاب بر دو جنبه از باور تمرکز می‌کنم: (۱) استدلال‌هایی که برای شکل‌گیری باورهای جدید از آن‌ها استفاده می‌کنیم (۲) استدلال‌هایی که با آن‌ها باورهای کنونی مان را ارزش‌گذاری می‌کنیم. افراد چهار نگرش کلی نسبت به باورهایشان دارند: ۱. به وضوح می‌گویند که به فلان چیز باور دارند ۲. باورشان را به منزله‌ی نظرات شخصی بیان می‌کنند ۳. باورشان را به طور تلویحی حقیقت برمی‌شمرند ۴. باورشان را در کمال غرور و تکبر واقعیت می‌دانند. برای مثال:

سطح ۱: من باور دارم که اسب‌های تک‌شاخ وجود خارجی دارند.
سطح ۲: به نظرم (یا فکر می‌کنم) همه‌ی انسان‌ها باید تا آخر عمر مجرد بمانند.
سطح ۳: اگر هات‌داگ را پودر کنید و آن را از دماغتان بالا بکشید، لذیذتر است.
سطح ۴: اگر تا دوران بلوغ کسی را غسل تعمید نداده باشند، جایش وسط جهنم است!
باور داشتن به بعضی چیزها شگفت‌انگیز است، مثلاً باور داشتن به این که نوع بشر تماماً خوب هستند. باور داشتن به بعضی چیزها خنثی و بی‌آزار است، مثلاً باور به این که تیم رد ساکس از تیم ینکیز بهتر است.^۱ باور داشتن به بعضی چیزها مرگبار است، مثلاً باور به این که خدا از شما می‌خواهد که با هواپیما به ساختمان‌هایی بکوید. ولی هرچقدر که باورها به ما حس خوبی بدهند یا هرچقدر نتایج احتمالی‌شان مثبت باشد، این امر اثری بر حقیقی و صادق بودن آن باور ندارد. این کتاب به شما کمک می‌کند تا با نگاه موشکافانه به استدلال‌ورزی مغالطه‌آمیز به حقیقی و صادق بودن یا نبودن باورها پی ببرید.

مغالطه‌ها (Fallacies)

هرچند واژه‌ی «مغالطه» کاربردهای زیادی دارد، ولی من در این کتاب فقط سه کاربرد از آن را مدنظر دارم و جمله‌ی این سه کاربرد هدف اصلی این کتاب را دنبال می‌کنند: ترویج بهتر استدلال‌ورزی.

۱. **استدلال‌های مغالطه‌آمیز:** استدلال‌هایی که مغالطه‌آمیزند، در صورت خود یک یا چند خطای غیرحقیقی

دارند. مثال:

همان‌طور که هر زنی حق دارد ابروهایش را تئو کند، حق دارد جنینش را سقط کند. (قیاس ضعیف)

۲. **استدلال کردن مغالطه‌آمیز:** هنگامی شخصی استدلال‌ورزی مغالطه‌آمیز دارد که در خلق یا ارزیابی

استدلال، ادعا، گزاره یا باوری اشتباه از تفکر خطا (از جمله نادیده گرفتن عقل و منطق) استفاده می‌کند. مثال:

من قبلاً موافق اعطای حق سقط جنین بودم، ولی حال که سخنگو با نشان دادن عکس جنینی سقط‌شده مرا به گریه واداشته با اعطای حق سقط جنین مخالفم. (توسل به عواطف)

^۱. البته مگر این که این باور را پشت ماشین یا لباس‌نوشته باشید و با آن به نیویورک سفر کنید.

۳. **ترفندهای مغالطه‌آمیز:** شخصی که ترفندهای مغالطه‌آمیز را به کار می‌گیرد، به عمد سعی می‌کند تا طرف

بحث یا مخاطب با کاربرد استدلال‌ورزی مغالطه‌آمیز و اداری شود که ادعایش را به منزله‌ی حقیقت بپذیرد. مثال: کافی‌ست به مردم عکس جنینی سقط‌شده را نشان دهم تا آن‌ها را مثل موم در مشت‌م نگه دارم. این عکس باعث می‌شود آن‌ها منطق و تفکر انتقادی را کنار بگذارند و فقط به ندای عواطف و احساساتشان گوش دهند. (مغالطه‌ی توسل به عواطف)

و شاید بتوان کاربرد چهارمی هم برای مغالطه در نظر گرفت: طبقه‌بندی ویژه‌ی استدلال‌های خطا، مثل «مغالطه‌ی توسل به مرجعیت» (Appeal to Authority fallacy).

مغالطه‌ها خطرناک‌اند، چون تشخیص دادنشان همیشه کار راحتی نیست، به ویژه برای کسی که در این زمینه تعلیم ندیده باشد. مغالطه‌ها اغلب دیوارهای دفاعی ذهن نقاد ما را پشت سر می‌گذارند و به همین خاطر بسیار متقاعدکننده جلوه می‌کنند، اما به شکلی گول‌زننده، دقیقاً مثل تصاویری که هدفشان نشان دادن خطای دید است. اما بعضی مغالطه‌ها به اندازه‌ی بریان کردن گوشت خوک در جشن تکلیف پسران یهودی به طور واضح خطا هستند. مثلاً:

«سیبیل نذار، چون هیتلر هم سیبیل داشت و تو مثل هیتلر می‌شی!»

اگر مطالب این کتاب را کامل بخوانید، به احتمال یک دوجین مغالطه را در استدلال بالا تشخیص خواهید داد. خطای منطقی آن باید واضح باشد: داشتن شباهت جسمانی به دیکتاتوری فاشیست شما را به دیکتاتوری فاشیست تبدیل نمی‌کند.

حال اگر به شما بگویم خورشید حدود ۳۰ مایل با زمین فاصله دارد و اندازه‌ی زمین فوتبال است، استدلالی مغالطه‌آمیز به کار نبرده‌ام، بلکه صرفاً حماقت خود را ثابت کرده‌ام. خطا در درک واقعیت [یا حقایق علمی اشتباه] مغالطه نیستند.

گاهی شخص استدلال‌کننده مغالطه به کار می‌برد، گاهی مخاطبان شخص استدلال‌کننده به هنگام تفسیر استدلالش دچار مغالطه می‌شوند و گاهی نیز هر دو مورد با هم اتفاق می‌افتد. برای نمونه، در مغالطه‌ی سریع حرف زدن (*argument by fast talking fallacy*)، ممکن است یکی از ویژگی‌های ذاتی شخص استدلال‌کننده (کسی که سریع سخن می‌گوید) سریع حرف زدن باشد، ولی شما (مخاطب حرفش) ممکن است به طور مغالطه‌آمیزی فکر کنید که این بدان معناست که او بسیار باهوش است و اعتماد به نفسش بالاست و بنابراین نتیجه بگیرید که ادعاهای او صادق‌اند. حال ممکن است استدلال‌کننده به عمد سریع حرف بزند، چون می‌داند شما زمان کافی برای بررسی درستی یا نادرستی ادعاهایش و ارائه‌ی یک ضداستدلال (*counter-argument*) ندارید. در چنین شرایطی استدلال‌کننده ممکن است مرتکب استفاده از ترفندهای مغالطه‌آمیز شده

باشد، ولی نه لزوماً استدلال ورزی مغالطه‌آمیز. و در این صورت، خود استدلالش نیز حتی مغالطه‌آمیز نخواهد بود.

درباره‌ی خرد و عقلانیت (On Reason and Rationality)

اگر فرزندی داشته باشید، دقیقاً می‌دانید که تجربه‌ی بحث کردن با فرد نامعقول و غیرمنطقی چیست. در بیشتر موارد تلاش والدین برای بحث کردن با بچه از راه عقل و منطق به شکست و نزول آنان به سطح بچه منجر می‌شود. آن‌ها به طور معمول مجبور می‌شوند احساسات را پایه و اساس استدلال‌های خود قرار دهند و بسته به شرایط سعی کنند با وعده دادن خوراکی خوشمزه یا تنبیه بچه او را متقاعد کنند. متأسفانه طرز فکری که در پس چنین رفتاری است، تا بزرگسالی در ذهن بسیاری از اشخاص باقی می‌ماند. همین امر است که حرف زدن و همکاری کردن با بقیه را برای بعضی انسان‌ها چالشی واقعی و دشوار می‌سازد.

همان‌طور که به احتمال خودتان حدس زده‌اید، کسانی که غیرمنطقی و نامعقول هستند، حاضر نیستند یا اصلاً نمی‌توانند قبول کنند که استدلال‌هایشان مغالطه‌آمیز است (البته اگر استدلال‌هایشان به واقع مغالطه‌آمیز باشند). در چنین لحظاتی می‌توانید خودتان را تا سطح آن‌ها پایین بیاورید، به عواطف و احساساتشان متوسل شوید و از سوگیری‌های شناختی‌شان به نفع خود سوءاستفاده کنید. ولی برای این کار باید از استعداد فریبکاری (manipulation) بالایی برخوردار باشید و اگر نظر مرا بپرسید، چنین کاری چندان اخلاقی نیست. راه دیگر این است که تسلیم شوید و بحث را خاتمه دهید، کاری که گاهی خودم هم انجام داده‌ام. یا اگر امکانش فراهم باشد، می‌توانید به این افراد نشان دهید که استدلال‌ها و باورهایشان با دیگر باورهایشان در تناقض است. این تدبیر و راهبرد موردعلاقه‌ی خودم است، چون با این کار نه طرف بحث را تحقیر می‌کنید، نه خودتان را درمانده نشان می‌دهید. یک احتمال هم وجود دارد: در شروع بحث، به طرف بحث توضیح دهید که چرا استدلال‌شان مغالطه‌آمیز است. سپس از طریق قیاس، نمونه‌ای از آن مغالطه را [در بحثی فرضی] راجع به موضوعی متفاوت به کار ببرید. برای نمونه:

سایمون: ماجرای کشتی نوح حادثه‌ی تاریخی‌ای واقعی است!

آنا: به نظرت نوح چطور موفق شد آن همه حیوان را از سرتاسر دنیا جمع‌آوری کند؟ چطور ممکن است آن همه حیوان از دستورش سرپیچی نکرده باشند؟

سایمون: خب، حدس من این است که خدا از قدرت مطلقش استفاده کرد تا این امر روی دهد. (مغالطه‌ی استعجالی یا موردی، *ad hoc fallacy*)

آنا: (به جای این که بکوشد تا توضیح دهد که جمله‌ی سایمون از لحاظ عقلانی بی‌معناست) پس چرا خدا از قدرت مطلقش برای نجات دادن همه‌ی حیوانات استفاده نکرد؟ چرا فقط یک جفت از هرکدام را نجات داد؟ سایمون: واقعاً نمی‌دانم.

جمع‌آوری مغالطه‌ها

وقتی بچه بودم، کارت‌های بیس بال جمع‌آوری می‌کردم. حالا که بزرگ شده‌ام، کارم شده جمع‌آوری مغالطه‌های منطقی (عجب خوره‌ای هستم!). بعضی از مغالطه‌ها بسیار معروف هستند و بعضی‌هایشان هم بسیار گمنام. بعضی‌هایشان مسبوق به دوران باستان و بعضی‌ها جدید هستند. بعضی‌هایشان خیلی ساده‌اند و برخی هم خیلی پیچیده. مغالطه‌ها هم مثل اجرام آسمانی دائماً در حال «کشف شدن» هستند و اگر کسی موفق به کشف مورد جدیدی شود، می‌تواند اسمی برایش انتخاب کند. به اضافه‌ی ۳۰۰ موردی که طی سال‌ها جمع‌آوری کرده‌ام، در کمال افتخار می‌خواهم چند مورد جدید از کشفیات خودم را هم برای اولین بار به اشتراک بگذارم. مغالطه‌هایی را که خودم کشف کرده‌ام با علامت "*" پس از اسمشان مشخص کرده و به اندازه‌ی مغالطه‌هایی که ارسطو از آن‌ها سخن گفته معتبرند.

من هیچ مجموعه‌ای را کامل‌تر از مجموعه‌ی خودم سراغ ندارم، بنابراین امیدوارم زحمتی که در نوشتن این کتاب کشیدم به بار بنشیند و محتوایش برایتان مفید واقع شود. اگر احساس کردید که باید پول بیش‌تری برای خرید این کتاب پرداخت می‌کردید، مبلغ اضافه را با چک برایم بفرستید.

رندبازی (Being a Smart-Ass)

برای اشاره به مغالطه‌ی طرف بحث دو راهکار کلی وجود دارد. یک راهکار این است که با رعایت ادب و احترام به طرف مقابل توضیح دهید که چرا استدلالش خطاست (در این صورت یک امتیاز رندبازی به نفع شما ثبت می‌شود)، ولی به اسم مغالطه اشاره نکنید. راهکار دیگر این است که به طرف بحث بگویید که استدلالش مغالطه‌آمیز است (یک امتیاز رندبازی به نفع شما)، نام مغالطه‌ای را که استفاده کرده بزنید توی صورتش (یک امتیاز رندبازی دیگر)، به او بگویید که چرا استدلالش مغالطه‌آمیز است (یک امتیاز رندبازی دیگر)، رسوا و شرمگینش کنید و حرفتان را با این جمله خاتمه دهید: «راستی، این مغالطه معادل لاتین داره. معادل لاتینش هم اینه [معادل لاتین را بگویید] (۱۰ امتیاز رندبازی)! البته می‌توان تدروی نداشت و راه میانه پیش گرفت. ولی قطعاً همیشه باید آماده‌ی این باشید که طرف بحث‌تان به مغالطه‌های شما اشاره کند و اگر با مغالطه‌ها آشنا باشید، در چنین شرایطی راحت‌تر می‌توانید از خود دفاع کنید.

به شما توصیه می‌کنم سعی نکنید مغالطه‌هایی را که طرف بحثان به آن‌ها اشاره می‌کند، تصحیح کنید. همان‌گونه که در این کتاب خواهید دید هر مغالطه اسم‌های متعددی دارد و تعاریف گوناگونی برای آن‌ها وجود دارد. به استثناء چند مغالطه که از زمان ارسطو تا به امروز وجود داشته، بیش‌تر مغالطه‌ها دائماً در حال تعریف مجدد هستند و قرار داشتن در این فرایند ممکن است به عوض شدن نام مغالطه یا معنای آن منجر شود. خلاصه‌ی حرفم این است که سعی کنید به دقت بر خطایی تمرکز کنید که در استدلال کردن بدان متهم شده‌اید و از استدلال خودتان دفاع کنید، نه از تعریف یا نام آن مغالطه.

ساختار و سبک و سیاق این کتاب

به احتمال تا حالا باید متوجه شده باشید که من به مقوله‌ی نوشتن و یادگیری به چشم گونه‌ای سرگرمی نگاه می‌کنم. به این حقیقت واقفم که شوخی‌های من ممکن است برای عده‌ای آزاردهنده باشد. این حقیقت ناراحت‌کننده است، ولی واقعیت زندگی است [و باید با آن کنار آمد].

با این‌که اثر پیش‌رو می‌تواند همانند کتاب مرجع کاربرد داشته باشد، ولی امیدوارم شما آن را مثل رمانی از اول تا آخر بخوانید. گاهی اوقات به ترتیب هرچه در مغالطه‌ها پیش می‌روم عباراتی را که احتمال می‌دهم خواننده با آن‌ها آشنا نباشد، توضیح می‌دهم. بنابراین، اگر مغالطه‌ها را به ترتیب بخوانید، عبارات و مفاهیم ناآشنا به‌مرور و بر حسب نیاز برایتان توضیح داده خواهند شد. هدف من از این کار آن است که کتاب جالب توجه و دلچسب باشد.

شاید در نظرتان تعداد مغالطه‌هایی که قرار است بخوانید خیلی زیاد باشد، ولی من نهایت تلاشم را کرده‌ام تا خواندن این کتاب برایتان تجربه‌ای لذت‌بخش و آموزنده باشد. مغالطه‌هایی را که به‌ندرت جایی مورد استفاده قرار می‌گیرند یا به‌طور کامل مغالطه نیستند و ارزش آن را ندارند که مدخلی جداگانه در این کتاب داشته باشند، صرفاً در انتهای کتاب همراه با توضیحی کوتاه فهرست کرده‌ام.

تلاش‌های زیادی در راستای طبقه‌بندی مغالطه‌ها صورت گرفته و بعضی از این تلاش‌ها شاید درک‌شان را آسان‌تر کنند. ولی تصمیم من این بود که مغالطه‌ها را به ترتیب حروف الفبا بر اساس اسمی که به آن معروف‌اند، فهرست کنم. برای انتخاب این روش سه دلیل داشتم:

۱. هیچ طبقه‌بندی رسمی‌ای در باب مغالطه‌ها وجود ندارد. حتی بیش‌تر کسانی که مغالطه‌ها را طبقه‌بندی کرده‌اند، به وجود یک طبقه‌بندی [رسمی] اعتقاد ندارند.

۲. بیش‌تر مغالطه‌ها ذاتاً مبهم‌اند، برای همین می‌توان آن‌ها را در طبقه‌بندی‌های متعددی قرار داد.

۳. تمرکز بر طبقه‌بندی‌های ساختگی باعث کمرنگ جلوه کردن خود مغالطه‌ها می‌شود.

نام مغالطه‌ها

هر مغالطه با رایج‌ترین نامی شروع می‌شود که برای اشاره به آن مغالطه به کار می‌رود و پس از آن نوبت معادل لاتین است (اگر چنین معادلی موجود باشد). سپس تمامی نام‌های جایگزینی که برای آن مغالطه به کار می‌روند، فهرست می‌کنم. گاهی ممکن است بین نام‌های متفاوت یک مغالطه، تفاوت‌های [معنایی و کاربردی] جزئی وجود داشته باشد، ولی اگر حس کنم این تفاوت‌ها در حدی نیستند که لازم باشد برای آن نام جایگزین مدخلی جداگانه درست کرد، صرفاً به اشاره‌ی آن به مثابه نامی جایگزین بسنده می‌کنم. به خاطر داشته باشید که اغلب برای اشاره به مغالطه‌ها از رایج‌ترین نامشان استفاده می‌کنم. هدف از فهرست کردن تمامی نام‌های جایگزین این نیست که تک‌تک‌شان را حفظ کنید؛ هدف این است که اگر احیاناً جایی از این اسم جایگزین استفاده شد، بتوانید آن را تشخیص دهید.

توضیحات

توضیحات من همه خلاصه و مفید هستند. هدف من ارائه‌ی اطلاعاتی است که به شما کمک کند تا آن مغالطه را درک کنید. گاهی اوقات ممکن است شرحی افزوده [از خودم] به این توضیحات اضافه کنم.

شکل منطقی

برخی مغالطه‌ها، به خصوص مغالطه‌های صوری، شکل منطقی (*logical form*) دارند، یعنی این مغالطه را می‌توان با استفاده از زبان نمادین نشان داد. هر جا لازم باشد، به شکل‌های منطقی اشاره می‌کنم تا بهتر مغالطه را درک کنید. اگر به نظرم برسد که استفاده از شکل منطقی در درک مغالطه‌های غیرصوری کمک‌تان می‌کند، برای این مغالطه‌ها نیز شکلی منطقی درست خواهم کرد، البته با چاشنی خلاقیت [چون این مغالطه‌ها شکل منطقی شناخته شده‌ای ندارند].

مثال(ها)

تمام سعی‌ام را می‌کنم تا مثال‌هایی که می‌آورم، واقع‌گرایانه و ملموس باشند. در واقع بسیاری از مثال‌ها را از بحث‌هایی برگرفته‌ام که خودم درگیرشان بودم (بدون اشاره به نام واقعی اشخاص). به نظرم استفاده از مثال‌های واقع‌گرایانه به شما کمک می‌کند تا مغالطه‌هایی را که در موقعیت‌های واقعی مورد استفاده قرار می‌گیرند، شناسایی کنید. شاید شخصیت‌های دخیل در مثال‌ها خیلی احمق جلوه کنند، ولی انسان‌های واقعی تا این حد احمق نیستند. گاهی اوقات، بنا بر مقتضیات مغالطه و برای توضیح واضح‌تر آن، ممکن است از مثالی افراطی و غیرواقعی استفاده کنم، ولی مثال دوم یا حتی سومی خواهم آورد که واقع‌گرایانه‌تر هستند. در بسیاری از مثال‌هایم به استدلال‌های رایج آفرینش‌باوران اشاره می‌کنم. آفرینش‌باور شخصی است که به تفسیر تحت‌اللفظی و واو به واو داستان آفرینش در کتاب مقدس، آدم و حوا، مار سخنگو و... اعتقاد دارد.

آفرینش‌باور معتقد به جوانی زمین (*young earth creationist*) کسی است که اعتقاد دارد طبق اشارات کتاب مقدس زمین حدود ۶۰۰۰ سال عمر دارد. من این مثال‌ها را بسیار به کار برده‌ام چرا که این استدلال‌ها برای متفکر منطقی‌ای که می‌خواهد با مغالطه‌ها آشنا شود، اعتیادآور است. روشن‌تر بگوییم، شاید هم دنیا واقعاً حدود ۶۰۰۰ سال عمر داشته باشد و من به همراه ۹۷٪ دانشمندان^۱ روی زمین در جهل مرکب به سر می‌بریم. ولی خب هدف این کتاب چیز دیگری است. مغالطه‌ها لزوماً راجع به صادق بودن یا نبودن استدلال نیستند، بلکه با صورت آن سر و کار دارند.

استثناء(ها)

استدلال‌های مغالطه‌آمیز و تفکر مغالطه‌آمیز اغلب با احتمالات سر و کار دارند و نه با واقعیت عینی. این استدلال غیرصوری یا *استقرایی* را که تقریباً همه آن را مغالطه‌آمیز محسوب می‌کنند، در نظر بگیرید:

«سیبیل نذار، چون هیتلر هم سیبیل داشت و تو مثل هیتلر می‌شی!»

شاید روان‌شناسی پیدا شود که طی پژوهش‌هایش به این نتیجه رسیده باشد که سیبیل، به‌خصوص سیبیل هیتلری، فرد را به انجام نسل‌کشی سوق می‌دهد (خیلی دوست دارم نتایج چنین پژوهشی را ببینم!). از این رو، می‌توان استدلال کرد که این استدلال مغالطه‌آمیز نیست. به عبارتی، هم خود استدلال قوی است و هم تفکری که از آن برای پدید آوردن این استدلال استفاده شده منطقی است. تلاش برای نشان دادن مغالطه‌آمیز بودن این استدلال ممکن است خودش هم یک *استدلال باشد*، استدلالی که کلاً بر پایه‌ی ارائه‌ی مدرک محکمه‌پسندتر و تفکر منطقی‌تر برای تقویت ادعای شما بنا شده باشد.

بعضی استدلال‌ها از ساختار صوری یا *استنتاجی* پیروی می‌کنند و در آن‌ها مغالطه‌های صوری‌ای روی می‌دهد که مغالطه‌های عینی (*objective fallacy*) به حساب می‌آیند، یعنی همیشه و در همه‌ی موقعیت‌ها مغالطه‌آمیز هستند. برای نمونه:

همه‌ی انسان‌ها میرا هستند.

فیلیپ میراست.

بنابراین فیلیپ انسان است.

فیلیپ در واقع نام یک موش خرمایی است. چیزی که بیان شد نمونه‌ای از مغالطه‌ی قیاسی (*sylogistic fallacy*) است و همیشه و در همه‌ی موقعیت‌ها مغالطه‌ی قیاسی باقی خواهد ماند. حتی اگر فیلیپ انسان باشد، باز صورت استدلال مغالطه‌آمیز باقی خواهد ماند. در منطق صوری صدق مقدمه‌ها ضامن صدق نتیجه است.

^۱ . Pew Research Center: "Public Praises Science; Scientists Fault Public, Media" July 9, 2009.

سخن آخر: هیچ‌گاه اصرار نکنید که استدلالی غیرصوری مسلماً مغالطه‌آمیز است و همیشه آماده باشید که از استدلال‌هایتان در برابر ادعاهای مغالطه‌آمیز بودن دفاع کنید.

راهنمایی

من در سال ۲۰۰۴ کتابی به نام *سالی به سوی موفقیت (Year to Success)* نوشتم، کتابی که دونالد ترامپ آن را «کتابی الهام‌بخش برای تمام خوانندگان» توصیف کرد (بله، هر جا لازم باشد، به اسم اشخاص هم اشاره می‌کنم!). در آن کتاب توضیح می‌دهم که موفقیت شبیه یک بازی وابسته به شانس است که در آن برای این‌که حکم شانس به نفع شما تغییر کند، باید دائماً رفتارهایی را که به موفقیت نزدیک‌تان می‌کنند جایگزین رفتارهایی کنید که از موفقیت دورتان می‌کنند. هرگاه که موقعیتش پیش بیاید، راهنمایی‌ای راجع به مغالطه‌های معرفی‌شده ذکر می‌کنم و این راهنمایی‌ها شما را به موفقیت نزدیک‌تر خواهند کرد. بیش‌تر این راهنمایی‌ها جدی هستند، ولی بعضی‌هایشان... نه خیلی (فرق بین این دو را خودتان متوجه خواهید شد).

تعابیر گوناگون

گاهی تعابیر گوناگون و شکل‌های متفاوتی از مغالطه‌هایی که در فهرست نام‌های جایگزین مغالطه‌ها ذکر شده وجود دارند، ولی من احساس می‌کنم که تفاوتشان در حدی هست که به توضیح اندکی احتیاج داشته باشد. این بخش مختص این توضیح است.

بسیار خوب، برویم سر اصل مطلب!

مغالطه‌ی لحن بیان (Accent Fallacy) | مغالطه به زبان آدمیزاد (۱)

تعریف: مغالطه‌ی لحن بیان موقعی پیش می‌آید که لحن بیان یا جای تکیه (یا اکسان) معنای کلمه، جمله یا کلّ مفهومی را تغییر دهد.

معادل انگلیسی: Accent Fallacy

معادل لاتین: accentus

معادل‌های جایگزین: مغالطه‌ی تکیه‌ی صدا، مغالطه‌ی اکسان، مغالطه‌ی عروض، بیان غلط‌انداز
مثال ۱:

در فیلم پسرعمویم وینی (*My Cousin Vinny*) رالف ماچیو (Ralph Maccio) نقش شخصیتی به نام بیل را بازی می‌کند که متهم به قتل است. در قسمتی از فیلم افسر پلیس از او می‌پرسد: «کی به متصدی شلیک کردی؟» در جواب بیل با حالتی شوکه پاسخ می‌دهد: «من به متصدی شلیک کردم؟ من به متصدی شلیک کردم؟» جلوتر، افسر پلیس گفته‌ی بیل را به منزله‌ی اعتراف به قتل در دادگاه قرائت می‌کند: «بعدش گفت: من به متصدی شلیک کردم. من به متصدی شلیک کردم.»

توضیح: در فیلم، افسر پلیس جمله‌ی سوالی بیل را با اعتراف به قتل اشتباه می‌گیرد. بنابراین او عمداً از ترفند مغالطه‌آمیز استفاده نمی‌کند. اما افسر پلیس آنقدر از گناهکار بودن بیل مطمئن است که باعث شده لحن سوالی بیانیه‌ی بیل را به‌درستی متوجه نشود.

مثال ۲:

در نمایش موزیکال خنده‌دار خیابان برادوی، با نام کتاب مورمون‌ها (*The Book of Mormon*)، در شعری آهنگین، یک نفر مشغول توضیح دادن این است که چطور می‌شود صرفاً با «خاموش کردن افکار بد» (مثل کلید لامپ) از شرّشان خلاص شد. شخصیتی که دارد این قضیه را (در آوازی شکوهمندانه) توضیح می‌دهد، به طور خاص قصد دارد به شخصیت اصلی یاد دهد چطور افکار همجنس‌گرایانه‌ی خود را سرکوب کند، در حالی که «افکار بد» شخصیت اصلی اصلاً ماهیت همجنس‌گرایانه ندارند. پس از ارائه‌ی دستورالعمل از جانب شخصیت مذکور، شخصیت اصلی در راستای این‌که به او بفهماند افکار همجنس‌گرایانه ندارد، می‌گوید: «من افکار همجنس‌گرایانه ندارم.» شخصیت مذکور در جواب به او می‌گوید: «هورا! روشم جواب داد!»

توضیح: شخصیت مذکور تأکید روی «من» (یا I'm) را نادیده گرفت و از آن این معنا را برداشت کرد: «هی، من دیگه افکار همجنس‌گرایانه ندارم!» اگرچه این قضیه بار کمیک دارد، ولی می‌توان به چشم یک استدلال به آن نگاه کرد.

راهنمایی: جهت‌گیری‌های ما ممکن است باعث شوند ظرافت‌ها و لحن گفتاری افراد را نادیده بگیریم. به حرف انسان‌های دیگر با دقت و نکته‌سنجانه گوش کنید و نتیجه‌گیری‌های سریع انجام ندهید. در ضمن افکار همجنس‌گرایانه را نمی‌توان مثل کلید لامپ خاموش کرد.^۱

منابع:

Damer, T. E. (2008). *Attacking Faulty Reasoning: A Practical Guide to Fallacy-Free Arguments*. Cengage Learning.

^۱ . در بخش نظرات وبسایت کاربری پرسیده است: «آیا این واقعاً یک مغالطه است؟ از دو مثال مذکور نمی‌توان استدلال خاصی را برداشت کرد و به نظر نمی‌رسد خطایی در آوردن دلیل و برهان صورت گرفته باشد.»
بوینت، نویسنده‌ی مطالب سایت، در پاسخ گفته است: «قابلیت تشخیص معنا از لحن بیان یا تکیه‌ی صدا در استدلال اهمیت زیادی دارد. نقل قول از اشخاص و تغییر دادن معنای جملاتشان از طریق نادیده گرفتن لحن بیانشان ترفندی مغالطه‌آمیز است. بله، این واقعاً یک مغالطه است!»

مغالطه‌ی حذف استثناء (Accident Fallacy) | مغالطه به زبان آدمیزاد (۲)

تعریف: مغالطه‌ی حذف استثناء موقعی پیش می‌آید که یک قانون کلی به همه‌ی موقعیت‌ها تعمیم داده شود، در حالی که به وضوح استثنائاتی در آن قانون وجود دارد. در قوانین و قواعد ساده‌انگارانه استثنائات موجه و واقعی به‌ندرت لحاظ می‌شوند و نادیده گرفتن این استثنائات یعنی نادیده گرفتن منطق، آن هم به بهانه‌ی حفظ سرابی دروغین از قانونی بی‌نقص. مردم سادگی را دوست دارند و معمولاً تمایل دارند آن را حفظ کنند، حتی به قیمت قربانی شدن عقلانیت و منطق.

معادل انگلیسی: Accident Fallacy

معادل لاتین: a dicto simpliciter ad dictum secundum quid [یعنی از سخنی بر حسب آنچه هست به سادگی سخنی دیگر را برداشت کردن]

معادل‌های جایگزین: از میان بردن استثناء، dicto secundum quid ad dictum simpliciter [از سخنی بر حسب آنچه هست به سادگی سخنی دیگر را برداشت کردن]، dicto simpliciter [سخن ساده‌انگارانه]، گفت‌وگوی عَرَضی، عرض معکوس، مغالطه‌ی قاعده‌ی کلی، تعمیم سرسری

شکل منطقی:

X قانونی رایج و پذیرفته‌شده است.

بنابراین هیچ استثنایی در X وجود ندارد.

مثال ۱:

به نظر من هیچ انسانی نباید به عمد به انسانی دیگر آسیب برساند. برای همین من هیچ‌وقت جراح نخواهم شد.

توضیح: طبقه‌بندی عمل جراحی تحت مقوله‌ی «آسیب زدن» به انسان‌های دیگر یعنی نادیده گرفتن فواید زیاد و واضحی که جراحی به بشریت می‌رساند. دیدگاه‌های افراطی این‌چنینی به‌ندرت از عقل و منطق پیروی می‌کنند.

مثال ۲:

در کتاب مقدس ذکر شده: «نباید شهادت دروغ دهید.» بنابراین، به منزله‌ی فرد مسیحی معتقد، موظفی به دم در بروی و به همسایه‌ی دائم‌الخمرمان که تفنگ دستش گرفته و می‌خواهد زنش را بکشد، بگویی که زنش در زیرزمین خانه‌ی ما پنهان شده. اگر غیر از این انجام دهی، شهادت دروغ داده‌ای و این یعنی سرپیچی از دستور خداوند!

توضیح: اگر پیش‌فرض‌مان این باشد که همه‌ی قوانین، حتی قوانین الهی، شامل همه‌ی اشخاص، همه‌ی زمان‌ها و همه‌ی موقعیت‌ها می‌شود، ولو چنین چیزی به طور واضح بیان نشده باشد، پیش‌فرض‌مان غلط است و استدلالی مغالطه‌آمیز محسوب می‌شود، چون برای اثبات آن هیچ مدرکی وجود ندارد.

استثنا: اگر بتوان با اشاره به قانون کلی به استدلالی منطقی رسید که ثابت می‌کند عمل انجام‌شده سرپیچی از آن قانون محسوب می‌شود، این استدلال مغالطه‌آمیز نخواهد بود. برای مثال:

در کتاب مقدس ذکر شده: «نباید کسی را به قتل برسانید»، بنابراین به منزله‌ی فرد مسیحی معتقد بهتر است اره‌برقی را بگذاری زمین و آن بچه‌ی بی‌گناه را آزاد کنی.

راهنمایی: این حق شماست که قوانینی را که برایتان قابل‌درک نیستند یا با آن‌ها موافق نیستید، به چالش بکشید.^۱
منابع:

Bile, J. (1988). Propositional justification: another view. *Contemporary Argumentation & Debate*, 9, 54-62.

(۱) مغالطه‌ی حذف استثناء با مغالطه‌ی ساده‌انگاری (Fallacy of Oversimplification) رابطه‌ی نزدیکی دارد، چون نادیده گرفتن استثنائات از نگرشی ساده‌انگارانه ناشی می‌شود. در واقع می‌توان آن را زیرشاخه‌ی مغالطه‌ی ساده‌انگاری در نظر گرفت.
(۲) در بخش نظرات یکی از کاربران نوشته: «مثال ۲ اصلاً نمونه‌ی خوبی از معنای نهفته در عبارت «نباید شهادت دروغ دهید» نیست. اگر همسایه‌ی‌تان از شما بپرسد و شما تصمیم بگیرید که پاسخی قاطعانه به آن ندهید یا اظهار بی‌اطلاعی کنید، حکم الهی زیر پا گذاشته نشده است. پیش‌فرض نهفته در مثال این است که حکم الهی فقط دو انتخاب پیش روی شخص قرار می‌دهد و این دوگانگی اشتباه است. اگر به سؤال همسایه‌ی‌تان پاسخ ندهید یا به او بگویید «فلان چیز به تو ربطی ندارد» کار شما شهادت دروغ محسوب نمی‌شود. پیش‌فرض مثال‌تان این است که عبارت «باید به هر سؤالی که همسایه‌ی‌تان می‌پرسد پاسخ دهید» معنای ضمنی نهفته در حکم الهی است. ولی این پیش‌فرض صحیح نیست.»

بو بنت، نویسنده‌ی مطالب سایت، در پاسخ گفته است: «اگر اینجا مدرسه‌ی مذهبی روز یکشنبه بود، حرف شما می‌توانست آغازگر استدلالی قابل‌بحث باشد. ولی برای شخصیت‌های خیالی در مثال خیالی من ادعا کردن کافی‌ست. این ادعاها عموماً مغالطه‌آمیز هستند، چون هدف از وجودشان به نمایش کشیدن مغالطه است. من پیش‌فرض خاصی را منتقل نمی‌کنم... اگر پیش‌فرضی در کار باشد، متعلق به شخصیت خیالی درون مثال‌هاست.»

مغالطه‌ی حمله به خودباوری (Ad Fidentia) | مغالطه به زبان آدمیزاد (۳)

تعریف: مغالطه‌ی حمله به خودباوری طرف بحث موقعی پیش می‌آید که یک نفر به جای پرداختن به استدلال و مدارکی که شخص دیگر عرضه کرده، به حس خودباوری او حمله کند.

معادل انگلیسی: Ad Fidentia

معادل لاتین: argumentum ad fidentia

معادل‌های جایگزین: حمله به اعتماد به نفس

شکل منطقی:

شخص ۱ ادعا می‌کند که Y صادق است، ولی آیا شخص ۱ واقعاً از ادعای خود مطمئن است؟
بنابراین Y کاذب است.

مثال ۱:

ریک: دیشب خواب دیدم توی لاتاری برنده شدم! ۱۰۰۰ دلار پس‌انداز دارم. می‌خوام باهاش ۱۰۰۰ تا بلیط بخرم.

ویک: می‌دونی، خواب دیدن راه خوبی برای پیش‌بینی آینده نیست. خواب دیدن حاصل واکنش عصبیه. شاید بشه جرقه زدن تصادفی عصب‌ها توصیفش کرد.

ریک: تا جایی که یادم میاد، شما نه روان‌شناسی، نه عصب‌شناس، پس از کجا این‌قدر مطمئنی که من توی خوابم آینده رو نمی‌بینم؟
ویک: پس فکر کنم احتمالش باشه که داری آینده رو می‌بینی.

توضیح: اگرچه ویک سعی دارد با دوستش به طور منطقی بحث کند، اما ریک می‌کوشد تا استدلال ویک را تضعیف کند بدین صورت که نسبت به موضعش احساس عدم اطمینان کند. ریک در حال اجرای ترفندی مغالطه‌آمیز است و اگر ویک گولش را بخورد، به دام استدلال مغالطه‌آمیز افتاده است.

مثال ۲:

کریس: تو ادعا می‌کنی که به وجود دنیای ارواح پیرامون ما و وجود همیشگی روح در بدن هر انسان و بیرون از آن اعتقاد نداری. چطور می‌تونی مطمئن باشی که همچین چیزی وجود نداره؟ آیا ۱۰۰ درصد یقین داری؟
جو: البته که نه. چطور می‌تونم ۱۰۰ درصد مطمئن باشم؟
کریس: هان، دماغ سوخته خریداریم! یه امتیاز به نفع من!

جو: چی شد؟

توضیح: این یکی از مغالطه‌های رایج بین کسانی است که استدلال می‌کنند وجود دنیای ماوراءالطبیعی یا هر چیزی از این دست کذب‌پذیر (*falsifiable*) نیست. اگر جو متفکری منطقی نباشد شاید به اعتبار موضع خودش شک کند، اما در این موقعیت مدرکی جدید دال بر اشتباه بودن استدلال جو عرضه نشده، بلکه به اعتماد به نفس او حمله شده و شک او نیز از همین حمله ناشی می‌شود. خوشبختانه جو شخصی متعصب نیست و به تفاوت بین ۱. اموری که امکان وقوع دارند ۲. اموری که احتمال وقوع دارند، واقف است (همچنین نک. مغالطه‌ی توسل به امکان).

استثناء: اگر کسی مدعی قطعیت چیزی باشد که وجود قطعیت در آن امری شناختنی نیست، باید بدان اشاره کرد.

راهنمایی: اعتماد داشته باشید که به طور محتمل یا حتی بسیار محتمل حق با شماست، اما از یقین جزمی به هر بهایی نسبت به اموری که قطعیت در آنها ناشناختنی است، پرهیز کنید.

منابع:

مغالطه‌ای رایج است.

مغالطه‌ی موردی یا استعجالی (Ad Hoc Rescue) | مغالطه به زبان آدمیزاد (۴)

تعریف: انسان‌ها به شدت دوست دارند حق با آن‌ها باشد و گاهی حتی اگر به آن‌ها مدرکی نشان دهید که ثابت کند باورهایشان اشتباه است، باز هم از آن دست برنخواهند داشت. در چنین شرایطی، شخص مجبور می‌شود برای این‌که بقیه را متقاعد کند که چرا فلان باور ممکن است همچنان درست و صادق باشد، بهانه بیاورد. طبعاً در پس این بهانه‌ها هم هیچ مدرک حقیقی‌ای وجود ندارد. آوردن این بهانه مغالطه‌ی موردی یا استعجالی است.

معادل انگلیسی: Ad Hoc Rescue

معادل لاتین: ad hoc

معادل‌های جایگزین: مغالطه‌ی موردسالاری، مغالطه‌ی راه‌حل موقت، مغالطه‌ی نجات موردی، از خود حرف

درآوردن

شکل منطقی:

ادّعی X صادق است، چون مدرک Y صحّت آن را تأیید می‌کند.

ثابت می‌شود که مدرک Y قابل قبول و محکمه‌پسند نیست.

پس [برای صدق X] باید از حدس Z استفاده کرد، گرچه هیچ مدرکی برای ثابت کردن Z موجود نیست.

مثال ۱:

فریدا: من کاملاً می‌دونم که ریموند دل تو دلش نیست که منو دعوت کنه بریم بیرون.

ادنا: الان سه ماهی می‌شه ریموند و رز با هم تو رابطه‌ن.

فریدا: ریموند با رز ریخته رو هم تا من بهش حسودی کنم.

ادنا: چند روز پیش نامزد کردن.

فریدا: خب، این نامزدی هم به ترفندیه برای این‌که من از «رابطه‌شون» باخبر بشم.

توضیح: فریدای بیچاره خیلی از مرحله پرت است. او حاضر نیست مدرکی را که حقیقت را نشان می‌دهد

بپذیرد، چون آماده‌ی پذیرفتن آن حقیقت نیست. برای همین، او به استدلالی موردی روی می‌آورد تا ادّعی

اولیه‌اش را از اشتباه بودن نجات دهد.

مثال ۲:

مارک: رئیس‌جمهور فعلی آمریکا بدترین رئیس‌جمهور تاریخه، چون آمار بیکاری تا حالا این قدر فاجعه‌بار نبوده!

سم: در حقیقت آمار بیکاری توی سال ۱۹۸۲ بدتر بود و توی دهه‌ی ۱۹۳۰ به مراتب بدتر. تازه، رئیس‌جمهور هر دوره تأثیر محدودی روی شرایط اقتصادی کشور داره [چون اقتصاد ملی به اقتصاد دنیا وابسته‌ست و کنترل کشورهای دیگه دست ما نیست].

مارک: خب... می‌گن وقتی کسی حواسش نیست، رئیس‌جمهور حیوونا رو لگد می‌کنه.

توضیح: پس از رد شدن ادعای اولیه‌ی مارک، او از روی درماندگی پای رفتار شخصی رئیس‌جمهور با حیوانات را وسط می‌کشد.

استثنا: اگر استدلالی فقط به یک راه‌حل ممکن اشاره می‌کند، پیشنهاد دادن راه‌حل‌های دیگر کاملاً کاری پسندیده است، به خصوص وقتی داریم راجع به موقعیتی فرضی صحبت می‌کنیم. برای مثال: «اگر خدا وجود نداشته باشد، پس زندگی بی‌معناست.» اگر خدایی وجود نداشته باشد تا به زندگی ما معنا ببخشد، شاید معنایش این است که آزادی کامل داریم تا خودمان به زندگی مان معنا ببخشیم.

راهنمایی: اگر به نظر می‌رسد کسی که با او حرف می‌زنید، از خودش حرف درمی‌آورد و هیچ مدرکی برای اثبات صحّت ادعاهایش ندارد، صرفاً از او پرسید: «آیا برای اثبات حرف‌هایت مدرکی داری؟»

منابع:

Carey, S. S. (2011). *A Beginner's guide to scientific method*. Cengage Learning.

مغالطه‌ی تشنیعی (اتهام‌وزانه) | مغالطه به زبان آدمیزاد (۵)

تعریف: مغالطه‌ی تشنیعی یا ناظر به شخص موقعی پیش می‌آید که فرد به جای رد کردن استدلال‌های طرف مقابلش، به خود آن شخص حمله کند، طوری که این حمله به استدلال طرف مقابل هیچ ربطی نداشته باشد.

معادل انگلیسی: Ad hominem (Abusive)

معادل لاتین: argumentum ad hominem

معادل‌های جایگزین: اتهام به شخص، مغالطه‌ی شخص‌ستیزی، مغالطه‌ی اتهام‌ورزی، طعن منبع، آنگ چسباندن، کاریکاتورسازی طعنه‌آمیز، غرض‌ورزی، تکذیب بر اساس شخصیت^۱

شکل منطقی:

شخص ۱ ادعا می‌کند Y صادق است.

شخص ۱ فردی کودن است.

بنابراین Y صادق نیست.

مثال ۱:

طرف مقابل من فکر می‌کند باید مالیات را کاهش دهیم. این حرف را زنی می‌زند که هر شب یک سطل بستنی بن و جری می‌خورد!

توضیح: علاقه‌ی این زن فرضی به بستنی هیچ ربطی به مبحث کاهش مالیات ندارد و بنابراین استدلال را از هیچ لحاظ تقویت نمی‌کند. حمله‌ی ناظر به شخص موقعی اتفاق می‌افتد که شخص استدلالی دندان‌شکن در چنته ندارد و احساس درماندگی می‌کند.

مثال ۲:

تونی دوست دارد ما باور کنیم که منشأ حیات «تصادف» است. تونی حرام‌زاده‌ی کافری است که بیش‌تر در زندان وقت گذرانده تا کلیسا، بنابراین او تنها در زمینه‌ی ساختن پلاک قلبی ماشین منبع موثق به شمار می‌آید.

^۱ . در ادبیات منطقی ما این مغالطه به «من قال، ما قال کردن» شهره است. یعنی به جای توجه به این که فرد چه گفته، ببینیم چه کسی آن سخن را گفته است - م.

توضیح: تونی شاید فرد حرام‌زاده‌ی کافری باشد. شاید او در زندان بیش‌تر از کلیسا وقت گذرانده باشد. ولی این بیانات هیچ ربطی به استدلال او راجع به منشأ حیات ندارند.

استثنا: اگر حمله به شخص به استدلالش مربوط باشد، این کار مغالطه نیست. در مثال اول، اگر موضوع مورد بحث معاف کردن شرکت بستنی‌سازی بن و جری از پرداخت مالیات باشد، اشاره به علاقه‌ی این زن به بستنی‌های این شرکت می‌تواند مدرکی قوی دال بر تعارض منافع (conflict of interest) باشد.

راهنمایی: وقتی دیگران به جای استدلال‌تان به خودتان حمله می‌کنند، این حاکی از کیفیت استدلال‌تان است. این امر معمولاً نشان می‌دهد که حریف‌تان احساس درماندگی می‌کند.

دگرگونی: تحریک کردن (Needling) تلاش برای عصبانی کردن طرف بحث، منحرف کردن بحث و حتی احمق جلوه دادن طرف بحث است.

منابع:

Walton, D. (1998). *Ad hominem arguments*. University of Alabama Press.

مغالطه‌ی تشنیعی (منفعت شخصی) | مغالطه به زبان آدمیزاد (۶)

تعریف: مغالطه‌ی تشنیعی (منفعت شخصی) هنگامی پیش می‌آید که شخصی به شخص دیگر اتهام می‌زند که استدلالش جانبدارانه است و می‌گوید که او به خاطر پیش‌فرض‌ها و تمایلاتش فلان موضع را اتخاذ کرده، بنابراین استدلالش لزوماً نامعتبر است.

معادل انگلیسی: Ad Hominem (Circumstantial)

معادل لاتین: argumentum ad hominem

معادل‌های جایگزین: توسل به نیت، توسل به منفعت شخصی، تعارض منافع، استدلال بر اساس انگیزه‌ها، انگیزه‌های شبه‌آمیز، مغالطه‌ی شخص ذی‌نفع

شکل منطقی:

شخص ۱ ادعا می‌کند Y صحیح است.
منافع شخص ۱ به صحیح بودن Y بستگی دارد.
بنابراین Y کاذب است.

مثال ۱:

فروشنده: این ماشین در مقایسه با حد استاندارد ماشین‌های هم‌رده بنزین کم‌تری مصرف می‌کند و طبق گزارش خریداران یکی از بهترین ماشین‌ها برای مصرف شخصی است.
ویل: بعید می‌دونم. شما فقط می‌خواید ماشینو به من بفروشید.

توضیح: بله، منفعت فروشنده حکم می‌کند که ماشین را به مشتری بفروشد، ولی این دلیل نمی‌شود که ادعایش دروغ باشد. البته شاید هم ادعایش دروغ باشد، ولی منافعی دروغ بودن یا نبودن آن را تعیین نمی‌کند. منطقی است که باور داشته باشیم فروشندگان محصولات و خدماتی را می‌فروشند که به کیفیتشان باور دارند و می‌دانند که برایشان اعتبار بد به بار نخواهد آورد.

مثال ۲:

مشخص است که کشیش شما به خدا ایمان دارد. وگرنه کارش را از دست می‌داد.

توضیح: بله، کشیشانِ خداناباور به اندازه‌ی فاحشه‌هایی که قصدشان از آشنایی «صرف دوستی» است نایابند، ولی این دلیل نمی‌شود که کشیش‌ها صرفاً به خاطر پیدا کردن شغل به خدا ایمان آورده باشند.

استثنا: وقتی تعصبات شخصی و تعارض منافع به استدلال ربط بیش‌تری پیدا کند (که معمولاً نشانه‌ی آن عدم وجود مدارک دیگر است)، خود استدلال را بیش‌تر به مثابه انگیزه‌ای موجّه می‌نگرند و نه صرفاً مغالطه‌ای خشک و خالی. برای نمونه، متن یکی از آهنگ‌های میت لوف (Meat Loaf) این استثناء را به‌خوبی نشان می‌دهد...

دختر: آیا تا ابد عاشقم می‌مونی؟

پسر: باید بیش‌تر راجع بهش فکر کنم!!!

دختر: آیا تا ابد عاشقم می‌مونی!!!

پسر: دیگه نمی‌تونستم بیش‌تر از این طاقت بیارم

وای خدا، داشتم دیوونه می‌شدم

و وقتی آخرش اون حس فوق‌العاده بهم دست داد

مثل موج دریا وجودمو تسخیر کرد

به خدا قسم خوردم، به جون مادرم قسم خوردم

که تا ابد عاشقت می‌مونم

قسم خوردم که تا ابد عاشقت می‌مونم!

راهنمایی: اگر موضعی دارید و این موضع به شما منفعتی می‌رساند (البته با این فرض که به سبب اتخاذ این موضع در این مغالطه دست ندارید)، بهتر است خودتان پیش از بحث به آن اشاره کنید، وگرنه یک نفر دیگر این کار را انجام می‌دهد و وجهه‌یتان را خراب می‌کند.

مثال:

کار درست اینه که از ساخت زمین جدید حمایت کنیم. بله، در مقام مربی بیس‌بال من از زمین جدید نفع می‌برم، ولی نفع من با نفعی که بچه‌های این محله می‌برن قابل مقایسه نیست. بچه‌هان که اهمیت دارن.

منابع:

Walton, D. (1998). *Ad hominem arguments*. University of Alabama Press.

مغالطه‌ی تشنیعی (ارتباط با مجرم) | مغالطه به زبان آدمیزاد (۷)

تعریف: مغالطه‌ی تشنیعی (ارتباط با مجرم) موقعی پیش می‌آید که یک شخص، ایده یا منبع به خاطر ارتباطش با شخص یا گروهی دیگر که وجهه‌ی منفی دارد، جلوه‌ای منفی پیدا می‌کند.

معادل انگلیسی: Ad Hominem (Guilt by Association)

معادل لاتین: argumentum ad hominem

معادل‌های جایگزین: مغالطه‌ی دمخورها، مغالطه‌ی رفیق ناباب، مغالطه‌ی سگ زرد برادر شغال، مغالطه‌ی «آنها از ما نیستند»، مغالطه‌ی حواله کردن

شکل منطقی:

شخص ۱ ادعا می‌کند Y صادق است.

شخص ۲ نیز ادعا می‌کند Y صادق است، ولی شخص ۲ نادان است.

بنابراین شخص ۱ نیز باید نادان باشد.

مثال ۱:

دلورس طرفدار پروپاقرص حقوق یکسان برای کار یکسان است. این همان سیاستی است که فمینیست‌های تندرو از آن حمایت می‌کنند. تندروهایی مثل دلورس را نباید جدی گرفت، حداقل نه در فضای سیاسی.

توضیح: در اینجا فرض بر این بوده که دلورس فمینیستی تندروست، چون از سیاستی حمایت می‌کند که در عمل هر مرد یا زن حق جویی از آن حمایت می‌کند. این فرض مغالطه‌آمیز است.

مثال ۲:

پل پوت، انقلابی مائویست کامبوج، با دین مخالف بود. او انسانی بدطینت بود. فرانکی با دین مخالف است، بنابراین او هم مثل پل پوت باید انسانی بدطینت باشد.

توضیح: پل پوت و فرانک در زمینه‌ای خاص نگرشی یکسان دارند؛ این دلیل نمی‌شود که در همه‌ی زمینه‌های نامربوط دیگر (به‌خصوص بدطینت یا خوش‌طینت بودن) نیز با یکدیگر وجه‌اشتراک داشته باشند. پل پوت به دلیل نسل‌کشی آدم بدطینتی به حساب می‌آید، نه مخالفتش با دین.

استثنا: اگر بتوانید ثابت کنید که دو چیزی که به هم ربط داده شده‌اند، از لحاظ علی/معلولی واقعاً به هم مرتبط هستند، یا احتمال تسری و ویژگی‌های یکی از آن دو چیز بالاست، این ارتباط موجب و معتبر خواهد بود.

مثال:

پل پوت، انقلابی مائویست کامبوج مرتکب نسل‌کشی شد، بنابراین او انسانی بدطینت بود. فرانکی نیز تمایل خود را به نسل‌کشی اعلام کرده است، پس او نیز انسانی بدطینت است.

منابع:

Walton, D. (1998). *Ad hominem arguments*. University of Alabama Press.

مغالطه‌ی تشنیعی (تو هم چنینی) | مغالطه به زبان آدمیزاد (۸)

تعریف: مغالطه‌ی تشنیعی (تو هم چنینی) موقعی پیش می‌آید که شخص، به بهانه‌ی عدم سازگاری گفتار و کردار طرف بحثش، استدلال‌هایش را رد می‌کند.

معادل انگلیسی: Ad Hominem (Tu quoque)

معادل لاتین: argumentum ad hominem tu quoque

معادل‌های جایگزین: مغالطه‌ی «تو نیز»، توسل به ریا، مغالطه‌ی تناقض شخصی

شکل منطقی:

شخص ۱ ادعا دارد Y صادق است، ولی شخص ۱ طوری رفتار می‌کند که گویی Y صادق نیست.
پس Y باید صادق نباشد.

مثال ۱:

هلگا: نباید این غذا را بخوری... از لحاظ علمی ثابت شده که خوردن برگ‌های پرچرب برای سلامتی خوب نیست.

هیو: تو خودت همیشه برگ‌های پرچرب می‌خوری، بنابراین داری حرف مفت می‌زنی.

توضیح: اهمیتی ندارد که هلگا به توصیه‌ی خودش عمل می‌کند یا نه، حداقل وقتی پای صحت ادعایش در میان باشد. البته شاید این‌طور به نظر برسد که هلگا چون به صدق توصیه‌اش باور ندارد، به آن عمل نمی‌کند، ولی دلیل اصلی ممکن است علاقه‌ی وافر او به برگ‌های پرچرب باشد، طوری که نتواند در مقابل خوردنش مقاومت کند.

مثال ۲:

جیمی به شدت با بی‌بند و باری جنسی مخالف است، اما تا حالا چند بار با بدکاره‌ها رابطه داشته است. پس بی‌بند و باری جنسی مشکلی ندارد.

توضیح: از علاقه‌ی جیمی به رابطه با بدکاره‌ها نمی‌توان به نتیجه‌ای کلی راجع به بی‌بند و باری جنسی رسید. تنها نتیجه‌ای که می‌توان گرفت این است که شخص جیمی از لحاظ جنسی بی‌بند و بار است.

استثناء: اگر جیمی اصرار می‌کرد که کارهایش از لحاظ جنسی غیراخلاقی نیستند، این ادعا به بخشی جدانشدنی از استدلال اصلی‌اش تبدیل می‌شد.

راهنمایی: وقتی از فقدان اعتماد به نفس یا اراده‌ی ضعیف‌تان آگاه هستید، باید اعتراف کنید که این ضعف‌ها در صحت ادعایان تأثیری ندارند. در ادامه حرفی را که پدرم راجع به سیگار کشیدن به من گفته بود می‌آورم (او از ۱۴ سالگی روزی حدود ۴ بسته سیگار می‌کشید).

مثال: بو، هرگز مثل من احمق نباش. نرو دنبال سیگار کشیدن. عادت حال به هم‌زنیه و می‌دونم آخرش منو به کشتن می‌ده. اگه هیچ‌وقت سیگار کشیدنو شروع نکنی، هیچ‌وقت دلت واسه‌ش تنگ نمی‌شه. پدرم در سن ۶۹ سالگی بر اثر سرطان ریه فوت کرد. من تاکنون به سیگار لب نزدم و در آینده هم نخواهم زد.

منابع:

Walton, D. (1998). *Ad hominem arguments*. University of Alabama Press.

اخذ نتیجه‌ی ایجابی از مقدمه‌ای سلبی (**Affirmative Conclusion from a Negative**)

(Premise) | مغالطه به زبان آدمیزاد (۹)

تعریف: مغالطه‌ی اخذ نتیجه‌ی ایجابی (affirmative) از فرضیه‌ای سلبی (negative) نخستین مغالطه در منطق صوری (formal logic) است که می‌خواهم معرفی کنم. مغالطه‌های صوری گیج‌کننده و پیچیده هستند و در موقعیت‌های روزمره به ندرت اثری از آن‌ها می‌توان یافت، بنابراین اگر هنگام خوانش مغالطه‌های صوری احساس کردید سردرگم شده‌اید زود دلسرد نشوید. تمام سعی‌تان را برای درک آن‌ها بکنید همان‌طور که من تمام تلاشم را می‌کنم تا با زبانی ساده قابل درکشان کنم.

معادل انگلیسی: Affirmative Conclusion from a Negative Premise

معادل‌های جایگزین: امر سلبی نادرست، مغالطه‌ی مقدمات سلبی

عبارات جدیدی که باید با آن‌ها آشنا شوید:

قیاس منطقی (Syllogism): استدلالی که از سه بخش تشکیل شده: مقدمه‌ی کبری (یا مهین) (major premise)، مقدمه‌ی صغری (یا کهین) (minor premise) و نتیجه (conclusion).
حدّ حملی (Categorical Term): حدّ حملی معمولاً از لحاظ دستوری اسم یا عبارتی اسمی است که به طبقه‌ای از چیزها اطلاق می‌شود.

گزاره/قضیه‌ی حملی (Categorical Proposition): گزاره‌ی حملی حاصل پیوند دو حدّ حملی است. از آن می‌توان دریافت که بین طبقاتی که این دو حد بر آن‌ها اطلاق شده، رابطه‌ای برقرار است.

قیاس حملی (Categorical Syllogism): استدلالی که دقیقاً از سه گزاره‌ی حملی تشکیل شده باشد: مقدمه‌ی کبری، مقدمه‌ی صغری و نتیجه. در نتیجه‌ی قیاس حملی دقیقاً سه حدّ حملی وجود دارد که هر یک از آن‌ها نیز دقیقاً دو بار مورد استفاده قرار می‌گیرند.

توضیح بیش‌تر: نتیجه‌ی قیاسی حملی در شکل متعارفش ایجابی است، ولی حداقل یکی از مقدمه‌ها سلبی است. هر شکل معتبری از قیاس حملی که بیانگر مقدمه‌ای سلبی باشد، باید نتیجه‌ای سلبی داشته باشد.

شکل منطقی:

هر شکل از قیاس حملی که نتیجه‌ای ایجابی و حداقل یک مقدمه‌ی سلبی داشته باشد.

مثال ۱:

هیچ شخصی که زیر ۶۶ سال داشته باشد سالخورده تلقی نمی‌شود.

هیچ شخص سالخورده‌ای خردسال نیست.

بنابراین، همه‌ی اشخاص زیر ۶۶ سال خردسال هستند.

توضیح: در این مثال هر دو مقدمه صادق هستند، ولی نتیجه به وضوح خلاف واقع از آب درآمد است. چرا؟ چون این مثال قیاسی حملی است که یک یا دو مقدمه‌ی آن سلبی هستند («هیچ شخصی...» و «هیچ شخص سالخورده‌ای...»)، ولی ما سعی می‌کنیم از این مقدمه‌ها نتیجه‌ای ثبوتی یا ایجابی («همه‌ی اشخاص...») استنتاج کنیم.

مثال ۲:

هیچ چهارپایی ماهی نیست.

بعضی خرها چهارپا هستند.

بنابراین، بعضی خرها ماهی هستند.

توضیح: این مثال قیاسی حملی است که در آن یک مقدمه‌ی سلبی داریم («هیچ چهارپایی...») و سعی می‌کنیم از آن نتیجه‌ای ثبوتی یا ایجابی («بعضی خرها...») برداشت کنیم.

استثناء: هیچ استثنائی وجود ندارد.

منابع:

Schuyler, A. (1859). *The principles of logic: for high schools and colleges*. Wilson, Hinkle & co.

دوقطبی پنداشتن امر منفصل (**Affirming a Disjunct**) | مغالطه به زبان آدمیزاد (۱۰)

تعریف: مغالطه‌ی دوقطبی پنداشتن امر منفصل موقعی پیش می‌آید که در آن دو گزینه با «یا» از هم تفکیک شده باشند و فرد تصور کند که صادق بودن یکی از این گزینه‌ها به معنای کاذب بودن گزینه‌ی دیگر است. این مغالطه موقعی پیش می‌آید که «یا» به طور خاص به مثابه یای جمع [میان دو گزینه] تعیین و تصریح نشده باشد. این مغالطه مشابه با مغالطه‌ی تضاد ناموجه (*unwarranted contrast*) است.

معادل انگلیسی: **Affirming a Disjunct**

معادل‌های جایگزین: مغالطه‌ی امر منفصل بدیل، امر منفصل انحصاری کاذب، تأیید یک امر منفصل، مغالطه‌ی قیاس منطقی بدیل، برتری دادن به یک بدیل، قیاس منفصله‌ی نادرست، مغالطه‌ی قیاس منفصله

عبارات جدیدی که باید با آنها آشنا شوید:

قضیه‌ی منفصله (**Disjunction**): گزاره‌ای که در آن دو گزینه با «یا» از هم تفکیک شده باشند. قضیه‌ی منفصله در صورتی صادق است که یک یا هر دو جزء گزاره صادق باشند؛ در غیر این صورت کاذب است. امر منفصل (**Disjunct**): یکی از مؤلفه‌های ارائه‌شده در قضیه‌ای منفصله.

شکل منطقی:

الف یا ب.

الف.

بنابراین، نه ب.

الف یا ب.

ب.

بنابراین، نه الف.

مثال ۱:

در برابر این شکلاتا نمی‌تونم جلوی شیک‌ممو بگیرم. یا خیلی عاشق این شکلاتام، یا به جد اراده‌ی قوی ندارم. من می‌دونم که واقعاً عاشق شکلاتام، پس امکان نداره اراده‌ی قوی نداشته باشم.

توضیح: با صرف‌نظر از این احتمال که این بیانیه قیاس نوحده‌ی کاذب (**False Dilemma**) باشد، لازم به ذکر است که عشق به شکلات لزوماً مانع امکان دیگر، یعنی فقدان اراده‌ی قوی نیست.

مثال ۲:

می‌تونم یا بخوابم یا تلویزیون تماشا کنم. الان خسته‌م، برای همین می‌رم روی تخت دراز بکشم. پس نمی‌تونم تلویزیون تماشا کنم.

توضیح: از لحاظ منطقی و فیزیکی انسان می‌تواند در آن واحد هم روی تخت دراز بکشد و هم تلویزیون تماشا کند. من از واقعی بودن آن مطمئنم، چون خودم هرشب آن را انجام می‌دهم. «یا»یی که در جمله آمده، از لحاظ منطقی مانع گزینه‌ای نیست که انتخاب نشده است [و هر دو گزینه قابل انتخاب هستند].

استثنا: اگر انتخاب‌ها متقابلاً مانعاً الجمع و ضد و نقیض باشند (حالا یا به خاطر لزوم ذاتی یا به خاطر معنای ضمنی نهفته در «یا»)، می‌توان استنباط کرد که گزینه‌ی دیگر کاذب است. لازم به ذکر است که پیش‌فرض ما این است که یکی از انتخاب‌هایی که به ما داده شده نماینده‌ی صدق و حقیقت است.

مثال: امروز یا دوشنبه‌ست یا یکشنبه. امروز دوشنبه‌ست. بنابراین امروز یکشنبه نیست.

مثال بالا در منطق صوری، قیاس منفصله‌ی معتبر (*valid disjunctive syllogism*) نام دارد.

منابع:

Kilgore, W. J. (1979). *An introductory logic*. Holt, Rinehart and Winston.

مغالطه‌ی وضع تالی (Affirming the Consequent) | مغالطه به زبان آدمیزاد (۱۱)

تعریف: مغالطه‌ی وضع تالی خطایی در منطق صوری است و موقعی پیش می‌آید که شخصی ادعا کند در صورت صادق بودن تالی (consequent)، در نتیجه مقدم (antecedent) نیز صادق است.

معادل انگلیسی: Affirming the Consequent

معادل‌های جایگزین: خطای عکس، مغالطه‌ی تالی، تأکید تالی، تأیید تالی

عبارات جدیدی که باید با آن‌ها آشنا شوید:

تالی (consequent): جزء گزاره‌ای در یک گزاره‌ی شرطی که صدقش امری شرطی باشد. یا به سخن ساده، در جمله‌ای که در آن «اگر/پس» به کار رفته، چیزی که پس از «پس» بیاید، تالی است.

مقدم (antecedent): جزء گزاره‌ای در یک گزاره‌ی شرطی که صدق آن شرط صدق تالی باشد. یا به سخن ساده، در جمله‌ای که در آن «اگر/پس» به کار رفته، چیزی که پس از «اگر» بیاید، مقدم است.

شکل منطقی:

اگر الف، پس ب.

ب.

پس الف.

مثال ۱:

اگر مالیات کم شود، پول بیش‌تری برای خرج کردن خواهم داشت.

پول بیش‌تری برای خرج کردن دارم.

پس، مالیات کم شده است.

توضیح: پول بیش‌تر ممکن است از راه‌های مختلفی به دست آمده باشد. مثلاً یک موردش ترک مواد است. از به دست آوردن پول بیش‌تر نمی‌توان کاهش مالیات را نتیجه گرفت.

مثال ۲:

اگه قهوه‌ایه، سیفونو بکش. [اشاره به اصطلاح if it's yellow, let it mellow/If it's brown, flush it

[down

من سیفونو کشیدم.

پس قهوه‌ای بود.

توضیح: اگر قهوه‌ای است (مقدم)، پس سیفون را بکش (تالی). از این جمله نمی‌توان نتیجه گرفت که فقط در صورت قهوه‌ای بودن باید سیفون را کشید. این تفسیر اشتباه است: مغالطه‌ای منطقی.^۱
استثناء: ندارد.

راهنمایی: اگر زرد هم بود، سیفون را بکشید.

منابع:

Jevons, W. S. (1872). *Elementary lessons in logic: deductive and inductive : with copious questions and examples, and a vocabulary of logical terms*. Macmillan.

^۱ . در شرایطی که از عبارت «اگر و فقط اگر» استفاده شود، در صورت صحیح بودن تالی، مقدم هم لزوماً صحیح است - م.

مغالطه‌ی قطعیت جعلی (Alleged Certainty) | مغالطه به زبان آدمیزاد (۱۲)

تعریف: مغالطه‌ی قطعیت جعلی موقعی اتفاق می‌افتد که گوینده بدون ارائه‌ی مدرک یا در نظر داشتن مقدمات خاصی، طوری نتیجه‌گیری کند که گویی نتیجه‌اش حقیقتی قطعی و بی‌چون و چراست، ولی در حقیقت این‌طور نباشد.

معادل انگلیسی: Alleged Certainty

معادل‌های جایگزین: فرض کردن نتیجه، توسل به معرفت عام

شکل منطقی:

همه می‌دانند X صادق است.

بنابراین X صادق است.

مثال ۱:

همه‌ی مردم دنیا می‌دونن که کمک کردن به کودکان گرسنه‌ی دنیا واجب و اجبانه.

توضیح: در واقع همه‌ی مردم دنیا چنین چیزی را نمی‌دانند. شاید برای شخص ادعاکننده و بسیاری از مخاطبان او چنین ادعایی نمونه‌ی بارز معرفت عام باشد، ولی انسان‌های زیادی در سرتاسر کره‌ی زمین هستند که با این دیدگاه موافق نیستند و اول باید متقاعدشان کرد.

مثال ۲:

همه می‌دونن که بدون دین، ما عملاً با گوسفند بی‌چوپون فرقی نداریم.

توضیح: نه، همه این را نمی‌دانند. افرادی که دوست ندارند از حوزه‌ی اجتماعی خود پا فراتر بگذارند، گاه متوجه نیستند آنچه که در حوزه‌ی اجتماعی‌شان به‌مثابه حقایق جهان‌شمول پذیرفته شده، در خارج از آن حلقه شاید هیچ خریداری نداشته باشد. کلاً بهتر است نسبت به «حقایق جهان‌شمول» تردید داشته باشید.

استثنا: اگر واقعیاتی آن‌قدر واضح و روشن‌اند که رد کردنشان احمقانه به نظر برسد، می‌توان آن‌ها را مفروض داشت. ولی باید همیشه آماده باشید تا از هر پیش‌فرضی دفاع کنید، مهم نیست چقدر از قطعیت آن اطمینان دارید.

مثال: همه می‌دونیم که بدون آب زنده نمی‌مونیم.

راهنمایی: سعی کنید در زندگی‌تان واژه‌ی «قطعاً» یا «بدون‌شک» را به کار نبرید. به جایش بگویید «به احتمال زیاد» یا «من فکر می‌کنم که...».

دگرگونی: توسل به معرفت عام (*Appeal to Common Sense*) یعنی بیان این که نتیجه‌ای که شما به آن رسیده‌اید «معرفت عام» است، اما معرفت چیزی نیست که عموم مردم از آن برخوردار باشند. ما خواسته یا ناخواسته فکر می‌کنیم که بسیاری از باورها و نظریه‌ایمان «معرفت عام» هستند، اما در حقیقت اینطور نیست. ما باید همیشه حاضر باشیم استدلال کنیم چرا فلان باورمان معرفت عام است، نه این که صرفاً این مسئله را ابراز کنیم.

منابع:

Yoos, G. E. (2007). Deceptions, blunders, and confusions. In *Reframing Rhetoric* (pp. 245–255). Palgrave Macmillan US.
https://doi.org/10.1057/9780230607514_25

مغالطه‌ی سوپ الفبا (Alphabet Soup) | مغالطه به زبان آدمیزاد (۱۳)

تعریف: مغالطه‌ی سوپ الفبا موقعی پیش می‌آید که گوینده از سرواژه‌ها و مخفف‌سازی‌ها (Acronyms & Abbreviations) بیش از حد استفاده کند تا در آن موضوع آگاه‌تر از حدی که هست به نظر برسد یا مخاطب را گیج کند.

معادل انگلیسی: Alphabet Soup

شکل منطقی:

شخص ۱ از سرواژه‌ها و مخفف‌سازی‌های زیادی استفاده می‌کند.
بنابراین، شخص ۱ از موضوعی که درباره‌اش حرف می‌زند آگاه است.

مثال ۱:

در برنامه‌ریزی CGI، رابط WYSIWYG از پس PHP یا CSS بر نمی‌آید. اگر از من وقت مشاوره بگیرید، به شما راهنمایی‌های لازم برای برنامه‌نویسی مؤثرتر را ارائه خواهم کرد.

توضیح: در این مثال مشکل اصلی صرفاً استفاده‌ی زیاد از حد مخفف‌سازی نیست. مشکل استفاده‌ی عمدی از مخفف‌سازی‌ست تا مخاطب فکر کند که گوینده در حوزه‌ی برنامه‌نویسی علامه‌ی دهر است. همچنین گوینده ممکن است عمداً از مخفف‌سازی‌هایی استفاده کند که می‌داند مخاطبش از آن‌ها بی‌اطلاع است. حس نادانی باعث می‌شود مخاطب فکر کند به مشاوره نیاز دارد، حداقل بیش از حدی که گوینده وانمود می‌کند. [اگر گوینده چندتا از عبارات را واضح‌تر بیان می‌کرد، شاید مخاطب می‌فهمید که قضیه آن‌قدرها هم که به نظر می‌رسد پیچیده نیست و شاید خودش بتواند با جست‌وجویی ساده آن را حل کند].

مثال ۲:

می‌پرسی آیا من سخنران خوبیم؟ خب بذار ببینم، من یه CC, AC-B, AC-S, AC-G, CL, AL-B, AL-S و DTM دارم. خودت چی فکر می‌کنی؟

توضیح: این مخفف‌سازی‌ها همه به سازمان آموزشی غیرانتفاعی توست‌مسترز اینترنشنال (Toastmasters International) ارتباط دارند [سازمانی که هدفش ترویج ارتباطات انسانی و بهبود مهارت‌های سخنرانی است]. در واقع، بسیاری از این جوایز مخصوص مهارت مدیریت هستند، نه سخنرانی، ولی مخاطب عادی از این جزئیات بی‌اطلاع است. در ضمن، دستیابی به این جوایز یعنی انجام دادن کار موردنیاز برای رسیدن به آن‌ها، نه لزوماً برخورداری از مهارت سخنرانی بالا.

استثناء: عبارت «استفاده‌ی بیش از حد از سرواژه و مخفف‌سازی» به شدت موقعیت‌محور است. در بعضی موقعیت‌ها و برای بعضی از مخاطبین استفاده از سرواژه و مخفف‌سازی کاملاً موجه است.

راهنمایی: اگر کسی زیاد از سرواژه و مخفف‌سازی استفاده کرد، فوراً فرض را بر این نگیرید که از این کار نیت بدی دارد. بعضی مواقع، افراد [به‌خصوص کسانی که در رشته‌ای خاص تخصص بالایی دارند،] خودشان متوجه نیستند که در زمینه‌ی استفاده از سرواژه و مخفف‌سازی شورش را درآورده‌اند.

منابع:

مغالطه‌ای رایج در اینترنت. منبع علمی برای آن یافت نشد.

مغالطه‌ی بدیل کاذب (Alternative Advance) | مغالطه به زبان آدمیزاد (۱۴)

تعریف: مغالطه‌ی بدیل کاذب موقعی پیش می‌آید که شخصی دو گزینه پیش روی شخصی دیگر قرار دهد تا از بینشان یکی را انتخاب کند، ولی این دو گزینه اساساً با هم فرقی نداشته باشند و فقط به شکلی مختلف بیان شده باشند. این ترفند اغلب موقع فروختن چیزی به کار می‌رود. شخصی که مرتکب این استدلال مغالطه‌آمیز می‌شود، شخصی است که فکر کند گزینه‌های ارائه‌شده تنها گزینه‌های موجود هستند. البته این تصور به احتمال در ناخودآگاه شخص اتفاق می‌افتد، چون هرکس که حاضر باشد کمی فکر کند، متوجه می‌شود که گزینه‌های دیگری نیز وجود دارند.

معادل انگلیسی: Alternative Advance

معادل‌های جایگزین: موقعیت باخت - باخت

مثال ۱:

مکس: اگه جادوگر نباشی، جای نگرانی نیست. اگه جادوگر نباشی، یعنی از جنس چوب نیستی. بنابراین، وقتی ببندیمت و پرت کنیم توی چاه غرق می‌شی و زیر آب فرو می‌ری. اگه روی آب بمونی، یعنی از جنس چوبی، یعنی جادوگری و ما هم اعدامت می‌کنیم.

گلیندا: واستا، تو که گفتی اگه جادوگر نباشم جای نگرانی نیست. من که در هر صورت به فنا می‌رم.

توضیح: این استدلال، که ریشه‌ی تاریخی دارد، به گونه‌ای شکل گرفته بود که بر پایه‌ی آن هر زنی که متهم به جادوگری بود، کشته می‌شد. این موقعیت، برای آن‌ها موقعیتی باخت-باخت بود.

مثال ۲:

متصدی باجه‌ی پاساژ: ببخشید که دخالت می‌کنم، ولی به نظرم شما واقعاً به تعطیلات احتیاج دارید! آیا چند دقیقه وقت دارید تا درباره‌ی مقاصد سفر باهاتون صحبت کنم، یا ترجیح می‌دید اطلاعات لازم رو به آدرس ایمیل تون بفرستم؟

توضیح: البته غیر از دو انتخابی که متصدی پیش روی رهگذر قرار داد، چند انتخاب دیگر هم موجود است: ۱.

رهگذر متصدی را نادیده بگیرد و به راهش ادامه دهد. ۲. به او بگوید: «نه، ممنون» و به راهش ادامه دهد. ۳. بروشورهای سفر را بردارد، به فرق سر متصدی بکوبدشان و به راهش ادامه دهد.

استثنا: اگر تفکر نقادانه‌یتان را به کار بگیرید و متوجه شوید که به جز گزینه‌های ارائه‌شده گزینه‌های دیگری نیز برای انتخاب وجود دارد، ولی در نهایت تصمیم بگیرید یکی از گزینه‌های ارائه‌شده را انتخاب کنید، مرتکب استدلال مغالطه‌آمیز نشده‌اید.

راهنمایی: هر وقت کسی گزینه‌هایی برای انتخاب پیش رویتان قرار داد، به دقت به امکان گزینه‌های دیگری که مورد اشاره قرار نگرفته‌اند فکر کنید و خودتان آن‌ها را مطرح کنید.

منابع:

مغالطه‌ای رایج در اینترنت. منبع علمی برای آن یافت نشد.

مغالطه‌ی دانش غیرممکن (Amazing Familiarity) | مغالطه به زبان آدمیزاد (۱۵)

تعریف: مغالطه‌ی دانش غیرممکن موقعی پیش می‌آید که در استدلال گوینده به اطلاعاتی اشاره شده باشد که آگاهی از آن‌ها غیرممکن باشد، از همان اطلاعاتی که در دنیای قصه‌ها راوی دانای کل در اختیار خواننده قرار می‌دهد. اگر در دنیای واقعی کسی ادای راوی دانای کل را دریاورد، باید به حرف‌ها و استدلال‌هایش شک کرد.

معادل انگلیسی: Amazing Familiarity

معادل‌های جایگزین: وانمود کردن به همه‌چیزدانی، «آخه تو اینو از کجا می‌دونی؟»

شکل منطقی:

ادّعی X ادّعایی است که ممکن نیست کسی بدان علم داشته باشد.

مثال ۱:

رئیس‌جمهور آدم خوبیه و تا حالا به زنش خیانت نکرده. ایشون تا حالا توی زندگیش هیچ کار خلافی انجام نداده.

توضیح: گوینده فقط در یک صورت می‌تواند از ادعایش مطمئن باشد و آن هم این است که هر ثانیه از زندگی رئیس‌جمهور را با او سپری کرده باشد. وقتی چنین ادّعایی را می‌شنویم، فکر می‌کنیم که گوینده به منبع آگاهی ویژه‌ای دسترسی دارد و ما باید به حرفش اعتماد کنیم، ولی چنین ادعاهایی در بهترین حالت نظر شخصی کسی است که خودش هم به احتمال نمی‌تواند به چیزی که مدّعی دانستن آن است علم داشته باشد.

مثال ۲:

خدا می‌خواهد ما همدیگر را دوست داشته باشیم، ولی اگر در حال دفاع از سرزمین‌مان کسی را بکشیم، او از ما ناراحت نمی‌شود. همچنان جایمان وسط بهشت است.

توضیح: هر ادّعایی که در آن گوینده مدّعی دانستن [دقیق] ذهنیت خداوند است، شدیداً سؤال‌برانگیز است. البته نمی‌توان «وحی الهی» را نادیده گرفت، ولی باید حواسمان به باورهای غلطی باشد که به او نسبت می‌دهند.

مثال ۳:

لری نماد پلیدی است.

توضیح: لری شاید آدم مزخرفی باشد. شاید کارهای بد زیادی در زندگی‌اش انجام داده باشد. شاید حتی هاپوی نازی را در خیابان لگد کرده باشد. ولی با این حال فقط خود لری است که از شدت پلیدی خود خبر دارد. با

این که چنین بیاناتی در نگاه اول مبالغه به نظر می‌رسند، اگر بخواهیم جدی‌شان بگیریم، دانش غیرممکنی لازم است که بازتاب آن را در این مغالطه می‌بینید.

استثنا: «غیرممکن به نظر رسیدن» با «غیرممکن» تفاوت دارد. اگر کسی در استدلالش به اطلاعاتی پر از جزئیات اشاره کند، امکان دارد که به واقع از این اطلاعات خبر داشته باشد. وقتی از احتمالات حرف می‌زنیم، در نظر داشتن فرق «غیرممکن به نظر رسیدن» با «غیرممکن» از اهمیتی اساسی برخوردار است.

راهنمایی: با اتخاذ رویکردی فروتنانه و اضافه کردن عباراتی چون «باور من این است» به استدلال‌ها و ادعاهایی که ریشه در حقایق انکارناپذیر ندارند، می‌توانید از مغالطه پرهیز کنید.

منابع:

مغالطه‌ای رایج در اینترنت. منبع علمی برای آن یافت نشد.

مغالطه‌ی ابهام (Ambiguity Fallacy) | مغالطه به زبان آدمیزاد (۱۶)

تعریف: مغالطه‌ی ابهام موقعی پیش می‌آید که در استدلال عبارتی مبهم وجود داشته باشد که ممکن است چند معنا از آن برداشت شود و شماری از این معانی با نتیجه‌ی استدلال سنخیت نداشته باشند. برخی اعتقاد دارند حتی یک واژه نیز ممکن است به مغالطه‌ی ابهام منجر شود. ولی به کار بردن تک‌واژه‌ای که چند معنا بتوان از آن برداشت کرد، نوع خاصی از مغالطه است به نام مغالطه‌ی اشتراک لفظ (*equivocation*).

معادل انگلیسی: Ambiguity Fallacy

معادل‌های جایگزین: گفتار مبهم، ابهام ساختاری (*amphiboly*)، سخن چندپهلوی، ابهام معنایی، ابهام

شکل منطقی:

ادعای X مطرح می‌شود.

به خاطر درکی مبهم از X نتیجه‌ی Y برداشت می‌شود.

مثال ۱:

نقل است که ما انسان‌ها درک خوبی از کائنات داریم. بنابراین، به طور دقیق می‌دانیم که کائنات چگونه و در چه زمانی به وجود آمد.

توضیح: در مثال بالا، عبارت «درک خوب» مبهم است. برای همین در نتیجه‌ای که گرفته شده، درک انسان از کائنات بسیار عمیق‌تر از حد واقعی‌اش در مقدمه پنداشته شده است. از این رو، در این مثال مغالطه‌ی ابهام روی داده است.

مثال ۲:

همه‌ی موجودات زنده از موجود زنده‌ای دیگر به وجود آمده‌اند. بنابراین، اولین موجود زنده نیز باید از موجود زنده‌ای دیگر به وجود آمده باشد. آن موجود زنده خداست.

توضیح: این استدلال دچار دو مورد ابهام است.

اولین مورد ابهام، کاربرد عبارت «به وجود آمدن» است. در کاربرد اول، «به وجود آمدن» به معنای تولید مثل (*reproduction*) و در کاربرد دوم به معنای آفرینش (*origin*) است. اطلاعات زیاد انسان درباره‌ی تولید مثل به نادانی انسان درباره‌ی آفرینش [کائنات] ارتباطی ندارد.

دومین مورد ابهام، کاربرد عبارت «موجود زنده» است. در کاربرد اول، «موجود زنده» به جاندارزیستی و زنده اشاره دارد که از لحاظ تجربی می‌توان وجودش را اثبات کرد. در کاربرد دوم، «موجود زنده» به باور به خدایی غیرمادی اشاره دارد. همان‌طور که می‌بینید، وقتی عبارتی هم توصیف‌گر بوقلمون است، هم توصیف‌گر

آفریننده‌ی هستی، عملاً بی‌معناست. [حتی اگر معنایی هم داشته باشد،] قطعاً با اتکا بر آن نمی‌توان استدلال کرد و به نتایجی منطقی یا معقول رسید.

استثنا: عبارات مبهم در زبان انگلیسی بسیار رایج هستند و استفاده از آن‌ها در استدلال و منطق غیرصوری (informal) اجتناب‌ناپذیر است. در صورتی که این عبارات مبهم در تمامی موارد به کار رفتن‌شان در استدلال معنای دقیقاً یکسانی داشته باشند، مغالطه‌ی ابهام اتفاق نمی‌افتد.

راهنمایی: هرگاه لازم بود، از طرف بحث درخواست کنید منظورش را واضح‌تر بیان کند، در غیر این صورت باید فرض را بر این بگیرید که طرف بحث یا غیرمنطقی است، یا فریبکار.

دگرگونی: مغالطه‌ی نوع-نمونه (*Type-Token Fallacy*) موقعی اتفاق می‌افتد که واژه‌ای به کار برده شود که ممکن است هم به نوع اشاره داشته باشد (خودروها) و هم به نمونه (پژو، کمری، بی‌امو) و در جمله به طور دقیق معلوم نباشد که به کدام. برای مثال:

تویوتا تولیدکننده‌ی دو جین خودرو است.

در بیانیه‌ی بالا، مشخصاً منظور گوینده نوع خودرو است، نه تعداد (نمونه) خودروهای تولیدشده.

منابع:

Jevons, W. S. (1872). *Elementary lessons in logic: deductive and inductive : with copious questions and examples, and a vocabulary of logical terms*. Macmillan.

توسل به منبع ناشناس (Anonymous Authority) | مغالطه به زبان آدمیزاد (۱۷)

تعریف: مغالطه‌ی توسل به منبع ناشناس موقعی پیش می‌آید که منبعی ناشناس یا نامشخص به منزله‌ی مدرکی برای صحت ادعا استفاده شود. استفاده از عباراتی مثل «می‌گن که...»، «شنیدم که...»، «تحقیقات نشون می‌ده...» و جمع بستن متخصصان مثل «دانشمندها می‌گن که...» نمونه‌هایی از این مغالطه هستند. وقتی قادر نیستیم منبع را به طور دقیق مشخص کنیم، نمی‌توانیم درستی یا نادرستی آن منبع و در نتیجه اعتبار استدلال را بررسی کنیم. توسل به منابع ناشناس اغلب حقه‌ای برای جعل، بزرگنمایی یا اشتباه جلوه دادن حقایق به منظور فریب دادن بقیه برای پذیرفتن ادعای مطرح شده است. بعضی مواقع، این حقه به صورت ناخودآگاه انجام می‌شود و همیشه عمدی نیست.

معادل انگلیسی: Anonymous Authority

معادل‌های جایگزین: توسل به منبع ناشناس

شکل منطقی:

شخص ۱ خیلی وقت پیش‌ها از یک نفر شنیده بود که X صادق است.

بنابراین، X صادق است.

مثال ۱:

می‌دونی، می‌گن اگه آدامس قورت بدی، هفت سال طول می‌کشه تا کامل هضم شه. بنابراین سعی کن آدامس قورت ندی!

توضیح: آن کسانی که «می‌گن» طبق معمول اشتباه «می‌گن». درست است که آدامس قابل هضم شدن نیست، ولی بدن انسان آن را درسته دفع می‌کند. آدامس هفت سال آزرگار در بدن باقی نمی‌ماند. استفاده از عبارت «می‌گن که...» یکی از نمونه‌های رایج توسل به مغالطه‌ی منبع ناشناس است.

مثال ۲:

عمر ۱۳,۷ میلیاردساله‌ی دنیا یه توطئه‌ی بزرگه. من یه بار مقاله‌ای خوندم که توش نوشته بود یه تعداد دانشمند مهم و کاربلد مدرکی محکمه‌پسند پیدا کردن که ثابت می‌کنه دنیا ۶۰۰۰ سال پیش خلق شد، اما از ترس از دست دادن شغلشون، مجبور شدن سکوت اختیار کنن!

توضیح: اگر ما ندانیم این دانشمندان چه کسانی بودند، یا اعتبار منبع این مقاله تا چه حد بوده، نمی‌توانیم صحت مدرک ارائه شده را بررسی کنیم. بنابراین، نمی‌توانیم آن را بپذیریم.

استثنا: بعضی مواقع برای بیان حقایق پذیرفته شده نیز از عبارات رایجی که به آن‌ها اشاره کردیم، استفاده می‌شود. بنابراین، اگر منبع ناشناس برای بیان حقیقتی مقبول به کار گرفته شود، باید آن را به منزله‌ی مدرک پذیرفت.

مثال: اقلیم زمین در حال تغییر است و همیشه در حال تغییر بوده. دانشمندان می‌گویند که زمین قطعاً در حال گرم شدن است، اما درباره‌ی دلایل دقیق گرمایش زمین، و همچنین درباره‌ی تصمیمات سیاسی‌ای که باید درباره‌اش گرفت، بحث وجود دارد.

راهنمایی: از عبارت «می‌گن که...» بر حذر باشید.

منابع:

Greenwell, W. S., Knight, J. C., Holloway, C. M., & Pease, J. J. (2006). *A Taxonomy of fallacies in system safety arguments*. Retrieved from <https://ntrs.nasa.gov/search.jsp?R=20060027794>

مغالطه‌ی انسان‌نگاری (Anthropomorphism) | مغالطه به زبان آدمیزاد (۱۸)

تعریف: مغالطه‌ی انسان‌نگاری موقعی پیش می‌آید که ویژگی‌ها و اهداف انسانی به اشیاء بی‌جان، حیوانات، گیاهان، پدیده‌های طبیعی دیگر و خدایان نسبت داده شوند. انسان‌نگاری فقط موقعی مغالطه است که در بطن استدلال منطقی به کار رود.

معادل انگلیسی: Anthropomorphism

معادل‌های جایگزین: تشخیص بخشیدن

شکل منطقی:

چیزی که انسان نیست، با ویژگی‌های انسانی توصیف شده است.
ادعای X با پیش‌فرض صحیح بودن ویژگی انسانی نسبت‌داده‌شده به آن چیز مطرح می‌شود.
بنابراین ادعای X صحیح است.

مثال ۱:

به چه جرأتی اون هویج‌ها رو به قتل رسوندی!

توضیح: به قتل رسیدن فقط به انسان و موجودات هوشمند دیگر نسبت داده می‌شود نه به هویج‌ها. طبعاً نمی‌توان هویج‌ها را به قتل رساند. در مثال بالا، پیش‌فرض گوینده این است که هویج‌ها از ویژگی‌های انسانی برخوردارند و بنابراین «خوردن»شان معادل «به قتل رساندن»شان است.

مثال ۲:

آکونی: پله، الهه‌ی آتش پلینزی، دختر خودشو توی آتشفشان قربانی کرد تا صلح رو به جزیره برگردونه. واسه همینه که من می‌دونم ما رو دوست داره.

اوبون: مگه خدایان و الهه‌ها نامیرا نیستن؟

آکونی: اه... چرا.

اوبون: پس بعد از این که پله دخترش رو داخل آتشفشان انداخت، چی به سرش اومد؟

آکونی: توی آسمون‌ها برگشت پیش مادرش.

اوبون: پس آیا واقعاً می‌شه گفت پله دخترشو قربانی کرد؟

توضیح: ویژگی انسانی میرا بودن به پله و دخترش نسبت داده شده است تا مفهوم «قربانی کردن» معنادار شود.

راهنمایی: اگر می‌خواهید مردم را بخندانید، به اشیاء و حیوانات کوچک ویژگی‌های انسانی ببخشید. آرایه‌ی تشخیص معدن طلای طنازی برای کم‌دین‌های استندآپ است.

anthropomorphism | religion.
<https://www.britannica.com/topic/anthropomorphism>

منابع:
(n.d.).

توسل به دستاورد (Appeal to Accomplishment) | مغالطه به زبان آدمیزاد (۱۹)

تعریف: مغالطه‌ی توسل به دستاورد موقعی پیش می‌آید که شخصی استدلالی انجام دهد، از استدلال او انتقاد شود و دستاوردها و موفقیت‌های شخص استدلال‌کننده به منزله‌ی سپری برای دفع انتقادات مورد استفاده قرار گیرند. همچنین اگر استدلال شخص بر اساس سطح دستاوردها و موفقیت‌های او سنجیده شود و نه شایستگی خود استدلال، این شکل از مغالطه روی می‌دهد.

معادل انگلیسی: Appeal to Accomplishment

معادل‌های جایگزین: توسل به موفقیت

شکل منطقی:

شخص ۱ ادعا می‌کند که Y صادق است.

شخص ۱ آدم حسابی است.

بنابراین Y صادق است.

شخص ۲ مدرکی دال بر اشتباه بودن Y ارائه می‌کند.

به شخص ۲ می‌گویند دهانش را ببندد و هروقت به درجه‌ی موفقیت شخص ۱ رسید حرف بزند.

مثال ۱:

من خیلی جاها رفتم و با خلیا گشتم. منو به منزله‌ی یه آدم موفق می‌شناسن. دارم بهت می‌گم هیچ تفریحی بالاتر از شکار شیر نیست. پس به حرفم اعتماد کن.

توضیح: موفقیت جای خود، ولی موفقیت به شکار شیر ربطی ندارد. اشخاص کامیاب و موفق بسیاری هستند که بدجنس، بی‌بندوبار، بی‌اخلاق، آسیب‌زن، دروغگو، حقیر و سرشار از ایده‌های اشتباه درباره‌ی چیزهای بسیار زیادی هستند.

مثال ۲:

من دکترای الهیات دارم. دوازده تا کتاب نوشتم و شخصاً با پاپ ملاقات کردم. پس وقتی بهت می‌گم خوراکی موردعلاقه‌ی حضرت عیسی کیشمیش‌های آغشته به شراب بود، باید حرفمو باور کنی.

توضیح: رزومه‌ی گوینده واقعاً جالب‌توجه است، ولی این رزومه هیچ ربطی به ادعای گوینده درباره‌ی خوراکی موردعلاقه‌ی حضرت عیسی ندارد و به آن اعتبار نمی‌بخشد.

استثنا: اگر دستاوردهای گوینده به طور مستقیم به استدلالش ربط داشته باشند، شاید اشاره به آن‌ها معنادارتر باشد.

مثال: من خیلی جاها رفتم و با خیلی از املاکیا گشتم. توی دنیای املاک منو به آدم موفق می‌شناسن. دارم بهت می‌گم اگه بدونی داری چی کار می‌کنی، با کار کردن تو املاک می‌تونن زندگیتو از این رو به اون رو کنی.

راهنمایی: بسیاری از افراد موفق سعی می‌کنند از موفقیت‌شان به منزله‌ی اجازه‌نامه‌ای برای نظر دادن درباره‌ی هر چیز مربوط و نامربوطی استفاده کنند. اجازه ندهید موفقیت این افراد در قضاوت شما در باب مدعیاتشان نفوذ کند. بررسی مدرک از هر کاری مهم‌تر است.

منابع:

مغالطه‌ای رایج در اینترنت. منبع علمی برای آن یافت نشد.

توسل به خشم (Appeal to Anger) | مغالطه به زبان آدمیزاد (۲۰)

تعریف: مغالطه‌ی توسل به خشم موقعی پیش می‌آید که احساسات عصبانیت، نفرت یا از کوره در رفتن جایگزین مدرک در استدلال شوند.

معادل انگلیسی: Appeal to Anger

معادل لاتین: argumentum ad iram

معادل‌های جایگزین: غرض‌ورزی، توسل به نفرت، توسل به غضب

شکل منطقی:

شخص ۱ ادعا می‌کند X صادق است.

شخص ۱ عصبانی است.

بنابراین، X صادق است.

ادعای A مطرح شده است.

ادعای A شما را خشمگین کرده است.

بنابراین، ادعای A صادق/کاذب است.

مثال ۱:

آیا از بی‌توجهی دولت خسته شدید؟ آیا شما هم از این شاکی هستید که اکثر ثروت کشور در دست ۱٪ از جمعیت آن است، در حالی که بقیه در فقر دست‌وپا می‌زنند؟ پس از شما می‌خواهم که امروز به من رأی دهید!

توضیح: برانگیختن احساسات مردم برای وادار کردن آن‌ها به انجام کاری که فرد می‌خواهد، یکی از ترفندهای رایج است. در مثال بالا، هیچ مدرکی ارائه نشده تا نشان دهد رأی دادن به آن سیاستمدار خاص مشکلات اشاره‌شده را رفع خواهد کرد. این سیاستمدار امیدوار است مردم خودشان [از شیوه‌ی جمله‌بندی‌اش] این ارتباط را برقرار کنند تا اگر بعداً کسی خواست او را بابت وعده و وعیده‌های الکی و بی‌سرانجام شماتت کند، خودش را به آن راه بزند و بگوید که من چنین حرفی نزدم.

مثال ۲:

آخه بر چه اساس فکر می‌کنی که انسان‌ها از میمون‌ها تکامل پیدا کردن؟ مرد حسابی، به نظرت قیافه‌ی من شبیه میمونه؟

توضیح: اولاً انسان‌ها از میمون‌ها تکامل پیدا نکرده‌اند (انسان‌ها صرفاً با شامپانزه‌های آفریقایی مدرن نیای مشترک دارند)، دوماً رنجیدن شخص استدلال‌کننده از این موضوع حقیقت را عوض نمی‌کند.

استثنا: توسل به احساسات انسان‌ها مکمل مؤثری برای نتیجه‌ای قوی‌ست، ولی نباید جایگزین آن شود.

مثال: آیا از بی‌توجهی دولت خسته شدید؟ آیا شما هم از این شاکی هستید که اکثر ثروت کشور در دست ۱٪ از جمعیت آن است، درحالی که بقیه در فقر دست‌وپا می‌زنند؟ پس از شما می‌خواهم که امروز به من رأی دهید. من هم قول می‌دهم تلاش کنم تا آمریکا را به کشوری تبدیل کنم که در آن ثروت به طور عادلانه‌تری بین مردم تقسیم شود!

راهنمایی: از یودای (Yoda) بزرگ نقل است: «ترس موجب خشم می‌شود، خشم موجب نفرت و نفرت موجب رنج می‌شود.» با وجود احترامی که برای این موجود سبز بامزه و ریزنقش قائلم، باید بگویم که خشم می‌تواند بسیار نیرومند و مؤثر واقع شود و نتایج فوق‌العاده‌ای در پی داشته باشد. یک نمونه‌اش مارتین لوتر کینگ.^۱

راستی یودا در سخنش مرتکب مغالطه‌ی شیب لغزنده (Slippery slope fallacy) شده است.

منابع:

Whately, R. (1854). *Rhetoric*. Griffin.

^۱ . یکی از کابران وبسایت گفته ۱. مارتین لوتر کینگ آدم خشمگینی نبود و هدفش راه‌اندازی راه‌پیمایی‌های صلح‌آمیز و محکوم کردن خشونت و خشم بود. ۲. یودا مرتکب مغالطه‌ی شیب لغزنده نشده و بین ترس، خشم و نفرت رابطه‌ای نزدیک وجود دارد. یو بنت در پاسخ او گفته که ۱. از قضا مارتین لوتر کینگ آدم خشمگینی بود و با جست‌وجو کردن عبارت «MLK Anger» می‌توان نمونه‌های زیادی از خشم او را مشاهده کرد. ۲. یکی از دلایل خطرناک بودن مغالطه‌ی شیب لغزنده ترسیم ارتباط نزدیک بین چیزهایی‌ست که در ظاهر به هم ارتباط دارند، ولی اگر کمی دقیق‌تر بررسی کنیم، خواهیم دید که این ارتباط زورچپان شده و مدرکی محکمه‌پسند برای تأییدش وجود ندارد.

توسل به مرجع (Appeal to Authority) | مغالطه به زبان آدمیزاد (۲۱)

تعریف: مغالطه‌ی توسل به مرجع موقعی پیش می‌آید که گوینده اصرار کند ادعایش صحیح است، چون مرجع یا متخصصی معتبر صحت آن را تأیید کرده است و به جز اشاره به مرجع استدلال دیگری مطرح نکند. توسل به مرجع کاذب (Appeal to false authority) یکی از گونه‌های دیگر این مغالطه است که جلوتر به آن خواهیم پرداخت.

معادل انگلیسی: Appeal to Authority

معادل لاتین: argumentum ad verecundiam

معادل‌های جایگزین: استدلال بر پایه‌ی مرجع، توسل به مرجع کاذب، استدلال بر اساس مرجع کاذب، خودِ فلانی گفته (Ipse dixit)، (شکلی از) شهادت گرفتن

شکل منطقی:

طبق گفته‌ی شخص ۱، که در موضوع Y متخصص است، Y صادق است.

بنابراین Y صادق است.

مثال ۱:

ریچارد داوکینز، زیست‌شناس فرگشتی و شاید سرشناس‌ترین متخصص در این زمینه، به فرگشت اعتقاد دارد. بنابراین فرگشت حقیقت دارد.

توضیح: ریچارد داوکینز مسلماً از فرگشت اطلاعات زیادی دارد و می‌تواند با اطمینان به ما بگوید که فرگشت حقیقت دارد، ولی حرف او دلیل حقیقی بودن فرگشت نیست. چیزی که فرگشت را امری صادق می‌سازد، مدارک زیادی است که در راستای تأیید این نظریه ارائه شده است.

مثال ۲:

من از کجا می‌دونم صنعت تولید فیلم‌های مستهجن سومین صنعت بزرگ توی ایالات متحده‌ست؟ درک اشلانگ‌مایستر، بازیگری که بالای ۵۰ سال توی این عرصه سابقه‌ی کار داره، اینو بهم گفت.

توضیح: اشلانگ‌مایستر شاید در این زمینه تخصص داشته باشد و استعدادش حرف نداشته باشد، ولی ادعاهای این چنینی باید با مدرک ثابت شوند. در ضمن، برای جلوگیری از گسترش اطلاعات اشتباه، لازم است اشاره کنم که صنعت تولید فیلم‌های مستهجن شاید صنعت بزرگی باشد، ولی انگشت کوچک صنایع بزرگ هم نمی‌شود.

استثنا: حواستان باشد که «گوش دادن به حرف مرجع درباره‌ی مسأله‌ای خاص» را با مغالطه‌ی «توسل به مرجع» قاطی نکنید. یادتان باشد که مغالطه خطا در استدلال‌ورزی است. نادیده گرفتن حرف‌های متخصصان

واقعی و مراجع معتبر شک‌گرایی سازنده را به انکار محض بدل می‌کند. توسل به مرجع مغالطه‌ای است که در استدلال کردن به کار می‌رود، ولی توجه نشان دادن به حرف مراجع معتبر کاری است که هر روز، همه‌ی انسان‌ها در رابطه با مسائل کم‌اهمیت انجام می‌دهند. البته همیشه احتمال آن هست که مراجع معتبر اشتباه کرده باشند، برای همین انسان‌های نقاد همیشه حقایق را به طور موقت می‌پذیرند. اگر اطلاعات ارائه‌شده از جانب مرجعی معتبر را به طور موقت به منزله‌ی حقیقت بپذیریم، نامعقول نیست و مرتکب خطا در استدلال نشده‌ایم. البته میزان منطقی بودن این تصمیم به ادعای صورت‌گرفته (مثلاً میزان غیرعادی یا مهم بودنش) و خود مرجع (میزان اعتبار و ارتباطش به مسأله‌ی مورد بحث) بستگی دارد.

توسل به مرجع بیش‌تر حول محور ادعاهایی می‌چرخد که برای اثباتشان باید مدرک ارائه کرد و ارتباطی با حقایق ندارند. برای مثال، اگر راهنمای سفرتان به شما گفت که شهر واتیکان در ۱۱ فوریه‌ی ۱۹۲۹ تأسیس شد و شما حقیقی بودن این اطلاعات را بپذیرید، نه مغالطه کرده‌اید (چون این اطلاعات در بطن بحث و استدلال مطرح نشده‌اند) و نه کاری غیرمنطقی انجام داده‌اید.

راهنمایی: مراجع را به چالش بکشید. یا خودتان به مرجعی تبدیل شوید که مردم برای پیدا کردن جواب سؤال‌هایشان به او مراجعه می‌کنند.^۱

^۱. (۱) کاربری در سایت پرسیده است: «اگر دو کشیش مسیحی درباره‌ی موضوعی مربوط به کتاب مقدس بحث کنند، منطقی است که در بحث‌شان به کتاب مقدس توسل جویند (چون کتاب مقدس مرجعی است که هر دو آن‌ها قبول دارند). هر دو نفر پیش‌فرض‌های کتاب مقدس را پذیرفته‌اند و از این پیش‌فرض‌ها در بحث‌شان استفاده می‌کنند. اگر کتاب مقدس در بحث با کسی که به آن اعتقاد ندارد به منزله‌ی مرجع مورد استفاده قرار گیرد، می‌توان آن را مصادره به مطلوب (Begging the Question) در نظر گرفت، ولی با توجه به زمینه‌ی اشاره‌شده، آیا می‌توان ادعا کرد که به نوعی مغالطه‌آمیز است؟»

بو بنت در پاسخ می‌گوید: «بستگی به ادعای مطرح‌شده دارد. مثلاً اگر ادعا شود: «در کتاب مقدس اشاره شده که...»، کتاب مقدس مرجع ادعای مطرح‌شده است. به عبارت دیگر، برای ثابت کردن ادعای مطرح‌شده با مدرک، کافی است به کتاب مقدس رجوع کرد تا دید آیا نقل‌قولی که آورده شده، در آن موجود است یا خیر. فرض کنید در بازی روپولی (Monopoly) قانونی در نظر گرفته شود: «اگر سه بار جفت بیاورید، باید بروید زندان...» و به این قانون در دستورالعمل بازی اشاره شده باشد. در این زمینه، دستورالعمل بازی مرجع اصلی است، مگر این‌که بازی‌کنندگان توافق کرده باشند دستورالعمل بازی را نادیده بگیرند و با قانون وضع‌شده توسط خودشان بازی کنند. در ضمن هر بازیکنی می‌تواند قوانین وضع‌شده را به چالش بکشد و پیشنهاد رأی‌گیری برای تغییردادنشان را مطرح کند، ولی این مسائل به ادعایی که در ابتدا مطرح شده، مربوط نمی‌شود. مسأله اینجاست که شخصی که ادعا کرد بازیکنی که سه بار پشت سر هم جفت بیاورد باید بروید زندان، کاری مغالطه‌آمیز (خلاف منطق) انجام نداده است، چون در دستورالعمل بازی به این قانون اشاره شده است.

مشکل اینجاست که بسیاری از مسیحیان فکر می‌کنند جمله‌ای که در کتاب مقدس اشاره شده، همان معنایی را می‌دهد که آنان فکرش را می‌کنند. اما کتاب مقدس بسیار تفسیرپذیر است. در چنین مواقعی پاسخ صحیح به شخص ادعاکننده این است که: «بله،

در کتاب مقدس چنین جمله‌ای آورده شده، ولی با معنایی که از این جمله برداشت کرده‌اید مخالفم.» در تفسیر کتاب مقدس هیچ مرجع غیرقابل انکاری وجود ندارد، برای همین است که مسیحیت به هزاران زیرشاخه تقسیم شده است.

البته یکی از کاربردهای رایج این مغالطه به کتاب مقدس مرتبط است. وقتی مسیحیان برای ثابت کردن صحت ادعایی که در کتاب مقدس مطرح شده، از خود کتاب مقدس استفاده کنند (یعنی به جای این که بگویند کتاب مقدس می‌گوید X، بگویند X حقیقت است)، مرتکب این مغالطه شده‌اند، مهم نیست که طرف بحثشان مسیحی دیگری باشد یا شخصی خداناباور. در مثال بحث بین دو مسیحی، هر دو نفر پیش فرض برتری ایمان بر مدرک را پذیرفته‌اند (یعنی «هرچه در کتاب مقدس آورده شده حقیقت است»). البته مسأله‌ی دیگری هم می‌توان مطرح کرد و آن ذات حقیقتی‌ست که مطرح شده (تحت‌اللفظی، تمثیلی، «روحانی» و...)

(۲) کاربر دیگری در سایت پرسیده است: «اگر کسی استدلال کند که X باید وضع موجود باشد و همه از آن پیروی کنند، چون در قانون یا اساسنامه‌ای به آن اشاره شده، آیا مرتکب مغالطه‌ی توسل به مرجع شده است؟»

بنت در پاسخ می‌گوید: «می‌توان چنین بحثی را مطرح کرد. اما بحث اصلی باید سر موضوعی دیگر شکل بگیرد: آیا قانون اساسی مرجع درستی برای تعیین وضعیت موجود است؟»

کاربر در ادامه می‌پرسد: «اجازه دهید به مثالی اشاره کنم. در بند ۴ قانون اساسی نروژ نوشته شده که پادشاه کشور باید از دین مسیحیت انجیلی - لوتری پیروی کند. با استناد بر این سخن می‌توان نتیجه گرفت: پادشاه نروژ باید از این دین پیروی کند، چون در قانون اساسی کشور به آن اشاره شده است.»

آیا این استدلال مغالطه‌ی توسل به مرجع نیست؟ من که فکر می‌کنم باشد. من اگر پادشاه نروژ بودم و می‌خواستم دینم را انتخاب کنم، صرفاً با این استدلال که «چون در کتابی حقوقی به آن اشاره شده» قانع نمی‌شدم. اگر نمی‌خواستم از دین مسیحیت انجیلی - لوتری پیروی کنم چه؟ کسی نمی‌تواند مرا مجبور کند که این دین را بپذیرم.»

بو بنت در پاسخ می‌گوید: «من چیزی درباره‌ی قانون اساسی نروژ نمی‌دانم، ولی با توجه به چیزی که گفتم، به نظر می‌رسد قانون اساسی مرجع معتبری برای تعیین چنین مسائلی باشد و در این مورد با مغالطه‌ی توسل به مرجع مواجه نیستیم.»

لازم است بر این موضوع تأکید کنم که می‌توان کل روز را صرف بحث درباره‌ی این کرد که آیا این قانون موجه است یا نه. ولی طبق چیزی که در معتبرترین متن حقوقی در کشور نوشته شده، این قانون وجود دارد و در کشور برقرار است. اگر کسی ادعا کند که فلان چیز قانون است، چون در معتبرترین متن حقوقی کشور این‌طور ذکر شده، مغالطه‌ای مرتکب نشده است.

(۳) کاربر دیگری در سایت پرسیده: «آیا جمع‌بندی نظر چند مرجع مغالطه‌آمیز است؟ مثلاً بیان این جمله: بیش‌تر متخصصان حوزه‌ی Y معتقدند X صادق است، بنابراین X صادق است.»

بو بنت در پاسخ می‌گوید: «بله، مغالطه‌آمیز است، ولی اگر نتیجه‌اندکی تغییر می‌کرد، دیگر مغالطه‌آمیز نمی‌شد:

بیش‌تر متخصصان حوزه‌ی Y معتقدند که X صادق است، بنابراین منطقی‌ست که بپذیریم X صادق است.»

نکته‌ی مهم این است که هویت این متخصصان مشخص شود. مثلاً اگر بیش‌تر متخصصان حوزه‌ی طالع‌بینی بر اساس کارت‌های تاروت ادعا کنند این کارت‌ها از آینده خبر می‌دهند، پذیرفتن این ادعا منطقی نیست. به طور کلی، از نظر متخصصان باید همچون میانبری برای رسیدن به مدرک معتبر استفاده کرد تا ثابت شود متخصصان نیز برای رسیدن به نظر تخصصی‌شان از مدرک معتبری استفاده کرده‌اند.

دگرگونی: گواهی (*Testimonials*) بیانیه‌ای از جانب «منبعی معتبر» است و حاکی از این است که این منبع معتبر نسبت به موضوعی که درباره‌ی آن گواهی می‌دهد آگاهی دارد. در حوزه‌ی تجارت، گواهی صاحب بیزنس نباید زیادی جدی گرفته شود، چون ممکن است این گواهی استثنایی در هنجار کلی به حساب بیاید یا صرفاً من‌درآوردی باشد. مثل: «جان جی، اهل اوهایو می‌گه...»

منابع:

Hume, D. (2004). *An Enquiry Concerning Human Understanding*. Courier Corporation.

توسل به شهرت (Appeal to Celebrity) | مغالطه به زبان آدمیزاد (۲۲)

تعریف: مغالطه‌ی توسل به شهرت موقعی پیش می‌آید که ادعای شخص به خاطر شهرت زیاد (به اصطلاح سلبریتی بودنش) پذیرفته شود، نه قوت و کیفیت استدلال‌های به کار رفته در استدلال.

معادل انگلیسی: Appeal to Celebrity

شکل منطقی:

شخص مشهور ۱ می‌گوید از محصول Y استفاده کنید.

بنابراین باید از محصول Y استفاده کنیم.

مثال ۱:

تام کروز توی تلویزیون گفت کره‌ی بیلی‌بوی بهترین کره‌ی موجود تو بازاره. تام کروز خیلی باحاله. به‌خصوص توی اون صحنه توی مأموریت غیرممکن ۴ که یک‌دستی با دستکش مکنده از ساختمان بالا رفت. بنابراین کره‌ی بیلی‌بوی واقعاً بهترین کره‌ی موجود تو بازاره!

توضیح: تام کروز شاید خیلی باحال باشد، و شاید به راستی معتقد باشد کره‌ی بیلی‌بوی بهترین کره‌ی موجود در بازار است. ولی تام کروز در زمینه‌ی قضاوت مزه‌ی کره هیچ فرقی با بقیه‌ی مردم ندارد و مرجع نیست. اگر کسی این ادعا را صرفاً به خاطر این‌که تام کروز آن را گفته و بدون مدرک یا دلیل دیگری بپذیرد، مرتکب مغالطه شده است.

مثال ۲:

مایک سیور، شخصیت سیت‌کام در سریال دهه‌ی هشتادی Growing Pains (آلام بالغ شدن) خیلی باحاله. اخیراً بازیگرش دوباره یه مسیحی معتقد شده و کارش شده دفاع از ایمان مسیحی. بنابراین باید به حرفاش ایمان بیارید!

توضیح: مایک سیور واقعاً باحال است، ولی آیا کرک کمرون (Kirk Cameron)، بازیگری که نقشش را بازی می‌کند هم باحال است؟ حتی اگر کرک معرکه‌ترین انسان کره‌ی زمین باشد (شاید باشد، من شخصاً او را نمی‌شناسم)، نظرات او درباره‌ی حقیقت مذهب از نظر من یا شما یا هرکس دیگر که از راه «ایمان» به حقیقت رسیده، مهم‌تر و معتبرتر نیست.

استثنا: بعضی مواقع افراد مشهور پول هنگفتی دریافت می‌کنند تا وانمود کنند که به محصولی علاقه دارند. بعضی مواقع آنان قلباً به محصول علاقه دارند و با میل و علاقه‌ی شخصی آن را تبلیغ می‌کنند. اگر این

محصولات در دستیابی فرد مشهور به شهرتش نقش داشته باشد، می‌توان تبلیغ او را دلیلی معتبر (ولی نه کافی) برای خریدن آن محصول در نظر گرفت.

صادقانه بگویم من هیچ مثالی را نمی‌توانم به خاطر بیاورم، ولی باید نمونه‌هایی در این باره باشد.^۱

منابع:

Kamins, M. A. (1989). Celebrity and noncelebrity advertising in a two-sided context. *Journal of Advertising Research*, 29(3), 34–42.

^۱. مثلاً: علی با خواندن کتاب‌های کمک‌آموزشی فلان مؤسسه و شرکت در کلاس‌هایش موفق شده رتبه‌ی ۱ کنکور شود. او با کمال میل حاضر است در تلویزیون برای آن مؤسسه تبلیغ کند، چون او به واقع معتقد است موفقیتش را مدیون آن است و از صمیم قلب باور دارد که بقیه هم می‌توانند با خواندن کتاب‌های آن مؤسسه و شرکت در کلاس‌ها و آزمون‌هایش رتبه‌ی کنکورشان را ارتقاء بخشند - م.

توسل به رأی کفایت مذاکرات (Appeal to Closure) | مغالطه به زبان آدمیزاد (۲۳)

تعریف: مغالطه‌ی توسل به رأی کفایت مذاکرات موقعی پیش می‌آید که طرفین بحث بی‌صبرانه منتظرند بحث تمام شود و از آن نتیجه‌گیری کنند، برای همین مدارک [ناکافی و ناقص] را می‌پذیرند تا هرچه زودتر این اتفاق بیفتد. تمایل به رأی کفایت مذاکرات میل روان‌شناختی‌ای حقیقی است و بر بهروزی افراد اثر دارد و وقتی به منزله‌ی بهانه‌ای برای پذیرفتن مدرکی استفاده می‌شود که در حالت عادی پذیرفته نمی‌گردد، به ترفندی مغالطه‌آمیز بدل می‌شود. این مغالطه به استدلال جهلی (Argument from Ignorance) شباهت دارد. استدلال جهلی موقعی پیش می‌آید که شخص استدلال کند گزاره‌ای به سبب فقدان اطلاعات صادق است، زیرا ندانستن و عدم داشتن اطلاعات کافی از لحاظ روانی عذاب‌دهنده است [و بعضی وقت‌ها انسان‌ها سعی می‌کنند با این نادانی روبرو نشوند]. اما تفاوت بین این دو مغالطه این است که در توسل به رأی کفایت مذاکرات دلیل اصلی پایان یافتن مذاکرات، پذیرش بی‌چون‌وچرای مدرک ارائه‌شده است.

معادل انگلیسی: Appeal to Closure

معادل‌های جایگزین: توسل به بی‌نظری

شکل منطقی:

مدرک X عرضه شده و به نظر صاحب‌نظران ناکافی است (یا به خاطر تمایل به خاتمه‌ی مذاکرات با سوگیری شدید ارزش‌یابی شده است).

طرفین دوست دارند بحث هرچه سریع‌تر خاتمه یابد.

بنابراین مدرک X پذیرفته می‌شود.

مثال ۱:

شهروندان به خاطر حمله‌ی تروریستی به شهر بسیار خشمگین بودند و می‌خواستند عدالت هرچه سریع‌تر برقرار شود. بنابراین آن‌ها مرد مسلمانی را که مشکوک به نظر می‌رسید و معلوم نبود هنگام وقوع جرم کجا بوده، دستگیر کردند و جرم را گردن او انداختند.

توضیح: متأسفانه جرم‌های بی‌سرانجام برای کسانی که در رأس قدرت هستند وجهه‌ی بدی به جا می‌گذارند. با توجه به شمار و درصد بالای دستگیری‌های اشتباه، مشخص است که توسل به رأی کفایت مذاکرات عواقبی جدی برای انسان‌های بی‌گناه بسیاری به دنبال دارد.

مثال ۲:

آرت: چرا رابطه‌ی تو و مرسی به جایی نرسید؟

استیو: مثل این که مرسی هم جنس‌گرا بود.
آرت: می‌دونستی مرسی با جک ازدواج کرده؟
استیو: [غرورش له می‌شود]

توضیح: در نظر مرسی استیو یک آدم مزخرف است، اما برای این که احساساتش را بیش از حد جریحه‌دار نکند، بهانه‌ی کلاسیک به هم‌زدن رابطه یعنی «مشکل از تو نیست، از منه» را به او تحویل داد. استیو که از آن تیپ مردهای آلفاست، نمی‌توانست با این حقیقت که مرسی دوست ندارد با او باشد کنار بیاید، برای همین بر اساس نظری که یک بار مرسی درباره‌ی «چشم‌های زیبا»ی یک سوپرمدل داده بود، فرض را بر این گرفت که مرسی هم جنس‌گراست تا قضیه را برای خودش حل کند. استیو کشف کرد که با هم‌جنس‌گرا خطاب کردن مرسی، در واقع سعی داشت امیال هم‌جنس‌گرایانه‌های خود را روی شخص او فرافکنی کند. امروز، استیو با خوبی و خوشی در کنار یارش راثول و گربه‌ی ایرانی‌شان، مستر مافینز، زندگی می‌کند.

استثنا: در جایی اشاره شده اصطلاح رایج «Let's agree to disagree» (بیا توافق کنیم که با هم توافق نداریم) نمونه‌ای از توسل به رأی کفایت مذاکرات است. این ادعا صحیح نیست، چون وقتی این جمله بیان می‌شود، معنایش این است که طرفین بحث هیچ‌کدام از استدلال‌ها و مدارک طرف مقابل را نپذیرفته‌اند و صرفاً توافق کرده‌اند تا توجهشان را به چیزهای دیگر معطوف کنند یا بحث را به تعویق بیندازند و برای این تصمیم دلایل منطقی زیادی وجود دارد. این سخن به‌نوعی گونه‌ای از معامله یا مسامحه است. وقتی مردم مسامحه می‌کنند، معمولاً مدرکی را که در حالت عادی نمی‌پذیرند، در حالت مسامحه نیز نخواهند پذیرفت. مثلاً وقتی شخص خدا‌باور و خدا‌ناباور مشغول بحث درباره‌ی وجود یا عدم وجود خدای کتاب مقدس باشند، چنین جمله‌ای را بر زبان نمی‌آورند: «باشه، من حاضریم باهات موافقت کنم که یه جور خدای خالق وجود داره، ولی به شرط این که تو قبول کنی این خدا توی امور دنیوی دخالت نمی‌کنه.»

منابع:

مغالطه‌ای رایج در اینترنت. منبع علمی برای آن یافت نشد.

توسل به صدفه (Appeal to Coincidence) | مغالطه به زبان آدمیزاد (۲۴)

تعریف: مغالطه‌ی توسل به صدفه موقعی پیش می‌آید که گوینده استدلال کند نتیجه‌ی به‌دست‌آمده بر حسب تصادف اتفاق افتاده، در حالی که مدارک موجود قویاً خلاف این ادعا را ثابت کند. در دگرگونی توسل به شانس نقش تصادف و اتفاق با شانس جایگزین می‌شود.

معادل انگلیسی: Appeal to Coincidence

معادل‌های جایگزین: توسل به بخت، توسل به بخت بد، توسل به بخت خوش
شکل منطقی:

مدارک نشان می‌دهند که X نتیجه‌ی Y است.

ولی گوینده اصرار دارد که X نتیجه‌ی بخت و اتفاق است.

مثال ۱:

بیل: استیو، شرمنده که اینو می‌گم، ولی تو راننده‌ی افتضاحی هستی!

استیو: از روی چی می‌گی؟

بیل: امسال این چهاردهمین باره که تصادف کردی.

استیو: امسال بخت باهام یار نبوده.

توضیح: آمار نشان می‌دهد که هرکس در سال چهارده بار تصادف کند در مقام راننده از مشکل سلامتی و ایمنی جدی رنج می‌برد. نادیده گرفتن این حقیقت روشن و ربط دادن آن به «بخت بد» نمونه‌ای از مغالطه‌ی توسل به صدفه است.

مثال ۲:

مادر: این هشتمین باره که به دفتر ناظم احضارت کردن. ناظم بهم گفته هیچ دانش‌آموزی رو به اندازه‌ی تو توی دفترش ندیده. چرا؟

دوایت: من هر بار که دارم یه کار خلاف مقررات می‌کنم، یکی از معلم‌ها بالا سرم وایستاده. قانون‌شکنی من بیش‌تر از دانش‌آموزای دیگه نیست. مشکل اینه که معلم‌ها خیلی روی من گیرن.

توضیح: دوایت مشخصاً کودک پردردسری‌ست. به جای این‌که حقایق را بپذیرد، با توسل به مغالطه‌ی صدفه گیرافتادن خود را به زمان‌بندی بد خلاف‌هایش نسبت می‌دهد.

استثنا: گاهی تصادفات واقعاً اتفاق می‌افتند. وقتی مدارک موجود حاکی از وقوع امری تصادفی هستند، پذیرفتن آن بهترین گزینه است.

راهنمایی: آیا اتفاق یک درمیلیونی را که برایتان افتاد به یاد دارید؟ احتمالاً این اتفاق یک تصادف بود. با توجه به اتفاقات زیادی که روزانه برای همه‌ی ما می‌افتند، همه‌یمان باید انتظار داشته باشیم که اتفاقات یک‌درمیلیون بسیاری را در طول عمرمان تجربه کنیم.

منابع:

Shermer, M. (2002). *Why People Believe Weird Things: Pseudoscience, Superstition, and Other Confusions of Our Time*. Henry Holt and Company.

توسل به باور عام (Appeal to Common Belief) | مغالطه به زبان آدمیزاد (۲۵)

تعریف: مغالطه‌ی توسل به باور عام موقعی پیش می‌آید که گوینده استدلال کند عده‌ی زیادی از مردم، یا قشر خاصی از مردم به صدق مدّعی اعتقاد دارند، بنابراین این امر مدرکی دال بر صدق آن مدّعا است. پذیرفتن باورهای شخص یا اشخاص دیگر بدون مطالبه‌ی مدرک برای درستی آن باور حاکی از تنبلی ذهنی و روشی مخاطره‌آمیز برای پذیرفتن اطلاعات جدید است.

معادل انگلیسی: Appeal to Common Belief

معادل لاتین: argumentum ad populum

معادل‌های جایگزین: توسل به مقبولات، توسل به رأی جمعی، توسل به باور شایع، توسل به توده‌ی مردم، توسل به باورها، توسل به اکثریت، توسل به اجماع، مغالطه‌ی اجماع، حجّیت اکثریت، مغالطه‌ی پیروی از جمع، استدلال ناظر به جمع کثیر (*argumentum ad numerum*)، استدلال توافق جمع (*argumentum consensus gentium*)، توسل به عوام، توسل به حضّار، توسل به توده، هم‌رنگ جماعت شدن، ارجحیت جامعه، صدای جمع (*vox populi*)

شکل منطقی:

عده‌ی زیادی به X باور دارند.

بنابراین X صادق است.

مثال ۱:

تا اواخر قرن شانزدهم بیشتر مردم اعتقاد داشتند که زمین مرکز عالم است. این اعتقاد صحیح نیست.

توضیح: نظریه‌ی زمین مرکزی (*Geocentric model*) بر حسب مشاهدات سطحی و ایمان‌محور ترویج پیدا کرده بود، ولی بیش‌تر انسان‌های آن دوره به خاطر رایج بودن و گسترده بودن این باور آن را پذیرفته بودند، نه مشاهدات، محاسبات و تفکرات منطقی خودشان. افرادی چون کوپرنیک، گالیله و کپلر از توسل به باور عام سرباز زدند و حقیقتی را کشف کردند که از نظر باقی انسان‌ها پنهان مانده بود.

مثال ۲:

چطور می‌تونی به بکرزایی [حضرت مریم] اعتقاد نداشته باشی؟ حدوداً دو میلیارد آدم بهش اعتقاد دارن. به نظرت بهتر نیست روی موضعت تجدیدنظر کنی؟

توضیح: هیچ‌کس بر پایه‌ی شواهد تجربی به بکرزایی باور پیدا نکرده است. این باور بر پایه‌ی ایمان شکل گرفته و ایمان هم شکلی فردی و نظری (*subjective*) برای پذیرش اطلاعات است و نباید بر باورهای شخصی شما

تأثیر بگذارد. فراموش نکنید که زمانی باور رایج این بود که زمین مصطح است، زمین مرکز کائنات است و عامل اصلی بیش تر مریضی‌ها دیوها و شیاطینی هستند که توی جلد آدم‌ها فرو می‌روند.

استثنا: گاهی اوقات بین گروهی از اشخاص باوری رایج وجود دارد و این اشخاص مدرکی محکمه‌پسند برای باورشان دارند، بنابراین منطقی‌ست که باورشان را جدی بگیریم. مثلاً اگر تقریباً تمام زمین‌شناسان قبول دارند که عمر جهان حدوداً ۱۳,۷ میلیارد سال است، منطقی‌ست که حرفشان را باور کنیم، چون آن‌ها می‌توانند برای باورشان شواهد تجربی و عینی ارائه دهند.

راهنمایی: تاریخ به ما نشان می‌دهد کسانی که به باورهای عام پشت پا می‌زنند، کسانی هستند که مسیر تاریخ را عوض می‌کنند. سعی کنید راهبر باشید، نه رهرو.^۱

^۱. کاربری در بخش نظرات نوشته است: «من با استثنائی که ذکر کردید مخالفم. آدم از کجا بداند کی استثناء قائل شود و کی نشود؟ دانشمندان همیشه بر اساس شواهد موجود مجموعه‌ای از پیش‌فرض‌ها را به منزله‌ی حقیقت می‌پذیرند، اما بعد کشفیات جدید پیش‌فرض‌هایشان را دگرگون می‌کند. مثلاً دانشمندان همیشه باور داشتند که عالم سرمدی یا بی‌نهایت است یا نقطه‌ی شروعی نداشته است. زمانی که این نظریات مورد پذیرش عمومی قرار داشتند، دانشمندان فکر می‌کردند که شواهد تجربی از این نظریات پشتیبانی می‌کنند، اما بعد ثابت شد که در اشتباه‌اند.»

بو بنت در پاسخ می‌گوید: «بسیاری از دانشمندان (یا شاید حتی بیش‌ترشان) هنوز هم فکر می‌کنند عالم سرمدی است... (فرضیه‌ی چندجهانی گواهی بر این مدعاست). ولی این‌ها همه فرضیه‌هایی علمی هستند که ثابت کردنشان با داده‌های فعلی تقریباً غیرممکن است. پیش از ارائه‌ی فرضیه‌ی مهبانگ هم مشکل کمبود داده وجود داشت. باید این نکته را در نظر داشت که همه‌ی نتایج علمی برابر نیستند. هر شخص با برخورداری از دانش کافی درباره‌ی روش علمی می‌تواند تفاوت بین «توافق علمی» (scientific consensus) و «باوری را که بیش‌تر دانشمندان به آن معتقدند» تشخیص دهد.

در ادامه بحث درباره‌ی گاليله شکل می‌گیرد که به نظرم آوردن آن در اینجا خالی از لطف نیست: راب پیترسن: درست‌گفتی [بو]. ولی اینجا باید استثنائی قائل شد. «علم» (science) با «توافق علمی» (scientific consensus) فرق دارد. در دوران گاليله توافق علمی این بود که خورشید دور زمین می‌گردد. توافق علمی بیانگر حقیقت نیست؛ صرفاً باوری رایج است.

بو بنت: حرف شما صحیح. ولی توافق (consensus) با توافق علمی (scientific consensus) زمین تا آسمان فرق دارد. فیلیپ جی ریمن: در دوران گاليله توافق علمی این بود که خورشید دور زمین می‌گردد.

بو بنت: صحیح. ولی شما این حقیقت را نادیده می‌گیرید که تعریف «علم» در دوران گاليله با تعریف علم امروزی تفاوت زیادی دارد. در جامعه‌ی علمی هرگاه اطلاعات جدیدی به دست آید، بر حسب آن تحوّل انگاره (paradigm shift) صورت می‌پذیرد. توافق علمی در مواردی که درصد بالایی داشته باشد بسیار قابل اتکاست، ولی همیشه صحیح نیست. همه‌ی یافته‌های علمی اعتبار مقطعی دارند.

من احساس می‌کنم به مغالطه‌ی گاليله (Galileo Fallacy) نزدیک می‌شویم... «ببین، توی دوران گاليله توافق علمی این بود که خورشید دور زمین می‌گردد. امروز توافق علمی اینه که بهترین توضیح برای گوناگونی حیات روی کره‌ی زمین نظریه‌ی فرگشته.

Wagner, R. H. (1938). *Handbook of argumentation*. Nelson.

اون موقع دانشمندا غرق در اشتباه بودن. بنابراین ممکنه امروز هم غرق در اشتباه باشن!» البته من ادعا نمی‌کنم استدلال شما مغالطه‌آمیز است، ولی می‌خواهم روشن‌سازی کنم که این استدلال و استدلالات مشابه مغالطه‌آمیز هستند. جیسون متیاس (در اشاره به ادعای فیلیپ جی ریمن): اگر کسی ادعا کند همه‌ی پزشکان قلب به توافق رسیده‌اند که مصرف بیش از حد چربی اشباع باعث بیماری قلبی می‌شود، مرتکب مغالطه نشده است. اما اگر کسی برای اثبات این موضوع به نظرسنجی‌ای اشاره کند که در آن نظر مردم درباره‌ی عوامل بیماری قلبی گرفته شده، مرتکب مغالطه شده است.

توسل به مردمی بودن (Appeal to Common Folk) | مغالطه به زبان آدمیزاد (۲۶)

تعریف: مغالطه‌ی توسل به مردمی بودن موقعی پیش می‌آید که گوینده به جای این‌که برای به کرسی نشاندن حرفش مدرک ارائه کند، خودش را «آدمی عادی» مثل بقیه جلوه می‌دهد تا با مخاطبش ارتباط برقرار کند. هدف از این کار جا انداختن این حس است که چون گوینده مثل مردم عادی است، موضع‌اش نیز چیزی است که همه‌ی مردم عادی به آن باور دارند یا باید بپذیرند.

معادل انگلیسی: Appeal to Common Folk

معادل‌های جایگزین: توسل به عامی بودن

شکل منقطی:

X صرفاً حکمتی عامیانه است.

بنابراین باید X را بپذیرید.

شخص ۱ فردی عامی است که Y را پیشنهاد داده است.

شما هم فردی عامی هستید.

بنابراین باید Y را بپذیرید.

مثال ۱:

هم‌وطنان آمریکایی، من هم مثل شما هستم. بله، شاید چند هواپیمای شخصی و چند عدد ویلا در دوازه کشور داشته باشم، ولی من هم مثل شما باید هر روز از جایم بلند شوم و پیش از بیرون آمدن از اتاق شلوار پایم کنم. بنابراین، وقتی می‌گویم افزایش مالیات برای توده‌ی مردم به نفع کشور است، به فکر نفع و صلاح‌تان هستم.

توضیح: هیچ دلیل معتبری برای افزایش مالیات ارائه نشده است.

مثال ۲:

هات‌داگ و آبجو نمی‌خوای؟ خوردن هات‌داگ و نوشیدن آبجو هنگام تماشای مسابقه‌ی بیسبال یکی از رسم و رسوم آمریکایی‌هاست.

توضیح: در این مثال، گوینده به رسم و رسومات مردم عادی توسل می‌جوید.

استثنا: اگر توسل به روحیه و رسم و رسوم «توده‌ی مردم» مکملی برای دلایل معتبر باشد، مغالطه نیست. ولی به اعتقاد من چنین کاری در هر حالت و با هر بهانه‌ای که انجام شود، خودشیرینی بی‌مایه‌ای است که به‌راحتی قابل تشخیص است.

راهنمایی: اگر وسوسه شده‌اید که خود را شبیه به گروهی از مردم جلوه دهید، لاقلاً مردمی را انتخاب کنید که دنیا را به جای بهتری تبدیل کرده‌اند. مردم نه تنها قصه‌های الهام‌بخش را دوست دارند، بلکه قصه‌ها به خودی خود انگیزه‌بخش‌های قوی به حساب می‌آیند. فقط از این ترفند به‌عنوان مکملی برای منطق استفاده کنید، نه جایگزینی برای آن.

منابع:

McWhorter, K. T. (2001). *Academic Reading*. Addison Wesley Longman.

توسل به معرفت عام (Appeal to Common Sense) | مغالطه به زبان آدمیزاد (۲۷)

تعریف: مغالطه‌ی توسل به معرفت عام یا عقل سلیم موقعی پیش می‌آید که گوینده ادعا کند حقایقی که ذکر کرده یا نتیجه‌ای که به آن رسیده «معرفت عام» هستند، در حالی که این‌طور نباشد. پیش از چنین نتیجه‌گیری‌هایی لازم است درباره‌ی این بحث کنیم که چرا فلان چیز معرفت عام به حساب می‌آید، چون اگر عام بود، نیازی نبود درباره‌ی درست یا غلط بودنش تردید داشت. این مغالطه یکی از تعابیر دیگر مغالطه‌ی قطعیت جعلی (مغالطه‌ی شماره‌ی ۱۱) است.

معادل انگلیسی: Appeal to Common Sense

شکل منطقی:

معرفت عام این است که X صادق است.

بنابراین X صادق است.

مثال ۱:

معرفت عام و عقل سلیم حکم می‌کند که اگر بچه‌ها را کتک بزنی، دیگر بی‌تربیتی نمی‌کنند. بنابراین به من نگو بچه‌ام را کتک زنم.

توضیح: اغلب آن چیزی که تحت عنوان «معرفت عام» از آن یاد می‌کنند، نادرست یا مشکل‌زاست. کتک زدن بچه شاید به صورت مقطعی آن‌ها را از بی‌تربیتی باز دارد، اما اثرات روانی و رفتاری درازمدتی که بر آن‌ها به جا می‌گذارد، ارزش منافع کنونی را ندارد. در مثال فوق از لحاظ منطقی گوینده به جای کوشش برای ارائه‌ی استدلالی قوی، از «معرفت عام» به‌منزله‌ی سپری دفاعی استفاده می‌کند.

مثال ۲:

دان: آگه الکل بخوری، ممکنه هر ویروسی رو که تو تنت باشه بکشه.

توننی: برای این ادعا چه مدرکی داری؟

دان: مدرک لازم نیست. معرفت عامه.

توضیح: با توجه به این‌که ما از الکل برای زدودن ویروس‌ها از روی پوست‌مان استفاده می‌کنیم، شاید استفاده از آن برای کشتن ویروس‌های داخل بدن‌مان هم منطقی به نظر برسد. ولی این‌طور نیست. اولاً الکل برای این‌که اثر دلخواه را بگذارد، باید غلظت ۶۰ درصد یا به بالا داشته باشد. دوماً الکل ویروس‌های داخل بدن را نمی‌کشد. سوماً دان برای متقاعد کردن توننی به درست بودن ادعایش به مدرک نیاز دارد، و خودش هم پیش از دست زدن

به چنین کار خطرناکی (خوردن الکل برای کشتن ویروس‌های داخل بدنش) باید مدرکی محکم در اختیار داشته باشد تا مطمئن باشد این «معرفت عام» واقعاً درست است.

مثال ۳:

سم: معرفت عام به ما می‌گه که اگه زمین یه کره بود، افرادی که زیرش بودن به پایین سقوط می‌کردن. اریک: فکر نکنم حق داشته باشی از چیزی مایه بذاری که خودت ازش بی‌بهره‌ای.

توضیح: سم سعی دارد با توسل به معرفت عام به طور غیرمستقیم از استدلالش (صاف بودن زمین) پشتیبانی کند. در ظاهر او دلیل منطقی برای این باور ارائه می‌کند (کسانی که در زیر کره باشند به پایین سقوط می‌کنند)، ولی این دلیل خودش هم ادعایی است که توسل به معرفت عام از آن «پشتیبانی» می‌کند.

استثناء: شاید مسأله‌ای که برای یک شخص «معرفت عام» به حساب می‌آید، برای شخصی دیگر چنین جایگاهی نداشته باشد. در واقع امکان آن هست که طرف بحث گزاره‌ای را که واقعاً «معرفت عام» به حساب می‌آید قبول نکند، بنابراین می‌توان استدلال کرد در چنین شرایطی کسی که سخن مبتنی بر معرفت عام را پس می‌زند مرتکب خطا در استدلال‌ورزی شده است.

مثال:

جان: برای جوش دادن معامله بهتره قرارداد امضاء کنیم.

جو: قرارداد دیگه واسه چی؟

جان: برای این که اگه هرکدوم نتونستیم به تعهداتمون نسبت به همدیگه عمل کنیم، بتونیم این بدقولی رو به طور قانونی پیگیری کنیم.

جو: تو به من اعتماد نداری؟

جان: عقل سلیم حکم می‌کنه که توی چنین شرایطی قرارداد امضاء کرد تا معامله یه پشتوانه‌ی محکم داشته باشه. اصلاً مسأله‌ی شخص من یا تو نیست.

جو: وقتی به من اعتماد نداری، چرا پای عقل سلیم رو می‌کشی وسط؟

راهنمایی:

همه چیز به شیوه‌ی بیان صحیح بستگی دارد. اگر می‌خواهید استدلال‌تان متقاعدکننده باشد، پیش‌فرض‌هایتان را به حداقل برسانید.

منابع:

Facione, P. A., & Facione, N. C. (2007). *Thinking and reasoning in human decision making: the method of argument and heuristic analysis*. California Academic Press.

توسل به پیچیدگی (Appeal to Complexity) | مغالطه به زبان آدمیزاد (۲۸)

تعریف: مغالطه‌ی توسل به پیچیدگی موقعی پیش می‌آید که گوینده ادعا کند چیزی را نفهمیده، بنابراین آن چیز کاذب یا غیرمحمتمل است یا استدلال مشکل دارد. این مغالطه یکی از اشکال خاص استدلال جهلی (argument from ignorance) است.

معادل انگلیسی: Appeal to Complexity

شکل منطقی:

من استدلال X را نمی‌فهمم.

بنابراین استدلال X صادق نیست / نقص دارد / غیرمحمتمل است.

مثال ۱:

بیل (متخصص چشم): تکامل چشم به صورت مونوفیلیتیک [وابسته به یک ریشه] اتفاق افتاد. معنی‌اش این است که ریشه‌ی چشم‌های امروزی به چشم نخستین (Proto-eye) برمی‌گردد که حدوداً ۵۴۰ میلیون سال پیش تکامل پیدا کرد. به موازات چشم نخستین، چندین گونه و ریزگونه‌ی چشم تکامل پیدا کردند. دانشمندان با مطالعه‌ی گوناگونی چشم در حیوانات به این نتیجه رسیده‌اند، چون عامل این گوناگونی سازگار شدن چشم هر گونه‌ی جاندار با نیازهای او است.

توبی: امم... مونوفیلیتیک؟ پروتو‌آی؟ داری از کلمات قلبه سلمبه استفاده می‌کنی تا گولمون بزنی؟ من بعید می‌دونم چشم تکامل پیدا کرده باشه.

توضیح: بله، تکامل چشم برای کسانی که زیست‌شناس نیستند و با نظریه‌ی فرگشت و انتخاب طبیعی آشنایی کامل ندارند، مبحثی پیچیده است. ولی پیچیدگی این استدلال دلیل موجهی برای رد کردن و نامعتبر دانستن آن نیست، خصوصاً اگر نظریه‌ی جایگزین ساده‌تر باشد (مثلاً، «ژئوس چشم رو از گل آفرید.»)

مثال ۲: اگر شهروندی عادی و غیرمتخصص از سیاستی پیچیده که چیزی درباره‌اش نمی‌داند، یا خیلی کم می‌داند انتقاد کند، به احتمال زیاد مرتکب مغالطه‌ی توسل به پیچیدگی شده است.

توضیح: وقتی کسی درباره‌ی چیزی اطلاعات کافی نداشته باشد، ذهنیتش در آن باره دوقطبی می‌شود (یا سیاه یا سفید). مثلاً در عرصه‌ی سیاست، ارائه‌ی خدمات درمانی به شهروندان مسأله‌ای بسیار پیچیده است و هر تغییر کوچک مزایا و معایب خاص خود را به همراه دارد. افراد غیرمتخصص عموماً سندی ۱۰۰۰ صفحه‌ای را نادیده می‌گیرند و می‌گویند: «ببین، قضیه خیلی ساده‌ست. اگه فلان کارو انجام بدی مشکل رفع می‌شه.» نه، مسأله ساده نیست و این پیشنهاد ساده‌اندیشانه هم مشکل را حل نمی‌کند.

استثناء: در شرایطی که گوینده خودش نمی‌داند چه می‌گوید، مغالطه‌ی توسل به چرندگویی (Argument by Gibberish) اتفاق می‌افتد.

راهنمایی: وظیفه‌ی شخص استدلال‌کننده این است که استدلالش را تا حد امکان با وضوح و دقت بیان کند و از زبان و عباراتی استفاده کند که مخاطبانش با آن آشنایی داشته باشند. در عرصه‌ی ارتباطات علمی این معضل بزرگی است. در این عرصه [سوگیری شناختی] نفرینِ دانش زیاد (curse of knowledge) بسیار رایج است؛ یعنی شخص گوینده گمان می‌کند مخاطبانش نیز به اندازه‌ی خودش درباره‌ی موضوع موردبحث آگاهی دارند. اگر مخاطب شما استدلال‌تان را درک نکرد، تقصیر را گردن او نیندازید. به جایش استدلال خود را با زبانی متفاوت [ترجیحاً ساده‌تر] بیان کنید.

منابع:

مغالطه‌ای رایج در اینترنت. منبع علمی برای آن یافت نشد.

توسل به عواقب (Appeal to Consequences) | مغالطه به زبان آدمیزاد (۲۹)

تعریف: مغالطه‌ی توسل به عواقب موقعی پیش می‌آید که گوینده نتیجه‌گیری کند که اندیشه یا گزاره‌ای صادق یا کاذب است، چون عواقب صدق یا کذب آن مطلوب یا نامطلوب است. دلیل مغالطه‌آمیز بودن توسل به عواقب این است که مطلوب بودن یا نبودن اندیشه یا گزاره‌ای ربطی به ارزش صدق آن ندارد. این مغالطه دو شکل دارد: مثبت و منفی.

معادل انگلیسی: Appeal to Consequences

معادل لاتین: argumentum ad consequentiam

معادل‌های جایگزین: توسل به عواقب یک باور، استدلال ناظر به عواقب، استدلال بر اساس عواقب

شکل منطقی:

X صادق است، چون اگر مردم صدق X را نپذیرند، عواقب بدی به دنبال دارد.

X کاذب است، چون اگر مردم کذب X را نپذیرند، عواقب بدی به دنبال دارد.

X صادق است، چون اگر مردم صدق X را بپذیرند، عواقب خوبی به دنبال دارد.

X کاذب است، چون اگر مردم کذب X را بپذیرند، عواقب خوبی به دنبال دارد.

مثال (مثبت):

اگر نظام اخلاقی انکارناپذیری وجود داشته باشد، هرکس که رفتار اخلاقی خوبی داشته باشد پس از مرگ پاداش خواهد گرفت. من دوست دارم پاداش بگیرم، بنابراین نظام اخلاقی‌ای که از آن پیروی می‌کنم، باید انکارناپذیر باشد.

مثال (منفی):

اگر نظام اخلاقی انکارناپذیری وجود نداشته باشد، در نتیجه آدم‌های بد پس از مرگ به خاطر کارهای بدشان مجازات نخواهند شد. من از این چشم‌انداز خوشم نمی‌آید. بنابراین نظام اخلاقی من باید انکارناپذیر باشد.

توضیح: میل آدمیزاد به پاداش گرفتن یا تماشای عذاب کشیدن بقیه انکارپذیر بودن یا نبودن نظام اخلاقی را تعیین نمی‌کند. در مثال‌های مذکور ردپای مصادره به مطلوب (begging the question) نیز مشاهده می‌شود، چون بر اساس پیش‌فرض وجود قطعی حیات پس از مرگ طرح‌ریزی شده‌اند.

استثنا: اگر دو طرف بحث ملتفت باشند که در این میان استدلالی مطرح نشده و سخن مورد بحث صرفاً هشدار بر پایه‌ی احتمالات پیش‌روست، و شخصی که هشدار را بیان کرده اذعان کند که این هشدار قرار

نیست مدرکی در راستای تقویت یک ادعا باشد، مغالطه‌ای در کار نیست. مشکل اینجاست که در دل هشدارهای این‌چنینی استدلالی ضمنی نهفته است. بنابراین مغالطه‌آمیز بودن یا نبودن هشدار به‌شدت بحث‌برانگیز است.

مثال:

اگه یه بار دیگه با ساعت نور خورشید رو بندازی تو چشمم، اون ساعت رو فرو می‌کنم جایی که نور خورشید بهش نمی‌تابه. بنابراین بهتره که بس کنی.

راهنمایی: بدانید که می‌توانید با واقعیت مواجه شوید. مهم نیست این واقعیت چیست. لازم نیست از آن پنهان شوید. با آن مواجه شوید و آن را با آغوش باز بپذیرید.

منابع:

Walton, D. (1999). Historical Origins of Argumentum ad Consequentiam. *Argumentation*, 13(3), 251–264. <https://doi.org/10.1023/A:1007779527544>

توسل به تعریف (Appeal to Definition) | مغالطه به زبان آدمیزاد (۳۰)

تعریف: مغالطه‌ی توسل به تعریف موقعی پیش می‌آید که گوینده وسط بحث تعریف محدود واژه‌ای در واژه‌نامه را وسط بکشد و ادعا کند که این واژه فراتر از این معنای لغت‌نامه‌ای نمی‌تواند معنای متفاوت، بسط‌یافته یا حتی متناقضی داشته باشد. توسل به تعریف مغالطه است، چون واژه‌نامه‌ها قادر به استدلال کردن نیستند. تعریفی که در واژه‌نامه از یک واژه ارائه شده، صرفاً بازتابی از تعبیری مختصر از کاربرد رایج و پذیرفته‌شده‌ی آن واژه است که از طریق استدلال کردن و پذیرش نهایی آن واژه تعیین شده است. به عبارت دیگر، در واژه‌نامه‌ها، معنای یک واژه بر اساس نظر نویسندگانی که آن در دوره‌ی زمانی نگارش واژه‌نامه شرح داده می‌شود و معنای واژه پیش از آن دوره، پس از آن دوره و یا معنایی که باید داشته باشد، مدنظر قرار گرفته نمی‌شوند. همچنین تعاریف لغت‌نامه‌ها معمولاً مختصر و مفید هستند و از عمق تعاریف ارائه‌شده در دایره‌المعارف‌ها برخوردار نیستند. بنابراین تعاریف ارائه‌شده در لغت‌نامه از کمک به کسانی که می‌خواهند به درک کاملی از واژه یا عبارت تعریف‌شده برسند عاجزند.

معادل انگلیسی: Appeal to Definition

معادل‌های جایگزین: توسل به واژه‌نامه، سوءاستفاده از معنای واژه‌ها
شکل منطقی:

در تعریف واژه‌ی X در واژه‌نامه به Y اشاره نشده است.
بنابراین Y بخشی از X نیست.

مثال ۱:

کن: به نظرت ازدواج بین هم‌جنس‌گراها باید قانونی بشه؟

پل: معلومه که نه! تعریف ازدواج اینه: پیوند بین یک مرد و یک زن، نه پیوند بین دو مرد یا دو زن!

کن: می‌دونستی توی سال ۱۸۲۸ تعریف لغت‌نامه‌ای ازدواج شامل این مورد هم بود: «پیوندی برای تضمین امنیت و پرورش کودکان؟» معنی اینه که اگه زوجی نتونن یا تصمیم بگیرن بچه‌دار نشن، به واقع ازدواجشون لغو می‌شه؟

پل: نه، معنی اینه که باید لغت‌نامه‌ی جدیدی بخرن.

کن: تو هم باید لغت‌نامه‌ی جدید بخری. توی لغت‌نامه‌ی مریام-ویستر یه تعریف ثانویه به این واژه اضافه کردن: «پیوند بین دو نفر که جنسیت یکسان دارند، مثل ازدواج سستی.»

توضیح: با توسل به لغت‌نامه نمی‌توان بحث‌های جنجالی مثل ازدواج بین همجنس‌گرایان را حل کرد. معمولاً در واژه‌نامه تازه‌ترین تعریف پذیرفته‌شده‌ی یک واژه ذکر شده است. به طور معمول یکی از اهداف تدوین‌کنندگان واژه‌نامه‌ها این است که تا حد امکان در توصیف مسائل جنجالی بی‌طرف بمانند.

مثال ۲:

آرموندو: خانم پترسون از ارائه‌ی شفاهی من ۱۰ نمره کم کرد، چون من به جای واژه‌ی **building** از **erection** استفاده می‌کردم. این کارش اشتباه بود.

فلیکس: چه بامزه. ولی جداً نمی‌دونستی به خاطر این کار توی دردسر می‌افتی؟

آرموندو: نه، توی لغت‌نامه نوشته **erection** با **building** مترادفه.

توضیح: شاید حق با آرموندو باشد، ولی لغت‌نامه حلال تمام مشکلات نیست، به‌خصوص مشکلات احتمالی مربوط به هنجارهای اجتماعی. در این مورد باید توجه داشت که به ویژه در محیط دبیرستان باید از واژه‌ها در قالب و کاربرد مدرن و معاصرشان استفاده کرد.

استثنا: اگر درباره‌ی معنای واژه یا عبارتی سوءتفاهم پیش بیاید یا طرف بحث از معنای آن بی‌اطلاع باشد، ارجاع دادن او به واژه‌نامه جایز است. مثال:

کن: آیا به تکامل زیستی اعتقاد داری؟

پل: نه، چون من مطمئنم مامان بزرگم میمون نبود.

کن: وای خدا.

راهنمایی: اگر فکر می‌کنید حق با شماست، از بحث کردن با مرجع‌ها نترسید، حتی اگر آن مرجع واژه‌نامه باشد.^۱

منابع:

این مغالطه را خود مؤلف ابداع کرده است، اما تعبیر دیگری از آن با نام **victory by definition** در منبع ذیل معرفی شده است:

Govier, T. (2009). *A Practical Study of Argument*. Cengage Learning.

^۱. کاربری پرسیده است: «اگر تعریف لغت‌نامه‌ای چیزی بخشی از ادعای گوینده باشد، هنگام بحث با آن‌ها بهترین منبع برای ارجاع دادن چیست؟ مثلاً اگر موضوع بحث علمی است، باید به کتب و رساله‌های علمی ارجاع‌شان داد؟»
یو بنت در جواب می‌گوید: «کتب درسی، دانش‌نامه‌ها و مقالات علمی همه منابع خوبی برای ارائه‌ی تعریف عبارات علمی هستند. اگر چنین منابعی در دسترس نیستند، به تعداد تعاریف یک واژه در واژه‌نامه نگاه کنید و ببینید کدام تعریف عامیانه و کدام تعریف فنی است. همچنین یکی از راه‌حل‌های پیش‌گیری از سوءتفاهم این است که بگویید: «اگر از این تعریف استفاده کنیم...» و سپس اگر تعریف‌تان عامیانه بود و نه فنی، این نکته را خاطر نشان کنید.

توسل به درماندگی (Appeal to Desperation) | مغالطه به زبان آدمیزاد (۳۱)

تعریف: مغالطه‌ی توسل به درماندگی موقعی پیش می‌آید که گوینده ادعا کند نتیجه، راه‌حل یا پیشنهادی که ارائه کرده صحیح است، چون [اوضاع خراب است و] باید کاری انجام داد و راه‌حل او نیز «کاری» است.

معادل انگلیسی: Appeal to Desperation

شکل منطقی:

باید هرچه سریع‌تر کاری انجام داد.

X کاری است که می‌توان انجام داد.

بنابراین باید X را انجام داد.

مثال ۱:

شرایط بدی در پیش داریم و باید از هر راهی که می‌شود، شرایط بد را پشت سر گذاشت. بنابراین پیشنهاد می‌کنم همه‌ی بچه‌فک‌ها را بکشیم. در این شکی نیست که هرچه سریع‌تر باید کاری انجام داد و این هم کاری است که از ما برمی‌آید.

توضیح: در این مثال برای کشتن بچه‌فک‌ها دلیلی ارائه نشده است. شاید دلیل این است که بچه‌فک‌ها حامل ویروسی هستند که ممکن است به انسان‌ها منتقل شود و همه را بکشد. شاید هم دلیل این باشد که نیاز انسان‌ها به ماهی بیشتر شده و با کشتن بچه‌فک‌ها این نیاز تأمین می‌شود. شاید هم دلیل این باشد که با کشتن بچه‌فک‌ها دیگر هیچ شکارچی بدجنسی نمی‌تواند مغز این موجودات را خرد کند [این پدیده که به **clubbing of baby seals** مشهور است، جنجال‌های زیادی آفریده است]. ولی بدون اشاره به این دلایل یا دلایل احتمالی دیگر، هیچ دلیل موجهی جز این که «کاری باید انجام شود» نداریم.

مثال ۲:

رئیس: دوشنبه‌ای که قراره بیاد، بودجه‌مون تموم می‌شه. پیشنهادی دارید؟

فیلکس: پیشنهاد می‌کنم با بودجه‌ای که برامون مونده بریم دیزنی‌لند.

رئیس: کسی پیشنهاد دیگه‌ای داره؟

(سکوت محض حضار)

رئیس: چون کسی پیشنهاد دیگه‌ای نداد، پس همه با هم می‌ریم دیزنی‌لند.

توضیح: وقتی اوضاع وخیم است، انجام دادن کار احمقانه از انجام ندادن هیچ کاری بهتر نیست. در بسیاری از مواقع دست روی دست گذاشتن بهتر از انجام کاری احمقانه و آسیب‌زننده است. مثلاً خریدن نوشیدنی‌های

غیرالکلی گران و بوقلمون درسته با بودجه‌ی باقی مانده تصمیم درستی نیست، به‌خصوص اگر پای سهامداران در میان باشد.

استثنا: در بعضی شرایط، به‌خصوص شرایطی که زمان تنگ است، دست زدن به کاری - هرکاری - بهتر از دست روی دست گذاشتن است. اگر در بعضی شرایط به هر دلیلی نتوان استدلال‌های منطقی آورد، چاره‌ای نیست جز توسل به بهترین استدلال موجود. اما، در چنین شرایطی باید دلیلی هرچند ضعیف برای کاری که قرار است انجام شود ارائه کرد، نه این‌که یگراست رفت سراغ نتیجه.

راهنمایی: حواستان باشد شرایطی برای خود ایجاد نکنید که در آن از شدت درماندگی مجبور شوید به جای عقل با احساسات تصمیم بگیرید. البته از همه‌ی موقعیت‌های این‌چنینی نمی‌توان پرهیز کرد، ولی خیلی‌هایشان با برنامه‌ریزی و آینده‌نگری درست قابل‌پیش‌گیری هستند.

منابع:

مغالطه‌ای رایج در اینترنت. منبع علمی برای آن یافت نشد.

توسل به برابری (Appeal to Equality) | مغالطه به زبان آدمیزاد (۳۲)

تعریف: مغالطه‌ی توسل به برابری موقعی پیش می‌آید که گوینده صدق یا کذب گزاره را بنا بر پیش‌فرض تظاهر به برابری تعیین کند. در شرایطی توسل به برابری اتفاق می‌افتد که منظور از «برابر» به طور دقیق مشخص نیست و اصلاً بحث برابری در استدلال مطرح نیست.

معادل انگلیسی: Appeal to Equality

معادل‌های جایگزین: توسل به مساوات‌خواهی، توسل به یکسان‌نگری

شکل منطقی:

A برابر است با B (وقتی A با B برابر نیست)

Y یا برای A صادق است، یا B.

بنابراین Y هم برای A صادق است، هم B.

مثال ۱:

زنان حق مرخصی زایمان دارند، بنابراین برای رعایت برابری این حق باید به آقایان نیز اعطاء شود.

توضیح: مردانی که به‌تازگی صاحب فرزند شده‌اند باید حق چند روز مرخصی را داشته باشند و می‌توان استدلال‌های قوی‌ای برای اعطاء این حق مطرح کرد، ولی در مثال بالا اصلاً حرفی از مرخصی پدر زده نشده. در این مثال این پیش‌فرض بیان‌نشده وجود دارد که اگر زنان به هر دلیلی از امتیاز خاصی برخوردارند، آن امتیاز عیناً باید به مردان نیز اعطاء شود. در این استدلال مغالطه‌آمیز ردپایی از مصادره به مطلوب (begging the question) نیز مشاهده می‌شود.

مثال ۲:

ازدواج هم‌جنس‌گرایان باید قانونی شود، چون هم‌جنس‌گرایان هم باید از حقوق یکسان با دگرجنس‌گرایان برخوردار باشند.

توضیح: منظور از «حقوق یکسان» چیست؟ پیش از این که بحث ازدواج هم‌جنس‌گرایان مطرح شود، فقط مردان و زنان می‌توانستند با یکدیگر ازدواج کنند. ازدواج دو مرد با یکدیگر شکل متفاوتی از «حق ازدواج» است و باید استدلال خاص خود را داشته باشد. [در بستر قوانین ایالات متحده،] برای حق ازدواج هم‌جنس‌گرایان می‌توان استدلال‌های محکم‌پسندی مطرح کرد، ولی این استدلال جزء آن‌ها نیست.

مثال ۳:

با چه منطقی جنینی که در رحم مادر است از حقوق انسانی برخوردار نیست، اما به محض بیرون آمدن از رحم در مقام نوزاد از حقوق انسانی برخوردار می‌شود؟ واضح است انسانی که هنوز به دنیا نیامده نیز باید مثل انسان‌های دیگر از حقوق انسانی برخوردار باشد.

توضیح: در این استدلال این پیش‌فرض وجود دارد که جنین داخل رحم و نوزاد بیرون رحم با هم برابر هستند و گوینده این واقعیت را نادیده گرفته که جنین برای زنده ماندن به بدن مادر نیاز دارد. البته مانند مثال ازدواج همجنس‌گرایان، می‌توان استدلال‌های محکمه‌پسندی برای در نظر گرفتن حقوق انسانی برای جنین داخل رحم نیز مطرح کرد، ولی در استدلال بالا مغالطه‌ی توسل به برابری اتفاق افتاده است و بنابراین استدلال محکمه‌پسند به حساب نمی‌آید.

استثنا: در بررسی این مغالطه به‌ناچار باید تا حد زیادی به ذهنی‌گرایی (Subjectivity) توسل جست. آیا «واضح» است که کدام دو چیز برابر شمرده شده‌اند؟ آیا این برابری در بطن استدلال نهفته است؟ مثال زیر را در نظر بگیرید:

همه‌ی نژادهای انسانی با هم برابرند. حقوق بشر شامل همه می‌شود، بنابراین اعضای قبیله‌ی هوچی‌کوچیز در جزیره‌ی پیدلی‌ویدلی نیز از حق ازدواج و تشکیل خانواده برخوردارند.

جز در شرایطی که داریم درباره‌ی دو چیز یکسان صحبت می‌کنیم (مثلاً $A=A$)، در بیشتر مواقع منظورمان «برابر بودن به‌نحوی» است. با این‌که در جمله‌ی بالا این مفهوم به‌طور مستقیم بیان نشده، ولی منظور از «برابری» برخورداری از حقوق بشر است. حق ازدواج و تشکیل خانواده نیز حق همگانی انسان‌هاست، بنابراین این استدلال از این بیانیه پشتیبانی می‌کند.

راهنمایی: اگر کسی ایده‌های مساوات‌خواهانه‌ی شما را به چالش کشید، زود از کوره در بروید. در بیشتر مواقع، یا منظور شما از برابر «مشابه» است یا درک شما و طرف بحث‌تان از آنچه که باید «برابر» باشد متفاوت است.

منابع:

مغالطه‌ای رایج در اینترنت. منبع علمی برای آن یافت نشد.

توسل به عواطف (Appeal to Emotion) | مغالطه به زبان آدمیزاد (۳۳)

تعریف: مغالطه‌ی توسل به عواطف چترواژه‌ای است که بسیاری از مغالطه‌هایی را که به جای برهان و منطق از عواطف و احساسات برای پیروزی در استدلال کردن بهره می‌جویند، دربرمی‌گیرد. در چنین مغالطه‌ای هدف گول زدن مخاطب و به بازی گرفتن عواطف او به جای منطق معتبر است.

در این کتاب چند مغالطه‌ی عاطفی را به خاطر پرستفاده بودنشان به صورت جداگانه معرفی کردم، ولی باید در نظر داشته باشید که می‌توان عبارت «توسل به» را پیش از هر احساس عاطفی انسانی‌ای چسباند و مغالطه‌ای جدید ساخت، ولی شرط مغالطه بودن این است که گوینده برای اثبات نتیجه عواطف را جایگزین دلیلی معتبر کند.

معادل انگلیسی: Appeal to Emotion

معادل‌های جایگزین: به بازی گرفتن عواطف دیگران، توسل عاطفی، به خاطر بچه‌ها [فلان کار را باید انجام داد]

شکل منطقی:

X باید صادق باشد.

تصور کن اگر X صادق نباشد، چقدر غم‌انگیز است.

مثال ۱:

خطوط انتقال برق سرطان‌زان. یه بار پسربچه‌ای رو دیدم که خونه‌ش نزدیک خط انتقال بود. پسر بیچاره سرطان داشت. وقتی منو دید به چشم خیره شد و با صدای بی‌رمقش گفت: «خواهش می‌کنم هر کاری از دستتون برمیاد انجام بدید تا دیگه هیچ بچه‌ای دردی رو که من کشیدم تجربه نکنه.» ازتون عاجزانه می‌خوام به این لایحه رأی مثبت بدید تا هرچه سریع‌تر خطوط انتقال برق رو جمع کنیم و با تردمیل‌هایی که میمون روشن می‌دوه جایگزین شون کنیم.

توضیح: استدلال گوینده از سه بخش تشکیل شده است: اظهار و انتقال اطلاعات، توسل به عواطف، درخواست وارد عمل شدن (نتیجه). در کل این فرایند هیچ دلیل و مدرکی ارائه نشده است. تصویر پسربچه‌ای که مبتلا به سرطان است و به جای این‌که برای خودش دلسوزی کند، نگران بچه‌های دیگر است، دل سنگ را آب می‌کند، ولی این تصویر هیچ ربطی به اطلاعات منتقل شده یا نتیجه‌ی ارائه‌شده ندارد.

مثال ۲:

در دنیا باید نظام اخلاقی انکارناپذیری وجود داشته باشد. در غیر این صورت، چطور می‌توان ثابت کرد شکنجه کردن نوزادان جهت خنده کاری اشتباه است؟

توضیح: تصور شکنجه کردن نوزادان جهت خنده بلافاصله تصاویر ناخوشایندی در ذهن آدم (حداقل آدم از لحاظ روانی سالم) ایجاد می‌کند. استدلال واقعی (و ضمنی) گوینده این است که حسن و قبح‌های (کلی)، یعنی اخلاق امری انکارناپذیر و همیشگی است [و به زمان و مکان و متغیرهای دیگر ربطی ندارد]. گوینده استدلال را به گونه‌ای صورت‌بندی کرده که نتایج استدلال (یعنی این که اخلاقی انکارناپذیر وجود دارد) به این مفهوم که شکنجه‌ی نوزاد جهت خنده خطا است، پیوند خورده است (سخن او مغالطه‌ی استنتاج نامتوافق یا *non sequitur fallacy* نیز به حساب می‌آید). ما هر احساس شخصی‌ای که نسبت به این عمل شنیع داشته باشیم، احساسات ما جایگزین معتبری برای این نیست که این عمل چرا از دید منطقی عینی و بی‌طرفانه شنیع است.

استثناء: توسل به عواطف تکنیکی قدرتمند و لازم برای متقاعدسازی انسان‌هاست. ما موجوداتی عاطفی هستیم؛ برای همین بیش‌تر مواقع با تکیه بر عواطف تصمیم‌های اشتباه می‌گیریم و به باورهای غلط روی می‌آوریم، در حالی که عقل و منطق چیز دیگری به ما می‌گوید. با وجود این، توسل به عواطف نه تنها مکمل معتبری برای استدلال‌های منطقی و عقلانی‌ست، بلکه مهارتی‌ست که همه‌ی سخنوران بزرگ و مطرح از آن بهره‌مند هستند.

راهنمایی: اگر بتوانید هم مغز انسان‌ها را تسخیر کنید و هم قلبشان را می‌توانید انسان‌های بیش‌تری را متقاعد کنید.

منابع:

Brinton, A. (1988). Pathos and the “Appeal to Emotion”: An Aristotelian Analysis. *History of Philosophy Quarterly*, 5(3), 207–219.

توسل به حد نهایی (Appeal to Extremes) | مغالطه به زبان آدمیزاد (۳۴)

تعریف: مغالطه‌ی توسل به حد نهایی موقعی پیش می‌آید که گوینده با اشاره به حد نهایی، به خطا سعی کند استدلالی منطقی را نامعقول جلوه دهد.

معادل انگلیسی: Appeal to Extremes

معادل‌های جایگزین: [سوءاستفاده‌ای از] برهان خلف (*reductio ad absurdum*)، [شکلی از] مغالطه‌ی شیب لغزنده (*slippery slope fallacy*)

شکل منطقی:

اگر X صادق است، پس Y نیز باید صادق باشد (Y حد نهایی X است).

مثال ۱:

امکان نداره دخترای پیش‌آهنگ در عرض یک ساعت اون همه شیرینی فروخته باشن. اگه تونسته باشن همچین کاری بکنن، یعنی در عرض یک ساعت ۵۰۰ دلار درآوردن. اگه ساعت کاری را ۸ ساعت در روز حساب کنیم، یعنی در عرض یک سال می‌تونن بالای یک میلیون پول دربیارن. این مبلغ از حقوق بیش‌تر وکلا، دکترها و تاجرای موفق بیش‌تره!

توضیح: دخترهای پیش‌آهنگ فقط یک ساعت کار کردند، نه ۴۰ ساعت در هفته و در طول یک سال. اشاره به حد نهایی این ماجرا به نتیجه‌ای نامعقول ختم می‌شود: این‌که دخترهای پیش‌آهنگ جزء پردرآمدترین اقشار جامعه هستند. همچنین لازم به ذکر است که دخترهای پیش‌آهنگ به صورت گروهی کار می‌کنند، نه انفرادی.

مثال ۲:

فرمان خدا رو فراموش نکن: «نباید کسی را به قتل برسانید.» اگه با خمیردندون خوشبوکننده دندوناتو مسواک بزنی، ۹۹٫۹٪ میکروبیایی که باعث بدبو شدن دهن می‌شن از بین می‌رن. جهنم خوش بگذره.

توضیح: بعید می‌دانم خدا به هنگام صدور فرمان مذکور میکروب‌های داخل دهان هم مدنظرش بوده باشند، ولی اگر این‌طور باشد، خدا از سر تقصیرات ما (یا حداقل کسانی که دهان خوش‌بو دارند) بگذرد.

استثنا: این مغالطه سوءاستفاده از یکی از برجسته‌ترین تکنیک‌های استدلال و متقاعدسازی است: *reduction ad absurdum* یا برهان خلف. تفاوت بین آن‌ها این است که در برهان خلف نامعقول بودن واقعاً وجود دارد و در استدلال یا تفکر فرد می‌کوشد تا نامعقول بودن استدلال مطرح‌شده را نشان دهند.

در ادامه مثالی از استدلالی آورده شده که با استفاده از تکنیک برهان خلف به طور موجه کاذب بودن آن اثبات شده است:

تونی گنده‌بک: هرچی بیش تر ورزش کنی، قوی تر می‌شی.

ند باهوش: اگه کسی بی‌وقفه ورزش کنه و وسطش به خودش استراحت نده می‌میره. بدن آدم برای ورزش کردن محدودیت داره.

راهنمایی: مردم اغلب حرف‌های احمقانه می‌زنند. بعضی اوقات آدم وسوسه می‌شود نامعقول بودن استدلال‌شان را بزند توی صورت‌شان، ولی یادتان باشد در بیش تر مواقع سیاست داشتن از ضایع کردن طرف مقابل نتیجه‌ی بهتری دارد. به‌خصوص اگر طرف مقابل همسرتان باشد و شما هم با خوابیدن روی کاناپه میانه‌ی خوبی نداشته باشید.

منابع:

مغالطه‌ای رایج در اینترنت. منبع علمی برای آن یافت نشد.

توسل به ایمان (Appeal to Faith) | مغالطه به زبان آدمیزاد (۳۵)

تعریف: مغالطه‌ی توسل به ایمان موقعی پیش می‌آید که گوینده دلیل و برهان برای ثابت کردن ادعایش مطرح نکند و به جایش از طرف بحث درخواست کند به فلان چیز ایمان داشته باشد، به‌خصوص در شرایطی که دلیل و برهان نتیجه‌ی استدلالش را رد کند. در این مغالطه پیش‌فرض گوینده این است که برای درک استدلال طرف بحث باید از ایمان (کافی و درست) برخوردار باشد.

معادل انگلیسی: Appeal to Faith

شکل منطقی:

X صادق است.

اگر ایمان داشته باشی، خودت متوجه خواهی شد.

مثال ۱:

جیمی: جوزف اسمیت، پیامبر آمریکایی‌الاصل، فرستاده‌ی موبلونند چشم‌آبی خداوند بود.

هالی: مدرکت برای این ادعا چیه؟

جیمی: مدرک لازم نیست. فقط کافیه ایمان داشته باشی.

توضیح: بعضی‌ها معتقدند بعضی چیزها فراتر از عقل و منطقتانند. اشکالی ندارد، شاید واقعاً این‌طور باشد، ولی مشکل اینجاست که در لحظه‌ای که ما این پیش‌فرض را بپذیریم، اگر روشی عینی برای تشخیص پدیده‌های ذاتاً فراعقلی و ماوراءالطبیعی نداشته باشیم، هر چیزی را که نتوانیم در لحظه درک کنیم جزء چنین پدیده‌هایی خواهیم پنداشت [در حالی که شاید با آزمایش و بررسی ساده‌ای بتوان ماهیت آن را کشف کرد و پی برد که آن چیز کاملاً عقلانی و طبیعی بوده و ما صرفاً ابزار مناسب و رویکرد صحیح برای درکش را نداشته‌ایم].

مثال ۲:

تام: می‌دونستی ارواح (تتان‌ها "Thetans") قبل از این‌که به زمین بیان، توی سیاره‌های دیگه زندگی می‌کردن و بعد از مرگ به زندگی برمی‌گردن؟ می‌دونستی زنو (Xenu) حکمران مستبد کنفدراسیون کهکشانی بود؟

مایک: نه، نمی‌دونستم. تو این چیزا رو از کجا می‌دونی؟

تام: من از راه ایمانم به سایتولوژی به این درک و آگاهی رسیدم. فکر کردی همه‌چی رو می‌شه صرفاً با علم توضیح داد؟ رفیق، تو ایمانت ضعیفه.

توضیح: همان‌طور که از مثال مشخص است، تام به جای استفاده از برهان و منطق به «ایمان»ش توسل جسته است. شاید حق با تام باشد، ولی هیچ دلیل موجهی برای باورهایش ارائه نکرده است. مشکل ناشی از ابهام

توسّل به ایمان است. از آن می توان برای پاسخ دادن به تمام سؤالات قابل تصوّر استفاده کرد، ولی این پاسخ در واقع دردی از کسی دوا نمی کند. مثال:
قدّیس بینگو: باید پاهامو ماساژ بدی.

تینا: چرا؟

قدّیس بینگو: فرزندم، جواب این سؤال رو فقط از راه بصیرتی که ایمان قلبی بهت می ده پیدا می کنی.
استثناء: استثنائی در کار نیست. همواره وقتی گوینده برای ثابت کردن ادعایش به جای برهان و منطق به ایمان توسّل بجوید، مرتکب مغالطه شده است.

راهنمایی: اغلب بحث بین خداباوران و خداناباوران بعد از چند ساعت کش و قوس به مفهوم «ایمان» تقلیل پیدا می کند. برای همین اگر می خواهید چنین بحثی را شروع کنید، در ابتدا این سؤال را مطرح کنید: «آیا ایمان روش قابل اطمینانی برای کسب دانش است؟»

منابع:

مغالطه‌ای رایج در اینترنت. منبع علمی برای آن یافت نشد.

توسل به مرجع کاذب (Appeal to False Authority) | مغالطه به زبان آدمیزاد (۳۶)

تعریف: مغالطه‌ی توسل به مرجع کاذب موقعی پیش می‌آید که گوینده در استدلال از مرجعی برای تقویت استدلالش استفاده کند، ولی آن مرجع در زمینه‌ی موضوع مورد بحث و حقایق مربوط به آن اعتبار و صلاحیت نداشته باشد. اگر طرف بحث اعتباری را بپذیرد که مرجع کاذب به ادعای مطرح شده بخشیده، او نیز مرتکب مغالطه شده است. همچنین نک. مغالطه‌ی توسل به مرجع

معادل انگلیسی: Appeal to False Authority

معادل‌های جایگزین: توسل به مرجع شبهه‌دار، توسل به مرجع فاقد صلاحیت، توسل به مرجع نامناسب، توسل به مرجع نامربوط، استدلال بر اساس مرجع کاذب

شکل منطقی:

طبق گفته‌ی شخص ۱ (که هیچ صلاحیتی برای ارائه‌ی نظر درباره‌ی صادق بودن Y ندارد یا صلاحیت اندکی دارد) Y صادق است.
بنابراین Y صادق است.

طبق گفته‌ی شخص ۱ (که هیچ صلاحیتی برای ارائه‌ی نظر درباره‌ی صادق بودن Y ندارد یا صلاحیت اندکی دارد) Y صادق است.
بنابراین احتمال بیش‌تری دارد که Y صحیح باشد.

متخصص A نظر خود را درباره‌ی مسئله‌ی B بیان می‌کند.
حوزه‌ی تخصصی متخصص A ربط کمی به B دارد یا کاملاً به آن بی‌ربط است.
نظر متخصص A روی حس مردم نسبت به مسئله‌ی B اثر می‌گذارد.

مثال ۱:

معلم کلاس پنجم گفته بود که اگه پسر رقصیدن یاد بگیره دخترایه دل نه صد دل عاشقش می‌شن. برای همین اگه می‌خوای دخترای عاشقت بشن رقصیدن یاد بگیر.

توضیح: حتی اگر معلم کلاس پنجم گوینده متخصص روابط عاشقانه بود، نظر او درباره‌ی علایق دختران به پسران در بدترین حالت گمانه‌زنی بی‌پایه و اساس و در بهترین حالت کلامی به‌شدت وابسته به موقعیت و شرایط است. به عبارت دیگر، معلم در زمینه‌ی رقصیدن تخصص دارد، نه روان‌شناسی جذب جنس مخالف.

مثال ۲:

پاپ به من گفت که کشیش‌ها می‌تونن نان و شراب رو به گوشت و خون عیسی تبدیل کنن. امکان نداره پاپ دروغ بگه. بنابراین کشیش‌ها واقعاً می‌تونن چنین کاری انجام بدن.

توضیح: شاید پاپ به ادعایی که کرده اعتقاد داشته باشد؛ شاید پاپ آدم دروغگویی نباشد؛ ولی پاپ در زمینه‌ی واقعیت تبدیل شدن نان و شراب به گوشت و خون عیسی هیچ مرجعیتی ندارد. مگر عیسی چقدر گوشت و خون دارد که بخواد به این همه آدم بدهد؟

استثنا: برای مردم به‌زور یک تخصص واحد در نظر نگیرید. ممکن است یک پزشک متخصص دوخت‌ودوز هم باشد. یک ماهی‌گیر ماهر ممکن است از قضا یک وکیل درجه‌یک باشد. و متصدی بانک ممکن است متخصص فیزیک کوانتوم باشد (هرچند مورد آخر بعید است).

راهنمایی: حواستان به خطای تأیید خود (*confirmation bias*) باشد. شاید خواسته‌ی شما این باشد که فرد موردنظرتان مرجعی معتبر درباره‌ی موضوع موردبحث به حساب بیاید و این خواسته‌ی‌تان ممکن است باعث شود فقط دنبال اطلاعاتی بروید که در راستای تأیید این خواسته باشد و اطلاعات مغایر را نادیده بگیرید.^۱

منابع:

Hume, D. (2004). *An Enquiry Concerning Human Understanding*. Courier Corporation.

^۱ . کاربری در سایت پرسیده: «اگر شخصی از قدرت خود برای انجام کاری سوءاستفاده کند، مرتکب چنین مغالطه‌ای شده است؟ برای مثال:

شخص ۱: من پیشنهاد شما رو رد کردم.

شخص ۲: می‌تونم بیرسم چرا؟

شخص ۱: من قدرت کافی برای تأیید پیشنهادهای مهم رو ندارم، ولی قدرت رد کردنشون رو چرا.»

بو بنت در پاسخ می‌گوید: «این مثال با این مغالطه یکسان نیست. ممکن است شخص ۱ راست گفته باشد. البته امکان دروغ گفتن هم وجود دارد، ولی در این مثال خطایی در استدلال اتفاق نیفتاده است.»

توسل به ترس (Appeal to Fear) | مغالطه به زبان آدمیزاد (۳۷)

تعریف: مغالطه‌ی توسل به ترس موقعی پیش می‌آید که گوینده بدون دلیل و مدرک و منطق، سعی کند بقیه را بترساند تا مجبور شوند ایده، پیشنهاد یا نتیجه‌ای را بپذیرند.

معادل انگلیسی: Appeal to Fear

معادل لاتین: argumentum in terrorem, argumentum ad metum

معادل‌های جایگزین: توسل به نتایج فاجعه‌بار، وحشت‌افکنی یا ارعاب

شکل منطقی:

اگر صادق بودن X را نپذیرید، بلای بدی سرتان خواهد آمد.

بنابراین X صادق است.

مثال ۱:

اگر به شرکت‌های بزرگ خودروسازی وام ندهیم، فاجعه‌ای اقتصادی رخ خواهد داد که در تاریخ ایالات متحده بی‌سابقه خواهد بود. بنابراین لازم است که هرچه سریع‌تر این کار را انجام دهیم.

توضیح: تصور وقوع فاجعه‌ی اقتصادی بسیار ترسناک به نظر می‌رسد، طوری که باعث می‌شود خیلی‌ها به این نکته توجه نکنند که برای درستی این ادعا هیچ دلیلی ارائه نشده است. گوینده توضیح نداده که وام ندادن به شرکت‌های بزرگ خودروسازی چرا و چطور به فاجعه‌ی اقتصادی ختم خواهد شد.

مثال ۲:

تیمی: مامان، من اگه به خدا اعتقاد نداشته باشم چی می‌شه؟

مامان: تا ابدالدهر تو آتیش جهنم می‌سوزی. چرا می‌پرسی؟

تیمی: هیچی.

توضیح: ایمان تیمی در حال ضعیف شدن است، ولی مادر او مثل بیش‌تر مادران، مهارت ویژه‌ای در ترساندن بچه‌اش دارد. مادر مرتکب مغالطه شده، چون مادر هیچ مدرکی ارائه نکرده که عدم باور به خدا نتیجه‌اش سوزانده شدن در جهنم تا ابد است. او فقط جیمی را از این اتفاق ترسانده و تیمی هم با وجود این که مدرکی به او ارائه نشده، این گزاره (یعنی اعتقاد به خدا) را «پذیرفته است».

استثنا: در شرایطی که ترس عنصر انگیزه‌بخش فرعی است و احتمالات وقوع حادثه‌ای فاجعه‌بار صادقانه بیان شده باشد، مغالطه‌ای اتفاق نیفتاده است.

تیمی: مامان، اگه به خدا اعتقاد نداشته باشم چی می‌شه؟

مامان: اگه به خدا اعتقاد نداری، امیدوارم با دلایل درست به این نتیجه رسیده باشی، نه به خاطر این که من و پدرت در پرورش این باور توی تو کوتاهی کردیم، باوری که به اعتقاد عده‌ای ممکنه حکم رد کردنش عذاب ابدی توی جهنم باشه.

تیمی: چه جواب فوق‌العاده‌ای مامان. عاشقتم. تو از مامانی که توی مثال بالا داشتم خیلی بهتری.

راهنمایی: سعی کنید به چیزهایی که احتمال وقوع دارند فکر کنید، نه چیزهایی که امکان وقوع دارند. اتفاقات زیادی از لحاظ آماری امکان وقوع دارند. مثلاً ممکن است همین امشب شیری وارد خانه‌ی شما شود و شما را بخورد، ولی این اتفاق بسیار بسیار غیرمحمتمل است و نگرانی درباره‌ی آن بی‌حاصل است. کسانی که سعی می‌کنند از راه ترساندن تان شما را فریب بدهند، روی غیرمنطقی و احساسی بودن شما شرط بسته‌اند، نه منطقی و حسابگر بودن تان. کاری کنید این شرط را ببازند.

منابع:

Garden, F. (1878). *A Dictionary of English Philosophical Terms*. Rivingtons.

توسل به چاپلوسی (Appeal to Flattery) | مغالطه به زبان آدمیزاد (۳۸)

تعریف: مغالطه‌ی توسل به چاپلوسی موقعی پیش می‌آید که گوینده سعی کند به جای ارائه‌ی استدلال، با چاپلوسی کردن از طرف بحث متقاعدش کند. از این مغالطه اغلب برای فریب دادن انسان‌ها و مجبور کردنشان به انجام کاری استفاده می‌کنند که آنان واقعاً دوست ندارند انجام دهند.

معادل انگلیسی: Appeal to Flattery

معادل لاتین: argumentum ad superbiam

معادل‌های جایگزین: تملق، چرب‌زبانی، خودشیرینی، توسل به تکبر، توسل به خودبینی، برهان بدل

شکل منطقی:

X صادق است.

(چاپلوسی انجام می‌شود)

بنابراین X صادق است.

مثال ۱:

به نظرم خودت باید ظرفاً رو بشوری. چون توی این کار خیلی واردی!

توضیح: شاید شما یکی از نوابغ حوزه‌ی ظرف‌شوری باشید، ولی این دلیل کافی برای ملزم کردنشان به شستن ظرف‌ها نیست. آیا ظرف شستن کاری است که به مهارت زیاد احتیاج دارد، یا هرکسی می‌تواند آن را انجام دهد؟

مثال ۲:

فروشنده: به نظرم باید این ماشینو بخرید. وقتی پشت فرمونش می‌شینید، انگار ده سال جوان‌تر می‌شید. تامرا!؟ پس می‌خرمش.

توضیح: فروشنده دارد نزد تامرا چاپلوسی می‌کند. با نشستن پشت فرمان ماشینی خاص نمی‌توان ده سال جوان‌تر به نظر رسید. این دلیل معتبری برای خریدن یک ماشین نیست.

استثناء: تعریف و تحسین واقعی و از ته دل به طور کل کاری پسندیده است و چاپلوسی نیست.^۱ البته اگر خود تحسین هم بی‌دلیل ابراز شود مغالطه‌آمیز است، مگر این‌که استدلال به طور مستقیم به تحسین مذکور ربط داشته باشد.

مثال: تو دختر زیبایی هستی. باید مدل بشی.

راهنمایی: شاید بتوان با چاپلوسی به جاه و مقام دست پیدا کرد، ولی جاه و مقامی که ارزشش را ندارد.

^۱. البته استثنائاتی در این زمینه وجود دارد؛ مثلاً تعریف کردن از بدن زنی غریبه در محیط کاری امری پسندیده نیست.

دگرگونی: توسل به نخبه‌گرایی یعنی تلاش برای متقاعد کردن طرف مقابل به این که فقط در صورتی که ادعای شما را بپذیرد، عضوی از جامعه‌ی نخبگان و افراد مهم به حساب خواهد آمد. جا زدن ادعا به جای مدرک (*Proof Surrogate*) مغالطه‌ای کلی‌تر است که در آن گوینده ادعایش را طوری مطرح می‌کند که گویی مدرک بی‌چون و چراست. معمولاً چنین کاری با کمی چاشنی چاپلوسی نیز همراه است.

منابع:

LaBossiere, M. C. (1995). Fallacies. *Journal*.

توسل به زور (Appeal to Force) | مغالطه به زبان آدمیزاد (۳۹)

تعریف: مغالطه‌ی توسل به زور موقعی پیش می‌آید که گوینده سعی کند به جای ارائه‌ی دلیل موجه برای نتیجه‌ای، از زورگویی، فشار و حتی تهدید برای به کرسی نشاندن حرفش استفاده کند.

معادل انگلیسی: Appeal to Force

معادل لاتین: argumentum ad baculum

معادل‌های جایگزین: توسل به چماق، توسل به چوب، [شکلی از] استدلال به واسطه‌ی غضب
شکل منطقی:

اگر قبول نکنی X صادق است، بهت آسیب می‌زنم.

مثال ۱:

ملوین: رئیس، چرا آخر هفته که کسی توی شرکت نیست من مجبورم کار کنم؟
رئیس: ببینم، داری از دستور من سرپیچی می‌کنی؟ می‌دونی، الان به لطف سایت کریگزلیست (Craigslist) می‌تونم سریع به جایگزین برات پیدا کنم.

توضیح: ملوین سؤالی قانونی پرسید، ولی جوابی قانونی دریافت نکرد. به جای آن، رئیس با تهدید کردن او به از دست دادن کارش، از جواب دادن به سؤالش سر باز زد.

مثال ۲:

جردن: بابا، چرا باید تابستون روی توی اردوگاه مسیح سپری کنم؟

بابا: چون اگه این کارو نکنی، باید کل تابستون رو با یه جلد کتاب مقدس تو اتاقت سپری کنی!

توضیح: پدر جردن به جای این که دلیل موجهی به فرزندش ارائه کند، در جواب مجازات محتمل فرزندش را توصیف کرد.

استثناء: اگر زورگویی و تهدید واقعیت یا عاقبتی اجتناب‌ناپذیر است و همچون دلیل بدان استناد نشده، اشاره کردن به آن مغالطه‌آمیز نخواهد بود، به‌خصوص اگر همراه با «تهدید» (خواه ضمنی باشد، خواه علنی) دلیلی موجه نیز ارائه شود.

ملوین: رئیس، چرا باید این کلاه ایمنی مسخره رو سرم کنم؟

رئیس: قانون کشوره و در نتیجه، سیاست شرکت. کلاهو نذاری سرت از کار خبری نیست.

راهنمایی: اگر برده‌ی کسی نیستید یا هنوز پیش پدرمادرتان زندگی نمی‌کنید، اجازه ندهید کسی شما را مجبور کند تا صدق امری را بپذیرید.

دگرگونی: توسل به غضب (*Appeal to Vehemence*) یعنی به کرسی نشاندن حرف‌تان با پرخاش کردن و بلند کردن صدایتان. این مغالطه هم نوعی توسل به زور است، چون اساساً هدف از انجام آن ترساندن طرف بحث و مجبور کردن او به تسلیم شدن است.

منابع:

Jason, G. (1987). The nature of the argumentum ad baculum. *Philosophia*, 17(4), 491–499. <https://doi.org/10.1007/BF02381067>

توسل به افلاک (Appeal to Heaven) | مغالطه به زبان آدمیزاد (۴۰)

تعریف: مغالطه‌ی توسل به افلاک موقعی پیش می‌آید که گوینده ادعا کند نتیجه‌گیری‌اش باید پذیرفته شود، چون «اراده‌ی خدا» یا «اراده‌ی خدایان» است. در ذهن کسانی که مرتکب این مغالطه می‌شوند و البته کسانی که آن را به‌منزله‌ی دلیلی معتبر می‌پذیرند، نه‌تنها اراده‌ی خداوند امری معلوم است، بلکه کسی که چنین استدلالی کرده از آن خبر دارد و نیازی ندارد دلیل دیگری ارائه کند.

معادل انگلیسی: Appeal to Heaven

معادل لاتین: Deus Vult [خواست خدا]

معادل‌های جایگزین: خدا با ماست [got mit uns]، سرنوشت آشکار [manifest destiny]، شرط خداوند با بشر

شکل منطقی:

خدا از ما می‌خواهد که X.

بنابراین ما باید X.

مثال ۱:

قاضی: چرا اون همه آدمو تیکه‌تیکه کردی و بعد جسدشونو انداختی تو رودخونه؟

لری دیوونه: چون خدا بهم گفته بود.

قاضی: منطقیه. پرونده‌ی بعدی!

توضیح: باید خدا را شاکر باشیم که قوه‌ی قضاییه از چنین طرز فکری پیروی نمی‌کند، ولی متأسفانه بعضی اشخاص چنین طرز فکری دارند. هر روزه، انسان‌ها بر اساس عاملی که گمان می‌کنند اراده‌ی خدایشان است، کارهایی انجام می‌دهند یا از انجام گروهی از کارها سر باز می‌زنند. خوشختانه، در بیش‌تر مواقع، این طرز تفکر به تکه‌تکه شدن کسی منجر نمی‌شود.

مثال ۲:

ایان: چرا مردم می‌گن داستان ابراهیم و اسحاق یه داستان مسیحی زیباست؟ توی این داستان ابراهیم می‌خواست برای اطاعت دستور خدا پسرشو سر بیره!

والاس: چون ابراهیم در عین سختی این کار، داشت از اراده‌ی خدا پیروی می‌کرد. زیبا نیست؟

ایان: فکر کنم اگه اراده‌ی خدا واقعاً این بوده، می‌شه قربانی کردن اسحاق رو یه اتفاق زیبا در نظر گرفت.

توضیح: سؤالی که اینجا مطرح می‌شود این است: از کجا می‌شود فهمید اراده‌ی خدا چیست؟ می‌گویند شیطان فریبکار بزرگی‌ست. قدرت فریبکاری شیطان آنقدر زیاد است که کسانی که قرار است از او فریب بخورند، نتوانند او را از خدا تمییز دهند. اگر در واقعیت کسی به نیروهای آسمانی توسل بجوید، منطقی و برهان را رها کرده و این کار می‌تواند نتایج خطرناکی به دنبال داشته باشد.

استثنا: وقتی «اراده‌ی خدا» با حرف یا کاری منطقی منطبق باشد، مغالطه‌ای اتفاق نیفتاده است.

مثال: من نمی‌خوام این حقّو به خودم بدم تا کسی رو بکشم، چون نمی‌خوام کسی این حقّو به خودش بده تا منو بکشه. تازه، فکر می‌کنم اگه این کارو بکنم، خدا خوشش نیامد.

راهنمایی: گاهی اوقات فرق بین ایمان و جنون تنها پیروی از قانون است.

منابع:

مغالطه‌ای رایج در اینترنت. منبع علمی برای آن یافت نشد.

توسل به شهود (Appeal to Intuition) | مغالطه به زبان آدمیزاد (۴۱)

تعریف: مغالطه‌ی توسل به شهود موقعی پیش می‌آید که گوینده بر پایه‌ی «شهود» یا «حس ششم» اش که به درستی قابل بیان نیست، استدلال کند، نه منطقی‌اش.

معادل انگلیسی: Appeal to Intuition

معادل‌های جایگزین: توسل به حس ششم

شکل منطقی:

مدرکی برای استدلال X ارائه شده است.

X با شهود یا حس ششم شخص ۱ سازگار نیست.

بنابراین، استدلال X رد می‌شود.

حس ششم شخص ۱ به او می‌گوید ادعای X صادق است.

بنابراین، ادعای X صادق است.

مثال ۱:

نیک: می‌دونستی اگه خورشید چند مایل به زمین نزدیک‌تر بود، همه‌مون جزغاله می‌شدیم و اگه ما چند مایل

ازش دورتر بودیم، یخ می‌زدیم؟ انگار یه نفر خورشیدو برای ما درست کرده!

سوزی: البته فاصله‌ی خورشید تا زمین از ۹۱ میلیون مایل تا ۹۴,۵ میلیون مایل متغیره. بستگی داره چه ماهی از

سال باشه.

نیک: اشتباه می‌کنی. من تا حالا ندیدم خورشید چند میلیون مایل دورتر باشه!

توضیح: نیک نه تنها واقعیت را کتمان می‌کند، بلکه جواب سوزی را بر اساس آن چیزی می‌سنجد که در ذهنش

اشتباه به نظر می‌رسد. نیک برای روند استدلال‌ورزی اهمیت کافی قائل نیست.

مثال ۲:

مارا: این قدر پولتو بالای بلیت‌های بخت‌آزمایی هدر نده. تو که می‌دونی شانست چقدر کمه چیزی برنده شی،

نه؟

فیلیپ: آره، اما نسبت به بلیت‌های بعدی واقعاً حس خوبی دارم!

توضیح: مارا از فیلیپ می‌خواهد که دیگر بلیت نخرد و برای درخواستش استدلال خوبی ارائه داده، ولی فیلیپ

از روند استدلال‌ورزی دست کشیده و به شهودش توسل جسته است.

استثنا: وقتی با استدلالی طرف باشیم که احساسات ذهنی (Subjective) اشخاص نقشی اساسی در آن ایفا می‌کند، این مغالطه اتفاق نیفتاده است.

مارین: می‌خوای با کی ازدواج کنی؟

جوآن: مارتین. حس می‌کنم با مارتین آینده‌ی روشن‌تری دارم تا تونی.

راهنمایی: شهود را می‌توان اینطور تعریف کرد: بازتاب مجموعه‌ی تجربیات ما در حس دانشی که زبان از توصیف آن قاصر است. به‌عنوان مثال، اگر کسی سابقه‌ی ۳۰ سال کار در آتش‌نشانی داشته باشد، شاید «بداند» که در ساختمانی که آتش گرفته، کدام درها را نباید باز کند، ولی نتواند با منطق و برهان دلش را توضیح دهد. مشکل اینجاست که در لحظه، شهود از قوه‌ی خیال‌پردازی تشخیص‌ناپذیر است. ولی وقتی چنین حس‌هایی پیدا می‌کنیم، به مرور زمان منطق پشت‌شان را درک خواهیم کرد.

منابع:

مغالطه‌ای رایج در اینترنت. منبع علمی برای آن یافت نشد.

توسل به طبیعت (Appeal to Nature) | مغالطه به زبان آدمیزاد (۴۲)

تعریف: مغالطه‌ی توسل به طبیعت موقعی پیش می‌آید که گوینده ادعا کند «طبیعی» بودن بهتر از «غیرطبیعی» بودن است. این سخن باوری رایج بین مردم است: این مغالطه این باور است که هر چیزی که طبیعی است، خوب (یا هر صفت/ارزش‌گذاری مثبت دیگری) و هر چیز غیرطبیعی‌ای بد (یا هر صفت/ارزش‌گذاری منفی دیگری) است.

مغالطه‌ی توسل به طبیعت را اغلب با مغالطه‌های طبیعت‌گرایانه (naturalistic) و اخلاق‌گرایانه (moralistic) اشتباه می‌گیرند، چون بسیار به هم شبیه هستند. با وجود این، باید در نظر داشت که توسل به طبیعت به طور خاص به «طبیعی» بودن یا «غیرطبیعی» بودن اشاره دارد و ممکن است قضاوت‌های خارج از حوزه‌ی اخلاقیات مثل «زیبا» بودن یا «مخرب» بودن را نیز دربرگیرد.

معادل انگلیسی: Appeal to Nature

معادل لاتین: argumentum ad naturam

شکل منطقی:

X طبیعی است.

Y طبیعی نیست.

بنابراین، X بهتر از Y است.

هر آنچه که طبیعی ست خوب، درست، زیبا و... است.

X طبیعی است.

بنابراین X خوب، درست، زیبا و... است.

هر آنچه غیرطبیعی ست بد، اشتباه، مخرب و... است.

X غیرطبیعی ست.

بنابراین X بد، اشتباه، مخرب و... است.

مثال ۱:

من از مغازه‌ی آفتاب شاد طبیعی (NHSS) خرید می‌کنم. این مغازه از مغازه‌ی تو خیلی بهتره، چون تو ی NHSS همه‌چی طبیعیه، من جمله صاحب‌مغازه‌ی ۳۸ ساله‌اش که موی جوگندمی بلند و سینه‌های آویزون داره.

توضیح: من به ارزش‌های غذاها و محصولات طبیعی واقف هستم، ولی اگر می‌خواهید «بهتر» بودن چیزی را ثابت کنید، باید معیار صحیح برای قضاوت را تعیین کنید. شاید نصف قیمت خریدن جنسی که صفت «طبیعی» را بر خود ندارد برای من «بهتر» باشد. و شاید ترجیح دهم که برای کشتن کرم داخل سیبی که قرار است بخورم آن سیب سمپاشی شود.

«طبیعی» همیشه به معنای «بهتر» نیست.

مثال ۲:

کوکائین از مواد طبیعی ساخته شده است. بنابراین خوب است.

توضیح: در دنیا چیزهای زیادی همانند کوکائین وجود دارند که «سراسر طبیعی» اند، ولی به‌شدت مضر هستند. مثلاً زمین‌لرزه، طوفان و ویروس. در حالی که چیزهای «غیرطبیعی» مثل آسپیرین، عصا و عمل جراحی کمک‌حال بشریت هستند.

استثناء: چیزهای طبیعی زیادی وجود دارند که از چیزهای غیرطبیعی بهترند، ولی باید با معیاری جز «طبیعی بودن» سنجیده شوند.

راهنمایی: یادتان نرود این مادر طبیعت که از آن حرف می‌زنند، می‌تواند در یک چشم بر هم زدن شما را نابود کند. طبیعت آنقدرها هم که فکر می‌کنید مهربان نیست.

دگرگونی: مغالطه‌ی طبیعت‌گرایانه را می‌توان یکی از زیرمجموعه‌های مغالطه‌ی توسل به طبیعت در نظر گرفت. مغالطه‌ی طبیعت‌گرایانه به جای بیان ادعایی کلی درباره‌ی خوب بودن چیزی، ارزش اخلاقی آن را مورد بررسی قرار می‌دهد. مثلاً بیان این که دلیل خوب بودن کوکائین طبیعی بودنش است، نمونه‌ای از توسل به طبیعت است. این کلام بار اخلاقی ندارد و با مفهوم سلامتی سر و کار دارد. اگر کسی ادعا کند داشتن چند شریک جنسی در آن واحد خوب است چون با تمایلات طبیعی ما سازگار است، مرتکب مغالطه‌ی طبیعت‌گرایانه شده است. اگر کسی ادعا کند مثال دوم مغالطه‌ی کسی ادعا کند مثال اول مغالطه‌ای طبیعت‌گرایانه است، اشتباه کرده است. اگر کسی ادعا کند مثال دوم مغالطه‌ی توسل به طبیعت است، اشتباه نکرده است (چون این فرد اعمال اخلاقی را با خوب بودن برابر قرار داده است)، ولی می‌تواند ادعایش را دقیق‌تر بیان کند. همان‌طور که بعضی از سگ‌ها از نژاد بولدگ هستند، ولی همه‌ی سگ‌ها بولدگ نیستند، بعضی از مغالطه‌های توسل به طبیعت طبیعت‌گرایانه هستند، ولی همه‌ی مغالطه‌های توسل به طبیعت چنین نیستند.

منابع:

Moore, G. E., & Baldwin, T. (1993). *Principia Ethica*. Cambridge University Press.

توسل به هنجار (Appeal to Normality) | مغالطه به زبان آدمیزاد (۴۳)

تعریف: مغالطه‌ی توسل به هنجار موقعی پیش می‌آید که گوینده سعی کند با استفاده از هنجارهای اجتماعی خوب یا بد بودن چیزها را تعیین کند. پیش‌فرض کسی که مرتکب این مغالطه می‌شود این است که هنجارها [ی اجتماعی] خوب یا بد بودن چیزها را تعیین می‌کند. این اندیشه مغالطه‌آمیز است، چون هنجارهای اجتماعی با هنجارهایی که در طبیعت یافت می‌شوند یا با هنجارهایی که کارکردهای مطلوب نظام خلق‌شده‌ای به شمار می‌آیند، فرق دارند. کسانی که مرتکب این مغالطه می‌شوند به طور علنی نتیجه نمی‌گیرند که فلان امر خوب است [چون بهنجار است]، اما این پیش‌فرض به صورت تلویحی در استدلال‌شان منتقل می‌شود.

معادل انگلیسی: Appeal to Normality

شکل منطقی:

X رفتار عادی به شمار می‌آید.

بنابراین X رفتار خوب است.

X رفتار عادی به شمار نمی‌آید.

بنابراین X رفتار بد است.

X رفتار عادی به شمار می‌آید.

بنابراین باید راه X (یا راه بهنجار) را در پیش بگیریم.

مثال ۱:

من فقط یکم اضافه‌وزن دارم. توی آمریکا اضافه‌وزن داشتن عادیه.

توضیح: حق با گوینده است که اضافه‌وزن داشتن در آمریکا عادی است. ولی طبق هیچ معیاری این چیز خوبی نیست. ورزشکاران و کسانی که حفظ سلامتی و تندرستی‌شان را سرلوحه‌ی زندگی‌شان قرار می‌دهند اشخاصی عادی به حساب نمی‌آیند، ولی بی‌توجهی افراطی به سلامتی و تندرستی به وضوح مغالطه‌آمیز است.

مثال ۲:

چرا تیم می‌خواد بشینه خونه کسب‌وکار اینترنتی راه بندازه؟ چرا نمی‌ره یه شغل واقعی پیدا کنه؟

توضیح: وقتی سخن از کار در میان باشد، تیم مثل آدم‌های دیگر نیست. او جزء اقلیتی است که کارشان رویاپردازی و تلاش برای به واقعیت رساندن آن است. شاید تیم موفق شود، شاید هم نشود. ولی آدم‌های معمولی بدون تیم و امثال او نمی‌توانند «شغل واقعی» پیدا کنند.

استثناء: در شرایطی ممکن است رفتار عجیب و ناهنجار مشکل‌زا باشد. در مواقعی خاص، حتی انحراف ناچیز از هنجار هم می‌تواند نتایجی منفی به دنبال داشته باشد و پیش‌فرض «بد بودن» رفتار مذکور نیازی به توجیه شدن ندارد.

مثال:

پدرم دوباره اسید مصرف کرد و لخت رفت تو خیابون تا حموم آفتاب بگیره... اونم وسط بارش سنگین برف. این رفتار عادی نیست.

استثناء دیگر در مواقعی پیش می‌آید که از «هنجار» به‌مثابه راهی برای خنثی کردن رفتار اجتماعی منفی استفاده می‌شود. مثلاً ممکن است مادری به فرزند خطاکارش در جلسه‌ی اولیاء مدرسه بگوید «مثل آدم رفتار کن». در این موقعیت پیش‌فرض مادر این نیست که «مثل آدم» رفتار کردن رفتار کمال‌مطلوب است. منظور او از مثل آدم رفتار کردن، اصلاح مستقیم و واقع‌گرایانه‌ی رفتار فعلی است.

راهنمایی: در بیش‌تر اوقات، «عادی» بودن یا «معمولی» بودن عامل افتخار نیست. بهتر از حد معمول باشید.

منابع:

این مغالطه‌ی منطقی را خود مؤلف ابداع کرده است.

توسل به تازگی (Appeal to Novelty) | مغالطه به زبان آدمیزاد (۴۴)

تعریف: مغالطه‌ی توسل به تازگی موقعی پیش می‌آید که گوینده استدلال کند چیزی که نو یا جدید است، صرفاً به خاطر نو بودنش، از آنچه از گذشته به ارث رسیده بهتر و برتر است.

معادل انگلیسی: Appeal to Novelty

معادل لاتین: ad novitatem, argumentum ad novitatem

معادل‌های جایگزین: توسل به نویی، توسل به بداعت

شکل منطقی:

X سال‌هاست که مورد استفاده قرار می‌گیرد.

Y نو است.

بنابراین Y از X بهتر است.

مثال ۱: طعم کوکاکولای جدیدو چشیدی؟ هرچی کوکای قدیمی داری بریز دور.

توضیح: کوکاکولا در اواسط دهه‌ی هشتاد بحران هویت اساسی‌ای را پشت سر گذاشت. در واقع، این فاجعه که عموماً تحت عنوان «فاجعه‌ی کوکای جدید» (The New Coke Disaster) از آن یاد می‌شود، مثالی است بارز از ضرب‌المثل «تعمیر کردن چیزی که خراب نیست». ^۱ سیاست بازاریابی شرکت کوکاکولا توسل به تازگی محصول بود و به خاطر همین شکستی مفتضحانه خورد. با این که ۵۵٪ از مصرف‌کنندگان طعم کوکاکولای جدید را ترجیح دادند، ولی کوکای قدیمی‌تر «بهتر» بود.

مثال ۲:

بیل: شنیدی که مایکروسافت سیستم عامل جدید منتشر کرده؟ از همه‌ی سیستم عامل‌های دیگه بهتره، چون جدیدتره!

استیو: اسمش چیه؟

بیل: ویندوز ویستا!

استیو: چه عالی! امیدوارم هرچه زودتر همه‌ی کاربرها روی کامپیوترشون نصبش کنن.

توضیح: هرکسی که تجربه‌ی کار با ویندوز ویستا را پشت سر گذاشته باشد، می‌تواند به راحتی با این مغالطه ارتباط برقرار کند. به احتمال قبل از نصب این ویندوز تصور اشخاص این بود که قرار است محصولی بهتر

^۱ . در فرهنگ ما می‌گویند «سری که درد نمی‌کند دستمال نمی‌بندند».

دریافت کنند و ویندوز قبلی شان را «ارتقاء» بدهند، ولی در عمل کسانی که به کار کردن با ویندوز قبلی (XP) ادامه دادند به نفعشان شد.

استثناء: در این زمینه استثناءهای واضحی وجود دارد. مثلاً اگر کسی ادعا کند شیری که امروز خریده بهتر است از شیری که از یک ماه پیش در یخچال مانده و دارد دست‌وپا درمی‌آورد، مرتکب مغالطه نشده است.

راهنمایی: بسیاری از برنامه‌های رژیم‌ی و ورزشی از تمایل ما به نو بودن و تازگی سوءاستفاده می‌کنند. فریب «آخرین نتایج پژوهشی» یا «آخرین چیزی که مد شده» را نخورید. فقط این را به یاد داشته باشید: هرچه بیش‌تر کالری بسوزانید، وزن‌تان کم‌تر می‌شود. این وسط میانبری وجود ندارد.

منابع:

Sternberg, R. J., III, H. L. R., & Halpern, D. F. (2007). *Critical Thinking in Psychology*. Cambridge University Press.

توسل به ترحم (Appeal to Pity) | مغالطه به زبان آدمیزاد (۴۵)

تعریف: مغالطه‌ی توسل به ترحم [یا استدلال استرحامی] موقعی پیش می‌آید که گوینده از راه برانگیختن حس ترحم طرف مقابل، بحث را از نتیجه‌ی اصلی‌اش منحرف کند.

معادل انگلیسی: Appeal to Pity

معادل لاتین: ad misericordiam [استدلال استرحامی]

معادل‌های جایگزین: توسل به دلسوزی، [شکلی از] توسل به قربانی بودن، [شکلی از] استدلال گالیه
شکل منطقی:

شخص ۱ متهم به انجام Y است، ولی شخص ۱ معصوم به نظر می‌رسد.
بنابراین شخص ۱ بی‌گناه است.

X صادق است، چون شخص ۱ تلاش زیادی کرده تا صدق X را ثابت کند.

مثال ۱:

استاد، به نظرم مقاله‌ای که نوشتم واقعاً لایق نمره‌ی بیسته. من این مقاله رو وسط مراسم عزاداری مادربزرگم نوشتم. غیر از اون، بعد از ۳ سال بالاخره یه نفر پیدا شد که بشه قلبشو بهم پیوند بزنن، ولی بنا بر دلایلی عمل جراحی لغو شد.

توضیح: حس تعهد و پشت‌کار این دانشجو واقعاً لایق نمره‌ی ۲۰ است، ولی متأسفانه معیار نمره دادن به مقاله فرق دارد. شاید این دانشجو لایق حس ترحم باشد، ولی این ترحم تأثیری در کیفیت مقاله‌ی نوشته‌شده ندارد و اگر قرار باشد به خاطر تعریف کردن قصه‌های غم‌انگیز نمره‌ی کسی را عوض کنیم، قربانی مغالطه‌ی توسل به ترحم شده‌ایم.

مثال ۲:

جینجر: سگت اومد تو خونه‌مون و آشپزخونه رو به هم ریخت!

مری: سگ من هیچ‌وقت چنین کاری نمی‌کنه. ببین چقدر بی‌آزاره؛ چه چشای معصومی داره!

توضیح: معصوم به نظر رسیدن هیچ موجودی را از جرم‌هایش مبرا نمی‌کند، حتی اگر آن موجود یک هاپوی ناز باشد.

استثنا: مانند هر استدلالی، اگر طرفین بحث توافق کنند که عقل و منطق بر احساسات و عواطف ارجحیت دارد و کسی ادعا نکند که استدلالش حقیقتی انکارناپذیر است و صرفاً با توسل به ترحم نظر شخصی‌اش را درباره‌ی انجام شدن یا نشدن چیزی ابراز می‌کند، مرتکب این مغالطه نشده است.

مثال: بهتره سگ مری رو بابت به هم ریختن آشپزخونه‌ی همسایه دعوا نکنیم. لعنتی خیلی نازه!

دگرگونی: توسل به قربانی بودن (*Appeal to Victimhood*) یکی از دگرگونی‌های این مغالطه است و در آن شخص با برانگیختن حس ترحم طرف بحث نسبت به معصومیت و مظلومیت خودش سعی دارد وانمود کند که حق با اوست. این مغالطه وجه کاربردی اثر *هاله‌ای (Halo Effect)* است که کاری می‌کند شخص قربانی وجهه‌ای مثبت پیدا کند و در نتیجه هرچه که به قربانی مربوط است (بی‌گناه بودن او، ادعاهای او) متعاقباً وجهه‌ی مثبت پیدا کند، معمولاً بدون هیچ پشتوانه‌ی منطقی یا مدرکی.

راهنمایی: در استدلال‌هایتان از توسل جستن به ترحم پرهیز کنید، چون فاش می‌کند که استدلال‌تان ضعیف است و برای ثابت کردنش مدرک کافی ندارید.

منابع:

Walton, D. (2006). *Fundamentals of Critical Argumentation*. Cambridge University Press.

توسل به قبول عامه (Appeal to Popularity) | مغالطه به زبان آدمیزاد (۴۶)

تعریف: مغالطه‌ی توسل به قبول عامه موقعی پیش می‌آید که گوینده مقبولیت عام مقدمه یا گزاره‌ای را به منزله‌ی مدرکی برای صحیح بودن آن ارائه کند. تشخیص این مغالطه دشوار است، چون «عقل سلیم» ما را ترغیب می‌کند که گمان کنیم محبوب بودن چیزی دلیل بر خوب/صادق/معتبر بودن آن است. ولی این فرض صحیح نیست، خصوصاً در جامعه‌ای که با حربه‌های تبلیغاتی هوشمندانه، برخورداری از قدرت اجتماعی و سیاسی و همچنین پول می‌توان مقبولیت و محبوبیت خریداری کرد.

معادل انگلیسی: Appeal to Popularity

معادل لاتین: argumentum ad numeram

معادل‌های جایگزین: استدلال بر اساس محبوبیت، فشار نظیر، این مغالطه با مغالطه‌ی توسل به باور عام (شماره ۲۵) ارتباط نزدیکی دارد.

شکل منطقی:

همه کار X را انجام می‌دهند.

بنابراین X باید کار صحیح باشد.

مثال ۱: امروزه مورمون‌سیم یکی از زیرشاخه‌های مسیحیت به شمار می‌آید که به سرعت در حال رشد است، بنابراین کل داستان ظرف‌های طلایی جوزف اسمیت (پیامبر مورمون‌سیم) که متأسفانه به بهشت برگردانده شدند، صحت دارد!

توضیح: مورمون‌سیم واقعاً مذهب بزرگی است و روز به روز هم بزرگ‌تر می‌شود، ولی مقبولیت مورمون‌سیم ربطی به ادعاهای مورمون‌ها درباره‌ی حقیقت ندارد.

مثال ۲:

رأی‌گیری گالوپ در سال ۲۰۰۵ نشان داد که ۲۵٪ آمریکایی‌های بالای ۱۸ سال به طالع‌بینی، یا حداقل به این دیدگاه که ستارگان و سیارات می‌توانند روی زندگی مردم تأثیر بگذارند، ایمان دارند. این درصد یعنی تقریباً هفتاد و پنج میلیون نفر. بنابراین باید حقیقتی در طالع‌بینی وجود داشته باشد!

توضیح: خیر، مقبولیت باور به طالع‌بینی ربطی به حقیقتی بودن ادعاهای مربوط به آن ندارد. باورها اغلب میم‌های فرهنگی‌ای^۱ هستند که بنا بر عوامل متعددی که حقیقت جزئشان نیست، از شخصی به شخص دیگر منتقل می‌شوند.

^{۱۱} اطلاعات فرهنگی‌ای که به سرعت پخش و تقلید می‌شوند.

استثنا: در مواقعی که ادعای ابراز شده درباره‌ی چیزی به طور مستقیم به مقبولیت آن یا ویژگی‌ای که از مقبولیتش ناشی شده ارتباط داشته باشد، این مغالطه اتفاق نمی‌افتد.

مثال: به ظاهر مردم عاشق فیلم رستگاری در شاوشنک (*The Shawshank Redemption*) هستند. در حال حاضر، طبق نظرسنجی کاربران سایت *IMDB* این فیلم رتبه‌ی اول را به خود اختصاص داده است. **راهنمایی:** از این مغالطه‌ی رایج چون طاعون پرهیز کنید.

دگرگونی: اثر *ارابه‌ی موسیقی* (*The Bandwagon Effect*) یک سوگیری شناختی مرتبط است که نشان می‌دهد مردم تمایل دارند به چیزی باور داشته باشند که بقیه باور دارند و کاری را انجام دهند که بقیه انجام می‌دهند. این پدیده تحت عنوان «رفتار گله‌ای» (*Herd Behavior*) و «گروه‌زدگی» (*Groupthink*) نیز شناخته می‌شود.

منابع:

Walton, D. N. (1999). *Appeal to Popular Opinion*. Penn State Press.

توسل به امکان (Appeal to Possibility) | مغالطه به زبان آدمیزاد (۴۷)

تعریف: مغالطه‌ی توسل به امکان موقعی پیش می‌آید که گوینده نتیجه‌ای را به منزله‌ی پیش‌فرض استدلالش در نظر بگیرد، نه بدان دلیل که به طور محتمل صادق است بلکه چون امکان آن وجود دارد که این نتیجه صادق باشد، بدون در نظر گرفتن این که این نتیجه تا چه حد غیرمحتمل است.

معادل انگلیسی: Appeal to Possibility

شکل منطقی:

X ممکن است.

بنابراین X صادق است.

مثال ۱:

بریتانی: من تا حالا به هیچ دانشگاه دیگری جز هاروارد تقاضای پذیرش ندادم.
کیسی: فکر می‌کنی کار خوبی کردی؟ میانگین نمرات (GPA) ۲,۰ هست، نتیجه‌ی SATت افتضاحه و آگه بخوام راستشو بگم، نظر بیش‌تر کسانی که می‌شناسم اینه که آدم کم‌کاری هستی.
بریتانی: منظورت اینه که پذیرش در هاروارد واسه من غیرممکنه؟
کیسی: نه «غیرممکن»، ولی...
بریتانی: پس دهنتمو ببند.

توضیح: بله، امکانش هست کارکنان هاروارد از روی ترحم بریتانی را بپذیرند، یا ممکن است کارکنان دانشگاه بریتانی را با «بریتنی»، دختر ۱۶ساله‌ی چینی با GPA ۴,۰ که در اوقات فراغتش واکسن تبی نادر را کشف کرده اشتباه بگیرند، ولی با توجه به این که بریتانی به امکان توسل می‌جوید، مرتکب این مغالطه شده است.

مثال ۲:

دیو: می‌دونستی عیسی سیاه‌پوست بود؟

تیم: از کجا می‌دونی؟

دیو: امکانش هست!

تیم: امکانش هست تو نادون باشی.

توضیح: نمی‌توانیم صرفاً با اتکا بر امکان سیاه‌پوست بودن عیسی را نتیجه‌گیری کنیم. این طرز استدلال یادآور مغالطه‌ی استدلال جهلی (Argument from Ignorance) است: نتیجه‌گیری امری ممکن بر پایه‌ی اطلاعات ناکافی (و اعلام حکمی مطلق مثل سیاه‌پوست بودن عیسی).

استثنا: در شرایطی که کسی استدلال کند که فلان چیز غیرممکن است، ولی اینطور نباشد، تلاش برای اثبات ممکن بودن آن مغالطه‌آمیز نیست. مهم نیست آن چیز چقدر غیرمحتمل باشد.

استثنا: هیچ استثنایی وجود ندارد. امکان داشتن به‌خودی‌خود احتمال داشتن را توجیه نمی‌کند.

راهنمایی: هرگاه واژه‌ی «غیرممکن» را بر زبان آوردید، خوب حواستان را جمع کنید و ببینید آیا کاربردش صحیح بوده؟ بله، خیلی چیزها هستند که از لحاظ منطقی و فیزیکی غیرممکن هستند و «غیرممکن» مفهومی صحیح است، ولی بیش‌تر اوقات ما از واژه‌ی «غیرممکن» برای توصیف چیزی که «غیرمحتمل» است استفاده می‌کنیم. اشتباه گرفتن غیرممکن با غیرمحتمل یا بعید ممکن است در بسیاری موارد احتمال وقوع موفقیتی بزرگ را از بین ببرد.^۱

منابع:

مغالطه‌ای رایج در اینترنت. منبع علمی برای آن یافت نشد.

^۱ . در بخش نظرات وبسایت کاربری پرسیده است: «آیا این حکم مثال خوبی از این مغالطه است؟ ۹۰ درصد متهمان به قتل محکوم به قتل می‌شوند، بنابراین می‌توان فرض را بر این گرفت که همه‌ی متهمان به قتل قاتل واقعی هستند.»

بو بنت در جواب می‌گوید: «مثال قوی‌ای نیست، چون این حکم علاوه بر ممکن، محتمل نیز هست. جواب دادن به این سؤال بستگی به عواقبی دارد که پذیرفتن پیش‌فرض به دنبال دارد. مثلاً اگر منظور طرف این است که اگر دور و بر متهمان به قتل هستید، حواستان را جمع کنید، مشکلی نیست. ولی اگر منظورش این است که همه‌ی متهمان به قتل را اعدام کنید در این صورت خیر.»

توسل به تمسخر (Appeal to Ridicule) | مغالطه به زبان آدمیزاد (۴۸)

تعریف: مغالطه‌ی توسل به تمسخر موقعی پیش می‌آید که استدلال را طوری نشان دهند که مسخره به نظر برسد و با غلط جلوه دادن یا استفاده از بزرگنمایی معنای آن را تحریف کنند.

معادل انگلیسی: Appeal to Ridicule

معادل لاتین: reduction ad ridiculum

معادل‌های جایگزین: توسل به استهزاء، شیهه‌ی اسب

شکل منطقی:

شخص ۱ ادعا می‌کند X صادق است.

شخص ۲ با تحریف X آن را مسخره جلوه می‌دهد.

بنابراین X کاذب است.

مثال ۱:

باور داشتن به خدا هم مثل باور داشتن به خرگوش عید پاک به ایمان احتیاج دارد. ولی لااقل باور به خرگوش عید پاک بر پایه‌ی مخلوقیه که واقعاً وجود دارد!

توضیح: مقایسه کردن باور به خدا با باور به خرگوش عید پاک مقایسه‌ای تمسخرآمیز و استدلالی نادرست است. معمولاً روی آوردن به مغالطه‌هایی این‌چنینی ناشی از درماندگی طرف مقابل است.

مثال ۲:

نظریه‌ی فرگشت یعنی باور به این‌که انسان‌ها از لجن کف رودخانه به وجود آمده‌اند.

توضیح: تصور این‌که ما از لجن کف رودخانه به وجود آمده‌ایم مسخره است و حقیقت ندارد. بیان این‌که ما از ستاره‌های منفجرشده به وجود آمده‌ایم دقیق‌تر است، چون هر اتم بدن ما زمانی در ستاره‌ها بوده است. گوینده با روی آوردن به تصویری تمسخرآمیز و گمراه‌کننده مدعای حقیقی استدلال را نادیده گرفته است.

استثنا: اگر موضعی لایق تمسخر باشد، تمسخر کردنش اشکالی ندارد. البته این حکمی خطرناک است، چون مسخره بودن یا نبودن چیزی به شدت وابسته به نظر شخصی و ذهنیت فرد است. همان‌طور که مشاهده کردیم، تمسخر بی‌جا نشانه‌ی درماندگی است، ولی تمسخر به‌جا ذکاوت‌مندانه است و از لحاظ منطقی اثرگذار و می‌تواند از لحاظ عاطفی تأثیر زیادی روی متقاعد کردن مخاطب بگذارد.

مثال:

مت: تو چقدر احمقی و چقدر ذهنت بسته‌ست! دیدن به معنای باور کردن نیست؛ باور کردن به معنای دیدنه!

سیندی: ببینم، این سخن خرگوش عید پاک رو هم در برمی‌گیره، یا فقط شامل موجودات خیالی‌ای می‌شه که شما انتخاب کنی؟

راهنمایی: اگر کسی از این مغالطه علیه شما استفاده کرد، تا حد امکان سعی کنید خونسردی خود را حفظ کنید. یادتان باشد آن‌ها مرتکب خطا در استدلال‌ورزی شده‌اند. زیرکانه اشتباهشان را به آن‌ها بکشید.

منابع:

Moore, B. N., & Parker, R. (1989). *Critical thinking: Evaluating claims and arguments in everyday life*. Mayfield Pub. Co.

توسل به حقیقت بدیهی (Appeal to Self-Evident Truth) | مغالطه به زبان آدمیزاد (۴۹)

تعریف: مغالطه‌ی توسل به حقیقت بدیهی موقعی پیش می‌آید که گوینده ادعا کند چیزی «حقیقت بدیهی» است و برای ادعایش دلیل و مدرک نیاورد. در امور روزمره، لفظ «بدیهی» به چیزی نسبت داده می‌شود که بلافاصله پس از درک معنای آن، حقیقی بودنش نیز ثابت می‌شود، مثل «دودوتا چهارتا». البته مفهوم «بدیهی» در میان فلاسفه مفهومی جنجالی‌ست و بسیاری از آن‌ها بر پایه‌ی دیدگاه‌های معرفت‌شناختی‌شان وجود امر بدیهی را به چالش می‌کشند. به عبارت دیگر، آن چیزی که برای فردی بدیهی‌ست، ممکن است برای شخص دیگر نباشد. با وجود این، بعضی چیزها مشخصاً بدیهی هستند و برخی چنین نیستند.^۱

معادل انگلیسی: Appeal to Self-Evident Truth

شکل منطقی:

شخص ۱ بدون مدرک ادعا می‌کند Y صادق است.

شخص ۲ از او درخواست مدرک می‌کند.

شخص ۱ ادعا می‌کند Y بدیهی است.

مثال ۱:

ریچی: لرد زایلون یکتا حاکم حقیقی دنیاست.

توبی: از رو چه حساب اینو می‌گی؟

ریچی: بدیهیه.

توضیح: مردم اغلب احساسات ذهنی و تفسیرات شخصی خود را بدیهی فرض می‌کنند. شاید ریچی واقعاً باور داشته باشد که لرد زایلون یکتا حاکم حقیقی دنیاست، ولی باور او را نمی‌توان جایگزین دلیل و مدرک کرد.

مثال ۲:

سارا: هیچ انسانی نباید حق داشته باشه انسان دیگه‌ای رو بکشه.

داتی: چرا؟

سارا: بدیهیه.

توضیح: سارا به صورت تلویحی به داتی اعلام می‌کند که استدلالش به مدرک یا توضیح خاصی احتیاج ندارد، چون «بدیهی» است. این کار مغالطه‌آمیز است.

^۱. این مغالطه با مغالطه‌ی قطعیت جعلی (شماره‌ی ۱۲) رابطه‌ی نزدیکی دارد.

استثنا: این مغالطه فقط ادعاهایی را در بر می‌گیرد که به‌عنوان حقیقتی بدیهی بیان می‌شوند، ولی بدیهی نباشند. ادعایی که از لحاظ منطقی بدیهی باشد، مغالطه‌آمیز نیست.

مثال:

ریچی: من وجود دارم.

توبی: چرا همچین فکری می‌کنی؟

ریچی: بدیهیه.

راهنمایی: اگر قادر به توضیح چیزی نیستید، معنی‌اش این نیست که حتماً بدیهی است. ممکن است این عدم توانایی ناشی از ضعف خودتان باشد.

منابع:

مغالطه‌ای رایج در اینترنت. منبع علمی برای آن یافت نشد. برای پرداختن به مفهوم بدیهی از منبع زیر استفاده شد:

Kelly, T. (2016). Evidence. In E. N. Zalta (Ed.), *The Stanford Encyclopedia of Philosophy* (Winter 2016). Metaphysics Research Lab, Stanford University. Retrieved from <https://plato.stanford.edu/archives/win2016/entries/evidence/>

توسل به نفرت‌ورزی (Appeal to Spite) | مغالطه به زبان آدمیزاد (۵۰)

تعریف: مغالطه‌ی توسل به نفرت‌ورزی موقعی پیش می‌آید که گوینده نفرت‌ورزی (نفرت‌ورزی با هدف آزار دادن، به ستوه آوردن یا مخالفت کردن با طرف مقابل) را جایگزین مدرک برای استدلال کند یا از آن به منزله‌ی دلیلی در تأیید یا رد یک ادعا استفاده کند.

معادل انگلیسی: Appeal to Spite

معادل لاتین: argumentum ad odium

شکل منطقی:

شخص ۱ مدعی X است.

ادعای X با چیز Y که مردم از آن متنفرند، ارتباط نزدیک دارد.

بنابراین X صادق/کاذب است.

مثال ۱:

تو از تفرقه‌ی سیاسی توی این کشور خسته نشدی؟ وقتی بحث مهاجرت پیش بیاد، جمهوری‌خواها می‌دونن درباره‌ی چی حرف می‌زنن. اینطور نیست؟

توضیح: این حقه‌ای هوشمندانه برای وادار کردن دیگران به موافقت با ادعای شماست. گوینده در ابتدا مفهوم عامی را که عده‌ی زیادی از آن متنفرند، مثل تفرقه‌ی سیاسی (چیز Y)، بیان کرده و بعد ادعایی مطرح کرده (ادعای X) که طرف مقابل برای رد کردنش ناچار است خود را موافق تفرقه‌ی سیاسی نشان دهد. گوینده با استفاده از این حقه نفرت‌ورزی به ایده‌ی تفرقه‌ی سیاسی را جایگزین عقل و منطق کرده است.

مثال ۲:

جان: همسر من الان رفته تعطیلات و داره مثل خرس می‌خوره. من برای چی باید به خودم زحمت بدم ورزش کنم؟

توضیح: دلایل ورزش کردن به عادات غذاخوری همسر جان ربطی ندارند. به نظر جان او لازم نیست ورزش کند، چون همسرش دارد مثل خرس غذا می‌خورد (کاری که جان از آن متنفر است). بدین ترتیب جان نتیجه‌گیری می‌کند که نباید ورزش کند. اگر جان به جای توسل به نفرت‌ورزی به عقل و منطقش توسل می‌جست، می‌توانست دلیل موجه‌تری برای ورزش نکردن پیدا کند، مثلاً عقب افتادن از برنامه‌ی تلویزیونی مورد علاقه‌اش.

استثنا: این مغالطه استدلال‌های عاطفی و کم‌اهمیت را دربرنمی‌گیرد.

سیب: رفیق، می‌شه منو برسونی به پاساژ؟

ادی: منظورت با همون ماشینیه که درباره‌ش گفتمی «آدم سوار قاطر مست بشه، شرف داره به این‌که با این ماشین

جایی بره.»

سیب: آره.

ادی: نه، تو لیاقت نداری سوار ماشین عالی من بشی.

در نظر ادی، سیب لیاقت ندارد سوار ماشینش شود (ادعایی ذهنی/عاطفی). با این‌که ادی در استدلالش به

نفرت‌ورزی توسل می‌جوید، در این مورد خاص نمی‌توان به او خرده گرفت.

راهنمایی: خوشحال باشید. از نفرت‌ورزی در هر شکل و حالتی پرهیز کنید.

منابع:

Moore, B. N., & Parker, R. (1997). *Critical Thinking Instructor's Manual: The Logical Accessory*. Mayfield Publishing Company.

توسل به حماقت (Appeal to Stupidity) | مغالطه به زبان آدمیزاد (۵۱)

تعریف: مغالطه‌ی توسل به حماقت موقعی پیش می‌آید که گوینده سعی کند عقل و گفتمان منطقی را در نظر مخاطبانش خوار و خفیف جلوه دهد.

معادل انگلیسی: Appeal to Stupidity

شکل منطقی:

شخص ۱ سعی می‌کند عقل، منطق یا علم را کم‌اهمیت جلوه دهد.

شخص ۱ ادعا، استدلال یا سخنی را مطرح می‌کند.

احتمال بیش‌تری وجود دارد تا مخاطبان او ادعا، استدلال یا سخنش را بپذیرند.

مثال ۱:

آنتونی: می‌دونید مشکل انسان مدرن چیه؟ زیاد فکر کردن! ما باید به ندای دلمون بیش‌تر گوش بدیم! امروز اولین روز باقی عمرتونه! در ازای پرداخت فقط ۱۰۰۰ دلار می‌تونید به برنامه‌ی ۳۰ روزه‌ی من ملحق بشید.

جمعیت سالن را روی سرش می‌گذارد

توضیح: یکی از ترفندهای متقاعدسازی این است که حالتی عاطفی در مردم ایجاد کنید و کاری کنید وقتی در چنین وضعیتی به سر می‌برند، تصمیمی احساسی بگیرند. در مثال بالا آنتونی پس از کم‌اهمیت جلوه دادن تفکر نقادانه دقیقاً از این ترفند استفاده می‌کند.

مثال ۲:

سیاستمدار: رقیب من دوست داره دائماً پای آمار و ارقامو وسط بکشه تا ثابت کنه اقتصاد چقدر پیشرفت کرده. ولی با آمار و ارقام نمی‌تونیم شیکم بچه‌هامونو سیر کنیم. اقتصاد بدتر شده! احساسات از واقعیات مهم‌ترن.

توضیح: سیاستمدار هم به احساسات مخاطبانش توسل جسته و هم احساسات را مهم‌تر از آمار و ارقام جلوه داده تا به یک سؤال عینی پاسخ دهد: آیا اقتصاد بهبود پیدا کرده است؟

استثنا: توسل به حماقت را با استدلال فاقد منطق (Arational Arguments) اشتباه نگیرید. استدلال‌های فاقد منطق را نمی‌توان با منطق سنجید و این استدلال‌ها ذاتاً احساس‌محورند. بنابراین در قبال این استدلال‌ها اگر از کسی بخواهید «منطق» را کنار بگذارد، مرتکب مغالطه نشده‌اید.

مثال:

مامان: کدوم هاپو رو می‌خوای؟

بچه: همه‌شون دوست‌داشتنی و نازن. همه‌شون سالم به نظر می‌رسن... نمی‌تونم انتخاب کنم!

مامان: با احساسات تصمیم بگیر. نسبت به کدوم شون حس قوی تری داری؟
راهنمایی: به هنگام انتخاب حیوان خانگی، سعی کنید دیوانه ترین شان را انتخاب نکنید.

منابع:

مغالطه‌ای رایج در اینترنت. منبع علمی برای آن یافت نشد.

تعریف: مغالطه‌ی توسل به قانون موقعی پیش می‌آید که گوینده بدون توجیه ادعا کند هرآنچه تحت عنوان قانون تثبیت شده از لحاظ اخلاقی کار درستی است یا قانون‌شکنی لزوماً از لحاظ اخلاقی کار اشتباهی است.

معادل انگلیسی: Appeal to the Law

شکل منطقی:

X غیرقانونی است. بنابراین غیراخلاقی است.

Y قانونی است. بنابراین اخلاقی است.

مثال ۱:

تام: من می‌خوام با زنجیر خودمو به بولدوزور وصل کنم تا نتونن باهاش آسایشگاه سالمندانو خراب کنن.

جودی: این کار اشتباهیه! بازداشتت می‌کنن. تو که آدم خوبی بودی!

توضیح: نافرمانی مدنی یکی از نمونه کارهایی است که غیرقانونی است، ولی لزوماً نه غیراخلاقی. قوانین به خاطر دلایل مختلفی وضع می‌شوند و فقط بعضی از این دلایل «اخلاقی» به شمار می‌آیند (تازه آن هم با توجه به نظام اخلاقی شخصی خاص).

مثال ۲:

لوسی: دیشب به شوهرم خیانت کردم.

راب: چرا؟!

لوسی: سخت بگیر. خیانت زناشویی جرم نیست.

توضیح: قانون وضع شده با نظام اخلاقی فردی انسان‌ها فرق دارد. گاه این دو با یکدیگر هم‌پوشانی دارند، ولی اگر بدون استدلالی عقلانی فرض را بر این بگیریم که مفهوم «قانونی» با «اخلاقی» یا «غیرقانونی» با «غیراخلاقی» مترادف است، مرتکب مغالطه شده‌ایم.

استثنا: گاه کار غیرقانونی به وضوح غیراخلاقی نیز هست و نیاز به توجیه کردن آن نیست. مثلاً اگر کسی بگوید: «چطور می‌تونی به اون پیرزن لگد بزنی و قه‌قه بخندی؟ این کار اشتباهه. اگه بگیرنت، می‌ندازنت هلفدونی!»

راهنمایی: وقتی قانون هم‌پای هنجارهای اجتماعی و تغییرات فرهنگی تغییر نکند، کارایی‌اش را از دست می‌دهد. چیزی که زمانی «غیراخلاقی» محسوب می‌شد، ممکن است در عرض چند سال به سادگی به امری

«اخلاقی» تبدیل شود و عکس این. هیچ وقت فرض را بر این نگیرید که قوانین فی نفسه خوب و درست هستند. دلیل وضع هر قانون را جویا شوید.

منابع:

این مغالطه را خود مؤلف ابداع کرده است.

توسل به سفر به ماه (Appeal to the Moon) | مغالطه به زبان آدمیزاد (۵۳)

تعریف: مغالطه‌ی توسل به سفر به ماه موقعی پیش می‌آید که گوینده از این گزاره همانند مدرکی برای استدلال استفاده کند: «ما تونستیم انسان رو بفرستیم کره‌ی ماه، بنابراین باید بتونیم...» این مغالطه یکی از زیرشاخه‌های قیاس ضعیف (Weak Analogy) است.

معادل انگلیسی: Appeal to the Moon

معادل لاتین: argumentum ad lunam

شکل منطقی:

ما توانستیم انسان را به کره‌ی ماه بفرستیم، بنابراین باید بتوانیم کار X را انجام دهیم.

مثال ۱:

ما تونستیم انسان رو بفرستیم کره‌ی ماه، بنابراین باید بتونیم همه نوع سرطان رو درمان کنیم.

توضیح: فرستادن انسان به ماه شاید عملی تقریباً غیرممکن به نظر برسد، ولی چون موفق شدیم این کار را انجام دهیم، شاید (به خطا) این‌گونه استدلال کنند که هر کار به ظاهر غیرممکن دیگری را هم می‌توانیم ممکن سازیم. یادتان باشد که بین آنچه احتمال وقوع دارد، با آنچه امکان وقوع دارد، تفاوت هست. در این نوع استدلالات با توجه به این‌که موفق شدیم انسانی را به ماه بفرستیم، بحث امکان داشتن مطرح می‌شود، نه احتمال داشتن.

مثال ۲:

اگه ناسا تونست آدمی رو بفرسته کره‌ی ماه، بنابراین تو هم می‌تونی زن من بشی.

توضیح: این قیاس حتی از قیاس قبلی هم بدتر است. دستاوردهای ناسا با دستاوردهای شخصی ما یکسان نیستند.

استثنا: اگر استدلال مورد نظر بازفرستادن انسان به کره‌ی ماه باشد، می‌توان از این استدلال استفاده کرد.

مثال: ما تونستیم سال ۱۹۶۹ انسانی رو بفرستیم کره‌ی ماه. بنابراین امروز هم می‌تونیم.

راهنمایی: به آنچه امکان وقوع دارد باور داشته باشید، ولی اگر احتمال وقوع ندارد، دلتان را به آن خوش نکنید.

منابع:

مغالطه‌ای رایج در اینترنت. منبع علمی برای آن یافت نشد.

توسل به سنت (Appeal to Tradition) | مغالطه به زبان آدمیزاد (۵۴)

تعریف: مغالطه‌ی توسل به سنت موقعی پیش می‌آید که گوینده با تکیه بر ترجیحات ملل که در تاریخ نهادینه شده (خواه به صورت کلی و خواه در قالب ترجیحات تاریخی شخصی خاص)، آن سلیقه‌ی ملی را موجّه و صحیح جلوه دهد. سنت‌ها اغلب از نسلی به نسل دیگر منتقل می‌شوند و در این میان تنها توضیحی که داده می‌شود این است که «همیشه همین بوده و هست». این توضیح هیچ دلیل و منطقی ندارد.

معادل انگلیسی: Appeal to Tradition

معادل لاتین: argumentum ad antiquitatem

معادل‌های جایگزین: توسل به رسم رایج، توسل به گذشته‌های دور، توسل به حکمت کهن، توسل به رسوم گذشته، دانش سنتی، [شکلی از] مغالطه‌ی خوک جدری

شکل منطقی:

ما نسل‌هاست که کار X را انجام می‌دهیم.

بنابراین باید به انجام کار X ادامه دهیم.

در نظر اجداد ما X صادق بود.

بنابراین X صادق است.

مثال ۱:

دیو: پنج نسله که مردای خانواده‌ی ما رفتن دانشگاه استنفورد و دکتر شدن، و زن‌های خانواده موندن خونه و بچه بزرگ کردن. بنابراین وظیفه‌ی من اینه که برم دکتر بشم.

کیتلین: خودت می‌خوای که دکتر بشی؟

دیو: مهم نیست. سنت خانوادگیه. من کی‌ام که بخوام زیر پاش بذارم؟

توضیح: همان‌طور که انسان‌ها سنت‌ها را آغاز می‌کنند، انسان‌ها نیز باید بدان‌ها پایان ببخشند. سنت عنصر انگیزه‌بخش خوبی برای انجام کار نیست. مثل این می‌ماند که فردی از شما بخواهد یک فیلم را پشت سر هم تماشا کنید، بدون این که دلیلی برای این کار به شما ارائه دهد.

مثال ۲:

ازدواج از قدیم‌الایام بین مرد و زن بوده است. بنابراین ازدواج بین همجنس‌گرایان رسمیت ندارد.

توضیح: در بیش‌تر اوقات، سنت‌ها از دل باورهای دینی یا باستانی بیرون آمده‌اند و تا زمانی که کسی پیدا نشود تا منطق و استدلال پس این سنت‌ها را به چالش بکشد، افرادی که تحت تأثیر نفوذ منفی چنین سنت‌هایی هستند، عذاب خواهند کشید. دیدگاه‌های پذیرفته‌شده در فرهنگ‌ها و زمان‌های گذشته لزوماً در فرهنگ امروزی نیز پذیرفتنی نیستند. نژادپرستی، تبعیض جنسی، برده‌داری و مجازات‌های سنگین و غیرانسانی برای مجرمان از جمله این دیدگاه‌های سنتی هستند که اکنون مقبولیتشان به مراتب کاهش یافته است.

استثنا: سنت‌هایی که قربانی نمی‌گیرند و صرفاً برای حفظ خود سنت باقی مانده‌اند، نیازی به موشکافی منطقی ندارند.

راهنمایی: به لطف خلاقیت اجدادمان است که سنت‌هایشان به ما به ارث رسیده است. شما هم خلاقیت به خرج دهید و سنت‌های خودتان را ایجاد کنید و با این سنت‌ها دنیا را به جایی بهتر تبدیل کنید.

دگرگونی: مغالطه‌ی خوگ جدری به استعاره‌ی پرواز هواپیماها در آرایشی مشخص اشاره دارد. اگر یکی از این هواپیماها از آرایش خارج به نظر برسد، ما گمان می‌کنیم که آن یگ هواپیما دارد راه خطا می‌رود، نه هواپیماهای دیگر. اما تاریخ ثابت کرده که همیشه این هواپیماهای تک‌وتنها هستند (مارتین لوتر کینگ جونیور) که به ما نشان می‌دهند مسیر را اشتباه می‌رفتیم.

منابع:

Harpine, W. D. (1993). The Appeal to Tradition: Cultural Evolution and Logical Soundness. *Informal Logic*, 15(3).

توسل به اعتماد (Appeal to Trust) | مغالطه به زبان آدمیزاد (۵۵)

تعریف: مغالطه‌ی توسل به اعتماد موقعی پیش می‌آید که گوینده ادعا کند منبعی قابل اعتماد/ غیر قابل اعتماد است، بنابراین هر اطلاعاتی که آن منبع منتشر کند صادق/کاذب است. دلیل مغالطه‌آمیز و مشکل‌ساز بودن این ادعا آن است که کیفیت هر استدلال، ادعا یا گزاره‌ای باید به صورت جداگانه و با توجه به ارزش‌ها و محتوای خود آن مورد ارزیابی قرار گیرد.

این مغالطه اعتماد کردن به شخص یا چیز خاصی را دربرنمی‌گیرد. مثلاً اگر کسی به فرزندش اعتماد کند که در موقعیتی خاص تصمیم درستی می‌گیرد، مرتکب مغالطه نشده است. اگر ما به کمر بند ایمنی خودرویمان اعتماد کنیم، مرتکب مغالطه نشده‌ایم. اگر ما به سگ‌مان اعتماد کنیم که خودش سر ساعت به بیرون از خانه می‌رود و رفع حاجت می‌کند، مرتکب مغالطه نشده‌ایم. اصولاً وقتی به کسی اعتماد می‌کنیم، درجه‌ای از اطمینان درونی‌مان را نسبت به آن شخص ابراز می‌کنیم و ادعای مطلق‌ی درباره‌ی صدق یا کذب چیزی بیان نمی‌کنیم.

معادل انگلیسی: Appeal to Trust

معادل‌های جایگزین: توسل به بی‌اعتمادی (متضاد این مغالطه)، توسل به اطمینان

شکل منطقی:

منبع X منبع قابل‌اعتمادی از اطلاعات است.

ادعای Y بر پایه‌ی اطلاعات منبع X بیان شده است.

بنابراین ادعای Y باید صادق باشد.

X منبع غیرقابل‌اعتمادی از اطلاعات است.

ادعای Y بر پایه‌ی اطلاعات منبع X بیان شده است.

بنابراین ادعای Y باید کاذب باشد.

مثال ۱:

توی وال استریت جورنال خوندم دل و جیگر خوک برای سرمایه‌گذاری ایده‌اله. می‌تونم یک میلیون دلار ازت پول قرض بگیرم؟

توضیح: وال استریت جورنال منبع نسبتاً قابل‌اعتمادی است (اگر شما مخالفید اشکالی ندارد؛ موافقت شخص استدلال‌کننده کافی است). در این مورد خاص، اطلاعات ارائه‌شده بیش‌تر نظر شخصی به نظر می‌رسد تا واقعیت.

در ضمن پیش‌بینی درباره‌ی سرمایه‌گذاری ذاتاً کاری مخاطره‌انگیز و ارزش صدق منطقی آن پرسش‌برانگیز است.

مثال ۲:

سیندی: توی گلوبال اینکوایرر خوندم که بینگو کلی، ستاره‌ی معروف سینما، توی ترکیه.

جک: دروغ محضه! گلوبال اینکوایرر از نوزادی که تفنگ دستشه هم غیرقابل اعتمادتره.

توضیح: گلوبال اینکوایرر شاید به خاطر روزنامه‌نگاری باکیفیت و گزارش‌های حقیقی‌اش معروف نباشد، ولی با وجود این، گاهی حتی غیرقابل اعتمادترین منابع هم اطلاعاتی حقیقی را گزارش می‌کنند. شاید بد نباشد برای خودتان قانونی تجربی (قانون کلی) تعیین کنید: باید به هر چیزی که منابع غیرقابل اعتماد منتشر می‌کنند شک داشت، مگر این‌که خلاقش ثابت شود، ولی با وجود این مندرجات هیچ نشریه‌ای را بدون دلیل موجه نمی‌توان با اطمینان رد کرد.

استثنا: اگر کسی صرفاً دارد با اعتماد به نفس حرف می‌زند، ولی با اطمینان درباره‌ی صدق یا کذب چیزی صحبت نمی‌کند، مغالطه‌ای در کار نیست. قابل اعتماد بودن باید بر سطح اعتماد به نفس اشخاص تأثیر بگذارد، ولی نه بر میزان قطعیت.

راهنمایی: سعی کنید سطح اعتماد به نفس‌تان را با سطح اعتمادتان برابر قرار دهید.

منابع:

مغالطه‌ای رایج در اینترنت. منبع علمی برای آن یافت نشد.

استدلال بر اساس زبان برانگیزاننده (Argument by Emotive Language) | مغالطه به زبان آدمیزاد

(۵۶)

تعریف: مغالطه‌ی استدلال بر اساس زبان برانگیزاننده موقعی پیش می‌آید که گوینده با هدف فریب دادن طرف بحث، به جای ارائه‌ی واقعیات و مدارک از کلماتی استفاده می‌کند که هدف‌شان برانگیختن عواطف انسانی‌ست.

معادل انگلیسی: Argument by Emotive Language

معادل‌های جایگزین: کلام فریبنده، زبان فریبنده، استفاده از حسن تعبیر

شکل منطقی:

شخص ۱ ادعا می‌کند X صادق است.

شخص ۱ از زبانی بسیار قدرتمند و برانگیزاننده برای ثابت کردن ادعای خود استفاده می‌کند.

بنابراین X صادق است.

مثال ۱:

اگر خدا را در دل‌هایتان نپذیرید، یعنی خوبی، مهربانی و حتی خود عشق را نپذیرفته‌اید.

توضیح: در این مثال، گوینده به جای «باور نداشتن به خدا» لفظ به‌مراتب قوی‌تر «نپذیرفتن خدا در دل» را به کار برده است، به‌خصوص با توجه به این‌که باور داشتن به خدا را با «خوبی» یکسان دانسته است.

مثال ۲: کتاب مقدس پر است از قصه‌های جادوی خداوند.

توضیح: در این مثال، گوینده به جای به کار بردن واژه‌ی دقیق‌تر «معجزه»، واژه‌ی «جادو» را به کار برده است. هدف او از این کار آن است که قصه‌های کتاب مقدس را احمقانه جلوه دهد، چون «جادو» تداعی‌گر قدرتی خیالی و کودکانه است.

مثال ۳: من نمی‌دونم استفاده از خدمات یک اسکورت حرفه‌ای چه اشکالی داره.

توضیح: گوینده [در واقع امر] می‌خواهد خوابیدن با یک فاحشه را امری ممتاز و عالی جلوه دهد، ولی به جز در برخی از قسمت‌های نوادا (یا کشورهای دیگر در دنیا) فحشا امری غیرقانونی است.

استثنا: زبان ابزاری قدرتمند است و باید از آن برای برانگیختن عواطف استفاده کرد، ولی نباید آن را جایگزین منطق و مدرک معتبر کرد.

راهنمایی: حسن تعبیر (Euphemism) وقتی به‌جا استفاده شود، حاکی از شعور بالای اجتماعی است. مثلاً اگر در قرار کاری هستید، بهتر است بگویید «ببخشید، دستشویی کجاست؟» نه این‌که «ببخشید، باید برم جیش کنم».

منابع:

Walton, D. (2006). *Fundamentals of Critical Argumentation*. Cambridge University Press.

استدلال بر اساس سریع حرف زدن (**Argument by Fast Talking**) | مغالطه به زبان آدمیزاد (۵۷)

تعریف: مغالطه‌ی استدلال بر اساس سریع حرف زدن موقعی پیش می‌آید که گوینده با سریع حرف زدن سعی کند خود را باهوش یا با اعتماد به نفس بالا جلوه دهد و بدین ترتیب خود را از بیان حقیقت یا ارائه‌ی مدرک مبرا کند. همچنین اگر گوینده عمداً سعی کند با سریع حرف زدن به مخاطب اجازه ندهد استدلال را در ذهنش بررسی کند و مجبور شود یا آن را بپذیرد، یا حداقل نتواند رد کند، مرتکب این مغالطه شده است.

معادل انگلیسی: Argument by Fast Talking

شکل منطقی:

طبق گفته‌ی شخص ۱، Y صادق است.

شخص ۱ خیلی سریع حرف می‌زند.

بنابراین Y صادق است.

مثال ۱ (آن را خیلی سریع بخوانید):

بدین ترتیب نتیجه‌گیری من اینه که فقط یک خدا وجود داره. بدون شک، بی‌تردید، بدون دودلی، من از چیزی که گفتم مطمئنم، چون می‌دونم حقیقت چیه و اومدم اینجا تا این حقیقت رو با شما به اشتراک بذارم. همگی در پناه خدا!!

توضیح: در مثال بالا گوینده هیچ مدرکی برای ادعای خود مطرح نکرده است. اگر جملات بالا سریع و رسا بیان شوند، قابلیت متقاعدسازی‌شان بیش‌تر از موقعی‌ست که با لحن و تن صدای آدمی پشت‌کوهی بیان شوند. اگر هدف گوینده از این کار این باشد که به دیگران فرصت ندهد استدلالش را در ذهن خود پردازش کنند و بدین ترتیب راحت‌تر آن را بپذیرند، مرتکب این ترفند مغالطه‌آمیز شده است.

مثال ۲ (همان مثال بالا - آن را خیلی سریع بخوانید):

بدین ترتیب نتیجه‌گیری من اینه که فقط یک خدا وجود داره. بدون شک، بی‌تردید، بدون دودلی، من از چیزی که گفتم مطمئنم، چون می‌دونم حقیقت چیه و اومدم اینجا تا این حقیقت رو با شما به اشتراک بذارم. همگی در پناه خدا!!

توضیح: این بار، اگر شمایی که به استدلال گوش می‌دهید، سرعت بالای حرف زدن گوینده فریبتان دهد و آن را به منزله‌ی جایگزینی برای مدرک ادعایش بپذیرید، مرتکب این مغالطه شده‌اید. شاید گوینده اعتماد به نفس بالایی داشته باشد یا شاید هم شما خجالت می‌کشید تا از او بخواهید حرفش را تکرار کند یا شمرده‌تر سخن بگوید؛ بنابراین حرف او را می‌پذیرید. اگر این کار را بکنید، مرتکب استدلال مغالطه‌آمیز شده‌اید.

استثناء: کسانی که به طور طبیعی سریع حرف می‌زنند قصد فریب دادن شما را ندارند و اگر شما هم به خاطر سریع حرف زدنشان اعتبار بیش‌تری به استدلال‌هایشان نبخشید، مغالطه‌ای اتفاق نیفتاده است.

راهنمایی: اگر می‌خواهید سخنران خوبی شوید، روی سرعت حرف زدن‌تان تمرین کنید. سرعت حرف زدن‌تان باید به قدری آهسته باشد که مخاطب بتواند حرف‌هایتان را دنبال کند، ولی نه خیلی آهسته، مگر این‌که قصد داشته باشید روی نکته‌ی خاصی به صورت نمایشی تأکید کنید.

منابع:

Wormeli, R. (2001). *Meet Me in the Middle: Becoming an Accomplished Middle-level Teacher*. Stenhouse Publishers.

استدلال بر اساس چرند و پرند (Argument by Gibberish) | مغالطه به زبان آدمیزاد (۵۸)

تعریف: مغالطه‌ی استدلال بر اساس چرند و پرند موقعی پیش می‌آید که گوینده به جای ارائه‌ی مدرک و منطق از سخنان غیرقابل فهم یا چرند و پرند محض در قالب ارائه‌ی استدلالی قوی استفاده کند. شکل رایج‌تر این مغالطه موقعی اتفاق می‌افتد که شخص استدلال‌کننده از واژگان و جزئیات تخصصی استفاده کند که ربطی به استدلالش ندارند و بعد نتیجه‌گیری‌اش را دوباره تکرار کند تا این بار در نظر کسی که حرفش را متوجه نشده، پشتوانه‌ی علمی یا منطقی محکم‌تری داشته باشد.

معادل انگلیسی: Argument by Gibberish

معادل‌های جایگزین: گیج کردن طرف بحث، استدلال بر اساس سخنان نامفهوم (اما به ظاهر سطح بالا)

شکل منطقی:

شخص ۱ ادعا می‌کند X صادق است.

شخص ۱ سعی می‌کند با چرند گفتن ادعای خود را ثابت کند.

بنابراین X صادق است.

مثال ۱:

تقویت انسجام دکستروز به اعمال ذاتی بردباری قابل فهم منجر می‌شود. بنابراین پذیرش این طرح اشتباه است. **توضیح:** من خودم هم نمی‌دانم چه نوشتم. مخاطبم هم به احتمال زیاد نمی‌داند. ولی این مخاطب (بسته به این که چه کسی باشد) به احتمال زیاد فرض را بر این خواهد گرفت که من می‌دانم درباره‌ی چه چیزی حرف می‌زنم، ولی آن‌ها نمی‌توانند منظور مرا درک کنند و برای همین احتمال بیش‌تری وجود دارد که با نتیجه‌گیری من موافقت کنند، چون فکر می‌کنند من خودم آن را می‌فهمم. این استدلال مغالطه‌آمیز است.

مثال ۲: (این مثال از فیلم جاسوسانی مثل ما (Spies Like Us) برگرفته شده است. در این صحنه شخصیت

امت فیتز - هیوم، با بازی چوی چیس، در حال صحبت با روزنامه‌نگاران است.)

خب، البته درخواست‌های او را برای سوبسید پاراگوئه‌ای نبود و ایالات متحده‌ی آمریکا و به‌خصوص دولت‌ش به هیچ‌وجه رئیس‌جمهور ما رو راضی نمی‌کرد که این کار همیشه به همین شکل انجام بشه. مفهومی؟

توضیح: امت فیتز - هیوم مشخصاً دلش نمی‌خواست به سؤال روزنامه‌نگاران پاسخ دهد و برای همین به جای پاسخ درست چرند و پرند تحویل آن‌ها داد. در حالی که روزنامه‌نگاران سعی می‌کردند سر در بیاورند که امت چه گفته، او بدون ارائه‌ی پاسخی صحیح توجّهش را به سؤال بعد معطوف کرد.

استثنا: در بعضی استدلال‌ها به کار بردن توضیحات و اصطلاحات فنی ضروری است.

راهنمایی: یادتان باشد که رابطه‌ی صحیح بر پایه‌ی درک متقابل بنا شده است، نه گیج کردن مردم. وقتی استدلال می‌کنید، سعی نکنید با اصطلاحات و واژگان پیچیده و سطح بالا توجه مردم را جلب کنید، به‌خصوص وقتی واژگان ساده‌تر کارتان را راه می‌اندازد.

منابع:

مغالطه‌ای رایج در اینترنت. منبع علمی برای آن یافت نشد.

استدلال بر اساس جذابیت فردی (Argument by Personal Charm) | مغالطه به زبان آدمیزاد (۵۹)

تعریف: مغالطه‌ی استدلال بر اساس جذابیت فردی موقعی پیش می‌آید که شخصی به خاطر ویژگی‌های شخصیتی یا «جذابیت» (Charm) استدلال‌کننده استدلال او را قوی‌تر بداند.

معادل انگلیسی: Argument by Personal Charm

معادل‌های جایگزین: توسل به جذابیت جنسی، توسل به زرق و برق، توسل به خوش‌زبانی

شکل منطقی:

شخص ۱ می‌گوید Y صادق است.

شخص ۱ بسیار جذاب است.

بنابراین Y صادق است.

مثال ۱:

سلام خانما (چشمک - دندان‌های برآق). من می‌خواستم بگم شما حق دارید با بدنتون چی کار کنید. سقط جنین حق شماست.

توضیح: جذابیت گوینده ربطی به موضوع سقط جنین ندارد.

مثال ۲:

می‌خوام برای شروع از مردم فوق‌العاده‌ی این شهر بابت تقبل زحمت میزبانی این مهمونی تشکر کنم. این افتخار منه که همه‌ی شما رو دوست خودم خطاب کنم. در مقام دوستتون، می‌خوام بهتون بگم که برهنه دویدن وسط زمین بازی (Streaking) باید قانونی بشه.

توضیح: پر و بال دادن به مخاطب پیش از ارائه‌ی استدلال ترفندی رایج است، چون بسیار مؤثر است. اگر سعی کنید ضعف استدلال‌تان را با چاپلوسی و چرب‌زبانی بپوشانید، مرتکب این ترفند مغالطه‌آمیز شده‌اید. اگر اجازه دهید این حقه بر شما اثر بگذارد، شما هم مرتکب این مغالطه شده‌اید.

استثنا: اگر جذابیت گوینده به طور مستقیم به استدلالش مربوط باشد، مثلاً اگر استدلالش این باشد که او بهترین گزینه‌ی موجود برای میزبانی یک برنامه‌ی سرگرمی تلویزیونی است، مغالطه‌ای اتفاق نیفتاده است.

راهنمایی: اگر شما ذاتاً آدم جذابی هستید، از استفاده از جذابیت‌تان هراس نداشته باشید. ولی از آن به منزله‌ی جایگزینی برای مدعیات معتبر و مدرک قوی استفاده نکنید.

منابع:

مغالطه‌ای رایج در اینترنت. منبع علمی برای آن یافت نشد.

استدلال بر اساس لجاجت (Argument by Pigheadedness) | مغالطه به زبان آدمیزاد (۶۰)

تعریف: مغالطه‌ی استدلال بر اساس لجاجت موقعی پیش می‌آید که شخصی به خاطر یک‌دندگی از پذیرفتن استدلالی ثابت‌شده سر باز بزند. همچنین اگر کسی حاضر نباشد در راستای تقویت ادعایی که به آن باور دارد، استدلالی مطرح کند، مرتکب این مغالطه شده است.

معادل انگلیسی: Argument by Pigheadedness

معادل‌های جایگزین: استدلال بر اساس یک‌دندگی، مغالطه‌ی جهل راسخ

شکل منطقی:

استدلال X بسیار قوی‌ست.

شخص ۱ اعتراضی به استدلال ندارد، ولی از پذیرفتن نتیجه‌ی آن سر باز می‌زند.

بنابراین استدلال X صادق نیست.

مثال ۱:

بابا: از وقتی ایکس‌باکس به اتاقت منتقل شده ریاضیت اُفت کرده. از اون موقع روزی ۶ ساعت مشغول بازی هستی. قبلس همیشه ۱۹-۲۰ می‌گرفتی. به نظرت نمیدانفت تحصیلت به خاطر زیاد بازی کردنه؟
بلیک: نه.

توضیح: پدر بلیک استدلال قوی‌ای مطرح کرده، ولی بلیک برای رد کردن آن هیچ دلیلی مطرح نکرده است. او صرفاً لجاجت می‌ورزد.

مثال ۲:

کتی: من از میشل اوپاما بدم میاد.

خورخه: آیا از کمپین «Let's Move» که برای کاهش چاقی توی کودکان راه انداخت بدت اومد؟

کتی: بله.

خورخه: آیا از کمپین «Joining Forces» که با همکاری دکتر جیل بایدن برای کمک به سربازای بازنشسته راه انداخت بدت اومد؟

کتی: بله.

خورخه: آیا از این‌که یه هفته به آفریقا سفر کرد تا وضعیت رهبری، تحصیل، سلامتی و رضایت نونهالان رو بهبود ببخشه بدت اومد؟

کتی: بله.

خورخه: آیا از کمپین ملی «Reach Higher» که برای ترویج آموزش عالی توی کشور راه انداخت بدت اومد؟

کتی: بله.

خورخه: آیا از کمپین ملی «Let Girls Learn» که هدفش گسترش خدمات تحصیلی برای دختران بود بدت اومد؟

کتی: بله.

خورخه: آیا از عضلات پرورش یافته‌ش بدت میاد؟

کتی: آره، به خصوص از عضلاتش!

توضیح: انسان‌های غیرمنطقی معمولاً همه چیز را سیاه و سفید می‌بینند و به هر قیمتی (حتی فدا کردن عقل و منطق)، موضع ایدئولوژیک خود را حفظ می‌کنند. کتی یکی از این اشخاص است.

استثنا: لجاجت را با عدم تمایل به بحث کردن اشتباه نگیرید.

مثال:

موعظه‌گر خیابانی (خطاب به زنی که پیراهنی پوشیده که روی آن نوشته شده: «خدا رو شکر که خدانا باورم!»):
شما توی آتیش جهنم خواهید سوخت!

زن: (به راهش ادامه می‌دهد)

موعظه‌گر خیابانی: (به شکل دیوانه‌وار آیه‌هایی از کتاب مقدس را نقل قول می‌کند که حرفش را تایید می‌کنند).
زن: باشه. ولی فکر نکنم.

موعظه‌گر خیابانی: (همچنان که زن دورتر می‌رود، آیه‌های کتاب مقدس را بلندتر تکرار می‌کند و سعی می‌کند خود را به او برساند).

زن: ببخشید، ولی من این چیزها رو قبول ندارم. تازه پاتون رفت رو پشگل سگ.

راهنمایی: یادآوری می‌کنم از مطلق‌گویی پرهیز کنید. به جای گفتن این جمله: «من از سرتاپای فلانی متنفرم»، بگویید «من از این ویژگی‌های فلانی خوشم نمیاد.»

منابع:

مغالطه‌ای رایج در اینترنت. منبع علمی برای آن یافت نشد.

استدلال بر اساس تکرار (Argument by Repetition) | مغالطه به زبان آدمیزاد (۶۱)

تعریف: مغالطه‌ی استدلال بر اساس تکرار موقعی پیش می‌آید که گوینده به جای ارائه‌ی مدرک قوی برای استدلال یا مقدمه‌ای آن را به طور دائم تکرار کند.

معادل انگلیسی: Argument by Repetition

معادل لاتین: argumentum ad nauseam

معادل‌های جایگزین: توسل به غر زدن، برهان به واسطه‌ی اظهار قطعی

شکل منطقی:

X صادق است. X صادق است. X صادق است. X صادق است. X صادق است و...

مثال ۱:

فیلم Kill, Blood, Gore لایق دریافت جایزه‌ی اسکار بهترین فیلمه. فیلم‌های خوب دیگه هم هستن، ولی نه به خوبی این فیلم. شاید بقیه‌ی فیلم‌ها لایق نامزد شدن باشن، ولی لایق برنده شدن اسکار نیستن، چون Kill, Blood, Gore لایق اسکاره.

توضیح: در مثال بالا گوینده توضیح نمی‌دهد که چرا به نظرش Kill, Blood, Gore لایق اسکار است و حتی هیچ نظری به اشتراک نمی‌نهد. او صرفاً هر زمان حرفش را به اشکال مختلف تکرار می‌کند.

مثال ۲:

سال: یه زمانی همه‌ی آدم‌ها به یه زبون حرف می‌زدن. بعد به خاطر ساختن برج بابل، خدا عصبانی شد و زبان‌های مختلفی رو که امروز داریم، یا حداقل انشعابی ازشون رو به وجود آورد.

کوین: من توی کالج زبان‌شناسی خوندم و می‌تونم بهت تضمین بدم این اتفاقی نبود که افتاد. غیر از قصه‌ی کوتاهی که در این باره توی کتاب مقدس اومده، چه مدرک دیگه‌ای برای ثابت کردن این نظریه داری؟

سال: ما از این نظریه مطمئنیم، چون کلام خداست، چون خدا عصبانی شد و همه‌ی زبان‌های مختلفی رو که امروزه داریم به وجود آورد، یا حداقل انشعابی ازشون رو.

کوین: تو این حرفو یه بار زدی. چه مدرک دیگه‌ای برای ثابت کردن این نظریه داری؟

سال: توی کتاب مقدس ذکر شده که انسان‌ها یه زمانی زبان مشترکی داشتن. بعد، به خاطر ساختن برج بابل خدا عصبانی شد و زبان‌های مختلفی رو که امروز داریم به وجود آورد، یا حداقل انشعابی ازشون رو.

کوین: (روی لباس سال بالا می‌آورد).

توضیح: بیان چندباره‌ی ادعاهای یکسان، حتی عوض کردن جای واژه‌ها با یکدیگر یا جایگزین کردن آن‌ها با بیان ادعای جدید فرق دارد و مسلماً به اعتبار این ادعاها نمی‌افزاید.

استثنا: وقتی طرف مقابل بحث سعی دارد بحث را منحرف کند، تکرار کردن استدلال اولیه راه خوبی برای برگرداندن بحث به مسیر اصلی‌اش است.

راهنمایی: وقتی طرف بحث‌تان چیزی می‌گوید که به استدلال شما ربطی نداشت، اشکال ندارد اگر استدلال‌تان را تکرار کنید. البته ترجیحاً به جای تکرار حرف قبلی، آن را به شکلی دیگر بیان کنید.

منابع:

مغالطه‌ای رایج در اینترنت. منبع علمی برای آن یافت نشد.

استدلال بر اساس خوانش گزینشی (Argument by Selective Reading) | مغالطه به زبان آدمیزاد

(۶۲)

تعریف: مغالطه‌ی استدلال بر اساس خوانش گزینشی موقعی پیش می‌آید که شخصی تعدادی استدلال یا ادعا ارائه می‌کند و طرف بحثش به گونه‌ایی وانمود می‌کند که گویی ضعیف‌ترین استدلال او بهترین آن‌هاست. در این مغالطه طرف بحث به میل خود به بعضی چیزها بیش از حد توجه نشان می‌دهد و بعضی چیزها را به‌کل نادیده می‌گیرد. این مغالطه با مغالطه‌ی توجه گزینشی (Selective Attention Fallacy) رابطه‌ی نزدیک دارد.

معادل انگلیسی: Argument by Selective Reading

شکل منطقی:

شخص ۱ استدلال X ، Y و Z را مطرح می‌کند.

استدلال Z ضعیف‌ترین است.

شخص ۲ به گونه‌ای جواب می‌دهد که گویی استدلال Z بهترین استدلال شخص ۱ است.

مثال ۱:

کوین: با اتکا بر برهان تنظیم ظریف [کیهانی] (Fine-Tuning Argument)، برهان غایت‌شناختی و شاید توجه به این‌که بیش از ۲ میلیارد نفر به وجود خدا اعتقاد دارن، می‌شه خدا رو اثبات کرد.

سیدنی: اعتقاد به خدا صرفاً به خاطر این‌که کلی آدم دیگه هم بهش اعتقاد دارن، غیرمنطقیه!

توضیح: کوین سه دلیل برای اعتقاد خود به خدا ذکر کرد. دوتا از این دلایل ارزش بحث کردن دارن، ولی یکی‌شان نه. سیدنی بر دلیلی تمرکز کرد که ارزش بحث کردن ندارد و به گونه‌ای پاسخ داد که گویی کوین فقط همان یک دلیل را ذکر کرده است.

مثال ۲:

جوننا: بله، انسان به کره‌ی ماه قدم گذاشت. تعداد زیادی مدرک وجود داره که صحت ماجرا رو تأیید می‌کنه. این مدارک به نهادهایی خارج از ناسا و دولت ایالات متحده تعلق دارن. تازه، من یکی از فضانوردای شرکت‌کننده توی یکی از مأموریتای آپولو رو می‌شناسم و ایشون تأیید می‌کنه که واقعاً انسان روی کره‌ی ماه قدم گذاشت. بیف: به رفیقت پول دادن تا به این دروغ اعتبار ببخشه.

توضیح: بیف بر استدلال ضعیف‌تر تمرکز کرد و استدلال دیگر را نادیده گرفت.

استثناء: در صورتی که به استدلال‌های قوی‌تر هم پردازید، اشکالی ندارید که اول به استدلال ضعیف‌تر پردازید و اشتباه بودنش را ثابت کنید.

راهنمایی: اگر می‌بینید که طرف بحث دارد تعداد زیادی استدلال پشت سر هم ردیف می‌کند، مودبانه حرفش را قطع کنید و از او بخواهید که بحث را با قوی‌ترین استدلالش شروع کند و به شما فرصت دهد به آن پردازید و بعد سراغ استدلال بعدی برود.

منابع:

مغالطه‌ای رایج در اینترنت. منبع علمی برای آن یافت نشد.

استدلال بر اساس قدمت (Argument from Age) | مغالطه به زبان آدمیزاد (۶۳)

تعریف: مغالطه‌ی استدلال بر اساس قدمت موقعی پیش می‌آید که پیش‌فرض گوینده یا شنونده این باشد که نسل‌های قبلی از نسل فعلی حکیم‌تر و داناتر هستند، بنابراین نتایجی را که تحت عنوان حکمت گذشتگان مطرح شود، درست‌تر از آنچه که هست می‌پندارند.

معادل انگلیسی: Argument from Age

معادل‌های جایگزین: حکمت قدما

شکل منطقی:

شخص ۱ می‌گوید Y صادق است.

شخص ۱ عارفی بود که در گذشته‌های دور می‌زیست.

بنابراین Y صادق است.

مثال ۱:

از سوامی پاتوتی، که در قرن ششم میلادی می‌زیست، نقل است: «خودشناسی یعنی روزی خود را شناختن». این روزا از این جواهرات پیدا نمی‌کنی!

توضیح: جملات قصار بسیاری هستند که به اندازه‌ی حکاکای‌های ۱۵۰۰ سال پیش مبهم، نامفهوم و بی‌معنا هستند. چیزی که تغییر یافته درک ماست. وقتی هم که پای متون و شخصیت‌های کهن در میان باشد، گاهی لابلای ابهامات معنایی پیدا می‌کنیم که وجود ندارد یا امکان ندارد از نیت اصلی نویسنده موقع بیان‌شان باخبر بود.

مثال ۲:

مامان‌بزرگم بهم گفته بود که باید هر روز صبحونه تخم‌مرغ و بیکن بخورم تا سالم بمونم.

توضیح: شاید کمی غیرمحترمانه به نظر برسد، ولی نسل‌های قبلی «داناتر» نیستند. دانایی ربطی به سن و سال ندارد. ما دو نسل شناخت علمی داریم که پدربزرگ‌ها و مادربزرگ‌های ما از آن بی‌بهره بودند و طی دو نسل قبل هم دنیا تغییرات زیادی را به خود دیده است. شاید برخی توصیه‌ها در همه‌ی زمان‌ها و مکان‌ها حقیقت داشته باشند، ولی برخی توصیه‌ها، مثل توصیه‌ی مثال بالا، ریشه در باورهای روز دارند و باید مثل بطری شیر خراب آن‌ها را دور انداخت.

استثنا: در مواقعی که سن و سال و قدمت به طور مستقیم به صدق ادعای مطرح‌شده مربوط باشد، مغالطه‌ای اتفاق نمی‌افتد. مثلاً: «شراب هرچقدر قدیمی‌تر بهتر».

راهنمایی: یادتان باشد که حتی یونانیان باستان هم چرند و پرند زیاد گفتند.

منابع:

مغالطه‌ای رایج در اینترنت. منبع علمی برای آن یافت نشد.

استدلال بر اساس مغالطه (Argument from Fallacy) | مغالطه به زبان آدمیزاد (۶۴)

تعریف: مغالطه‌ی استدلال بر اساس مغالطه موقعی پیش می‌آید که فردی به خاطر وجود یک مغالطه در استدلال طرف مقابل نتیجه‌گیری استدلال را زیر سؤال ببرد.

معادل انگلیسی: Argument from Fallacy

معادل لاتین: argumentum ad logicam

معادل‌های جایگزین: رد کردن استدلال با اشاره به مغالطه، مغالطه‌ی مغالطه، مغالطه‌ی مغالطه‌کاران، [شکلی از] مغالطه‌ی دلایل بد، [شکلی از] مغالطه‌ی تکوین روانی (psychogenetic)

شکل منطقی:

استدلال X مغالطه‌آمیز است.

بنابراین نتیجه یا مدعای صدق استدلال X کاذب است.

مثال ۱:

ایوان: تو حق نداری ماشین منو قرض بگیری، چون نیمه‌شب به کدوتنبل تبدیل می‌شه.

سیدنی: آگه واقعاً همچین فکری می‌کنی، نشون می‌ده احمقی.

ایوان: تو داری از مغالطه‌ی حمله‌ی شخصی [تشنیعی] استفاده می‌کنی، بنابراین من احمق نیستم.

سیدنی: الان بیش‌تر مطمئن شدم.

توضیح: سیدنی واقعاً از مغالطه‌ی تشنیعی (اتهام‌ورزانه) استفاده کرد، چون به جای این‌که به ایوان توضیح دهد

چرا ماشینش نیمه‌شب به کدوتنبل تبدیل نمی‌شود، او را احمق خطاب کرد. با این حال، استفاده از این مغالطه مدرکی خلاف ادعای مطرح‌شده به شمار نمی‌آید.

مثال ۲:

کارن: ببخشید، ولی آگه فکر کردی آدم‌ها قبلاً دایناسورسواری می‌کردن، پس یعنی دچار فقر فکری یا اطلاعاتی هستی.

کنت: اول این‌که من دکترای علوم خلقت دارم، بنابراین از فقر فکری یا اطلاعاتی خبری نیست. دوم این‌که رو

آوردن تو به حمله‌ی شخصی نشون می‌ده اشتباه می‌کنی و آدما قبلاً دایناسورسواری می‌کردن.

کارن: چهار ماه رفتن به یه «کالچ» وسط جنگل و گرفتن یه دکترای درپیت آدما از فقر فکری و اطلاعاتی نجات

نمی‌ده. مغالطه‌ای که من به کار بردم به هیچ وجه مدرکی در راستای حقیقی بودن دایناسورسواری آدمیزاد نیست

و خلاف اون چیزی که فکر می‌کنی، کارتونِ عصرحجری‌ها (The Flintstones) مستند نبود!

توضیح: مغالطه‌ی تشنیعی (اتهام‌ورزانه‌ی) کارن در حکم اولیه‌اش ارزش صدق ادعای دایناسورسواری انسان‌ها را ثابت نمی‌کند.

استثنا: گاه برخی اشخاص به نتیجه‌ای درست رسیده‌اند، اما نمی‌توانند راهی درست برای بیان صدق استدلال خود پیدا کنند و برای همین، از روی درماندگی، به استفاده از مغالطه روی می‌آورند. این کارشان نشان می‌دهد که آن‌ها قادر به دفاع از ادعای خود نیستند، اما رد یا تأیید خود ادعا ماجرای دیگر است.

دگرگونی: مغالطه‌ی دلیل بد (bad reason fallacy) هم مشابه این مغالطه است، ولی ممکن است گوینده صرفاً استدلالی بد را با برهان و دلیلی بد مطرح کرده باشد و استدلال حاوی مغالطه نباشد. بیان استدلالی بد لزوماً به معنای این نیست که نتیجه‌گیری غلط است. شاید استدلال‌ها و دلایل بهتری برای تقویت صدق نتیجه‌گیری استدلال وجود داشته باشد.

مثال: من هیچ‌وقت خدا رو ندیده‌ام. بنابراین او وجود ندارد.

در این مثال گوینده از دلیلی ضعیف برای مطرح کردن نتیجه‌ای قابل‌بحث استفاده کرده است، ولی این بدان معنا نیست که خدا وجود دارد. معنای آن صرفاً این است که استدلال مطرح‌شده ضعیف است.

راهنمایی: شاید بحث کردن با کسانی که دائماً استدلال‌های مغالطه‌آمیز مطرح می‌کنند بی‌فایده باشد. اگر می‌بینید کسی استدلال کردن را به‌خوبی بلد نیست، می‌توانید این مهارت را به او یاد دهید، ولی اگر می‌بینید این کار برای او ترفندی فریب‌آمیز است، احتمالاً به او امیدی نباشد.

منابع:

Logical Fallacies in Psychology. (n.d.). Retrieved from <http://kspope.com/fallacies/fallacies.php>

استدلال بر اساس مرجع کاذب (Argument from False Authority) | مغالطه به زبان آدمیزاد

(۶۵)^۱

تعریف: مغالطه‌ی استدلال بر اساس مرجع کاذب موقعی پیش می‌آید که شخص ادعاکننده همچون متخصصی معرفی می‌شود که به خاطر تخصصش باید به او اعتماد کرد، ولی تخصص او به حوزه‌ی مورد بحث ارتباط ندارد.

معادل انگلیسی: Argument from False Authority

شکل منطقی:

متخصص A نظر خود را درباره‌ی موضوع B بیان می‌کند.
حوزه‌ی تخصصی متخصص A ارتباط کمی با موضوع B دارد یا اصلاً به آن ارتباط ندارد.
نظر متخصص A بر نظر مردم درباره‌ی موضوع B تأثیر می‌گذارد.

مثال ۱:

دکتر دین، یکی از روان‌شناسایی که اخیراً برنامه‌ش توی تلویزیون خیلی سروصدا کرده، می‌گه تنقیه‌ی قهوه «سرچشمه‌ی جوانیه» من می‌خوام در اولین فرصت تنقیه‌ی قهوه انجام بدم.

توضیح: حتی اگر دکتر دین روان‌شناس معتبری باشد، معنایش این نیست که او صلاحیت دارد تا درباره‌ی مسأله‌ای چون تنقیه‌ی قهوه که به روان‌شناسی کوچک‌ترین ارتباطی ندارد، اظهار نظر کند. تعمیم دادن تخصص او در حوزه‌ی روان‌شناسی به حوزه‌ی معده و روده مغالطه‌آمیز است.

مثال ۲:

حسابدار من می‌گه طی ۹۰ روز آینده، رئیس‌جمهور استیضاح می‌شه! بنابراین باید این شایعه رو جدی بگیریم!
توضیح: تخصص یک حسابدار ربط چندانی به قوانین اجرایی، سیاسی و اساسی کشور ندارد، مگر این‌که حسابدار مورد نظر به اطلاعات محرمانه از ریاست جمهوری دسترسی داشته باشد.

راهنمایی: حداقل در یک زمینه تخصص کسب کنید.

منابع:

مغالطه‌ای رایج در اینترنت. منبع علمی برای آن یافت نشد.

^۱ این مغالطه با مغالطه‌ی ۳۶ (توسل به مرجع کاذب) فرقی ندارد و در سایت اصلی با آن ادغام شده است. می‌توانید دو مثال آن را مثال‌هایی مکمل برای مغالطه‌ی ۳۶ در نظر بگیرید.

توسل به شنیده‌ها (Argument from Hearsay) | مغالطه به زبان آدمیزاد (۶۶)

تعریف: مغالطه‌ی توسل به شنیده‌ها موقعی پیش می‌آید که شخصی در استدلالش به شهادت منبعی اشاره کند که جزء شاهدان عینی اتفاق نبوده است. طبق شواهد اثبات‌شده، هر بار اطلاعاتی از یک واسطه به واسطه‌ای دیگر منتقل شود، محتویاتش تغییر می‌کند. هر تغییر کوچک به تغییرات مهم‌تر و بیش‌تری منجر می‌شود، مثل اثر پروانه‌ای در نظریه‌ی آشوب.

گفته‌ها و شنیده‌ها اغلب مدارک ضعیفی هستند، تازه اگر مدرک به شمار بیایند، به‌خصوص در شرایطی که چنین مدرکی ابطال‌ناپذیر باشد (یعنی نتوان کذب آن را ثابت کرد).

معادل انگلیسی: Argument from Hearsay

معادل‌های جایگزین: بازی تلفنی، پیچ‌پیچ چینی، بیان خاطره به جای ارائه‌ی مدرک، مغالطه‌ی تعریف خاطره، [شکلی از] مغالطه‌ی ولوو

شکل منطقی:

شخص ۱ به من گفت Y را دید.

بنابراین من باید صدق Y را بپذیرم.

مثال ۱:

لولیتا: بیل از صندوق سرمایه‌گذاری پتی کش (Petty Cash) پول دزدیده.

بایرون: تو از کجا می‌دونی؟

لولیتا: چون دایان بهم گفته.

بایرون: اون از کجا می‌دونه؟

لولیتا: جولین بهمش گفته.

بایرون: کسی با چشمای خودش دید که بیل پول بدزده؟

لولیتا: نمی‌دونم. می‌تونیم از موریس بپرسیم.

بایرون: موریس کیه؟

لولیتا: همون کسی که به جولین گفت.

توضیح: لولیتا بر اساس گفته‌ها و شنیده‌ها درباره‌ی بیل حکمی جنجالی صادر کرده است. نه تنها لولیتا با چشم‌های خود ندید که بیل پول را بدزدد، بلکه دایان، جولین و شاید حتی موریس هم از این امتیاز بی‌بهره بودند.

مثال ۲:

زندگی پس از مرگ واقعیه! یه بار از خواهر دوستم شنیدم خواهرزاده‌ی ساقدوشش یه یارویی رو می‌شناخت که یه دوستی داشت که از مشاور اردوگاهشون شنیده بود یه یارویی تو کما بود و وسط کما پدر بزرگ مادر بزرگشو توی یه تونل نور دید و اونا هم بهش شماره‌ی بلیتی رو که می‌تونست باهاش لاتاری برنده شه دیدن! به خدا راست می‌گم!

توضیح: کاری به این نداریم که شهادت یک بیمار کماتوز چقدر قابل اطمینان است؛ به طور کلی، داستان‌های این‌چنینی یا جعل محض هستند یا معادل بزرگنمایی شده‌ی داستانی به‌مراتب کسل‌کننده‌تر هستند. به خاطر خطای تأیید خود (confirmation bias) و مغالطه‌ی خوش‌خیالی (wishful thinking fallacy)، کسانی که به حیات پس از مرگ اعتقاد دارند، تمایل بیش‌تری به باور کردن چنین قصه‌هایی نشان می‌دهند، اما در واقعیت، این قصه‌ها به هیچ وجه مدرکی در راستای اثبات حیات پس از مرگ نیستند. برای این‌که متوجه این خطای فکری شوید، صرفاً عنصر «زندگی پس از مرگ» را با عنصری که مضحک به نظر می‌رسد جایگزین کنید تا عقل و منطق پیشی بگیرد.

استثنا: اگر به منبعی اعتماد دارید و مطمئنید که آن منبع واقعیت را گزارش می‌کند، می‌توانید دست کم به طور نسبی حقیقت گزارش‌شده را بپذیرید؛ بستگی به این دارد که پذیرفتن یا رد کردن این حقیقت چه تبعاتی در پی دارد. مثلاً اگر دوستان گفت که از دوست دوستش شنیده در فلان پاساژ لباس‌های فوق‌العاده‌ای را به حراج گذاشته‌اند، صرف ده دقیقه وقت برای رفتن به پاساژ مورد نظر آن‌قدرها هم مهم نیست که بخواهید به خاطرش در صحت ادعای دوستان موشکافی کنید.

راهنمایی: این نکته را در نظر داشته باشید که تفسیر آدم‌ها از رویدادها اغلب اشتباه است. با گذر زمان، واقعیت با تخیل انسان مخلوط می‌شود. شاید مطمئن باشید که دوست صمیمی‌تان راست می‌گوید، ولی حقیقتی که دوستان از آن حرف می‌زنند، تفسیر شخصی او از آن رویداد است.

دگرگونی: مغالطه‌ی تعریف خاطره (Anecdotal Fallacy) یا مغالطه‌ی ولوو (Volvo Fallacy) موقعی اتفاق می‌افتد که اجازه دهید خاطره‌ی شخصی یک نفر بیش‌تر از حد مجاز به استدلال او اعتبار ببخشد.

منابع:

مغالطه‌ای رایج در اینترنت. منبع علمی برای آن یافت نشد.

استدلال جهلی (Argument from Ignorance) | مغالطه به زبان آدمیزاد (۶۷)

تعریف: مغالطه‌ی استدلال جهلی موقعی پیش می‌آید که پیش‌فرض شخصی این باشد که دلیل صدق نتیجه یا واقعیتی عدم وجود مدرکی است که خلاف آن را ثابت کند. بهترین توصیف آن این جمله است: «عدم وجود مدرک خودش مدرک نیست.»

معادل انگلیسی: Argument from Ignorance

معادل لاتین: ad ignorantiam

معادل‌های جایگزین: مغالطه‌ی توسل به جهل، توسل به معما [شکلی از آن]، مغالطه‌ی قوی سیاه [شکلی از آن]، مغالطه‌ی کلاه‌گیس (Toupee Fallacy)

شکل منطقی:

X صادق است، چون نمی‌توانی ثابت کنی X کاذب است.

X کاذب است، چون نمی‌توانی ثابت کنی X صادق است.

مثال ۱:

با این‌که ما ثابت کردیم ماه از دنده‌ی خوک ساخته نشده، هنوز ثابت نکردیم که امکان ندارد هسته‌ی ماه از دنده‌ی خوک ساخته شده باشد. بنابراین هسته‌ی ماه از دنده‌ی خوک ساخته شده.

توضیح: در دنیا تعداد بی‌شماری فرضیه وجود دارد که ما قادر به ثابت کردنشان نیستیم. پر بودن یا نبودن هسته‌ی ماه از دنده‌ی خوک یکی از این فرضیه‌هاست. شاید فکر کنید که هر آدم «عاقل»ی می‌داند که ماه از دنده‌ی خوک پر نشده است، ولی منتظارتان زیاد است. آدم‌ها ادعاهای اغراق‌آمیزی می‌کنند و کسی هم صرفاً به خاطر این‌که ادعایشان قابل اثبات نیست، کاری به کارشان ندارد.

مثال ۲:

تا به امروز (یعنی تا لحظه‌ای که این جمله را می‌نویسم) علم قادر نبوده از غیرحیات حیات درست کند. بنابراین حیات باید از عاملی الهی نشأت گرفته باشد.

توضیح: قیاس دووجهی کاذب (false dilemma) این مثال به کنار، لازم به ذکر است که عدم توانایی ما در استخراج حیات از غیرحیات تا به این لحظه بدین معنا نیست که این کار ذاتاً غیرممکن است یا ما روزی موفق به انجام آن نخواهیم شد. این مثال صرفاً نشان می‌دهد که ما هنوز نمی‌دانیم چطور این کار را انجام دهیم. اشتباه گرفتن جهل با غیرممکن (یا ممکن) بودن امری مغالطه‌آمیز است.

استثنا: اگر کسی از روی فقدانِ مدرکِ واقعیت یا نتیجه‌ای را استنباط کند، مرتکب مغالطه نشده، بلکه استدلال‌ورزی او معتبر است.

جیمبو: رفیق، تو آدامستو تف کردی تو شربت من؟

دیک: چیزی برای گفتن ندارم.

جیمبو (پس از خالی کردن نوشیدنی‌اش در سینک ظرفشویی در جست‌وجوی آدامس و پیدا نکردن آن) عوضی! چرا درست جواب نمی‌دی؟

راهنمایی: تمام باورهای اصلی فعلی‌تان را بازنگری کنید و ببینید چه تعداد از آن‌ها بر پایه‌ی فقدانِ مدرک بنا شده‌اند، نه وجودِ مدرک. تعدادشان غافلگیرتان خواهد کرد.

دگرگونی: مغالطه‌ی قوی سیاه (*The Black Swan Fallacy*) موقعی اتفاق می‌افتد که شخصی ادعا کند بر پایه‌ی تجربیات در گذشته، باید مدارک و ادعای متناقض را رد کرد. در این حالت این شخص پروسه‌ی استنتاج و اکتشاف را یک الگوریتم مطلق‌گرایانه در نظر گرفته است، در حالی که در واقعیت اینطور نیست. این اسم به یک بیانیه‌ی کلی اشاره دارد که می‌گوید: «همه‌ی قوها سفید هستند» چون هیچ‌کس تاکنون قوی سیاه ندیده است... تا این که یک قوی سیاه پیدا می‌شود. اگر در دنیای پیش از یافته شدن قوی سیاه زندگی می‌کردید، باور منطقی این بود که بگویید «همه‌ی قوهایی که تاکنون شناسایی کرده‌ایم سفید هستند.» همیشه احتمال یافته شدن داده‌هایی را که اطلاعات فعلی را نقض کنند در نظر بگیرید، مگر این که ثابت شود که وجود چنین داده‌ای غیرممکن است. مثلاً بیان این ادعا که «همه‌ی مثلث‌ها سه ضلع دارند» درست و منطقی است.

مغالطه‌ی کلاه‌گیس (*The Toupee Fallacy*) یکی از دگرگونی‌های استدلال جهلی است که اسمی هوشندانه دارد. در این مغالطه دلیل وجود نداشتن مدرک، اشتباه بودن ادعای بیان‌شده است. به این استدلال توجه کنید: «همه‌ی کلاه‌گیس‌ها مصنوعی به نظر می‌رسند. تا حالا هیچ گلاه‌گیسی را ندیدم که نتوانم مصنوعی بودنش را تشخیص دهم.» دلیل این که گوینده تا به حال کلاه‌گیسی ندیده که نتواند مصنوعی بودنش را تشخیص دهد این است که اگر چنین کلاه‌گیسی می‌دید، نمی‌توانست مصنوعی بودنش را تشخیص دهد. این مثال به همه‌ی نمونه‌های مشابه (مثلاً جراحی اندام تناسلی و جراحی پلاستیک سینه) قابل‌تعمیم است.

مغالطه‌ی توسل به معما (*The Appeal to Mystery*) ادعای مشخصی است که بیان می‌کند دلیل این که نمی‌توانیم فلان چیز را ثابت کنیم این است که «معماست.» به جای این که صدق این ادعا را بررسی کنیم، صادق بودن آن را بی‌چون‌وچرا می‌پذیریم و صرفاً با فرض این که این چیز واقعاً معماست، از بررسی دقیق‌تر و عمیق‌تر آن سر باز می‌زنیم. چرا وقتی من ورزش می‌کنم، بوی خوب می‌دم، ولی بقیه بعد از ورزش بوی گند می‌دن؟ واقعاً معمای بزرگیه!

Walton, D. (2010). *Arguments from Ignorance*. Penn State Press.

استدلال بر اساس دیرباوری (Argument from Incredulity) | مغالطه به زبان آدمیزاد (۶۸)

تعریف: مغالطه‌ی استدلال بر اساس دیرباوری موقعی پیش می‌آید که شخصی به دلیل این‌که نمی‌تواند یا نمی‌پذیرد فلان چیز را باور کند، آن را غیرصادق و غیرمحتمل یا استدلال پس آن را پراشکال بیندارد. این مغالطه یکی از زیرمجموعه‌های مغالطه‌ی استدلال جهلی (argument from ignorance) است.

معادل انگلیسی: Argument from Incredulity

معادل‌های جایگزین: توسل به حیرت شخصی، دیرباوری شخصی

شکل منطقی:

شخص ۱ ادعایی می‌کند.

شخص ۲ نمی‌تواند آن ادعا را باور کند.

شخص ۲ بدون ارائه‌ی هیچ دلیلی جز این‌که نمی‌تواند یا حاضر نیست ادعای شخص ۱ را باور کند، این ادعا را کذب یا غیرمحتمل می‌پندارد.

مثال ۱:

(از فیلم بازگشت به آینده (Back to the Future))

مارتی: داک، من از آینده اومدم. من با ماشین زمانی اومدم اینجا که خودت اختراع کردی. حالا به کمکت احتیاج دارم تا به سال ۱۹۸۵ برگردم.

داک: من به اندازه‌ی کافی شوخی‌های مسخره شنیدم. شب بخیر پسری که از آینده اومده!

توضیح: مشخصاً ادعای مارتی غیرعادی است، ولی داک جز ناباوری شخصی دلیل دیگری برای رد کردن ادعای او اعلام نکرد. در ادامه مارتی با اشاره به Flux Capacitor به داک ثابت می‌کند که از آینده آمده و داک هم ادعای او را می‌پذیرد. با توجه به سرشت ادعای مارتی، ردیه‌ی داک بر ادعای مارتی (گرچه از لحاظ فنی مغالطه‌آمیز است) در مقایسه با جدی گرفتن احتمال سفر در زمان و پرسیدن سؤال‌های جدی در این زمینه کاری منطقی‌تر است.

مثال ۲:

ناسا: بله، ما واقعاً روی ماه فرودی موفقیت‌آمیز داشتیم.

TinFoilHatGuy1969: آره جون خودت. لابد می‌خوای بگی الویس هم واقعاً مرده.

توضیح: اکراه برای پذیرفتن دیدگاه‌هایی که در نظر آدم باورناپذیر جلوه می‌کنند مغالطه‌آمیز است، به‌خصوص وقتی این دیدگاه‌ها مشهور باشند و منابع معتبر صحت این ادعاها را تأیید کرده باشند. مثلاً ناسا صحت فرود آمدن روی ماه را تأیید کرده است.

استثناء: به طور مشخص نمی‌توانیم درباره‌ی رد یا تأیید هر دیدگاه عجیب و غریبی که آدمی دیوانه از خودش درآورده وقت بگذاریم. اشخاصی که از اعتبار کمی برخوردارند و می‌خواهند دیدگاه‌های بعیدی را به دنیا عرضه کنند، باید مدارک قوی‌ای برای اثبات ادعاها و پذیرش نظریاتشان ارائه کنند.

حقیقت جالب: یوتوب منبع موثقی نیست، ولی بسیاری از منابع موثق از یوتوب برای به اشتراک گذاشتن محتوایشان استفاده می‌کنند. مشکل اینجاست که TinFoilHatGuy1969 نیز برای به اشتراک گذاشتن محتوایش از یوتوب استفاده می‌کند.

منابع:

Bebbington, D. (2011). Argument from personal incredulity. *Think*, 10(28), 27–28.
<https://doi.org/10.1017/S1477175611000030>

استدلال بر اساس سکوت (Argument from Silence) | مغالطه به زبان آدمیزاد (۶۹)

تعریف: مغالطه‌ی استدلال بر اساس سکوت موقعی پیش می‌آید که شخصی از سکوت طرف بحثش به نتیجه‌ای خاص برسد، در شرایطی که آن شخص حاضر نیست بنا بر هر دلیلی، مدرکی از خود ارائه کند.

معادل انگلیسی: Argument from Silence

معادل لاتین: argumentum e silentio

شکل منطقی:

شخص ۱ ادعا می‌کند X صادق است، سپس سکوت اختیار می‌کند.

شخص ۲ سپس نتیجه‌گیری می‌کند X باید صادق باشد.

مثال ۱:

جی: رفیق، سویچ ماشین من کجاست؟

باب: (چیزی نمی‌گوید)

جی: می‌دونستم تو برداشتیش!

توضیح: اگر کسی حاضر نباشد مدرکی رو کند، لزوماً بدین معنا نیست که استدلال ارائه‌شده صادق یا کاذب است. سکوت باب بدین معنا نیست که او سویچ را برداشته است. شاید او سویچ را برداشته باشد، شاید او می‌داند چه کسی سویچ را برداشته یا شاید او با چشم‌های خودش دیده که یک تیرانسوروس سویچ را بلعیده است. شاید هم حوصله نداشته جواب دهد.

مثال ۲:

موریس: اوه، عجب جوون ساده‌دلی. تو هنوز اول راهی. من یقین دارم چند بُعد حیات وجود داره.

کلیفتون: چطور می‌تونی به چنین چیزی یقین داشته باشی؟

موریس: (یکی از ابروهایش را بالا می‌اندازد، به اعماق چشم‌های کلیفتون زل می‌زند و چیزی نمی‌گوید)

کلیفتون: اوه، قانع کردی.

توضیح: دلیل تأثیرگذار بودن این ترفند این است که دلایل خیالی اغلب قانع‌کننده‌تر از دلایل واقعی هستند. اگر کسی بخواهد قانع شود، با این ترفند قانع می‌شود. ولی این ترفند در باب کسی که اهل تفکر نقادانه است پاسخگو نیست. سکوت جایگزین معتبری برای برهان یا مدرک نیست.

استثنا: به طور کلی، اگر مدرکی موجود نباشد، فقدان مدرک را نمی‌توان جایگزین وجود آن در نظر گرفت. ولی در بسیاری از موارد، اگر کسی از ارائه‌ی مدرک سر باز بزند، همین کار او نوعی مدرک به حساب می‌آید.

در مثال ۱، اگر جی باب را مجبور کند توضیح دهد که چرا به جای جواب دادن به سؤالش سکوت اختیار کرده، شاید جوابی دریافت کند که بتوان از آن به منزله‌ی مدرک استفاده کرد.

راهنمایی: در سکوت قدرت زیادی نهفته است. در فن سخنرانی، اطلاع از این که چه موقع مکث کنید و به مخاطب اجازه دهید سخنان‌تان را هضم کند، به آن‌ها کمک می‌کند حرف شما را بهتر درک کنند. در بحث، مکث کردن پس از ارائه‌ی یک استدلال قوی احتمال پذیرفته شدن استدلال‌تان نزد طرف مقابل بحث را افزایش می‌دهد.

منابع:

Bernecker, S., & Pritchard, D. (2011). *The Routledge Companion to Epistemology*. Routledge.

استدلال ریش (Argument of the Beard) | مغالطه به زبان آدمیزاد (۷۰)

تعریف: مغالطه‌ی ریش موقعی پیش می‌آید که شخصی ادعا کند بین دو منتهی‌الیه یک طیف نمی‌توان تمایزی برقرار کرد، چون بر طیفی که این دو نقطه روی آن قرار دارند، هیچ لحظه یا نقطه‌ی قابل تشخیصی وجود ندارد که در آن این دو منتهی‌الیه به هم برسند. اسم این مغالطه از پارادوکس کپه (The Heap Paradox) در فلسفه گرفته شده که درباره‌ی ریش مرد این سؤال اساسی را مطرح می‌کند: دقیقاً در کدام لحظه صورت یک مرد از «ریش‌دار» به «اصلاح‌شده» تغییر می‌یابد؟

معادل انگلیسی: Argument of the Beard

معادل‌های جایگزین: مغالطه‌ی ریش، مغالطه‌ی کپه‌ها، مغالطه‌ی پارادوکس کپه‌ها، مغالطه‌ی مرد کچل، مغالطه‌ی طیف، مغالطه‌ی مرزبندی، مغالطه‌ی قیاس زنجیره‌ای

شکل منطقی:

X یک منتهی‌الیه و Y منتهی‌الیه دیگری است.

در هیچ نقطه‌ی مشخصی X به Y تبدیل نمی‌شود.

بنابراین بین X و Y تفاوتی وجود ندارد.

مثال ۱:

چرا قانون می‌گه باید ۲۱ سالت باشه تا بتونی الکل بخوری؟ مثلاً اگه ۲۰ سال و ۳۶۴ روز سن داشته باشی و الکل بخوری آسمون به زمین می‌رسه؟ اصلاً فکر کردن بهش هم مسخره‌ست. وقتی یک روز ناقابل چیزی رو عوض نمی‌کنه، پس ۱۰۹۵ روز هم چیزی رو عوض نمی‌کنه. بنابراین اگه سن قانونی نوشیدن الکل به ۱۸ سال تغییر کنه هیچ اتفاق خاصی نمی‌افته.

توضیح: با این که این مثال نماینده‌ی دقیقی از قوه‌ی استدلال آدم‌های ۱۸ ساله نیست (۱۸ ساله‌ها ببخشید)، ولی مغالطه‌ای رایج است. شاید با یک پله جابه‌جایی هیچ تغییری ملموس و واضحی مشاهده نشود، ولی وقتی تعداد این پله‌ها افزایش یابد، الگوی تغییر هرچه بیشتر مشخص می‌شود.

مثال ۲:

ویلارد: امروز فهمیدم که به احتمال هیچ‌وقت کچل نمی‌شم!

فنی: از کجا فهمیدی؟

ویلارد: خب اگه یه تار مومو از دست بدم کچل نمی‌شم، درسته؟

فنی: البته.

ویلارد: آگه دو تار مو از دست بدم چی؟

فنی: بازم کچل نمی شی؟

ویلارد: هر بار که یه تار مو از دست می دم، اون یه تار موی از دست رفته منو کچل نمی کنه. بنابراین من هیچ وقت کچل نمی شم.

فنی: آفرین. تو درمان کچلی رو پیدا کردی: حماقت.

توضیح: ویلارد نکته ای مهم را نادیده گرفته است: «کچلی» واژه ای است در توصیف حالت یا وضعیتی روی یک طیف. با این که بین «کچل» و «غیرکچل» نقطه ی تمایز مشخصی وجود ندارد، ولی تمایز بین این دو منتهی الیه قابل تشخیص و قابل دسترسی است.

استثناء: هرچه طیف مورد بحث گسترده تر باشد، استدلال مغالطه آمیزتر است. هرچه طیف مورد بحث کوچک تر باشد، از مغالطه آمیز بودن استدلال کاسته می شود.

راهنمایی: یادتان باشد به ندرت پیش می آید که در دسته بندی های هر حوزه ای از زندگی مرز مشخصی بین دسته های مختلف وجود داشته باشد. دسته بندی ها چیزهایی هستند که خود انسان ها به وجود آورده اند تا دنیا را بهتر درک کنند، ولی گاهی همین دسته بندی ها انسان را به اشتباه می اندازند و کاری می کنند تا مفاهیم انتزاعی واقعی به نظر برسند.

منابع:

Murray, M., Murray, R. M., & Kujundzic, N. (2005). *Critical Reflection: A Textbook for Critical Thinking*. McGill-Queen's Press - MQUP.

استدلال بر اساس حد وسط (Argument to Moderation) | مغالطه به زبان آدمیزاد (۷۱)

تعریف: مغالطه‌ی استدلال بر اساس حد وسط موقعی پیش می‌آید که شخصی چنین فرض کند که بین دو موضع حد وسطی وجود دارد و موضع صحیحی که باید اتخاذ کرد آن حد وسط است.

معادل انگلیسی: Argument to Moderation

معادل لاتین: argumentum ad temperantiam

معادل‌های جایگزین: توسل به حد وسط، توافق جعلی، مغالطه‌ی خاکستری، مغالطه‌ی نسبت طلایی، مغالطه‌ی میانگین

شکل منطقی:

شخص ۱ می‌گوید A.

شخص ۲ می‌گوید Z.

بنابراین جایی حول و حوش M باید صادق باشد.

مثال ۱:

تو می‌گی ماشینت بیست هزار دلار می‌ارزه، من می‌گم ۱ دلار. پس نه حرف من، نه حرف تو. بیا توافق کنیم و بگیم ماشینت ده هزار دلار می‌ارزه. (البته پیش فرض مثال این است که قیمت واقعی خودرو بیست هزار دلار است).

توضیح: بیست هزار دلار قیمتی معقول برای خودروست، ولی یک دلار به شکلی افراطی غیرمعقول است. حقیقت این است که ارزش خودرو بیست هزار دلار است. اگر کسی پیش خود فکر کند خودرو ۱ دلار یا یک میلیون دلار قیمت دارد، واقعیت عوض نمی‌شود.^۱

مثال ۲:

بسیار خوب، من حاضرم که قبول کنم توی بهشت و جهنم فرشتگان و شیاطین در حال پرسه زدن نیستن. ولی در عوض تو باید قبول کنی خدای یکتا خالق دنیاست. این توافق منصفانه‌ایه؟

توضیح: وقتی پای حقیقت در میان باشد، توافق و مسامحه‌ای در کار نیست. حقیقت حقیقت است. اگر فرشته‌ها، شیاطین و خدا وجود داشته باشند، یعنی وجود دارند. اگر وجود ندارند، یعنی وجود ندارند. مسامحه و بده‌بستان بعضی مواقع جواب می‌دهد، ولی نه در مواقعی که هدف تعیین حقیقت باشد.

^۱ البته قیمت هر چیزی به پولی که شخص حاضر است برای مالکیت آن پردازد بستگی دارد، ولی اجازه دهید استثنائاً این جزئیات را نادیده بگیریم، وگرنه مجبور می‌شوم مثالی دیگر جور کنم.

استثنا: در مواقعی که هر دو منتهی‌الیه به یکسان از ارزش «درست» فاصله‌ی زیادی داشته باشند و ارزشی درست یا منصفانه بین دو ارزش پیشنهادشده وجود داشته باشد، بهتر است میانه‌رو بود.

مثال:

پس داری می‌گی ماشینت چهل‌هزار دلار می‌ارزه. به نظر من که قیمتش یک دلار. پس بیا توافق کنیم و قیمتش رو بیست‌هزار دلار در نظر بگیریم (در صورتی که قیمت واقعی خودرو بیست‌هزار دلار باشد).

راهنمایی: اگر قصد دارید معامله‌ای انجام دهید، حواس‌تان را جمع کنید تا مبادا طرف معامله قیمتی پایین‌تر از حد موردنظر به شما پیشنهاد دهد. کلاً به راحتی اجازه ندهید قیمتی که خودتان مدنظر دارید دستخوش تغییر شود.

منابع:

مغالطه‌ای رایج در اینترنت. منبع علمی برای آن یافت نشد.

استدلال بر اساس جیب (Argument to the Purse) | مغالطه به زبان آدمیزاد (۷۲)

تعریف: استدلال بر اساس جیب موقعی پیش می‌آید که شخصی صدق یا کذب استدلالی را بر اساس وضعیت اقتصادی شخص استدلال‌کننده یا ارزش مالی مرتبط با این صدق بسنجد. توسل به فقر موقعی اتفاق می‌افتد که حقیقت بر پایه‌ی فقیر بودن استدلال‌کننده سنجیده شود و توسل به ثروت موقعی روی می‌دهد که حقیقت بر پایه‌ی ثروتمند بودن استدلال‌کننده مورد سنجش قرار گیرد.

معادل انگلیسی: Argument to the Purse

معادل لاتین: argumentum ad crumenam, argumentum ad lazarum

معادل‌های جایگزین: توسل به فقر، توسل به ثروت، توسل به پول

شکل منطقی:

شخص ۱ می‌گوید Y صادق است.

شخص ۱ بسیار ثروتمند است.

بنابراین Y باید صادق باشد (توسل به ثروت) / یا کاذب باشد (توسل به فقر)

مثال ۱:

مایک: می‌دونستی نویسنده‌ی کتاب «مغالطه به زبان آدمیزاد» کلی پول از اینترنت درآورده؟

جان: که چی؟

مایک: یعنی کتابش فوق‌العاده‌ست!

توضیح: شاید وضع مالی من توجه شرکت‌کنندگان کنفرانس آموی (Amway) را به خود جلب کند، ولی این موضوع به شناخت من از مغالطه‌ها کم‌ترین ربطی ندارد. البته مغالطه‌ی استدلال بر اساس مغالطه (شماره‌ی ۶۴) را به خاطر داشته باشید: مغالطه‌آمیز بودن استدلالی لزوماً به معنای اشتباه بودن نتیجه‌ی آن استدلال نیست!

مثال ۲:

سایمون خیلی فقیره. سایمون می‌گه برای رسیدن به سعادت باید دارایی‌های مادی خودتو رها کنی و به دارایی‌های مادی دولت اکتفا کنی. سایمون خیلی دانااست.

توضیح: مردم هم ثروت زیاد را به دانایی ربط می‌دهند، هم فقر شدید را. آدم‌های ثروتمند ثروتمند و آدم‌های فقیر فقیرند. دانا بودن یا نبودن آدم فقیر یا ثروتمند به وضعیت اقتصادی‌اش ربطی ندارد.

استثنا: اگر ثروت یا فقر فردی به طور مستقیم به ارزش صدق استدلالش ارتباط داشته باشد، مغالطه‌ای اتفاق نمی‌افتد.

مایک: می‌دونستی نویسنده‌ی «مغالطه به زبان آدمیزاد، که توی عرصه‌های اقتصادی پول پارو می‌کنه، کتابی نوشته به اسم «یک سال تا موفقیت» (Year to Success) که آرنولد شوارتزنگر خوندنشو توصیه کرده؟ جان: نمی‌دونستم.

مایک: بد نیست به اون کتاب هم یه نگاه بندازی!

جان: موافقم. مطمئنم بو بنت بابت این‌که این قدر ضایع کتابشو تبلیغ کردی خیلی خوشحال می‌شه.

راهنمایی: اگر کسی اندکی کار خودش را تبلیغ کند اشکالی ندارد.

منابع:

مغالطه‌ای رایج در اینترنت. منبع علمی برای آن یافت نشد.

طفره رفتن (Avoiding the Issue) | مغالطه به زبان آدمیزاد (۷۳)

تعریف: مغالطه‌ی طفره رفتن موقعی پیش می‌آید که طرف در پاسخ خود به یک استدلال، نکات مطرح‌شده در آن استدلال را نادیده بگیرد. برخلاف مغالطه‌ی مرد پوشالی (Strawman Fallacy)، طرف بحث هنگام طفره رفتن استدلالی بی‌ربط دست‌وپا نمی‌کند تا بحث را منحرف کند، بلکه صرفاً از پرداختن به استدلال اصلی سر باز می‌زند.

معادل انگلیسی: Avoiding the Issue

معادل‌های جایگزین: [شکلی از] طفره رفتن از پرسش، خود را به آن راه زدن، منحرف شدن از موضوع، گریز زدن، [شکلی از] پرت کردن حواس مخاطب

شکل منطقی:

شخص ۱ ادعای X را مطرح می‌کند.

شخص ۲ سخنی بی‌ربط به X را مطرح می‌کند.

مخاطبان و/یا شخص ۱ ادعای X را فراموش می‌کنند.

مثال ۱:

دریل: راستشو بگو. به نظرت اگه ما توی ایران به دنیا میومدیم و پدر و مادر ایرانی داشتیم، الان مسیحی بودیم یا مسلمون؟

راس: به نظر من کسانی که توی کشورهای مسیحی به دنیا اومدن خوش اقبالن.

دریل: موافقم، ولی به نظرت اگه ما توی ایران به دنیا میومدیم و پدر و مادر ایرانی داشتیم، الان مسیحی بودیم یا مسلمون؟

راس: ایمانت ضعیفه. باید به درگاه خدا دعا کنی تا ایمانت قوی‌تر بشه.

دریل: فکر کنم حق با توئه. اصلاً برای چی این سؤال پرسیدم؟

توضیح: جواب دادن به بعضی سؤال‌ها و پذیرفتن بعضی پاسخ‌ها کار راحتی نیست. شاید در آن لحظه به نظر برسد که طفره رفتن بهترین راه‌حل ممکن است، اما این کار معادل رها کردن عقل و منطق و صداقت اندیشه است و بنابراین مغالطه‌آمیز است.

مثال ۲:

مالی: ساعت ۳ بامداده. تو مستی. جای ماتیک روی صورتته و پیرهتو برعکس پوشیدی. می‌شه بگی چه خبره؟
ریک: با بچه‌ها رفته بودم بیرون.

مالی: چرا جای مایک روی صورته؟

ریک: عزیزم، امشب چقدر خوشگل شدی!

مالی: (با لحنی آرام‌تر) واقعاً؟ امروز موهامو کوتاه کردم.

توضیح: وقتی کسی سؤال می‌پرسد و با این سؤال‌ها می‌خواهد به نتیجه‌ای خاص برسد، به‌راحتی می‌توان او را از مسیر منحرف کرد. حواستان باشد کسی این حقه را علیه شما به کار نبرد.

استثنا: گاهی اوقات، وقتی بحث احساسی‌ست، منحرف کردن آن راه خوبی برای کاهش فشار است. داستانی بامزه، لطیفه یا هر چیزی که نقش «زنگ تفریح» داشته باشد، می‌تواند بسیار مؤثر باشد، ولی به شرط این‌که بعداً دوباره به موضوع اصلی پرداخته شود.

راهنمایی: اگر می‌دانید باید سؤالی پرسیده شود، ولی می‌ترسید از جواب آن هیچ خوشتان نیاید، آن را پرسید. باید با حقیقت روبه‌رو شد.

دگرگونی: پرت کردن حواس هم یکی از اشکال طفره رفتن است، ولی محدود به حواس‌پرتی لفظی نمی‌شود. مثلاً اگر کسی از شما سؤالی بپرسد و شما نتوانید/نخواهید آن را جواب دهید و بعد وانمود کنید که موبایل‌تان زنگ خورده، باید بروید دستشویی، حمله‌ی قلبی به شما دست داده و... هم از این ترفند استفاده کرده‌اید.

منابع:

مغالطه‌ای رایج در اینترنت. منبع علمی برای آن یافت نشد.

مغالطه‌ی نرخ پایه (Base Rate Fallacy) | مغالطه به زبان آدمیزاد (۷۴)

تعریف: مغالطه‌ی نرخ پایه موقعی پیش می‌آید که شخصی برای ارائه‌ی حکم، اطلاعات آماری را نادیده بگیرد و به جای آن به اطلاعات بی‌ربطی توسل بجوید که در نظر خودش به مسأله مربوط است. این ماجرا معمولاً موقعی اتفاق می‌افتد که شخص مذکور به طور غیرمنطقی باور دارد که آمار در مسأله‌ی مورد بحث جایی ندارد، در حالی که در واقعیت اینطور نیست.

معادل انگلیسی: Base Rate Fallacy

معادل‌های جایگزین: نادیده گرفتن نرخ پایه، فراموشی نرخ پایه، [شکلی از] مغالطه‌ی پیگرد قانونی

مثال ۱:

فقط ۶٪ از داوطلبان توی این مدرسه پذیرفته می‌شن، ولی پسر من خیلی باهوشه. مسلماً می‌پذیرنش.
توضیح: از لحاظ آماری، پسرک شانس کمی برای پذیرفته شدن دارد. این مدرسه برای کودکان باهوش است (و همه این را می‌دانند)، بنابراین بیش‌تر داوطلبان از کودکان باهوش تشکیل شده‌اند. از میان تمام کودکان باهوشی که درخواست پذیرش بدهند، فقط ۶ درصدشان پذیرفته خواهد شد. بنابراین حتی اگر فرزندِ گوینده باهوش باشد، شانس کمی برای پذیرفته شدن خواهد داشت (حدود ۶ درصد).

مثال ۲:

ایمان‌درمانی (Faith Healing) جواب می‌دهد، ولی نه همیشه، به‌خصوص وقتی ایمان آدم قوی نباشد (عموماً قدرت ایمان از پول واریز شده به حساب شخصی که ایمان‌درمانی انجام می‌دهد، تعیین می‌شود). آزمایش‌های تجربی و عاری از تعصب نشان می‌دهند که درصد کم ولی قابل‌توجهی از کسانی که به بیمارهای غیرقابل‌درمانی چون سرطان مبتلا هستند، پس از ایمان‌درمانی سلامتی کامل پیدا کرده‌اند.

توضیح: این‌که سرطان غیرقابل‌درمان بعضی از انسان‌ها درمان شده صحیح است، ولی در مثال بالا به تعداد کسانی که سرطان‌شان بدون ایمان‌درمانی درمان شده اشاره نشده است. از لحاظ آماری، بین افراد مبتلا به سرطان عده‌ای خود به خود درمان می‌شوند. اگر درصد این افراد با درصد افرادی که به ایمان‌درمانی روی آورده‌اند یکسان باشد، یعنی هیچ جادو یا شفای الهی‌ای اتفاق نیفتاده است و همه چیز طبق روال است. متن زیر از انجمن سرطان آمریکا برگرفته شده:

«در حال حاضر هیچ مدرک علمی‌ای وجود ندارد که نشان دهد ایمان‌درمانی می‌تواند سرطان یا بیماری دیگری را درمان کند. بعضی دانشمندان معتقدند تعداد کسانی که درمان‌یافتنشان را به ایمان‌درمانی نسبت داده‌اند، از

تعداد کسانی که سرطان‌شان خود به خود درمان شده کم‌تر است. با وجود این، ایمان‌درمانی قادر است به ذهن آرامش ببخشد، استرس، درد و اضطراب را کاهش و میل به زندگی را افزایش دهد.^۱

استثنا: اگر عواملی وجود دارند که شانس انسان را می‌افزایند و احتمالات آماری موجود را تغییر می‌دهند، داشتن چنین پیش‌فرضی منطقی‌ست، به شرط این‌که گونه‌های مختلف معیار آماری با عواملی که باعث ایجاد این گونه‌های مختلف شده‌اند، منطبق باشد. به عبارت دیگر، شاید مادر در مثال اول می‌داند که پسرش در موسیقی مستعد است و این استعداد بخت پذیرش او را به بیش از ۶ درصد افزایش می‌دهد، ولی اگر مادر فکر کند که این شانس ۵۰٪، ۸۰٪ یا ۱۰۰٪ است، مرتکب مغالطه شده است.

دگرگونی: مغالطه‌ی دادستان (*The Prosecutor's Fallacy*) مغالطه‌ی استدلال آماری است که بهترین مثال از آن در مواقعی اتفاق می‌افتد که دادستان در بیان احتمال گناهکار بودن متهم بزرگنمایی می‌کند. به زبان ریاضی، این مغالطه یعنی بیان این ادعا که احتمال **A** با توجه به **B** با احتمال **B** با توجه به **A** برابر است. مثلاً:

شما بارداری، برای همین می‌شه نتیجه گرفت دهانه‌ی رحم داری. شما دهانه‌ی رحم داری، برای همین می‌شه نتیجه گرفت بارداری. این دو احتمال با هم برابرند.

مشخصاً این بیانیه اشتباه است. احتمال بیانیه‌ی اول نزدیک ۱۰۰ درصد است (می‌گویم نزدیک ۱۰۰ درصد، چون می‌خواهم برای علوم غریبه و جادو نیز احتمالی هرچند کوچک در نظر بگیرم). ولی احتمال بیانیه‌ی دوم به عوالم متعدد دیگری بستگی دارد، ولی اگر بخواهیم آن را به رقم بیان کنیم، مسلماً بسیار کم‌تر از «نزدیک به ۱۰۰ درصد» است. در موارد قانونی، ممکن است دادستان با سوءاستفاده از این مغالطه هیئت منصفه را متقاعد کند که احتمال بی‌گناه بودن متهم بسیار کم است، در حالی که اگر کل جمعیت حساب شود (و درستش هم همین است)، احتمال گناهکار بودن متهم (بر اساس آمار) بسیار کم است.

راهنمایی: سعی کنید در زندگی با خواندن کتاب یا تعلیم دیدن آشنایی خود را با مفهوم احتمالات افزایش دهید. احتمالات از راه‌های مختلفی بر زندگی ما تأثیر می‌گذارند و اگر درک خوبی از این مفهوم داشته باشید، تأثیری مثبت و دائمی بر زندگی‌تان خواهد گذاشت.

منابع:

Bar-Hillel, M. (1977). *The Base-Rate Fallacy in Probability Judgments*. Defense Technical Information Center.

¹ . The American Cancer Society, <http://www.cancer.org/Treatment/TreatmentsandSideEffects/ComplementaryandAlternativeMedicine/MindBodyandSpirit/faith-healing>

مغالطه‌ی مصادره به مطلوب (Begging the Question) | مغالطه به زبان آدمیزاد (۷۵)

تعریف: مغالطه‌ی مصادره به مطلوب موقعی پیش می‌آید که صدق نتیجه‌ی استدلال جزء مفروضات یکی از مقدمه‌های آن باشد. بسیاری از افراد به اشتباه فکر می‌کنند عبارت "begging the question" یعنی «مجبور کردن طرف مقابل به سؤال پرسیدن». معنای این عبارت این نیست. مصادره به مطلوب یکی از اشکال استدلال دوری (circular reasoning) است.

معادل انگلیسی: Begging the Question

معادل لاتین: petitio principii, circulus in probando

معادل‌های جایگزین: درست فرض کردن حکم اصلی، فرض گرفتن جواب، استدلال مرغ و تخم مرغ، استدلال دوری [شکلی از آن]، دور باطل

شکل منطقی:

ادعای X فرض را بر این می‌گیرد که X صادق است.

بنابراین ادعای X صادق است.

مثال ۱:

فعالیت ماوراءطبیعی واقعیه، چون من تجربیاتی داشتم که فقط می‌شه با فعالیت ماوراءطبیعی توصیف‌شون کرد.
توضیح: ادعای «فعالیت ماوراءطبیعی واقعیه» با این مقدمه که «من تجربیاتی داشتم که فقط می‌شه با فعالیت ماوراءطبیعی توصیف‌شون کرد» پشتیبانی شده است. در این حکم فرض مقدمه بر این بوده که ادعای «فعالیت ماوراءطبیعی واقعیه» صادق است.

مثال ۲:

همه می‌خوان عروسک جدید «بهم سیلی بزن الموی خنگ» رو ببینن، چون داغ‌ترین عروسک فصله!
توضیح: این که همه دنبال عروسک هستند، دلیلی برای «داغ» بودن آن در نظر گرفته شده است. بنابراین دلیل ارائه‌شده دلیل موجهی نیست. این دلیل صرفاً بازگویی ادعا به شکلی دیگر برای ثابت کردن صحت ادعاست.
استثناء: بعضی از پیش‌فرض‌ها که مقبول همگانند، مغالطه‌آمیز نیستند.

مثال: مردم دوست دارند غذا بخورند، چون ما از لحاظ زیستی به غذا نیاز داریم.

در این مثال، بعید است کسی درخواست کند «میل مردم به غذا خوردن» اثبات شود، چون پیش‌فرضی ست که همه قبول دارند.

راهنمایی: یادتان باشد در مصادره به مطلوب لازم نیست پرسشی مطرح شود، ولی در مغالطه‌ی سؤال پیچیده
(*The Complex Question Fallacy*) چرا.

منابع:

Walton, D. N., & Fallacy, A. A. P. (1991). Begging the Question.

مغالطه‌ی نمونه‌گیری جانبدارانه (Biased Sample Fallacy) | مغالطه به زبان آدمیزاد (۷۶)

تعریف: مغالطه‌ی نمونه‌گیری جانبدارانه موقعی پیش می‌آید که شخصی با استناد بر نمونه‌ای که جانبدارانه انتخاب شده، یا نمونه‌ای که هدف از انتخاب آن متفاوت جلوه دادن جمعیت مورد مطالعه از واقعیت امر است، درباره‌ی آن جمعیت نتیجه‌گیری کند.

این مغالطه با مغالطه‌ی تعمیم شتاب‌زده (hasty generalization fallacy) شباهت دارد، اما فرق‌شان این است که در مغالطه‌ی تعمیم شتاب‌زده نمونه‌ی مورد بحث از بین گروهی از پیش تعیین شده انتخاب شده و نمونه‌ی کوچک صرفاً نمونه‌ای تصادفی است، ولی کوچک‌تر از آن که بتوان از آن اطلاعات دقیقی استخراج کرد.

معادل انگلیسی: Biased Sample Fallacy

معادل‌های جایگزین: آمار جانبدارانه، نمونه‌ی همراه‌کننده، آمار همراه‌کننده، سوگیری در آمار، سوگیری در نمونه‌گیری، استنتاج جانبدارانه، تعمیم جانبدارانه، نمونه‌ی نامربوط، تعمیم نامربوط

شکل منطقی:

نمونه‌ی S که جانبدارانه است، از جمعیت P گرفته شده است.
نتیجه‌ی C درباره‌ی جمعیت P از نمونه‌ی S استخراج شده است.

مثال ۱:

نتیجه‌ی به‌دست‌آمده از نظرسنجی انجام‌شده بین ۱۰۰۰ خانوادگی آمریکایی صاحب خانه نشان می‌دهد ۹۹٪ کسانی که در نظرسنجی شرکت کردند، دو یا تعداد بیش‌تری خودرو دارند که هرکدامشان به طور میانگین صد هزار دلار قیمت دارند. بنابراین از این یافته نتیجه می‌گیریم آمریکایی‌ها بسیار ثروتمند هستند.

توضیح: محل زندگی این خانواده‌ها کجاست؟ بورلی هیلز، کالیفرنیا. اگر این نظرسنجی در دیترویت گرفته می‌شد، نتیجه‌ای بسیار متفاوت به دست می‌آمد. نتیجه‌گیری درباره‌ی جمعیت کل آمریکا بر پایه‌ی یک نمونه‌ی جغرافیایی و همچنین نظرسنجی از خانواده‌هایی که صاحب خانه هستند مغالطه‌آمیز است.

مثال ۲:

کشیش پیت: همه‌جای دنیا مردم دارن به خدا رو میارن! از هر ۱۰ نفری که مصاحبه کردم، ۹ نفرشون گفتن با عیسی مسیح سر و سرّی عمیق دارن.

فرد: کسایی رو که باهاشون مصاحبه کردی از کجا پیدا کردی؟

کشیش پیت: از کلیسای خودم.

توضیح: کشیش پیت با استناد بر مصاحبه با کسانی که به کلیسایش سر می‌زنند، به نتیجه‌ای کلی درباره‌ی باورهای مردم در «همه‌جای دنیا» رسیده است. همانند این است که بروید با چندتا رقاص برهنه مصاحبه کنید و بعد به این نتیجه برسید که همه‌ی مردم دنیا دوست دارند جلوی غریبه‌ها لخت برقصند.

استثناء: جانبدارانه بودن یا نبودن هر چیزی امری ذهنی (subjective) است، ولی برخی جانبداری‌ها بسیار واضح هستند.

راهنمایی: وقتی پای آمار در میان است، خوب حواستان را جمع کنید. به منبع آمار و جزئیات پژوهشی که آن آمار از درون آن بیرون آمده دقت کنید. در اغلب اوقات جانبداری فرد یا افرادی را که در پس آمارگیری و پژوهش بوده‌اند، خواهید یافت.

منابع:

Halverson, W. H. (1984). *A Concise Logic*. McGraw-Hill Higher Education.

مغالطه‌ی پیروی کورکورانه از مرجع (Blind Authority Fallacy) | مغالطه به زبان آدمیزاد (۷۷)

تعریف: مغالطه‌ی پیروی کورکورانه از مرجع موقعی پیش می‌آید که شخصی صدق گزاره‌ای را صرفاً با اتکا به جایگاه مرجعی بپذیرد که آن را بیان کرده است. گاهی اوقات شخص آن‌قدر تحت نفوذ گوینده است که حتی مدرکی که حرف مرجع را رد می‌کند، نمی‌پذیرد. این مرجع ممکن است پدر و مادر، مربی، رئیس، رهبر نظامی یا مرجعی آیینی باشد.

معادل انگلیسی: Blind Authority Fallacy

معادل‌های جایگزین: اطاعت کورکورانه، توسل به «هم‌تیمی خوب»، دفاع نورمبرگ، [شکلی از] مرجعیت آیینی، توسل به پیروی کورکورانه از مرجع

شکل منطقی:

شخص ۱ می‌گوید Y صادق است.

شخص ۱ مرجع نهایی است.

بنابراین Y صادق است.

مثال ۱:

در جریان دادگاه جنایات جنگی نازی‌ها در نورمبرگ پس از پایان جنگ جهانی دوم، نازی‌ها متهم به نسل‌کشی، کشتار جمعی، شکنجه و جنایات دیگر شدند. آن‌ها در دفاع گفتند: «ما فقط از دستور مافوق‌مان اطاعت می‌کردیم.»

توضیح: بیش‌تر انسان‌ها در ابتدای زندگی‌شان پدر و مادر خود را به چشم مرجعی نهایی می‌بینند و وقتی از آن‌ها سرپیچی می‌کنند با خشم‌شان روبرو می‌شوند. متأسفانه این عادت بد به دوران بزرگسالی انسان‌ها منتقل می‌شود و آن‌ها پدر و مادرشان را با مربی، رئیس، معلم، فرمانده یا یک خدا جایگزین می‌کنند و بدون فکر کردن هر حرفی را که از جانب مرجع زده شود می‌پذیرند. این مغالطه به‌تنهایی بیش‌تر از مجموع مغالطه‌های دیگر باعث و بانی کشت‌و‌کشتار، عذاب و بدبختی شده است.

مثال ۲:

جناب قاضی، توی کتاب مقدس ذکر شده که غیب‌گویان، جادوگران و احضارکنندگان ارواح باید سنگسار بشن و وظیفه‌ی ماست که این کارو انجام بدیم (لاویان ۲۷:۲۰). بنابراین من این حقو داشتم تا دایان وارویک و دوستای غیب‌گوش رو سنگسار کنم.

توضیح: بیش‌تر آمریکایی‌ها تعلیمات کتاب مقدّس را به منزله‌ی بالاترین مرجع قبول دارند، ولی برای اجرای تمام‌وکمال دستوراتش نظام قضایی سر راه‌شان قرار دارد.

استثناء: به نقل از کلنل جسیپ از فیلم چند مرد خوب (A Few Good Men): «پسرجون، ما باید از دستورات مافوق‌مون اطاعت کنیم، وگرنه مردم کشته می‌شن. به همین سادگی. مفهومی؟» من تا به حال در ارتش خدمت نکرده‌ام، بنابراین نمی‌دانم تا کجا حاضرم از دستور مافوقم اطاعت کنم. من نمی‌خواهم کسی به خاطر سرپیچی من از دستورات مافوقم کشته شود، ولی از آن طرف هم نمی‌خواهم کسی به خاطر پیروی کورکورانه‌ی من از دستورات مافوقم کشته شود. شاید به خاطر همین است که در ارتش خدمت نمی‌کنم.

منابع:

مغالطه‌ای رایج در اینترنت. منبع علمی برای آن یافت نشد.

مغالطه‌ی پنجره‌ی شکسته (Broken Window Fallacy) | مغالطه به زبان آدمیزاد (۷۸)

تعریف: مغالطه‌ی پنجره‌ی شکسته موقعی پیش می‌آید که شخصی به اشتباه فکر کند که نابود کردن چیزی و پول خرج کردن برای ترمیم آن سود خالص برای جامعه به همراه دارد. در مقیاسی گسترده‌تر، این مغالطه به تمایل کلی افراد به عدم توجه کافی به هزینه‌ی خسارات واردشده، به‌خصوص خسارتی که جلوی چشم‌شان نباشد (خواه جنبه‌ی اقتصادی داشته باشد، خواه جنبه‌ی دیگر) نیز اشاره دارد. این مغالطه را با خوش‌بین بودن، مثبت‌اندیشی یا تلاش برای بهتر کردن موقعیتی ناخوشایند اشتباه نگیرید. این مغالطه دربرگیرنده‌ی این پیش‌فرض غلط است که سود خالص جنبه‌ی مثبت دارد.

معادل انگلیسی: Broken Window Fallacy

معادل‌های جایگزین: مغالطه‌ی شیشه‌بر

شکل منطقی:

فاجعه‌ی X اتفاق افتاده است، ولی این اتفاق خوبی است، چون در پی آن Y را به دست خواهیم آورد.

مثال ۱:

بابا، من با کوبوندن ماشینت به دیوار در واقع به آمریکا لطف کردم. حالا یه تعمیرگاه می‌تونه از ماشین ما پول دربیاره و حقوق کارگراشو بده. کی می‌دونه، شاید بیان مغازه‌ی خودت و ازت جنسی بخرن!

توضیح: وقتی بچه بودم، از نمونه‌ی مشابه این استدلال استفاده کردم، اما بی‌فایده بود. چنین استدلالی مغالطه‌آمیز است، چون ماشینی که تصادف کرده، جنس نابودشده است. منابع مصرف‌شده برای ترمیم آن صرف جایگزین کردن جنس از دست‌رفته می‌شوند، نه ساختن جنسی جدید.

مثال ۲:

هولوکاست در کل اتفاق مثبتی بود. به لطف هولوکاست الان همه از خطرات نسل‌کشی آگاهن و تا نسل‌های بعدی آگاه می‌مونن.

توضیح: این استدلال واقعاً به کار برده می‌شود. شوخی نمی‌کنم. مردم تمایل دارند به سود شخصی‌شان توجه ویژه نشان دهند (در این مثال، یادگیری درباره‌ی خطرات نسل‌کشی) و ضرری را که برای خودشان ملموس نیست بی‌ارزش جلوه دهند (عذاب غیرقابل‌تصور قربانیان و خانواده‌هایشان).

استثناء: در بعضی موارد فاجعه واقعاً می‌تواند به جامعه کمک کند. مثلاً اگر صاعقه به مقر تولید کراک برخورد کند و آن را بسوزاند و مردم به جایش خیریه بسازند.

منابع:

Russell, D. (1969). *Frederic Bastiat: ideas and influence*. Foundation for Economic Education.

تعریف: مغالطه‌ی بولوریزم ترکیبی از استدلال دوری (circular reasoning) و مغالطه‌ی تکوینی (Genetic Fallacy) است. این مغالطه موقعی پیش می‌آید که شخصی به بهانه‌ی مشکوک بودن به نیت شخص استدلال‌کننده، هویت اجتماعی او یا هر ویژگی دیگری که به هویتش مربوط باشد، استدلالش را معیوب یا کاذب برشمرد.

معادل انگلیسی: Bulverism

شکل منطقی:

شخص ۱ استدلال X را مطرح می‌کند.

شخص ۲ فرض را بر این می‌نهد که شخص ۱ اشتباه می‌کند، چون به نیت او مشکوک است یا با هویت اجتماعی یا ویژگی دیگری که به هویتش مربوط است، مشکل دارد.
بنابراین استدلال X معیوب یا کاذب است.

مثال ۱:

مارتین: همه‌ی آدمای سفیدپوست نژادپرست نیستن.

چارلی: چرا، هستن. تو چون خودت سفیدپوستی این حرفو می‌زنی.

توضیح: چارلی اینجا مرتکب دو خطا شده است: ۱. فرض را بر این گرفته که مارتین در اشتباه است ۲. بر پایه‌ی یکی از ویژگی‌های عرضی هویت او – یعنی رنگ پوستش – به این فرض رسیده است.

مثال ۲:

مامان: یادت باشه عزیزم. هیچ‌کس حاضر نیست گاوی رو بخره که شیرش رو مجانی دریافت می‌کنه.

دختر: تو به خاطر این که مادرمی داری این حرفو می‌زنی.

صبر کن بینم... تو علناً داری می‌گی من گاوم، نه؟

توضیح: در این مثال مادر به دخترش توصیه می‌کند که نزد خواستگاران مذکرش پاکدامنی پیشه کند و بدنش را به راحتی در اختیارشان نگذارد، وگرنه آن‌ها حاضر نمی‌شوند با او ازدواج کنند. با این که این ادعا به خودی خود مشکوک است، ولی دخترک فرض را بر این گرفته که مادرش اشتباه می‌کند، چون به منبع حرف (مادرش) و نیت او (وادار کردن دخترش به ازدواج) مشکوک است. بنابراین دلیل اشتباه بودن حرف مادرش (پیش‌فرض) نیت اوست و به خاطر نیت او است که حرفش اشتباه است (استدلال دوری و مغالطه‌ی تکوینی).

^۱ . برگرفته از نام فردی به اسم Ezekiel Bulver

استثناء: استثنائی در کار نیست، ولی در بعضی موارد باید به هویت شخص استدلال‌کننده توجه کرد. ممکن است آگاهی از این قضیه به نتایج مفیدی ختم شود، ولی در استدلال منطقی مشکل‌زاست.

راهنمایی: اگر دلتان یک لیوان شیر می‌خواهد، یک لیوان شیر بخرید. به کل گاو احتیاج ندارید (صبر کنید بینم، من الآن فحشا را تأیید کردم؟)

منابع:

Root, J., & Martindale, W. (2012). *The Quotable Lewis*. Tyndale House Publishers, Inc.

مغالطه‌ی تقلیل‌گرایی علی (Causal Reductionism) | مغالطه به زبان آدمیزاد (۸۰)

تعریف: مغالطه‌ی تقلیل‌گرایی علی موقعی پیش می‌آید که شخصی گمان کند یک اتفاق فقط یک دلیل یا علت دارد، در حالی که تعداد دلایل و علل وقوع آن بیش‌تر از یک مورد است.

معادل انگلیسی: Causal Reductionism

شکل منطقی:

X پس از Y اتفاق افتاد.

بنابراین Y علت وقوع X است (گرچه که A, B, C و... نیز باعث وقوع X شدند).

مثال ۱:

هنک: چرا ماشینم خورد به درخت؟ چون اون سنجاب لعنتی پرید وسط جاده.
افسر پلیس: فکر نمی‌کنی پیامک فرستادن به زنت و مست بودن حین رانندگی هم توی وقوع حادثه نقش داشته باشن؟

توضیح: امکانش وجود دارد که اگر سنجابی به وسط جاده نمی‌پرید، ماشین هنک به درخت برخورد نمی‌کرد. با وجود این، اگر او حین رانندگی مست نمی‌بود و در حال پیامک فرستادن نبود، به احتمال قریب به یقین می‌توانست جلوی برخورد خودرویش به درخت را بگیرد.

مثال ۲:

به خاطر کتاب «مغالطه به زبان آدمیزاد» بیش‌تر مردم دارن اعتقادشون رو به اشباح از دست می‌دن.
توضیح: به خاطر هندوانه‌ای که زیر بغلم گذاشتی ممنون، ولی این مثال مغالطه‌آمیز است. شاید این کتاب در از بین رفتن اعتقاد به اشباح در زندگی برخی افراد نقشی ایفا کرده باشد، ولی بعید می‌دانم تنها دلیل بوده باشد و مطمئنم که این کتاب در مقیاس وسیع تأثیری بسیار ناچیز دارد.

استثناء: علت و دلیل وقوع اتفاقات قابل بحث است، بنابراین اگر بتوانید ثابت کنید که علت و دلیل وقوع اتفاقی فقط یک چیز بوده است، مغالطه‌ای اتفاق نمی‌افتد.

راهنمایی: «از «عوامل دخیل» بیش‌تر و از «دلیل» و «عامل» به‌تنهایی کم‌تر استفاده کنید.

منابع:

The Journal of Mental Science. (1952). Longman, Green, Longman & Roberts.

مغالطه‌ی گلچین کردن (Cherry Picking) | مغالطه به زبان آدمیزاد (۸۱)

تعریف: مغالطه‌ی گلچین کردن موقعی پیش می‌آید که شخصی برای متقاعد کردن دیگران از میان مدارک موجود مدرکی را که با موضع خودش همسوست به مخاطبان عرضه کند و بخشی را که ضد موضع اوست پنهان نگه دارد. هرچقدر که مدرک پنهان نگه داشته شده قوی‌تر باشد، استدلال شخص مغالطه‌آمیزتر است.

معادل انگلیسی: Cherry Picking

معادل‌های جایگزین: نادیده گرفتن داده‌ی ددرساز، توقیف مدرک، مغالطه‌ی مدرک ناقص، توسل به مشاهدات گزینشی، توسل به حقیقت نصفه‌ونیمه، تقلب ورق جورکردن (Card Stacking)، مغالطه‌ی حذف مدرک، نادیده گرفتن مدرک مخالف، برآورد یک‌طرفه، تحریف، دیدگاه یک‌طرفه

شکل منطقی:

مدرک A و مدرک B موجود است.

مدرک A ادعای شخص ۱ را ثابت می‌کند.

مدرک B ادعای شخص ۲ را ثابت می‌کند. ادعای شخص ۲ با ادعای شخص ۱ متضاد است.

بنابراین شخص ۱ فقط مدرک A را عرضه می‌کند.

مثال ۱:

کارفرما: توی سابقه‌ی کاری شما ذکر شده که سخت‌کوشید، به جزئیات توجه می‌کنید و حاضرید طی ساعات طولانی کار کنید.

اندی: بله قربان.

کارفرما: با کارفرمای قبلی شما صحبت کردم. گفتن که دائماً چیزایی رو که نباید عوض بشن عوض می‌کنید، به حریم خصوصی دیگران اهمیت نمی‌دید و رابطه‌تون با مشتری بسیار ضعیفه.

اندی: بله، اینایی هم که گفتید درستن.

کارفرما: بسیار خب. به تیم شبکه‌ی اجتماعی ما خوش اومدید!

توضیح: به طور کلی سوابق کاری و رزومه‌ها نمونه‌ی بارز گلچین کردن هستند. رزومه را می‌توان به چشم مدرکی برای اثبات صلاحیت شما برای کار کردن در نظر گرفت، ولی بیش‌تر کارفرماها آن‌قدر دانا هستند تا بدانند بیش‌تر رزومه‌ها یک‌طرفه نوشته شده‌اند و برای نزدیک شدن به حقیقت امر و تصمیم‌گیری نهایی باید با متقاضی کار مصاحبه کنند و از مافوق پیشین او توصیه‌نامه دریافت کنند.

مثال ۲:

نامزد انتخاباتی مورد تأیید من ۱۰٪ درآمدش رو به فقرا می‌بخشه، هر یک‌شنبه می‌ره کلیسا و هر هفته یک روز داوطلبانه به نوانخانه خدمت می‌کنه. نتیجه‌گیری من اینه که اون آدم صادق و بااخلاقیه.

توضیح: اطلاعاتی که گوینده جانداخت این بود که این نامزد محترم ۱۰٪ از درآمدش را خرج فاحشه‌بازی می‌کند، هر هفته یک‌شنبه بعد از کلیسا به بار می‌رود (و گاهی هم قبلش) و تنها دلیل کارکردنش در نوانخانه پیدا کردن مشتری برای تجارت مواد مخدرش است.

استثناء: اگر عدم اشاره به بخشی از حقیقت بر درستی نتیجه‌ی نهایی اثر نگذارد، یا همه از آن آگاه باشند، اشاره نکردن به آن در استدلال اشکالی ندارد. مثلاً اگر یک نامزد انتخابی به این قضیه اشاره نکند که هر شب به ۸ ساعت خواب احتیاج دارد و نمی‌تواند ۲۴ ساعته در خدمت مردم باشد، مرتکب مغالطه نشده است.

راهنمایی: اگر حدس می‌زنید کسی حقیقت نصفه‌ونیمه تحویل‌تان می‌دهد، بدون نگرانی از او بپرسید: «آیا چیزی هست که داری از من پنهان می‌کنی؟»

منابع:

Fallacies | Internet Encyclopedia of Philosophy. (n.d.). Retrieved from <http://www.iep.utm.edu/fallacy/#SuppressedEvidence>

مغالطه‌ی تعریف دوری (Circular Definition) | مغالطه به زبان آدمیزاد (۸۲)

تعریف: مغالطه‌ی تعریف دوری موقعی پیش می‌آید که شخصی عبارتی را با استفاده از عبارات درون خود آن تعریف کند. جالب اینجاست که در همین تعریف با به کار بردن عبارت «تعریف» تا حدی قصور از آن تعریف است. بسیار خوب، من دارم زیاد از واژه‌ی تعریف استفاده می‌کنم. لعنتی! دوباره از آن استفاده کردم.

معادل انگلیسی: Circular Definition

شکل منطقی:

عبارت ۱ با استفاده از عبارت ۱ در تعریفش تعریف شده است.

مثال ۱:

تعریف دوری: تعریفی که دوری باشد.

توضیح: این تعریف کارآمد نیست، چون از همان واژه‌های عبارت برای تعریف آن‌ها استفاده شده است.

مثال ۲:

فلیپیتی فلو: باهوش‌تر از فلاپیتی فلیپ.

فلاپیتی فلاپ: خنگ‌تر از فلیپیتی فلو.

توضیح: این دو تعریف در کنار هم دوری بزرگ‌تر از مثال قبلی تشکیل می‌دهند، اما در هر صورت همچنان با دور مواجهیم.

استثناء: بسیاری از تعاریف دوری هستند، اما در فرایند تعریف شدن، شاید آنقدر اطلاعات جانبی ارائه شود تا بتوانیم عبارت را درک کنیم.

مثال:

اخلاقیات: احکام اخلاقی‌ای که بر رفتار فرد یا شیوه‌ی انجام کارها حاکم است.

اصول اخلاقی: اصول درست و غلط که مورد پذیرش فرد یا جامعه قرار دارند.

اصول درست و غلط: اصول اخلاقی یا ایده‌ی اساسی فرد درباره‌ی آنچه رفتار اخلاقی تلقی می‌شود.

راهنمایی: مرز بین مغالطه بودن یا نبودن تعریف دوری همیشه مشخص نیست. گاهی بعضی واژه‌های نهفته در عبارت را می‌توان دوباره استفاده کرد، به شرط این‌که عموم مردم متوجه‌شان شوند. مثلاً:
ابر نیمبوس: ابری که باعث بارندگی می‌شود.

منابع:

Lavery, J., & Hughes, W. (2008). *Critical Thinking, fifth edition: An Introduction to the Basic Skills*. Broadview Press.

مغالطه‌ی استدلال‌ورزیِ دوری (Circular Reasoning) | مغالطه به زبان آدمیزاد (۸۳)

تعریف: مغالطه‌ی استدلال‌ورزیِ دوری نوعی استدلال است که در آن مقدمه‌ها گزاره را تأیید می‌کنند، اما خود مقدمه‌ها هم توسط گزاره مورد تأیید قرار می‌گیرند. در چنین شرایطی، دور باطلی ایجاد می‌شود که در آن هیچ اطلاعات مفیدی به اشتراک گذاشته نمی‌شود. این مغالطه اغلب درون‌مایه‌ی طنزآمیز دارد.

معادل انگلیسی: Circular Reasoning

معادل لاتین: circulus in demonstrando

معادل‌های جایگزین: تفکر تناقض‌آمیز، استدلال دوری، رابطه‌ی علت و معلولی دوری، (شکلی از) تعریف دوری

شکل منطقی:

X به خاطر Y صادق است.

Y به خاطر X صادق است.

مثال ۱:

سرباز جو باوررز: این الکتروولایت‌ها (Electrotytes) چی‌آن؟ شما می‌دونید؟

وزیر دفاع: ازشون... ازشون برای ساخت براندو (Brawndo) استفاده می‌شه.

سرباز جو باوررز: ولی چرا ازشون برای ساخت براندو استفاده می‌شه؟

وزیر دفاع: [پس از مکثی کوتاه دستش را بالا می‌آورد] چون براندو الکتروولایت داره.

توضیح: این مثال از یکی از فیلم‌های موردعلاقه‌ی من به نام احمق‌کراسی (Idiocracy) برگرفته شده است. در این فیلم سرباز جو باوررز (با بازی لوک ویلسون) با گروهی از آدم‌های نه‌چندان باهوش از زمان آینده سر و کله می‌زند. او هرچقدر زور می‌زند، نمی‌تواند به اطلاعات مفیدی درباره‌ی الکتروولایت دست پیدا کند.

مثال ۲:

کتاب مقدس از طرف خدا الهام شده چون خدا خودش اینو گفته... توی کتاب مقدس.

توضیح: مثال بالا یکی از جدی‌ترین استدلال‌های دوری است و بسیاری از انسان‌ها کل زندگی‌شان را بر پایه‌ی آن طرح‌ریزی کرده‌اند. این مثال همانند این است که ایمیلی از شاهزاده‌ای نیجریه‌ای دریافت کنید که در آن ذکر شده او حاضر است ثروت میلیون‌دلاری‌اش را به شما هدیه دهد، ولی به شرط این‌که قبل از آن با ریختن پنجاه‌هزار دلار به حسابش «حسن نیت» خود را به او نشان دهید؛ طبیعی‌ست که نسبت به محتوای ایمیل مشکوک باشید، ولی با خواندن خط آخر آن «من، شاهزاده نوبادولا، به شما اطمینان می‌دهم که این پیغام از

طرف من ارسال شده و معتبر است. می‌توانید به این ایمیل و هر ایمیل دیگری که از طرف من ارسال شده باشد، اعتماد کنید.» به معتبر بودن ایمیل ایمان بیاورید. چرا؟ چون در خود ایمیل ذکر شده است.

استثنا: برخی فیلسوفان اعتقاد دارند که ما هیچ‌گاه نمی‌توانیم از استدلال دوری بگیریم، چون همه‌ی استدلال‌ها در انتها به چند اصل متعارف یا مبادی نخستین ختم می‌شوند. با این حال، حتی اگر چنین وضعی پیش بیاید، چنین دوری آنقدر بزرگ است که در روند استدلال‌ورزی اطلاعات مفیدی در راستای صدق گزاره رد و بدل خواهد شد.

راهنمایی: با حداکثر توان تلاش کنید تا درگیر استدلال‌های دوری نشوید، چون تلاش برای پرهیز از آن قابلیت شما را در استدلال‌ورزی تقویت خواهد کرد. قدرت بالای استدلال اغلب نتیجه‌ی پرهیز از استدلال‌های دوری است.

منابع:

Fallacies | Internet Encyclopedia of Philosophy. (n.d.). Retrieved from <http://www.iep.utm.edu/fallacy>

مغالطه‌ی جابه‌جاییِ قضایای شرطی (Commutation of Conditionals) | مغالطه به زبان آدمیزاد

(۸۴)

تعریف: مغالطه‌ی جابه‌جاییِ قضایای شرطی یعنی جابه‌جا کردن گزاره‌ی مقدم و تالی با یکدیگر در استدلالی منطقی.

معادل انگلیسی: Commutation of Conditionals

معادل‌های جایگزین: مغالطه‌ی گزاره‌ی تالی، معکوس کردن قضیه‌ای شرطی

شکل منطقی:

اگر P پس Q.

بنابراین اگر Q پس P.

مثال ۱:

اگر مدرک دکترا داشته باشم، پس باهوشم.

بنابراین، اگر باهوش باشم، یعنی مدرک دکترا دارم.

توضیح: خیلی‌ها هستند که با مقدمه‌ی اول موافق نیستند، ولی حتی اگر این مقدمه صادق بود، صدق نتیجه را تضمین نمی‌کرد. افراد باهوش زیادی هستند که دکترا ندارند.

مثال ۲:

اگر تبخال بزخم، روی پوستم خارش عجیب ایجاد می‌شود.

بنابراین اگر خارش عجیب روی پوستم ایجاد شود، یعنی تبخال زده‌ام.

توضیح: به‌شخصه خوشحالم که این مثال مغالطه‌آمیز است! همه‌ی خارش‌ها از تبخال ناشی نمی‌شوند.

استثنا: اگر $p=q$ ، بنابراین $q=p$ نیز به ضرورت صادق است.

راهنمایی: اگر فکر می‌کنید که تبخال زده‌اید، به پزشک مراجعه کنید.

منابع:

Pickard, W. A., & Aristotle. (2006). *On Sophistical Refutations*. ReadHowYouWant.com, Limited.

مغالطه‌ی سؤال پیچیده (Complex Question Fallacy) | مغالطه به زبان آدمیزاد (۸۵)

تعریف: مغالطه‌ی سؤال پیچیده به سؤالی اشاره دارد که پیش فرضی در آن نهفته است و در این پیش فرض نیز معنایی ضمنی نهفته است. این معنا از شخص سؤال کننده در برابر تهمت ادعای کذب و بی پایه و اساس محافظت می کند. این مغالطه شکلی از گفتار گمراه کننده است و موقعی به مغالطه تبدیل می شود که مخاطب نتواند پیش فرض و معنای نهفته در آن را در سؤال تشخیص دهد و صرفاً آن را به منزله‌ی حقیقت بپذیرد.

معادل انگلیسی: Complex Question Fallacy

معادل لاتین: plurium interrogatum

معادل های جایگزین: مغالطه‌ی سؤالات بسیار، مغالطه‌ی پیش انگاری، سؤال دوپهلوی، سؤال انحرافی، سؤال کذب

مثال ۱:

هر روز چند بار زنتو کتک می زنی؟

توضیح: حتی اگر شخص مقابل با تأکید پاسخ دهد: «هیچ بار!»، کار از کار گذشته است. اگر کسی این سؤال را بشنود، احتمال دارد باور کند شخصی که این سؤال از او پرسیده شده زنش را کتک می زند. این طرز استدلال مغالطه آمیز، ولی رایج است.

مثال ۲:

چند بار دیگه باید توی مدارسمون تیراندازی اتفاق بیفته تا قانون مالکیت اسلحه رو عوض کنیم؟

توضیح: پیش فرض این سؤال این است که عوض کردن قانون مالکیت اسلحه تعداد تیراندازی هایی را که در مدارس اتفاق می افتند، کاهش خواهد داد. شاید به واقع این طور باشد، ولی این ادعا در خود حکم و لابه لای سؤالی پیچیده تر پنهان شده است. فرد وقتی چنین سؤالی را می شنود، به طور ناخودآگاه سعی می کند برای آن جوابی پیدا کند و حین این که سرگرم یافتن جواب است، به این فکر نمی کند که آیا ادعای ضمنی ای که در سؤال مطرح شده درست است یا خیر. این حقه بسیار هوشمندانه است، ولی این چیزی از مغالطه آمیز بودنش کم نمی کند.

استثنا: اگر اطلاعات ضمنی نهفته در سؤال حقیقتی رایج و شناخته شده باشد، مغالطه ای صورت نمی پذیرد.

توضیح: انسان تا چه مدت می تواند بدون آب زنده بماند؟

پیش فرض نهفته در این سؤال این است که انسان برای زنده ماندن به آب احتیاج دارد. بعید می دانم کسی این حقیقت را کتمان کند.

راهنمایی: یادتان باشد که قربانی اصلی ترفندهای مغالطه‌آمیز مخاطبان بحث یا طرف بحث است، نه شخصی که از ترفند مغالطه‌آمیز استفاده می‌کند.

منابع:

Menssen, S., & Sullivan, T. D. (2007). *The Agnostic Inquirer: Revelation from a Philosophical Standpoint*. Wm. B. Eerdmans Publishing.

مغالطه‌ی تعارض شروط (Conflicting Conditions) | مغالطه به زبان آدمیزاد (۸۶)

تعریف: مغالطه‌ی تعارض شروط موقعی پیش می‌آید که استدلال خودش را نقض کند و به همین دلیل صدق آن غیرممکن باشد.

معادل انگلیسی: Conflicting Conditions

معادل لاتین: contradictio in adjecto

معادل‌های جایگزین: نقض خود، دیدگاهی که خودش را نقض کند

شکل منطقی:

ادعای **X** مطرح می‌شود، ولی همان‌طور که از همه یا بخشی از اجزای آن مشخص است، **X** غیرممکن است.

مثال ۱:

تنها چیزی که قطعی است عدم قطعیت است.

توضیح: طبق تعریفی که از عبارت «عدم قطعیت» در ذهن داریم، امکان ندارد خود آن قطعی باشد. این عبارت خودش را نقض می‌کند.

مثال ۲: برام مهم نیست به چی باور داری، به شرط این‌که باورهایت به دیگران آسیب نزن.

توضیح: این جمله متناقض است. در نگاه اول به نظر می‌رسد «به شرط این‌که» شرطی برای عبارت «برام مهم نیست به چی باور داری» باشد، ولی این‌طور نیست. این سخن باید در همه‌ی شرایط کاذب باشد. چون استدلال‌کننده باید همیشه این موضوع را مدنظر قرار دهد که آیا باور طرف مقابلش به دیگران آسیب می‌زند یا نه.

استثناء: اگر عبارتی که خودش را نقض می‌کند، در قالب حکمی طنزآمیز بیان شود (مثلاً به قصد انتقال حقیقت یا معنایی عمیق‌تر) و نه استدلالی عادی و لزوماً نباید به معنای تحت‌اللفظی آن توجه کرد، مغالطه‌ای اتفاق نمی‌افتد.

حقیقت جالب: این جمله کاذب است.

منابع:

Cicero: Academic Skepticism | Internet Encyclopedia of Philosophy. (n.d.). Retrieved from <http://www.iep.utm.edu/cicero-a/>

مغالطه‌ی خلط توضیح با توجیه (Confusing an Explanation with an Excuse) | مغالطه به

زبان آدمیزاد (۸۷)

تعریف: مغالطه‌ی خلط توضیح واقعیت با توجیه موقعی پیش می‌آید که شخصی وانمود کند توضیح موضوعی تلاش برای توجیه آن، دلیل تراشی برای وقوع آن یا مدرکی برای تأیید صحت آن است.

معادل انگلیسی: Confusing an Explanation with an Excuse

شکل منطقی:

شخص ۱ درخواست می‌کند ادعای X توجیه شود.

شخص ۲ ادعای X را با جزئیات زیاد توضیح می‌دهد.

بنابراین ادعای X توجیه‌شده/صادق است.

مثال ۱:

خانم کرب‌تری: خانم مارتین، فرزند شما به من بی‌احترامی می‌کنه و احترام نمی‌ذاره.

خانم مارتین: به خاطر اینه که بچه‌م فکر می‌کنه شما «یه خانم بوگندوی فقیر هستید که از بچه‌ها متنفره.»

خانم کرب‌تری: چیزی که گفتید رفتارشو توجیه نمی‌کنه!

خانم مارتین: نه، حقیقت محضه.

توضیح: در این مثال خانم کرب‌تری مرتکب مغالطه شد، چون به اشتباه تصور کرد چیزی که خانم مارتین گفته

قرار است توجیه رفتار فرزندش باشد، در حالی که این‌طور نبود.

مثال ۲:

ویرجیل: ادعا شده که پاگنده (Bigfoot) حلقه‌ی مفقود (Missing Link) بین میمون‌های انسان‌نمای بزرگ

(Great Apes) و انسان‌های امروزیه. این ادعا رو چطور توجیه می‌کنید؟

مارشال: خب، «حلقه‌ی مفقود» گونه‌ی جاندار بین دو گونه‌ی دیگه‌ست که در مسیر تکامل قرار دارن.

توضیح: مارشال صرفاً معنای «حلقه‌ی مفقود» را توضیح داد، در حالی که برای ارائه‌ی پاسخ صحیح به سؤال

ویرجیل باید توضیح می‌داد که چرا در نظرش پاگنده حلقه‌ی مفقود است.

استثنا: وقتی هر دو طرف بحث مطمئن باشند که کسی تلاش نمی‌کند چیزی را توجیه کند و صرفاً حقیقتی بیان

شده، مغالطه‌ای اتفاق نمی‌افتد.

راهنمایی: اگر مطمئن نیستید طرف صحبت‌تان در حال توجیه یا بیان حقیقت است، رک و راست منظورش را

پرسید. پیش‌فرض‌هایتان را به حداقل برسانید.

منابع:

مغالطه‌ای رایج در اینترنت. منبع علمی برای آن یافت نشد.

مغالطه‌ی خلط مسأله‌ی توضیح‌داده نشده با مسأله‌ی توضیح‌ناپذیر (**Confusing Currently**)

(Unexplained with Unexplainable) | مغالطه به زبان آدمیزاد (۸۸)

تعریف: مغالطه‌ی خلط مسأله‌ی توضیح‌داده نشده با مسأله‌ی توضیح‌ناپذیر موقعی پیش می‌آید که شخصی فرض را بر این بگیرد مسأله‌ای که در حال حاضر نمی‌توان توضیح داد، توضیح‌ناپذیر است (یعنی توضیح آن غیرممکن است). این طرز تفکر مشکل‌ساز است، چون ما نمی‌دانیم در آینده چه شرایطی پیش می‌آید. شاید شرایط جدید توضیح مسأله‌ی مذکور را ممکن سازد. همچنین نمی‌توان فرض را بر این گرفت که آنچه در حال حاضر توضیح داده نشده قابل توضیح است.

معادل انگلیسی: Confusing Currently Unexplained with Unexplainable

شکل منطقی:

ادعای X در حال حاضر توضیح داده نشده.

بنابراین ادعای X توضیح‌ناپذیر است.

مثال ۱:

تری: نمی‌دونم چرا امروز صبح عروسکم از بالای کمد افتاد زمین. فکر کنم بعضی معماها هیچ‌وقت قرار نیست حل بشن!

توضیح: ناتوانی تری در توضیح این اتفاق بدین معنا نیست که توضیحی برای آن وجود ندارد. شاید بعدها معلوم شود که یکی از اعضاء خانواده برای سر کار گذاشتن تری نخ‌نامرئی را به عروسک وصل کرده و آن را کشیده است. شاید بعدها اخبار اعلام کند در لحظه‌ای که عروسک افتاد، زلزله‌ای خفیف شهر را تکان داد. شاید بعدها معلوم شود موش‌ها به خانه‌ی تری نفوذ کرده‌اند و یکی از این موش‌ها داخل عروسک او لانه کرده است. خلاصه، چیزی را که در آن لحظه نمی‌توان توضیح داد، لزوماً برای همیشه غیرقابل توضیح نمی‌ماند.

مثال ۲:

شاید روزی پی ببریم که انسان‌ها چطور به وجود آمدند، ولی هیچ‌وقت پی نخواهیم برد که چرا.

توضیح: قبل از هر چیزی، باید اشاره کرد که گوینده مرتکب مغالطه‌ی مصادره به مطلوب (**Begging the**)

Question) شده است (یعنی فرض را بر این گرفته که «چرا»یی در این میان وجود دارد). این مورد به کنار، ما

نمی‌توانیم با اطمینان بگوییم که هیچ‌وقت نمی‌توانیم پی ببریم چرا وجود داریم. ممکن است آدم‌فضایی‌ها ما را

خلق کرده باشند تا درباره‌ی ما آزمایش اجتماعی انجام دهند. ممکن است سه و نیم میلیارد سال قبل در زمین

حیات را آفریدند تا ببینند آیا یکی از اعضاء گونه‌ی انسان به نام آلفردو در ساعت ۱۵:۴۶ در تاریخ ۱۲ دسامبر

۲۰۲۳ گوش چپش را می‌خاراند یا نه و وقتی به جواب سؤالشان رسیدند، دکمه‌ی ریست را بزنند و آزمایش دیگری انجام دهند.

استثنا: مثل ادعاهای دیگر، در نظر گرفتن احتمالات دیگر راهی برای پرهیز از ارتکاب این مغالطه است.

مثال:

شاید روزی پی‌ببریم که انسان‌ها چطور به وجود آمدند، ولی شاید هیچ‌وقت پی‌نبریم که چرا (البته با فرض این‌که چرایی وجود دارد).

راهنمایی: واژه‌هایی چون «غیرممکن» و «ممکن» را با احتیاط به کار ببرید. این واژه‌ها در شکل عامیانه‌ی خود اغلب به اشتباه به کار می‌روند.

منابع:

مغالطه‌ای رایج در اینترنت. منبع علمی برای آن یافت نشد.

مغالطه‌ی پیوستگی (Conjunction Fallacy) | مغالطه به زبان آدمیزاد (۸۹)

تعریف: مغالطه‌ی پیوستگی موقعی پیش می‌آید که شخصی فرض کند شرایط خاص‌تر از شرایط کلی محتمل‌تر است. این مغالطه ناشی از طرز تفکری است که گزینه‌های پیش‌روی را جایگزین یکدیگر در نظر می‌گیرد، نه زیرمجموعه‌های مجموعه‌ای واحد و کلی‌تر. این مغالطه موقعی شدت می‌گیرد که با ارائه‌ی اطلاعاتی گزینش‌شده به مخاطب، او را ترغیب کنیم که زیرمجموعه را گزینه‌ای محتمل‌تر در نظر بگیرد.

معادل انگلیسی: Conjunction Fallacy

معادل‌های جایگزین: اثر پیوستگی

شکل منطقی:

X زیرمجموعه‌ی Y است.

بنابراین X از Y محتمل‌تر است.

پیوستگی X و Y (یعنی هردویشان در کنار هم) محتمل‌تر از X به‌عنوان یک جزء است.

مثال ۱:

وقتی در خیابان در حال دویدن هستید، احتمال پاچه‌گیری هاپوی خانگی یکی از رهگذران از پاچه‌گیری عضوی از گونه‌ی سگ‌سانان بیش‌تر است.

توضیح:

این بیانیه مغالطه‌آمیز است، چون «هاپوی خانگی یکی از رهگذران» (البته با فرض این‌که این هاپو سگی واقعی باشد، نه سگ ربات) نیز عضوی از گونه‌ی سگ‌سانان است. گونه‌ی سگ‌سانان شامل گرگ‌ها، گرگ‌های صحرائی آمریکا (Coyote) و همچنین شیتزوی همسایه می‌شود (که به‌احتمال از حرص کوچک بودنش پاچه‌گیری می‌کند!).

مثال ۲: آقای پیپ بسیار خوش‌تیپ و خوش‌قیافه است، شغلش دکوراسیون داخلی و عاشق تمام آهنگ‌های

باربارا استرایسند (Barbra Streisand) است. آیا به آقای پیپ می‌خورد مرد باشد یا مرد همجنس‌گرا؟

توضیح: اگر ادعا کنیم آقای پیپ مردی هم‌جنس‌گراست مرتکب مغالطه شده‌ایم، حتی اگر ایشان شب‌ها در شوی مردان زن‌پوش (Drag Queen) رقاصی کند. آقای پیپ ۱۰۰٪ مرد است و با درصد اطمینان کم‌تری ممکن است مردی هم‌جنس‌گرا باشد، چون گروه «مردان» کلی زیرگروه «مردان هم‌جنس‌گرا» را نیز دربرمی‌گیرد.

استثناء: وقتی شرایط متناقض به صورت تلویحی مورد اشاره قرار بگیرند، ولی به اشتباه بیان شوند، مغالطه‌ای اتفاق نمی‌افتد.

در مثال بالا، سؤال به گونه‌ای مطرح شده که ما ۱۰۰٪ مطمئنیم آقای پپ مرد است، ولی هم‌جنس‌گرا بودن او ۱۰۰٪ معلوم نیست. ولی اگر شخصی که سؤال را پرسیده، به صورت تلویحی اشاره کند «مرد دگرجنس‌گرا» و «مرد هم‌جنس‌گرا» گزینه‌های موجود هستند، مرتکب مغالطه‌ای نشده است، بلکه صرفاً سؤالش را بد بیان کرده است.

راهنمایی: برای آشنایی عمقی با خطاهای شناختی کتاب تفکر، سریع و آهسته (*Thinking, Fast and Slow*) از دنیل کانمن (Daniel Kahneman) و آموس تورسکی (Amos Tversky) را بخوانید.

منابع:

Kahneman, D. (2013). *Thinking, Fast and Slow* (1st edition). New York: Farrar, Straus and Giroux.

مغالطه‌ی تئوری توطئه (Conspiracy Theory) | مغالطه به زبان آدمیزاد (۹۰)

تعریف: مغالطه‌ی تئوری توطئه موقعی پیش می‌آید که شخصی ادعا کند که نمی‌تواند ادعا/استدلالش را ثابت کند، چون گروهی متشکل از دو نفر یا بیش‌تر مدرک موردنیاز برای اثبات ادعا/استدلالش را نابود یا پنهان کرده‌اند. وقتی کسی درستی یا دقت ادعای گوینده را به چالش بکشد، گوینده در جواب می‌گوید که آن شخص نیز در تلاش است تا حقیقت را پنهان کند و حرف او را مدرک محکم‌تری برای درستی و صدق ادعا/استدلال اولیه‌ی خود در نظر می‌گیرد.

معادل انگلیسی: Conspiracy Theory

معادل‌های جایگزین: فرضیه‌ی لغو کردن، پنهان‌سازی، پنهان‌کاری

شکل منطقی:

A صادق است.

دلیل این‌که نمی‌شود صدق آن را ثابت کرد B است.

بنابراین A صادق است.

مثال ۱:

دولت روسیه کشتی نوح را مدت‌ها پیش پیدا کرد، ولی به خاطر نفرت آن‌ها از دین درباره‌ی این موضوع چیزی به مردم نگفت.

مثال ۲:

در سرتاسر جهان، زمین‌شناسان و دانشمندان مدارک قوی‌ای کشف کرده‌اند که ۶۰۰۰ ساله بودن زمین را ثابت می‌کند، ولی چون می‌ترسند به اعتبارشان خدشه وارد شود، این مدارک را رونمی‌کنند.

توضیح: تئوری توطئه یا توهم توطئه از لحاظ روان‌شناسی مبحث پیچیده‌ای است و سوگیری‌های شناختی و مغالطه‌های بسیاری که در این کتاب معرفی شده‌اند در شکل‌گیری چنین طرز فکری دخیل‌اند. به طور عموم مردم این نکته را در نظر نمی‌گیرند که اجرای توطئه‌ای در مقیاس جهانی چقدر غیرمحتمل است و لاپوشانی چنین توطئه‌ای چقدر کار دشواری است. در مثال‌های بالا، کسانی که تفسیر تحت‌اللفظی از کتاب مقدس دارند، دچار ناهماهنگی شناختی (cognitive dissonance) می‌شوند. ناهماهنگی شناختی به تقلای ذهنی‌ای اشاره دارد که در صورت تناقض باورهای شخصی با حقایق بیرونی پیش می‌آید. این تناقض‌های ذهنی باعث می‌شوند مردم به تئوری‌های توطئه‌ای چون موارد اشاره‌شده روی بیاورند و به جای تطبیق دادن باورهایشان با حقایق دنیا، حقایق را تغییر دهند تا مهر تأییدی بر باورهایشان باشد.

استثناء: توطئه و پنهان‌کاری اتفاقاتی غیرممکن نیستند. البته لازم است برای اثبات وجودشان مدرک ارائه کرد، ولی باید به یاد داشته باشیم که امکان وقوع یک اتفاق با احتمال بودن وقوع آن دو مقوله‌ی جدا هستند.

راهنمایی: اگر به نظرتان فلان نظریه‌ی توطئه حقیقت دارد، درباره‌ی آن بیشتر تحقیق کنید و این کار را با ذهنی باز انجام دهید.

منابع:

Barkun, M. (2006). *A Culture of Conspiracy: Apocalyptic Visions in Contemporary America*. University of California Press.

مغالطه‌ی متن‌پریشی (Contextomy) | مغالطه به زبان آدمیزاد (۹۱)

تعریف: مغالطه‌ی متن‌پریشی موقعی اتفاق می‌افتد که جمله‌ای بدون توجه به بافت یا سیاقی که در آن بیان شده نقل شود، به گونه‌ای که معنای آن دچار تحریف شود.

معادل انگلیسی: Contextomy

معادل‌های جایگزین: مغالطه‌ی نقل قول خارج از بافت، نقل قول خارج از سیاق
شکل منطقی:

استدلال X در بافتار متن دارای معنای ۱ است.

استدلال X خارج از بافتار متن دارای معنای ۲ است.

بنابراین معنای ۲ معنای صحیح استدلال X است.

مثال ۱:

دیوید: باورت می‌شه رئیس‌جمهور گفت: «چاق‌ها بازنده‌ن»؟

سم: کجا اینو شنیدی؟

دیوید: یکی از تیتروهای برایت‌برت نیوز بود.

سم: رئیس‌جمهور در واقع گفت: «کسایی که می‌گن "چاق‌ها بازنده‌ن" نه تنها اشتباه می‌کنن، بلکه دارن رفتاری اشتباه و بی‌رحمانه رو ترویج می‌دن.»

توضیح: دیوید از تیترو جنجالی برایت‌برت نیوز فریب خورد. رسانه‌ها با توسل به این ترفند سعی می‌کنند مردم را وادار به کلیک کردن روی مقالاتشان کنند یا درباره‌ی محتوای‌شان بحث کنند. دیوید به سیاق سخن رئیس‌جمهور توجه نشان نداد و به این دروغ دامن زد.

مثال ۲:

تریشا: توی مصاحبه‌ی کاری نماینده‌ی شما اعتراف کرد که دزده!

درک: در اصل ایشون گفت وقتی سه سالش بود، از مغازه یه آب‌نبات دزدید و چنان حس عذاب وجدان شدیدی بهش دست داد که دیگه هیچ‌وقت دزدی نکرد.

توضیح: تریشا داستان نماینده را طوری تحریف کرد که به جای این‌که نشانه‌ی وجدان اخلاقی او باشد، در آن شبیه آدمی خلاف‌کار به نظر برسد. به طور مشخص سیاق و بافتاری که سخنی در آن بیان می‌شود اهمیت زیادی دارد.

استثنا: مردم اغلب می‌گویند «فلان چیز را از سیاقش خارج کرده‌ای» (You're taking that out of context) تا از سنگینی چیزی که هضم آن سخت است بکاهند، ولی گاهی اوقات یک جمله در هر سیاقی قرار داده شود قابل دفاع به نظر نمی‌رسد.

راهنمایی: بهترین جواب به کسی که می‌گوید «فلان چیز را از سیاقش خارج کرده‌ای» این است: «لطفاً برایم در سیاقش قرار بده.» اگر نمی‌توانند یا نمی‌خواهند این کار را انجام دهند، یعنی یک جای کار استدلال می‌لنگد.

منابع:

McGlone, M. S. (2005). Contextomy: the art of quoting out of context. *Media, Culture & Society*, 27(4), 511–522. <https://doi.org/10.1177/0163443705053974>

مغالطه‌ی تحریف تعریف (Definist Fallacy) | مغالطه به زبان آدمیزاد (۹۲)

تعریف: مغالطه‌ی تحریف تعریف موقعی پیش می‌آید که شخصی واژه یا عبارتی را طوری تعریف کند که دفاع از موضعش کار آسان‌تری شود.

معادل انگلیسی: Definist Fallacy

معادل‌های جایگزین: مغالطه‌ی تعریف متقاعدکننده، بازتعریف

شکل منطقی:

X تعریف A است.

X برای استدلال من مخرب است.

بنابراین Y تعریف A است.

مثال ۱:

پیش از صحبت درباره‌ی صدق نظریه‌ی خلقت‌باوری اجازه دهید تعریفی جدید از این نظریه ارائه کنیم: «پذیرش مجموعه باورهایی که حتی از باورهای کسانی که به نظریه‌ی صاف بودن زمین اعتقاد دارند مسخره‌تر است.»

مثال ۲:

پیش از صحبت درباره‌ی صدق نظریه‌ی خلقت‌باوری اجازه دهید تعریفی جدید از این نظریه ارائه کنیم: «ایمان داشتن به نظریه‌ی مضحکی که اثبات قطعی آن غیرممکن است.»

توضیح: در دو مثال بالا موضع گوینده از حرف‌هایی که زده مشخص است. گوینده سعی دارد از فرصت پیش آمده برای تعریف یک مفهوم استفاده کند تا طرف مقابلش را بکوبد و تحقیر کند. گاهی اوقات کسانی که مفاهیم را این‌گونه تعریف می‌کنند امیدوارند تعریفشان پذیرفته شود تا در قیاس با تعریف واقعی بتوانند راحت‌تر به آن حمله یا از آن دفاع کنند.

استثناء: در شرایطی که تعریف به کار برده شده از منابع معتبر برگرفته شده باشد و تعریف دقیقی محسوب شود، مغالطه‌ای اتفاق نمی‌افتد، حتی اگر این تعریف موضع یکی از طرفین بحث را تضعیف کند.

راهنمایی: تعاریفی را که طرف بحث‌تان ارائه کرده نپذیرید، مگر این‌که خودتان هم به به طور مستقل به آن تعریف رسیده باشید یا با آن موافق باشید.

منابع:

Bunnin, N., & Yu, J. (2008). *The Blackwell Dictionary of Western Philosophy*. John Wiley & Sons.

مغالطه‌ی انکار عبارت متصل (Denying a Conjunct) | مغالطه به زبان آدمیزاد (۹۳)

تعریف: مغالطه‌ی انکار عبارت متصل مغالطه‌ای صوری است که در مقدمه‌ی نخست خود بیان می‌کند که حداقل یکی از دو عبارات متصل (گزاره‌های مقدم و تالی) کاذب است و نتیجه‌گیری می‌کند که عبارت دیگر باید صادق باشد.

معادل انگلیسی: Denying a Conjunct

شکل منطقی:

نه P و نه Q.

P نیست.

پس، Q.

نه P و نه Q.

Q نیست.

پس، P.

مثال ۱:

من هم بی‌شعور و هم احمق نیستم.

من بی‌شعور نیستم.

بنابراین من احمق‌ام.

توضیح: شاید من احمق باشم، ولی صدق هر دو مقدمه احمق بودن مرا تضمین نمی‌کند؛ بنابراین این استدلال نامعتبر است. از لحاظ فنی، شکل این استدلال صوری نامعتبر است. «هم بی‌شعور و هم احمق» نبودن فقط بدین معناست که اگر من یکی از این دو صفت را نداشته باشم، صرفاً یکی از این دو صفت را ندارم. از لحاظ منطقی نمی‌توان از این حکم نتیجه‌گیری کرد که حتماً صفت دیگر را دارا هستم.

مثال ۲:

من هم مسیحی و هم شیطان‌پرست نیستم.

من شیطان‌پرست نیستم.

پس مسیحی هستم.

توضیح: صدق هر دو مقدمه تضمین‌کننده‌ی مسیحی بودن من نیست. بنابراین این استدلال نامعتبر است. شکل این استدلالِ صوری نامعتبر است. «هم شیطان‌پرست و هم مسیحی» نبودن فقط بدین معناست که اگر من یکی از این دو صفت را نداشته باشم، صرفاً یکی از این دو صفت را ندارم. از لحاظ منطقی نمی‌توان از این حکم نتیجه‌گیری کرد که حتماً صفت دیگر را دارا هستم.

استثنا: ندارد.

منابع:

Kiersky, J. H., & Caste, N. J. (1995). *Thinking Critically: Techniques for Logical Reasoning*. West Publishing Company.

مغالطه‌ی رفع مقدّم (Denying the Antecedent) | مغالطه به زبان آدمیزاد (۹۴)

تعریف: مغالطه‌ی رفع مقدّم مغالطه‌ای در منطق صوری است و موقعی پیش می‌آید که در مقدّمه‌ی شرطی (اگر/پس) معتبری، مقدّم (آنچه بعد از «اگر» می‌آید) غیرصادق در نظر گرفته می‌شود و سپس نتیجه‌گیری می‌شود که تالی (آنچه بعد از «پس» می‌آید) نیز غیرصادق است.

معادل انگلیسی: Denying the Antecedent

معادل‌های جایگزین: خطای عکس، مغالطه‌ی عکس

شکل منطقی:

اگر P، پس Q.

نه P.

بنابراین، نه Q.

مثال ۱:

اگر موجودی واق‌واق کند سگ است.

این موجود واق‌واق نمی‌کند.

بنابراین سگ نیست.

توضیح: در این مثال به طور دقیق مشخص نیست که مغالطه‌ای اتفاق افتاده یا نه، ولی با توجه به این‌که با استدلالی صوری روبه‌رویم که دارای شکلی دقیق و بی‌چون‌وچراست، حتی اگر نتیجه صادق به نظر برسد، خود استدلال همچنان نامعتبر است. برای همین است که مغالطه‌ها گاهی فریب‌آمیز و غلط‌انداز هستند. اگر موجودی واق‌واق نکند، نمی‌توانیم نتیجه‌گیری کنیم که سگ نیست. شاید این موجود سگی باشد که نمی‌تواند واق‌واق کند.

شخص استدلال‌کننده مغالطه‌ای صوری مرتکب شده است و استدلالش نامعتبر است، چون صدق مقدّمه‌ها لزوماً تضمین‌گر صدق نتیجه نیست.

مثال ۲:

اگه من دسترسی به شبکه‌های غیرمجاز داشته باشم، یعنی تصویر خانم عریانی رو دیدم.

من دسترسی به شبکه‌های غیرمجاز ندارم.

بنابراین تا حالا تصویر خانم عریانی رو ندیدم.

توضیح: این مغالطه در این مثال در مقایسه با مثال اول مشخص تر است. انکار و رفع مقدم (اشاره به دسترسی نداشتن به شبکه‌های غیرمجاز) بدین معنا نیست که باید تالی (یعنی دیدن خانمی عریان) را هم انکار کنیم. شخص استدلال‌کننده مغالطه‌ای صوری مرتکب شده و استدلالش نامعتبر است، چون صدق مقدمه‌ها لزوماً تضمین‌گر صدق نتیجه نیست.

استثناء: ندارد.

راهنمایی: اگر در درک منطق صوری با مشکل مواجه شدید، کلمات را با حروف الفبا جایگزین کنید (همان کاری که در بخش «شکل منطقی» انجام می‌دهم)؛ سپس عبارات مختلف را جایگزین حروف کنید و ببینید منطقی به نظر می‌رسد یا نه.

منابع:

Kiersky, J. H., & Caste, N. J. (1995). *Thinking Critically: Techniques for Logical Reasoning*. West Publishing Company.

مغالطه‌ی رد امر متضایف (Denying the Correlative) | مغالطه به زبان آدمیزاد (۹۵)

تعریف: مغالطه‌ی رد امر متضایف موقعی پیش می‌آید که شخصی انتخاب‌های جایگزین ارائه کند، ولی در عمل انتخاب جایگزینی در کار نباشد. این مغالطه ممکن است موقعی پیش آید که دو قضیه‌ی مانعاًالجمع (اتصال متضایف Correlative Conjunction) به منزله‌ی گزینه‌هایی مطرح شوند و به جای انتخاب یکی از این دو مورد، گزینه‌ی سوم معرفی شود، که معمولاً با هدف پرت کردن حواس طرف از انتخاب بین دو گزینه‌ی ارائه‌شده‌ی بدیل است.

معادل انگلیسی: Denying the Correlative

معادل‌های جایگزین: رد اتصال متضایف

شکل منطقی:

یا X یا نه X.

بنابراین Y.

مثال ۱:

روکو: پنج هزار دلاری رو که به من بدهکاری داری بهم بدی؟

پال: می‌تونم تهیه‌ش کنم.

روکو: یعنی نداری؟

پال: یه نفرو می‌شناسم که داره.

روکو: به سؤال من جواب بده: پولی رو که ازت طلب دارم داری یا نه؟

پال: نه.

(صدای شکسته شدن زانو با چوب بیس‌بال)

توضیح: روکو سؤالی ساده پرسید و پال از ترس جانش به مغالطه‌ی رد امر متضایف روی آورد، یعنی سعی کرد

به معادله‌ای که فقط دو گزینه داشت، گزینه‌ی سوم هم اضافه کند. اگر پال باهوش‌تر بود از این مغالطه استفاده

نمی‌کرد و با صداقت و اندکی قدرت چانه‌زنی زانوهایش را نجات می‌داد:

روکو: پنج هزار دلاری رو که به من بدهکاری داری بهم بدی؟

پال: نه. قبول دارم که به بدقولی کردم، برای همین می‌خوام جبران کنم.

روکو: منظورت چیه؟

پال: فردا همین ساعت ۵۰۰۰ دلار تو برات میارم همین‌جا، به‌علاوه‌ی ۵۰۰ دلار اضافه به خاطر یک روز تأخیر.

روکو: قبوله. فردا همین ساعت همین جا.
(صدای آبدهان قورت دادن)

مثال ۲:

قاضی: صاحب‌خونهت رو کشتی یا نه؟
کرک: باهاش دعوا کردم.

توضیح: در این مثال جواب موردانتظار «بله» یا «خیر» است و جز این دو مورد هیچ جواب قابل قبول دیگری وجود ندارد، ولی کرک با ارائه‌ی گزینه‌ی سوم از جواب دادن به سؤال طفره می‌رود و سؤال اصلی را بی‌جواب می‌گذارد.

استثناء: وقتی گزینه‌هایی که مانع‌الجمع نیستند به شکل گزینه‌های مانع‌الجمع عرضه شوند، کسی که این گزینه‌ها را مطرح کرده مرتکب مغالطه می‌شود، نه کسی که پاسخ می‌دهد (مغالطه‌ی قیاس ذوحدین کاذب *false dilemma*).

راهنمایی: از کسی به اسم «روکو» پول قرض نگیرید.

منابع:

مغالطه‌ای رایج در اینترنت. منبع علمی برای آن یافت نشد.

مغالطه‌ی انفصال (Disjunction Fallacy) | مغالطه به زبان آدمیزاد (۹۶)

تعریف: مغالطه‌ی انفصال موقعی پیش می‌آید که شخصی استدلال کند یک عضو به احتمال زیاد بخشی از یک زیرمجموعه است، نه عضوی از مجموعه که شامل زیرمجموعه است. این مغالطه معمولاً از طرز تفکری ناشی می‌شود که گزینه‌های پیش‌رو را بدیل‌های هم در نظر می‌گیرد، نه اعضائی از یک مجموعه‌ی واحد. این مغالطه در صورت ارائه‌ی اطلاعاتی به مخاطب برای آماده‌سازی ذهن او برای پذیرش زیرمجموعه به منزله‌ی انتخاب محتمل‌تر شدت می‌یابد.

معادل انگلیسی: Disjunction Fallacy

شکل منطقی:

واقعه‌ی X از واقعه‌ی X یا Y محتمل‌تر است.

واقعه‌ی Y از واقعه‌ی X یا Y محتمل‌تر است.

مثال ۱:

آقای پایوس هر یک‌شنبه به کلیسا می‌رود. بیش‌تر چیزهایی را که درباره‌ی دین می‌داند از کلیسا یاد گرفته و زیاد کتاب مقدس نمی‌خواند. آقای پایوس مجسمه‌ی مریم مقدس را در خانه‌اش دارد. پارسال، وقتی رفته بود رم، به واتیکان سر زد. از این اطلاعات می‌توان دریافت که آقای پایوس به احتمال زیاد کاتولیک است، نه کاتولیک یا مسلمان.

توضیح: این سخن اشتباه است. با توجه به اطلاعات داده‌شده احتمال کاتولیک بودن آقای پایوس زیاد است، ولی احتمال «یا کاتولیک» یا «مسلمان بودن» او بیش‌تر است.

مثال ۲:

بیل ۲ متر قدش، لاغر، ولی عضله داره. می‌دونیم که یا بسکتبالیست حرفه‌ایه یا اسب‌سوار. نتیجه‌گیری من اینه که به احتمال زیاد بسکتبالیست حرفه‌ایه، نه بسکتبالیست حرفه‌ای یا اسب‌سوار.

توضیح: این سخن اشتباه است. با این‌که احتمال بسکتبالیست بودن بیل بیش‌تر است (چون به احتمال اسب بیچاره را له می‌کند)، از لحاظ آماری احتمال این‌که یا بسکتبالیست حرفه‌ای باشد یا اسب‌سوار بیش‌تر است، چون این گزینه شامل گزینه‌ی بسکتبالیست حرفه‌ای بودن او نیز هست. اجازه ندهید چیزی که در ظاهر معرفت عام و متعارف به نظر می‌رسد شما را به اشتباه بیندازد.

استثناء: ندارد.

راهنمایی: مدخل مغالطه‌ی انکار عبارت متصل (Conjunction Fallacy) (شماره‌ی ۹۳) را دوباره بخوانید تا تفاوت آن با مغالطه‌ی فعلی جا بیفتد.

منابع:

Gilovich, T., Griffin, D., & Kahneman, D. (2002). *Heuristics and Biases: The Psychology of Intuitive Judgment*. Cambridge University Press.

مغالطه‌ی تمایز بدون تفاوت (**Distinction Without a Difference**) | مغالطه به زبان آدمیزاد (۹۷)

تعریف: مغالطه‌ی تمایز بدون تفاوت موقعی پیش می‌آید که شخصی با استناد به زبان ادعا کند که فلان موضع از موضع دیگر متفاوت است، در حالی که هر دو موضع - حداقل در عمل - یکسان باشند.

معادل انگلیسی: Distinction Without a Difference

شکل منطقی:

حرف A با اولین حرف الفبا تفاوت دارد.

مثال ۱:

سرجیو: امکان نداره من هیچ‌وقت به گذروندن دوره‌ی آموزش رقاصی فکر کنم.

کیتی: نظرت چیه از یکی از همکارام درخواست کنم بهت آموزش بده؟

سرجیو: اگه کسیو می‌شناسی که حاضره به من رقصیدن یاد بده، آره، چرا که نه.

توضیح: شاید سرجیو به خاطر نگرش منفی نسبت به «آموزش رقاصی» چنین حرفی زده، ولی مسأله اینجاست که اگر کسی به او رقصیدن یاد دهد، این یعنی آموزش رقاصی. سرجیو دارد با ظرافت‌های زبانی خودش را فریب می‌دهد.

مثال ۲: ما باید این مسأله را با توجه به آنچه در کتاب مقدس نوشته شده قضاوت کنیم، نه آنچه فکر می‌کنیم در کتاب مقدس نوشته شده یا تفسیری که پژوهش‌گران و متکلمان از آن ارائه کرده‌اند.

توضیح: پیش از این که بگویید: «آمین!»، توجه داشته باشید که این مثال نمونه‌ی بارزی از تمایز بدون تفاوت است. اساساً تنها راه برای خواندن کتاب مقدس تفسیر کردن آن است، یعنی آنچه فکر می‌کنیم در آن نوشته شده. پیش‌فرض ضمنی گوینده این است که تفسیر شخصی فردی خاص (به احتمال خودش) از کتاب مقدس (یعنی چیزی که فکر می‌کند در کتاب مقدس بیان شده) بیان‌گر معنای واقعی آن است و تفاسیر دیگر اشتباه‌اند.

استثناء: گاهی اوقات در اصل تفاوت‌های جزئی نظری بین بعضی از مفاهیم وجود دارد یا به منظور تأکید بین دو عنصر مشابه تمایز ایجاد می‌شود. در چنین شرایطی می‌توان در باب مغالطه بودن یا نبودن آن بحث کرد.

مثال:

مربی: من نمی‌خوام توپ رو بگیری؛ می‌خوام توپ رو تصاحب کنی! (*Coach: I don't want you to try to get the ball; I want you to GET the ball!*)

در عمل معنای هر دو حرف یکسان است، اما ممکن است اثر انگیزه‌بخش داشته باشد، به‌خصوص در بافتی غیراستدلالی.

راهنمایی: در واژگان روزمره‌یتان، عبارت «سعی‌ام رو می‌کنم» را با «تمام سعی‌ام رو می‌کنم» جایگزین کنید. با این‌که ایده‌ی پشت هر دو جمله در ظاهر یکسان است، ولی جمله‌ی دوم به‌مراتب انگیزه‌بخش‌تر است.

منابع:

Smart, B. H. (1829). *Practical Logic, : Or Hints to Theme-writers: to which are Now Added Some Prefatory Remarks on Aristotelian Logic, with Particular Reference to a Late Work of Dr. Whatley's*. Whittaker, Treacher, & Company.

مغالطه‌ی یک بام و دو هوا (Double Standard) | مغالطه به زبان آدمیزاد (۹۸)

تعریف: مغالطه‌ی یک بام و دو هوا موقعی پیش می‌آید که شخصی دو موقعیت را با معیارهای متفاوت بسنجد، در حالی که معیار سنجش آن‌ها باید یکسان باشد. این مغالطه در استدلال‌هایی پیش می‌آید که هدف‌شان تأیید یا رد استدلالی دیگر به شکلی غیرمنصفانه است.

معادل انگلیسی: Double Standard

شکل منطقی:

شخص ۱ ادعای X را مطرح و دلیل Y را برای وقوع آن ارائه می‌کند.
شخص ۲ ادعای Z را مطرح و دلیل Y را برای وقوع آن ارائه می‌کند.
شخص ۱ به شکلی غیرمنصفانه دلیل Y را رد می‌کند، ولی فقط برای ادعای Z ، نه ادعای X .

مثال ۱:

شوهر: حق نداری بری رقصیدن مردها رو تماشا کنی! از زن آدم انتظار نمی‌ره چنین کاری انجام بده!
زن: مگه پارسال خودت نرفتی رقصیدن زنا رو تماشا کنی؟
شوهر: اون کار تفریحی بود. تازه اون قضیه‌ش فرق داشت.
توضیح: معیار اخلاقی شوهر برای همسرش با معیار اخلاقی‌ای که برای خودش تعیین کرده متفاوت است. اغلب مردم موافق خواهند بود که این معیار غیرمنصفانه است.

مثال ۲:

کاتولیک: من می‌دونم پطرس قدیس به دعا‌های ما گوش می‌ده، چون وقتی به درگاهش دعا می‌کنم، بعضی وقتا دعای اجابت می‌شه. اگه دعای اجابت نشه، به خاطر اینه که پطرس قدیس صلاح رو توی این دیده.
پروتستان: متوجه غیرمنطقی بودن حرفت هستی؟ می‌تونی همین حرفو درباره‌ی دعا کردن به درگاه تیر چراغ‌برق هم بزنی.

کاتولیک: از کجا می‌دونی خدا به دعا‌های تو گوش می‌ده؟

پروتستان: خب... من... این قضیه‌ش فرق داره.

توضیح: در بحث‌های مذهبی زیادی پیش می‌آید که معیارهایی که برای انتقاد از مذاهب و فرقه‌های مذهبی دیگر به کار برده می‌شوند، برای زیر سؤال بردن مذهب خود گوینده به کار برده نمی‌شوند. در این مثال، شخص پروتستان خواستار «مدرک» محکمه‌پسندی برای اثبات ادعای شخص کاتولیک است، ولی خودش حاضر نیست توضیح دهد که از کجا می‌داند خدا به دعا‌های او گوش می‌دهد.

استثناء: این مغالطه بیان‌گر این است که معیارهای ما باید در همه‌ی شرایط و در قبال همه‌ی افراد یکسان باشند، ولی گاهی معیارهای متفاوت موجهی وجود دارد. مثلاً حرف‌های یک رئیس‌جمهور با حرف‌های یک ستاره‌ی تلویزیون تفاوت دارد و این دو را نباید به یک چوب راند.

حقیقت جالب: موضع منطقی باور به معیار و استانداردهای برابر است. لازم نیست در دفاع از این موضع بحث کرد. کسی که ادعا می‌کند معیارها و استانداردها نباید برابر باشند، باید برای ادعای خود مدرک بیاورد.

منابع:

مغالطه‌ای رایج در اینترنت. منبعی علمی برای آن یافت نشد.

مغالطه‌ی بوم‌شناختی (Ecological Fallacy) | مغالطه به زبان آدمیزاد (۹۹)

تعریف: مغالطه‌ی بوم‌شناختی موقعی پیش می‌آید که شخصی با توسل به تفسیر داده‌های آماری‌ای که در آن استنتاجاتی درباره‌ی سرشت گروه خاصی عرضه شده، درباره‌ی فردی داخل آن گروه به شکلی مطلق‌گرایانه نتیجه‌گیری کند.

معادل انگلیسی: Ecological Fallacy

معادل‌های جایگزین: مغالطه‌ی استنتاج بوم‌شناختی

شکل منطقی:

گروه X دارای ویژگی Y است.

شخص ۱ در گروه X است.

بنابراین شخص ۱ دارای ویژگی Y است.

مثال ۱:

مردها از زن‌ها نمره‌ی بهتری در ریاضی می‌گیرند. جری مرد است. بنابراین ریاضی جری از ریاضی سیلویا که زن است، بهتر است.

توضیح: نمره‌ی بهتر ریاضی مردها در مقایسه با زن‌ها تعمیمی گروهی است. این بدین معنا نیست که نمره‌ی ریاضی هر مردی از نمره‌ی ریاضی هر زنی بالاتر خواهد بود. اگر درباره‌ی این آمار اطلاعات بیشتر تری داشتیم، می‌توانستیم حدس‌های دقیق‌تری بزنیم. مثلاً اگر می‌دانستیم که نمره‌ی ریاضی مردان به طور میانگین ۸٪ بیش‌تر از زنان است، نمی‌توانستیم ادعا کنیم که هر مرد از هر زن نمره‌ی بهتری کسب خواهد کرد. چون ممکن است توزیع نابرابر در این نتیجه‌گیری تأثیر داشته باشد. یعنی ممکن است اقلیتی از زنان در ریاضی بسیار ضعیف و اقلیتی از مردان در ریاضی بسیار قوی باشند و این توزیع نابرابر باعث شود میانگین به‌دست‌آمده قابل‌اطمینان نباشد.

مثال ۲:

از یکی از پژوهش‌هایی که اخیراً منتشر شده این‌طور برمی‌آید که رفتن به کلیسا رابطه‌ی مستقیمی با ماندگاری ازدواج دارد. در این پژوهش اشاره شده زوج‌هایی که همراه با یکدیگر به کلیسا می‌روند، احتمال بیش‌تری دارد تا آخر عمر همسر یکدیگر باقی بمانند. این موضوع چندان غافلگیرکننده نیست، چون در دین طلاق وجهه‌ای منفی دارد. با وجود این، از این پژوهش نمی‌توان نتیجه‌گیری کرد طلاق گرفتن هر زوجی که با هم به کلیسا نمی‌روند، از طلاق گرفتن زوجی که با هم به کلیسا می‌روند، محتمل‌تر است.

توضیح: برای بیان چنین ادعایی به اطلاعات بیش‌تری درباره‌ی داده‌ی خام استفاده‌شده نیاز داریم. شاید فقط مذهبی‌های معتقدی که هر روز به کلیسا می‌روند، نرخ طلاق بسیار پایین ۲٪ داشته باشند. امکان آن هست کسانی که هیچ‌وقت به کلیسا نمی‌روند، از کسانی که فقط هر یک‌شنبه به کلیسا می‌روند، نرخ طلاق پایین‌تری داشته باشند، ولی به خاطر مذهبی‌های افراطی، مثل مثال قبل با مشکل توزیع نابرابر روبه‌رو هستیم.

استثنا: بیان ادعاهای پیش‌بینی‌کننده درباره‌ی اعضای یک گروه بر اساس داده‌ی موثق کار اشتباهی نیست. مثلاً اگر درون یک قوطی ۹۹۹ آبنبات قرمز و ۱ آبنبات سبز وجود داشته باشد، می‌توانیم ادعا کنیم که هر آبنبات داخل این قوطی به احتمال ۹۹,۹۹ درصد قرمز است.

حقیقت جالب: با این که این مغالطه آماری است، ولی در بیشتر مواقع در موقعیت‌های روزمره مشاهده می‌شود. اگر حوصله‌ی خواندن علم آمار را داشته باشید، درک مغالطه‌های آماری می‌تواند برای پشت سر گذاشتن موانع زندگی عادی‌تان مفید باشد.

منابع:

Babbie, E. R. (2016). *The Basics of Social Research*. Cengage Learning.

مغالطه‌ی ریشه‌شناختی (Etymological Fallacy) | مغالطه به زبان آدمیزاد (۱۰۰)

تعریف: مغالطه‌ی ریشه‌شناختی موقعی پیش می‌آید که شخصی ادعا کند معنای معاصر واژه‌ای باید مشابه معنای تاریخی‌اش باشد. این مغالطه تکامل زبان و ذات زبان‌شناسی را نادیده می‌گیرد و معمولاً موقعی اتفاق می‌افتد که استدلال‌کننده پی‌می‌برد معنای تاریخی واژه‌ای بیش‌تر با استدلالش تناسب دارد. این مغالطه تعبیر دیگری از مغالطه‌ی توسل به تعریف (Appeal to Definition) است.

معادل انگلیسی: Etymological Fallacy

شکل منطقی:

X به شکل Y تعریف می‌شود.

X قبلاً به شکل Z تعریف می‌شد.

بنابراین X یعنی Z.

مثال ۱:

البا: باورم نمی‌شه منتقد هنریه گفت تابلوم مزخرفه!

رونا: به احتمال منظورش معنای قدیمی واژه‌ست: آراسته‌شده با چیزهای فریبنده. یعنی اغواگر!

البا: بله! منطقی به نظر می‌رسه!

توضیح: مزخرف (awful) زمانی چنین معنایی می‌داد، ولی اکنون دیگر کسی این واژه را بدین معنا به کار نمی‌برد، حداقل نه به شکلی جدی. درست است که چنین برداشتی از معنای این واژه حال‌البا را بهتر می‌کند، ولی نمی‌توان به این دلیل حقیقت را کتمان کرد.

مثال ۲:

استیو: به نظرم این شگفت‌انگیزه (fantastic) که تو و سیلویا دارید با هم ازدواج می‌کنید!

چاک: باورم نمی‌شه فکر می‌کنی ازدواج من با سیلویا خیالات محضه! به هر حال fantastic چنین معنایی می‌ده.

توضیح: بله، درست است که زمانی واژه‌ی fantastic در توصیف چیزی به کار می‌رفت که فقط در دنیای خیالات وجود دارد، ولی امروزه معنای عامیانه‌ی آن فرق کرده و گونه‌ای ابراز شگفتی مثبت و گاهی اغراق‌شده محسوب می‌شود.

استثنا: اگر منبعی غیرقابل‌اطمینان تعریفی ساختگی از واژه‌ای ارائه دهد، این تعریف مدرن را نمی‌توان جایگزین تعاریف «تاریخی» در نظر گرفت.

راهنمایی: هیچ وقت در زبان انگلیسی یک زن خانه‌دار را **Hussy** صدا نکنید. با این که این واژه از لغت **Housewife** به معنای زن خانه‌دار گرفته شده، ولی امروزه صفتی است که به زن بد اخلاق و گستاخ اطلاق می‌شود.

منابع:

Wilson, K. G. (1993). *The Columbia Guide to Standard American English*. Columbia University Press.

مغالطه‌ی اشتراک لفظ (Equivocation) | مغالطه به زبان آدمیزاد (۱۰۱)

تعریف: مغالطه‌ی اشتراک لفظ موقعی پیش می‌آید که شخصی عبارتی مبهم را به شکلی دوپهلوی به کار برد و بدین ترتیب استدلالش را گمراه‌کننده جلوه دهد.

معادل انگلیسی: Equivocation

معادل‌های جایگزین: سخن دوپهلوی

مثال ۱:

من دوست دارم کریسمس بهم خوش بگذره، ولی حاضر نیستم اون کاری رو که تو اون آهنگ کریسمس معروفه می‌گن انجام بدم (Make the Yuletide Gay). فکر نمی‌کنم گرایش جنسی ربطی به خوش‌گذرونی توی کریسمس داشته باشه.

توضیح: در این مثال واژه‌ی «Gay» یعنی شاد و خوشحال. ربطی به هم‌جنس‌گرایی ندارد.

مثال ۲:

کشیش بهم گفت باید ایمان داشته باشم.

من ایمان دارم که پسر امسال عملکرد خوبی توی مدرسه خواهد داشت.

بنابراین کشیش باید ازم راضی باشه.

توضیح: واژه‌ی «ایمان» در جمله‌ی کشیش به معنای ایمان داشتن به خدا بدون مدرک کافی‌ست. این «ایمان» با «ایمان» داشتن به پسران برای داشتن عملکردی خوب در مدرسه که به «ایمان» داشتن به شخص پسران منجر می‌شود، فرق دارد.

استثناء: اگر قصد مزاح کردن باشد، اشتراک لفظ خوب جواب می‌دهد و مغالطه هم به شمار نمی‌آید.

راهنمایی: اگر درباره‌ی اشتراک لفظ به کسی مظنون هستید، همه‌ی تعاریف واژه را با خود آن جایگزین کنید و ببینید کدام‌شان منطقی به نظر می‌رسد.

منابع:

Parry, W. T., & Hacker, E. A. (n.d.). *Aristotelian Logic*. SUNY Press.

مغالطه‌ی مقدمه‌های مانع‌الجمع (Fallacy of Exclusive Premises) | مغالطه به زبان آدمیزاد (۱۰۲)

تعریف: مغالطه‌ی مقدمه‌های مانع‌الجمع شکل معیاری از قیاس حملی (categorical syllogism) است که دو مقدمه‌ی سلبی دارد. این فرضیه‌ها یا در قالب «هیچ X ی Y نیست» یا «بعضی X ها Y نیستند» نمود پیدا می‌کند.

معادل انگلیسی: Exclusive Premises

شکل منطقی:

هیچ X ی Y نیست.

بعضی Y ها Z نیستند.

بنابراین بعضی Z ها X نیستند.

هیچ X ی Y نیست.

هیچ Y ی Z نیست.

بنابراین هیچ Z ی X نیست.

مثال ۱:

هیچ کانگوروی مشت زن حرفه‌ای نیست.

بعضی از مشت زن‌های حرفه‌ای مورمون نیستند.

بنابراین بعضی مورمون‌ها کانگورو نیستند.

مثال ۲:

هیچ حیوانی حشره نیست.

بعضی حشرات سگ نیستند.

بنابراین بعضی سگ‌ها حیوان نیستند.

مثال ۳:

هیچ حیوانی حشره نیست.

هیچ حشره‌ای سگ نیست.

بنابراین هیچ سگی حیوان نیست.

توضیح: یادتان باشد: دلیل خطرناک بودن مغالطه‌ها این است که در نگاه اول استدلالی معقول به نظر می‌رسند. نتیجه‌ی به‌دست‌آمده در مثال ۱ منطقی به نظر می‌رسد، ولی منطقی نیست. از دو مقدمه‌ی اول نمی‌توان به‌طور منطقی به نتیجه‌ی ذکرشده رسید. حالا به مثال ۲ و ۳ نگاه کنید. با استفاده از شکل منطقی استدلال قبلی مرتکب همان مغالطه شده‌ایم، اما با عوض کردن عبارات مشخص است که یک جای کار می‌لنگد و واقعاً همین‌طور است. این نوع استدلال، یعنی قیاس حملی، نمی‌تواند دو مقدمه‌ی سلبی داشته باشد، چون نامعتبر از آب درمی‌آید.

صادق به نظر رسیدن نتیجه به معنای معتبر بودن استدلال (یا در زمینه‌ی استدلال‌های غیرصوری (Informal) قوی به نظر رسیدن آن‌ها) نیست.

استثناء: ندارد.

راهنمایی: اشکال مغالطه‌های صوری را یاد بگیرید تا بتوانید به راحتی مانع استدلال‌های صوری نامعتبر شوید.

منابع:

Goodman, M. F. (1993). *First Logic*. University Press of America.

مغالطه‌ی وجودی (Existential Fallacy) | مغالطه به زبان آدمیزاد (۱۰۳)

تعریف: مغالطه‌ی وجودی مغالطه‌ای صوری است و موقعی اتفاق می‌افتد که قیاسی حملی با استفاده از دو مقدمه‌ی کلی («همه») به نتیجه‌ای جزئی («بعضی») برسد.
در قیاس حملی معتبر اگر دو مقدمه کلی باشند، نتیجه نیز باید کلی باشد.
برای درک این مغالطه فرض کنید ما به گروهی اشاره کنیم بدون هیچ عضوی، اما نتیجه‌گیری چنین بیان کند که «بعضی» اعضاء در این گروه وجود دارند. دلیل اشتباه بودن استدلال همین است.

معادل انگلیسی: Existential Fallacy

معادل‌های جایگزین: مثال آوردن وجودی

شکل منطقی:

همه‌ی Xها Y هستند.

همه‌ی Zها X هستند.

بنابراین بعضی از Zها Y هستند.

مثال ۱:

همه‌ی پرستاران بچه جوش صورت دارند.

همه‌ی اعضاء باشگاه پرستاران بچه پرستار هستند.

بنابراین، بعضی از پرستاران باشگاه پرستاران بچه جوش صورت دارند.

مثال ۲:

همه‌ی موجودات جنگل‌زی در درختان زندگی می‌کنند.

همه‌ی لپرکان‌ها موجود جنگل‌زی هستند.

بنابراین بعضی از لپرکان‌ها در درختان زندگی می‌کنند.

توضیح: در هر دو مثال، دلیل وقوع مغالطه این است که از دو مقدمه‌ی کلی به نتیجه‌ای جزئی رسیده‌ایم، ولی نتیجه‌ی مثال ۱ منطقی به نظر می‌رسد، نه؟ توجه داشته باشید که اگر نتیجه صادق به نظر می‌رسد، بدین معنا نیست که منطقی به کار گرفته شده برای رسیدن به آن نیز معتبر است. برای همین است که آزمون‌های SAT و GRE ما را گمراه می‌کنند. در ضمن از لحاظ فنی در مثال بالا، همه‌ی پرستاران باشگاه پرستاران جوش صورت دارند، نه فقط بعضی‌هایشان.

حال به مثال دوم نگاه کنید. شکل آن با مثال قبلی یکسان است، ولی وقتی از طبقه‌بندی‌ای استفاده می‌کنیم که (در نظر بیشتر مردم) عضوی ندارد (لپرکان یا جن جنگل)، نتیجه‌ی به دست آمده کاذب از آب درمی‌آید.

استثناء: برخلاف بیشتر مغالطه‌های صوری، این مغالطه استثناء هم دارد. اگر به طور انحصاری از منطق ارسطویی استفاده کنیم، این مغالطه اتفاق نمی‌افتد، چون ظاهراً پیش‌فرض ارسطو این بود که گروه‌ها عضو دارند، حتی اگر به وضوح به این موضوع اشاره نشده باشد.

راهنمایی: وقتی ادعایی مطرح می‌کنید، در بستر ادعا تا حد امکان دقیق باشید. صرفاً نگوئید «مردان عوضی‌اند»، بگوئید «بعضی از مردان عوضی‌اند» یا حتی بهتر از آن «۱۲,۶۲ درصد مردان عوضی‌اند».

منابع:

Goodman, M. F. (1993). *First Logic*. University Press of America.

مغالطه‌ی تشابه موسّع (Extended Analogy) | مغالطه به زبان آدمیزاد (۱۰۴)

تعریف: مغالطه‌ی تشابه موسّع موقعی پیش می‌آید که شخصی ادعا کند دو چیز به شکلی شبیه به یکدیگر هستند و یکی از آن دو چیز شبیه به چیز دیگری است، بنابراین هر دو آن چیزها شبیه به آن «چیز دیگر» هستند. مغالطه‌ی تقلیل به هیتلر (reductio ad Hitlerum Fallacy) نوعی تشابه موسّع است، چون تلاشی است تا رفتار شخصی را به رفتار دیوانه‌وار هیتلر ربط داد، در حالی که معمولاً رفتار طرف به مراتب ملایم‌تر است.

معادل انگلیسی: Extended Analogy

شکل منطقی:

A از بعضی لحاظ شبیه B است.

C به شکلی متفاوت شبیه B است.

بنابراین A شبیه C است.

مثال ۱:

جنی: کسی که با کشته شدن حیوانا برای تأمین غذا مشکلی ندارد، طبعاً نباید با موجودات بیگانه و پیشرفته‌ای که ما انسان‌ها رو برای تأمین غذا بکشد مشکلی داشته باشه.

کارل: میوه‌خوارها، آدمای دیوانه‌ای که جز میوه‌ای که از درخت افتاده باشه حاضر نیستن چیزی بخورن هم با کشتن حیوانا برای تأمین غذا مخالفن. تو هم مثل اونا دیوانه‌ای؟

توضیح: با این که در توانم نمی‌بینم خودم را از خوردن گوشت منع کنم، ولی به نظرم جنی با تشابهی معتبر نکته‌ی خوبی گفته است. کارل با استفاده از زبان تحریک‌کننده سعی دارد سرچشمه را آلوده کند (Poisoning the Well)، ولی خطای او به کنار، او با استفاده از مغالطه‌ی تشابه موسّع وانمود می‌کند که جنی هم مثل میوه‌خوارها «دیوانه» است، چون دیدگاه‌شان درباره‌ی استفاده از حیوانات برای سیر کردن شکم مشابه یکدیگر است.

مثال ۲:

علم اغلب درباره‌ی مسائل مختلف اشتباه می‌کند. تقریباً اوایل قرن ۲۰ بود که فیزیک ذرات رونق پیدا کرد و دانشمندان متوجه شدند اتم کوچک‌ترین ذره در جهان نیست. شاید به‌زودی دریابیم که علم درباره‌ی سن جهان آفرینش، عدم امکان وقوع سیلی جهان‌شمول، نظریه‌ی فرگشت و هر حقیقت علمی دیگری که با کتاب مقدس تناقض دارد، اشتباه می‌کرده است.

توضیح: برای درک بهتر این مغالطه بهتر است با توسل به ادعای فرگشت آن را در شکل منطقی‌اش قرار دهیم:

مقدمه‌ی ۱: تصوّر این‌که اتم کوچک‌ترین ذره است، خطای علم بود.

مقدمه‌ی ۲: نظریه‌ی فرگشت نیز خطای علم است.

نتیجه: بنابراین تصور علم مبنی بر این‌که اتم به منزله‌ی کوچک‌ترین ذره‌ی موجود است، مثل تصوّر علم مبنی بر صحیح بودن نظریه‌ی فرگشت است.

مقدمه‌ی ۲ ادعای بزرگی است، ولی مغالطه به حساب نمی‌آید. یادتان باشد، لازم نیست مقدمه‌ها صادق باشند تا استدلال نهایی معتبر باشد، ولی اگر هر دو مقدمه صادق باشند، آیا نتیجه نیز باید صحیح باشد؟ خیر، به دلیل تشابه موسّع. دلیلش این است که اگر نظریه‌ی فرگشت اشتباه باشد، دلیل اشتباه بودنش با اشتباه بودن فرض دانشمندان در باب اتم به‌مثابه کوچک‌ترین ذره متفاوت است. در این مثال «علم» اشتباه می‌کرد، چون در زمان آن اکتشاف‌ها حقیقت به طور کامل در دسترس نبود. اگر نظریه‌ی فرگشت اشتباه از آب دربیاید، همه‌ی اکتشاف‌ها و حقایقی که بر اساس آن بدان‌ها رسیده‌ایم، همه‌ی علمی که پایه‌و‌اساس‌شان نظریه‌ی فرگشت است و پیشرفت‌های صورت‌گرفته در حوزه‌ی داروشناسی و پزشکی نیز متعاقباً اشتباه از آب درمی‌آیند. چنین اشتباهی فراتر از تصور است و عواقبی در پی دارد که هسته‌ی درک و مشاهدات علمی کنونی ما را دگرگون می‌کند.

استثنا: اگر شخصی بتواند با مدرک نشان دهد که ارتباط بین همه‌ی موضوعات یکسان است، مغالطه‌ای اتفاق نمی‌افتد.

تصور این‌که هویج احساسات دارد، دیوانگی است.

تصور این‌که گاو احساسات دارد، دیوانگی است.

بنابراین گیاه‌خواران و میوه‌خواران به یک اندازه دیوانه هستند.^۱

راهنمایی: مردم را «دیوانه» خطاب نکنید. ارزش‌گذاری‌های روان‌شناسانه را به اشخاص متخصص بسپرید. به جای دیوانه بگویید «گاگول».

منابع:

مغالطه‌ای رایج در اینترنت. منبع علمی برای آن یافت نشد.

^۱. البته لازم به ذکر است که به نظر من گیاه‌خواران دیوانه نیستند و فکر نمی‌کنم میوه‌خوارها دیوانه باشند. به نظر من حیوانات قطعاً احساس دارند، ولی هویج‌ها؟ مطمئن نیستم.

مغالطه‌ی ابهام‌گویی عمدی (Failure to Elucidate) | مغالطه به زبان آدمیزاد (۱۰۵)

تعریف: مغالطه‌ی ابهام‌گویی عمدی موقعی پیش می‌آید که واژه یا مفهومی دشوارتر از آنچه که هست تعریف شود.

معادل انگلیسی: Failure to Elucidate

معادل لاتین: obscurum per obscurius [ابهام به واسطه‌ی ابهام بیش‌تر]

شکل منطقی:

شخص ۱ ادعایی مطرح می‌کند.

شخص ۲ درخواست می‌کند ادعای مطرح‌شده یا یکی از عبارات دخیل در آن رفع ابهام شود.

شخص ۱ ادعا یا عبارت مذکور را به شکلی گیج‌کننده‌تر بازگو می‌کند.

مثال ۱:

تریسی: من از فاز یارو خوشم نمیاد.

تی‌جی: منظورت چیه؟

تریسی: منظورم اینه که پرتو ظریف و درخشانی از خودش ساطع می‌کنه که بار منفی داره.

توضیح: این مغالطه بسیار رایج است، اما به ندرت به منزله‌ی «مغالطه» شناسایی می‌شود. معمولاً ما از ترس آبرویمان جملات گیج‌کننده را به مثابه توضیحات صحیح می‌پذیریم، یعنی وانمود می‌کنیم عبارتی که تعریف شده برایمان روشن است. این پرتویی که تریسی از آن حرف می‌زند چیست؟ چطور می‌توان آن را تشخیص داد؟ آیا واقعاً چنین پرتوهایی بار منفی و مثبت دارند؟ از کجا می‌شود فهمید؟

مثال ۲:

لیندا: ما توی دنیایی زندگی می‌کنیم که تحت تسخیر اشباحه. مطمئنم.

راب: منظورت از «اشباح» چیه؟

لیندا: جوهری فرامادی.

توضیح: گاهی به اشتباه فکر می‌کنیم چون واژه‌های مترادف یک عبارت را بلدیم، بهتر درک می‌کنیم که آن عبارت دقیقاً نماینده‌ی چیست. مثال بالا نمونه‌ای از این طرز تفکر اشتباه است. لیندا هر چند بار که دلش بخواهد می‌تواند واژه‌ی «شبح» را بازتعریف کند، ولی درک ما از ذات شبح همچنان ناقص باقی می‌ماند. حتی اگر فرض کنیم که نفهمیدیم منظور از واژه‌ی «شبح» چیست، «جوهر فرامادی» همچنان تعریف ناقصی از این واژه است. شاید در این مثال در این حد به ما کمک کند که مطمئن شویم لیندا از نوشیدنی الکلی صحبت

نمی‌کند [Spirit به انگلیسی دو معنا دارد: نوشیدنی الکلی و شیخ]، ولی به طور کل از لحاظ مفهومی «جوهر فرامادی» به چه چیزی اشاره دارد؟ به ویژه، اگر «جوهر» به چیزی اشاره دارد که از لحاظ فیزیکی یا مادی وجود خارجی دارد، آیا اصلاً «جوهر فرامادی» معنای خاصی را دربرمی‌گیرد؟ گاهی ما به شکلی مغالطه‌آمیز وانمود می‌کنیم که می‌دانیم واژه یا عبارتی بیان‌گر چیست، در حالی که در واقع نمی‌دانیم.

استثنا: برخی افراد دایره‌ی واژگانه محدودی دارند. اگر نتوانند از واژه‌ی دقیق استفاده کنند، تقصیر خودشان نیست. ولی بهتر است واژگانی را که استفاده می‌کنید، تا حد امکان با سواد و درک مخاطب‌تان تطبیق دهید.

راهنمایی: ابهام‌گویی عمدی اغلب بحث‌های بی‌فایده و بی‌انتهایی ایجاد می‌کند. برای نمونه این سخن رایج را در نظر بگیرید: «تفنگ‌ها آدم‌ها را نمی‌کشند. آدم‌ها آدم‌ها را می‌کشند.» این سخن به یک «بنابراین» و در پی آن به یک نتیجه‌گیری احتیاج دارد. مثلاً «تفنگ‌ها آدم‌ها را نمی‌کشند. آدم‌ها آدم‌ها را می‌کشند. بنابراین ما باید بیش‌تر بر دلایل استفاده‌ی خشونت‌بار افراد از اسلحه تمرکز کنیم، نه ممنوع کردن استفاده از اسلحه.» حالا فرض کنید به جای این سخن بگوییم: «تفنگ‌ها آدم‌ها را نمی‌کشند. آدم‌ها آدم‌ها را می‌کشند. بنابراین هرکس باید اجازه‌ی حمل هر تفنگی را که دلش می‌خواهد، داشته باشد.» گمانه‌زنی درباره‌ی استدلال‌ها یا نتیجه‌گیری‌هایی که طرف مقابل می‌خواهد به آن‌ها برسد وقت تلف کردن است. از طرف مقابل بخواهید منظورش را واضح بیان کند.

منابع:

Cederblom, J., & Paulsen, D. (2011). *Critical Reasoning* (7 edition). Boston, MA: Wadsworth Publishing.

مغالطه‌ی دقت جعلی (Fake Precision) | مغالطه به زبان آدمیزاد (۱۰۶)

تعریف: مغالطه‌ی دقت جعلی موقعی پیش می‌آید که شخصی با استفاده از آمار به شدت دقیق سعی کند سرابی از حقیقت و قطعیت ایجاد کند یا با استفاده از تفاوت‌های قابل اغماض در داده‌ها نتایجی استنتاج کند که قابل اطمینان نیستند.

معادل انگلیسی: Fake Precision

معادل‌های جایگزین: دقت افراطی، دقت کاذب، دقت بیهوده، دقت زائد

شکل منطقی:

آمار X بیش از حد دقیق است و حاکی از احتمال وقوع A است.
تفسیر انجام شده این است که آمار X خبر از احتمال وقوع $A+B$ می‌دهد.

آمار X بیان‌گر موضع A است.

آمار Y بیان‌گر موضع B است.

آمار Y تفاوت ناچیزی با آمار X دارد.

موضع A به‌عنوان موضعی بسیار متفاوت نسبت به موضع B در نظر گرفته می‌شود.

مثال ۱:

راهنمای گردشگری: این فسیلی که اینجاست ۱۲۰۰۰۰۰۰۳ سال قدمت دارد.

مهمان: شما از کجا می‌دونید؟

راهنمای گردشگری: چون وقتی سه سال پیش اینجا مشغول به کار شدم، طبق محاسبات متخصصا، طبق اون چیزی که به من گفته شد، این فسیل ۱۲۰۰۰۰۰۰۰ سال قدمت داشت.

توضیح: این گفت‌وگو شاید به سریال کم‌دی سیت کام تعلق داشته باشد، ولی نشان می‌دهد که راهنمای گردشگری تصور می‌کرده سالی که به او اعلام شده سالی دقیق بوده است. این تصور مغالطه‌آمیز است.

مثال ۲:

در بسیاری از موارد اختلاف بین نفر اول و نفر دوم ناچیز است. با این حال ما برای این اختلاف ناچیز اهمیت قائل می‌شویم. پس از نیل آرمسترانگ چه کسی روی ماه قدم گذاشت؟ آیا کسی می‌داند مقام دوم سریع‌ترین مرد جهان به چه کسی اختصاص دارد؟ با در نظر گرفتن این که شاید اختلاف زمانش با نفر اول یک‌صدم ثانیه باشد.

توضیح: ما انسان‌ها اغلب برای اختلاف‌های آماری ناچیز اهمیت قائل می‌شویم. اگر اختلاف بین نفر اول و نفر دوم یک‌صدم ثانیه باشد و ما ادعا کنیم که نفر اول از نفر دوم «بسیار سریع‌تر» است، مرتکب مغالطه شده‌ایم. **استثنا:** در واقعیت، اختلاف‌های آماری ناچیز، فارغ از تفسیر شخصی ما، ممکن است اثری مهم داشته باشند. مثلاً هنگام جاخالی دادن از آجری که به سمت‌تان پرتاب شده، یک‌صدم ثانیه ممکن است تعیین‌کننده‌ی مرگ و زندگی باشد.

راهنمایی: دقت جعلی را با عملکرد واقعی اشتباه نگیرید.

منابع:

Huff, D. (1993). *How to Lie with Statistics* (Reissue edition). New York: W. W. Norton & Company.

مغالطه‌ی حد وسط غیرمنبسط (Fallacy of (the) Undistributed Middle) | مغالطه به زبان

آدمیزاد (۱۰۷)

تعریف: مغالطه‌ی حد وسط غیرمنبسط مغالطه‌ای صوری در قیاسی حملی است که در آن حد وسط، یا حدی که در نتیجه‌گیری یافت نمی‌شود، بین دو حد دیگر توزیع نشده است.

معادل انگلیسی: Fallacy of (the) Undistributed Middle

معادل‌های جایگزین: توزیع نامتوازن حد وسط، حد وسط نامنبسط

شکل منطقی:

همه‌ی Aها C هستند.

همه‌ی Bها C هستند.

بنابراین همه‌ی Aها B هستند.

مثال ۱:

همه‌ی شیرها حیوان هستند.

همه‌ی گربه‌ها حیوان هستند.

بنابراین همه‌ی شیرها گربه هستند.

توضیح: در این مثال خاص نتیجه ما را فریب می‌دهد، چون منطقی به نظر می‌رسد. ما هم از روی تنبلی استدلال را می‌پذیریم، ولی استدلال نامعتبر است و با اضافه شدن حدهای جدید، مثل آنچه در مثال بعدی مشاهده می‌شود، خواهیم دید چرا.

مثال ۲:

همه‌ی اشباح خیالی هستند.

همه‌ی اسب‌های تک‌شاخ خیالی هستند.

بنابراین همه‌ی اشباح اسب تک‌شاخ هستند.

توضیح: شاید اشباحی وجود داشته باشند که اسب تک‌شاخ هم باشند، ولی نمی‌توان از این مقدمه‌ها به چنین نتیجه‌ای رسید. تنها اطلاعاتی که از مقدمه‌ها درباره‌ی اشباح و اسب‌های تک‌شاخ درمی‌یابیم خیالی بودنشان است. اطلاعاتی از ارتباطشان با یکدیگر داده نمی‌شود.

استثنا: ندارد.

منابع:

Goodman, M. F. (1993). *First Logic*. University Press of America.

مغالطه‌ی ترکیب (Fallacy of Composition) | مغالطه به زبان آدمیزاد (۱۰۸)

تعریف: مغالطه‌ی ترکیب موقعی اتفاق می‌افتد که شخصی صدق چیزی درباره‌ی جزئی از کل را بر اساس این واقعیت که آن صدق درباره‌ی جزئی از آن کل است، به کل نسبت دهد. این مغالطه متضاد مغالطه‌ی تفکیک (fallacy of division) است.

معادل انگلیسی: Fallacy of Composition

معادل‌های جایگزین: مغالطه‌ی استثناء، استقراء ناقص

شکل منطقی:

A جزئی از B است.

A دارای ویژگی X است.

بنابراین B دارای ویژگی X است.

مثال ۱:

آجرهای این ساختمان وزنشان کم‌تر از یک کیلوست. بنابراین این ساختمان کم‌تر از یک کیلو وزن دارد.

مثال ۲:

هیدروژن خیس نیست. اکسیژن خیس نیست. بنابراین آب (H₂O) خیس نیست.

مثال ۳:

مغز شما از مولکول ساخته شده است. مولکول‌ها هوشمند نیستند. بنابراین امکان ندارد مغز شما منشأ هوشمندی باشد.

توضیح: در این مثال‌ها سعی من این بود که این مغالطه را به ترتیب وضوحشان نشان دهم، با این‌که هر سه نمونه به یک اندازه اشتباه هستند. در مثال اول، اشتباه بودن آن مشخص است، چون برای حساب کردن وزن ساختمان باید اجزاء سازنده‌ی آن را جمع بست. در مثال دوم، ما می‌دانیم آب خیس است، ولی ویژگی خیس بودن را موقعی می‌توان تجربه کرد که مولکول‌ها در مقیاسی عظیم با هم جمع شوند. در اینجا با مفهوم ویژگی‌های ظهوریافته (emergent properties) مواجه هستیم. با نادیده گرفتن چنین ویژگی‌هایی تفکر جادویی (magical thinking) اتفاق می‌افتد. مثال آخر استدلالی رایج برای دفاع از ماوراءالطبیعی بودن منشأ هوشمندی است. در نگاه اول تصور این‌که تعدادی مولکول منشأ ایجاد مفهومی پیچیده به نام هوشمندی باشند دشوار است، چون ما تمرکزمان را معطوف به ویژگی‌های اجزاء سازنده‌ی سیستم (یعنی مولکول‌ها) کرده‌ایم، نه

کل سیستم. کل سیستم ویژگی‌های ظهوریافته، حرکت، استفاده از انرژی، دما (نوسان)، نظم و باقی ویژگی‌های نسبی را دربرمی‌گیرد.

استثناء: اگر کل به شباهت اجزاء نزدیک باشد، می‌توان پیش‌فرض‌های بیش‌تری درباره‌ی اجزاء را به کل نسبت داد. مثلاً اگر از درون پاکت چیپسی برداریم، آن را بخوریم و در نظرم‌ان خوشمزه باشد، تصور این‌که کل چیپس‌های درون پاکت خوشمزه خواهند بود مغالطه‌آمیز نیست. البته به شرط این‌که پاکت مربوطه در اندازه‌ی خانوادگی نباشد، چون بعد از ده دقیقه چیپس‌خوری ممتد طبیعی‌ست که آدم حالش از هر چه خوراکی‌ست است به هم بخورد.

راهنمایی: ارزش‌اش را دارد که چند دقیقه وقت بگذارید و درباره‌ی مبحث «ظهوریافتگی» (Emergence) تحقیق کنید.

منابع:

Goodman, M. F. (1993). *First Logic*. University Press of America.

مغالطه‌ی تفکیک (Fallacy of Division) | مغالطه به زبان آدمیزاد (۱۰۹)

تعریف: مغالطه‌ی تفکیک موقعی اتفاق می‌افتد که شخصی صدق چیزی درباره‌ی کل را بر اساس این واقعیت که آن صدق درباره‌ی کل است، به یک یا چند جزء از آن نسبت دهد. این مغالطه متضاد مغالطه‌ی ترکیب (fallacy of composition) است.

معادل انگلیسی: Fallacy of Division

معادل‌های جایگزین: تفکیک جعلی، استنتاج ناقص

شکل منطقی:

A جزئی از B است.

B دارای ویژگی X است.

بنابراین A دارای ویژگی X است.

مثال ۱:

خانه‌ی او نصف اندازه‌ی بیش‌تر خانه‌های محله است. بنابراین در او باید حدوداً یک متر ارتفاع داشته باشد.

توضیح: اندازه‌ی خانه ربطی به اندازه‌ی در ندارد. اگر فلان خانه از حدی کوچک‌تر شده باشد، بدین معنا نیست که درش نیز به همان تناسب کوچک‌تر می‌شود. اندازه‌ی کل (خانه) ربطی به اندازه‌ی تک‌تک اجزاء خانه ندارد.

مثال ۲: شنیدم که کلیسای کاتولیک فساد جنسی عده‌ای رو لاپوشونی کرده. بنابراین همسایه‌ی کاتولیک ۱۰۲ ساله‌ی من که زیاد می‌ره کلیسا هم توی ماجرا دخیله!

توضیح: امکان آن هست که همسایه‌ی ۱۰۲ ساله‌ی گوینده مرتکب خطاهایی شده باشد (مثلاً استفاده‌ی بیش از حد از عطر)، ولی صرفاً به خاطر ارتباطش با کلیسا نمی‌توان او را در پرونده‌های فساد جنسی دخیل دانست.

استثناء: در مواقعی که کل ویژگی‌هایی دارد که خواه‌ناخواه به اجزایش هم سرایت می‌کند، این مغالطه اتفاق نمی‌افتد.

مثال: همسایه‌ی ۱۰۲ ساله‌ی من با افتخار اعلام کرد که عضوی از تشکیلات خلافکاراییه که اعضایش رو مجبور می‌کنه به بچه‌ها لگد بزنن. بنابراین همسایه‌ی من هم یه خلافکاره... وخیلی زیاد به خودش عطر می‌زنه.

راهنمایی: دوباره مغالطه‌ی ترکیب را مرور کنید و ببینید که آیا می‌دانید تفاوتش را با این مغالطه به کسی توضیح دهید یا نه.

منابع:

Goodman, M. F. (1993). *First Logic*. University Press of America.

مغالطه‌ی هر یک و همه (Fallacy of Every and All) | مغالطه به زبان آدمیزاد (۱۱۰)

تعریف: مغالطه‌ی هر یک و همه موقعی اتفاق می‌افتد که در یک استدلال هم سوره‌های کلی و هم سوره‌های وجودی (همه، برخی، هیچ‌یک، هر یک) با معانی مختلف وجود داشته باشند و نظم و چینش آن‌ها معکوس شود. این مغالطه یکی از تعبیر دیگر اشتراک لفظ است.

معادل انگلیسی: Fallacy of Every and All

شکل منطقی:

سور X و سپس سور Y.

بنابراین سور Y و سپس سور X.

مثال ۱:

هرکسی باید در حق کسی کار خیر انجام بده. من یه کسی‌ام، پس در هرکسی باید در حق من یه کار خوب انجام بده!

توضیح: ما در اینجا عکس سورها را داریم.

هرکسی (سور X) باید در حق کسی (سور Y) کار خیر انجام بده. من یه کسی (سور Y) هستم، پس هرکسی (سور X) باید در حق من یه کار خوب انجام بده!

حتی اگر فرض را بر این بگیریم که «هرکس باید در حق کسی کار خیر انجام دهد» درست است، در مثال بالا «هرکس» اول یعنی «یک یارویی»، اما «هرکس» دوم به شخصی خاص اشاره دارد. در اینجا گوینده «کسی» را واژه‌ای مشترک لفظی در نظر گرفته تا استدلال خودش را تقویت کند، ولی کارش مغالطه‌آمیز است.

مثال ۲:

روی تابلو نوشته شده: «همه‌ی کودکان سه‌شنبه‌ها غذای رایگان دریافت می‌کنند!». امروز سه‌شنبه‌ست و کودکان زیادی توی دنیا هستن که غذای رایگان دریافت نمی‌کنن. برای همین چیزی که روی این تابلو نوشته شده دروغ محضه.

توضیح: معنای «همه» در جمله‌ی نوشته‌شده روی تابلو این است که «دست رد به سینه‌ی هیچ کودکی زده نخواهد شد». در جمله‌ی دوم، معنای «همه» این است که «همه‌ی کودکان دنیا این پیشنهاد را نپذیرفته‌اند».

استثناء: ندارد.

راهنمایی: انجام کار خیر در حق کسی واقعاً کار خوبی است.

منابع:

Salmon, M. H. (2012). *Introduction to Logic and Critical Thinking*. Cengage Learning.

مغالطه‌ی چهار حد (Fallacy of Four Terms) | مغالطه به زبان آدمیزاد (۱۱۱)

تعریف: مغالطه‌ی چهار حد موقعی اتفاق می‌افتد که در قیاسی حملی چهار حد وجود داشته باشد، نه سه تا (به طور دقیق‌تر، چنین قیاسی اصلاً قیاس حملی به حساب نمی‌آید!). اگر قیاس چنین شکلی داشته باشد نامعتبر است. این مغالطه با مغالطه‌ی اشتراک لفظ (شماره‌ی ۱۰۱) ارتباط نزدیکی دارد، چون یک حد به دو شکل متفاوت به کار گرفته شده است و باعث ایجاد چهار حد مختلف شده است، با این‌که در ظاهر فقط سه تا است.

معادل انگلیسی: Fallacy of Four Terms

معادل لاتین: quaternio terminorum

معادل‌های جایگزین: حد وسط مبهم

شکل منطقی: این مغالطه می‌تواند آشکال ممکن زیادی داشته باشد. این نمونه یکی از آنهاست:

همه‌ی Xها Y هستند.

همه‌ی Aها B هستند.

بنابراین همه‌ی Xها B هستند.

مثال ۱:

همه‌ی گربه‌ها گربه‌سان هستند.

همه‌ی سگ‌ها سگ‌سان هستند.

بنابراین همه‌ی گربه‌ها سگ‌سان هستند.

توضیح: قیاس حملی برای این‌که از لحاظ منطقی معتبر باشد، فقط باید سه حد داشته باشد. اگر حد چهارمی به آن اضافه شود بی‌معنا می‌شود یا حداقل به استدلالی نامعتبر تبدیل می‌شود.

مثال ۲:

همه‌ی خدایان یونانی اساطیری هستند.

همه‌ی خدایان دنیای مدرن واقعی هستند.

بنابراین همه‌ی خدایان یونانی واقعی هستند.

توضیح: این قیاس حملی اصلاً منطقی نیست. اگر یکی از حدها را حذف کنیم، قیاس حملی مان درست می‌شود:

همه‌ی خدایان یونانی اساطیری هستند.

خدایان اساطیری وجود خارجی ندارند.

بنابراین خدایان یونانی وجود خارجی ندارند.

استثناء: ندارد.

حقیقت جالب: خدایان یونانی وجود ندارند، ولی ماست یونانی چرا.

منابع:

Bunnin, N., & Yu, J. (2008). *The Blackwell Dictionary of Western Philosophy*. John Wiley & Sons.

مغالطه‌ی توسل به مخالفت (Fallacy of Opposition) | مغالطه به زبان آدمیزاد (۱۱۲)

تعریف: مغالطه‌ی توسل به مخالفت موقعی اتفاق می‌افتد که شخصی ادعا کند کسانی که با او مخالف‌اند در اشتباه‌اند یا قادر نیستند درست فکر کنند، صرفاً به خاطر این که در جبهه‌ی مخالف قرار دارند.

معادل انگلیسی: Fallacy of Opposition

شکل منطقی:

شخص ۱ ادعای X را بیان می‌کند.

شخص ۱ در جبهه‌ی مخالف قرار دارد.

بنابراین X باید اشتباه باشد.

مثال ۱:

رئیس‌جمهور ترامپ گفت او به کودکانی که امسال در المپیک معلولین شرکت کردند افتخار می‌کند. همه‌ی آن بچه‌ها بازنده هستند.

توضیح: مثال بالا نمونه‌ای افراطی از موارد واقعی‌ای است که در انتخابات ۲۰۱۶ نمونه‌ی آن‌ها را زیاد مشاهده کردیم. کسانی که از ته دل از ترامپ متنفرند، به طور خودکار با هر چیزی که از دهان او بیرون می‌آید مخالفت می‌کنند و صدق گفته‌هایش را بر اساس حسی می‌سنجند که نسبت به او دارند. این طرز تفکر منطقی نیست.

مثال ۲:

دموکرات‌ها طرفدار قوانین کنترل اسلحه هستند. آیا باورت می‌شود که می‌خواهند به آدم‌کش‌های حرفه‌ای و تروریست‌های بالقوه حق بیشتری بدهند؟

مثال: اغلب پیش می‌آید که افراد سیاست‌های منطقی را صرفاً به خاطر این که حزب مخالف آن را پیشنهاد داده رد می‌کنند. این نظر من نیست، بلکه حاصل پژوهش متخصصان این حوزه است.

استثناء: مسلماً موقعیت‌هایی وجود دارد که در آن‌ها طرف مقابل شما حرفی می‌زند که به طور قابل‌اثباتی اشتباه است، و گرنه اصلاً به طرف مقابل شما تبدیل نمی‌شد. مثلاً:

فقط کسانی که با X مخالف‌اند، اپوزیسیون من‌اند.

X به طور قابل‌اثبات درست است.

بیل اپوزیسیون من است.

بنابراین بیل اشتباه می‌کند.

در این جمله اینطور به نظر می‌رسد که بیل صرفاً به خاطر این که اپوزیسیون من است اشتباه می‌کند، ولی این بیانیه نه یک مغالطه، بلکه یک حقیقت است. اگر «فقط کسانی که با X مخالف‌اند، اپوزیسیون من‌اند» و اگر «X» به طور قابل اثبات درست است»، بنابراین هرکس که که به گروه «اپوزیسیون» تعلق دارد، با حقیقتی که قابل اثبات است مخالفت می‌کند و بنابراین در اشتباه است.

راهنمایی: رد کردن اطلاعات ارائه شده از مخالفی که دروغ‌گوی شناخته شده است کار اشتباهی نیست، ولی نمی‌توان آن را فنّ تفکر نقادانه‌ی خوبی به حساب آورد.

منابع:

مغالطه‌ای رایج در اینترنت. منبع علمی برای آن یافت نشد.

مغالطه‌ی انتساب جعلی (False Attribution) | مغالطه به زبان آدمیزاد (۱۱۳)

تعریف: مغالطه‌ی انتساب جعلی موقعی اتفاق می‌افتد که شخصی به منبعی بی‌ربط، فاقد صلاحیت، دارای تعصب یا جعلی توسل بجوید تا استدلالش را تقویت کند (کاربرد مدرن). در گذشته این مغالطه به مواردی اشاره داشت که در آن شخص تجربیات «دینی» و «روحانی» را به منبعی بیرونی نسبت می‌داد، نه فرایندی درونی و روانی (مغالطه‌ی فرافکنی خیالات (fantasy projection) با این مغالطه رابطه‌ی نزدیکی دارد).

معادل انگلیسی: False Attribution

معادل‌های جایگزین: (شکلی از) استدلال بر اساس مرجع کاذب

شکل منطقی:

ادعای X مطرح می‌شود.

منبع Y که منبعی جعلی یا تأییدناپذیر است، برای تأیید ادعای X مورد استفاده قرار می‌گیرد.
بنابراین X صادق است.

مثال ۱:

ولی استاد، من این حقایق رو از یکی از برنامه‌های تلویزیون شنیدم... ولی اسمش یادم نمیاد.

توضیح: اگر برای درستی ادعا یا استدلال‌تان منبع قابل‌اطمینان و تأییدشده‌ای نیاورید، استدلال یا ادعایتان ضعیف جلوه می‌کند.

مثال ۲:

من کتابی داشتم که نویسنده‌ش ثابت کرده بود لپرکان‌ها واقعی‌ان و دانشمندا هم وجودشون رو با مدرک ثابت کردن، ولی کتابه رو گم کردم. اسم خودش و نویسنده‌ش رو هم یادم رفته.

توضیح: قصه‌ای که در «این کتاب» نوشته شده مدرکی برای اتفاق به این بزرگی (تأیید تجربی کشف وجود لپرکان‌ها توسط دانشمندان) به حساب نمی‌آید. ممکن است کسی که این قصه را تعریف می‌کند قبلاً استدلالی متقاعدکننده درباره‌ی وجود داشتن لپرکان‌ها شنیده باشد، اما احتمال این‌که این کتاب و محتویاتش زائیده‌ی تخیل خودش باشد بیش‌تر است. در هر صورت، پذیرفتن ادعای واقعی بودن لپرکان‌ها و تأیید تجربی وجودشان توسط دانشمندان بر اساس این استدلال مغالطه‌آمیز است.

استثناء: ندارد.

راهنمایی: از خودتان حرف درنیاورید و تخیل خود را جای حقیقت جا نزنید. اگر کسی به دروغ شما پی ببرد، به قطع استدلال را می‌بازید، حتی اگر راست بگویید.

The Journal of Philosophy. (1918). Journal of Philosophy, Incorporated.

مغالطه‌ی عکس کاذب (False Conversion) | مغالطه به زبان آدمیزاد (۱۱۴)

عبارات جدیدی که باید با آن‌ها آشنا شوید:

شکل‌های منطقی نوع A: گزاره یا مقدمه‌ای که در آن واژه‌ی «همه» یا «هریک» به کار رفته باشد (مثلاً همه‌ی Pها Q هستند).

شکل‌های منطقی نوع E: گزاره یا مقدمه‌ای که در آن واژه‌ی «هیچ‌کدام» یا «هیچ» به کار رفته باشد (مثلاً هیچ Pای Q نیست).

شکل‌های منطقی نوع I: گزاره یا مقدمه‌ای که در آن واژه‌ی «بعضی» به کار رفته باشد (مثلاً بعضی از Pها Q هستند).

شکل‌های منطقی نوع O: گزاره یا مقدمه‌ای که در آن واژه‌های «بعضی / نیستند» به کار رفته باشد (مثلاً بعضی از Pها Q نیستند).

تعریف: مغالطه عکس کاذب مغالطه‌ای صوری است که در آن جای موضوع (subject) و محمول (predicate) در نتیجه‌گیری عوض (معکوس) شده باشد، به طور خاص در گزاره‌ای که در مقدمه‌اش واژه‌ی «همه» به کار رفته باشد (شکل‌های نوع A)، یا «بعضی / نیستند» (شکل‌های نوع O).

معادل انگلیسی: False Conversion

معادل‌های جایگزین: عکس ناروا، عکس استنتاجی [ناروا]

شکل منطقی:

همه‌ی Pها Q هستند.

بنابراین همه‌ی Qها P هستند.

بعضی از Pها Q نیستند.

بنابراین بعضی از Qها P نیستند.

مثال ۱:

همه‌ی شرکت‌کننده‌های هالیوود اسکورز بازیگرهای بدی هستند.

بنابراین همه‌ی بازیگران بد شرکت‌کنندگان هالیوود اسکورز هستند.

مثال ۲:

بعضی از افراد فعال در صنعت سینما اسکار برنده نمی‌شوند.

بنابراین بعضی از برندگان اسکار افراد فعال در صنعت سینما نیستند.

توضیح: اگر فرض را بر این بگیریم که همه‌ی شرکت‌کنندگان هالیوود اسکوئرز بازیگران بدی هستند، از لحاظ منطقی درست نیست که نتیجه بگیریم همه‌ی بازیگران بد در هالیوود اسکوئرز شرکت می‌کنند. مثال دوم هم از لحاظ منطقی همین مشکل را دارد، متها در آن از «بعضی» و «نیستند» استفاده شده است.

استثنا: استثنائی وجود ندارد، ولی یادتان باشد که در شکل‌های نوع E و نوع I می‌توان از عکس استفاده کرد و آن‌ها همچنان از لحاظ منطقی معتبر باقی بمانند.

مثال: هیچ معلمی روانی نیست.

بنابراین هیچ روانی‌ای معلم نیست.

راهنمایی: یادتان باشد که مغالطه‌های صوری اغلب زیر سایه‌ی لفاظی‌های بدون ساختار قرار می‌گیرند. تبدیل کردن این لفاظی‌ها به استدلال‌های صوری هم علم است و هم هنر.

منابع:

Welton, J. (1896). *A Manual of Logic*. W. B. Clive.

مغالطه‌ی قیاس ذوحدین کاذب (False Dilemma) | مغالطه به زبان آدمیزاد (۱۱۵)

تعریف: مغالطه‌ی قیاس ذوحدین کاذب موقعی اتفاق می‌افتد که شخصی دو انتخاب پیش روی طرف مقابل قرار دهد، در حالی که یا انتخاب‌های بیش‌تری موجود است، یا طیف وسیعی از انتخاب‌های ممکن بین دو گزینه‌ی مطلقه‌ی که ارائه شده موجود باشد. ذوحدین‌های کاذب معمولاً با عبارت «یا این یا آن» مطرح می‌شوند، ولی ممکن است گاهی از طریق حذف گزینه نیز روی دهند. یکی از تعابیر دیگر آن سه‌حدی کاذب (False Trilemma) است. در سه‌حدی کاذب سه گزینه مطرح می‌شوند، در حالی که گزینه‌های بیش‌تری موجود است.

معادل انگلیسی: False Dilemma

معادل‌های جایگزین: مغالطه‌ی یا همه یا هیچ، (شکلی از) دوگانگی کاذب، مغالطه‌ی یا این یا آن، استدلال یا این یا آن، مغالطه‌ی انتخاب کاذب، مغالطه‌ی جایگزین‌های کاذب، تفکر دو سویه دیدن، مغالطه‌ی فرض جامع، دوشاخگی، حذف حد وسط، عدم رعایت اعتدال، قطب‌زدگی

شکل منطقی:

یا X صادق است یا Y.

یا X صادق است، یا Y یا Z.

مثال (ارائه‌ی دو گزینه):

تو یا با خدا هستی یا ضد خدا.

توضیح: همان‌طور که اوبی‌وان کنوبی در اپیزود سوم جنگ ستارگان گفت: «فقط یه سیت مطلق‌گرایانه فکر می‌کنه!» باید این نکته را هم در نظر داشت که بعضی افراد اصلاً به خدا اعتقاد ندارند که بخواهند با او باشند یا ضد او.

مثال (حذف گزینه):

من فکر می‌کردم تو آدم خوبی هستی، ولی امروز نیومدی کلیسا.

توضیح: پیش‌فرض گوینده این است که کسی که نمی‌رود کلیسا، آدم بدی‌ست. البته آدم‌های خوبی که به کلیسا نمی‌روند هم وجود دارند و حتی آدم‌های خوبی که دائم به کلیسا سر می‌زنند، ولی شاید در آن روز خاص دلیل موجهی برای غیبت داشته‌اند.

مثال (سه‌حدی کاذب):

به من نگو «عیسی مسیح صرفاً معلم خوبی بود». همون طور که سی.اس. لوییس می‌گه، عیسی مسیح یا خدا بود، یا دیوانه، یا دروغ‌گو.

توضیح: سی.اس. لوییس یک گزینه‌ی مهم را جا انداخت: *افسانه*.

استثنا: پیش می‌آید که گاهی تعداد گزینه‌های موجود واقعاً کم باشد. مثلاً اگر بستنی‌فروش فقط بستنی وانیلی و شکلاتی داشته باشند، درخواست کردن بستنی با طعم‌های دیگر از او وقت تلف کردن است. همچنین اگر گزینه‌های دیگر موجود باشند، ولی شما این گزینه‌ها را به منزله‌ی گزینه‌های موجود ارائه نکنید، مغالطه‌ای اتفاق نمی‌افتد.

مثال:

مامان: بیلی، وقت خوابه.

بیلی: می‌شه بیدار بمونم و یه فیلم تماشا کنم؟

مامان: یا باید همین الان بری بخوابی، یا نیم ساعت کتاب بخونی.

بیلی: این دوگانگی کاذبه.

مامان: نه، نیست. بیا کتاب بو بنت رو بخون تا بفهمی چرا.

بیلی: خیلی عجیبه. گفت وگویی ما یکی از مثال‌های توی کتابه!

راهنمایی: حواس‌تان به ذوحدین‌های کاذب باشد، چه آن‌هایی که بقیه پیش رویتان قرار می‌دهند، چه آن‌هایی که خودتان برای خودتان تعیین می‌کنید.

نکته: در انگلیسی *false dilemma* و *false dichotomy* با هم تفاوت معنایی جزئی دارند. *dilemma* عموماً به دو انتخابی اشاره دارد که هر دوی آن‌ها به یک اندازه ناخوشایند هستند. *dichotomy* از دو گزینه‌ی متضاد با یکدیگر تشکیل شده است. این تفاوت عموماً در کاربرد عمومی نادیده گرفته می‌شود، ولی اهمیت دارد.

منابع:

Moore, B. N., & Parker, R. (1989). *Critical thinking: evaluating claims and arguments in everyday life*. Mayfield Pub. Co.

مغالطه‌ی معلول کاذب (False Effect) | مغالطه به زبان آدمیزاد (۱۱۶)

تعریف: مغالطه‌ی معلول کاذب نقطه‌ی مقابل علت کاذب (false cause) است. در این مغالطه شخص به اشتباه از علتی معلولی اشتباه را برداشت می‌کند.

معادل انگلیسی: False Effect

معادل لاتین: non causa pro causa

شکل منطقی:

از قرار معلوم X علت Y است.

Y اشتباه است.

بنابراین X اشتباه است.

از قرار معلوم X علت Y است.

Y صحیح است.

بنابراین X صحیح است.

مثال ۱:

این قدر نزدیک تلویزیون نشین! کور می‌شی!

توضیح: در این مثال علت کور شدن نزدیک نشستن به تلویزیون ذکر شده است. این طرز فکر نمونه‌ای از مغالطه‌ی معلول کاذب است. اساساً این دیدگاه که با نزدیک نشستن به تلویزیون چشم‌های آدم ضعیف می‌شود شایعه‌ای قدیمی‌ست، اما پژوهش‌های اخیر کمی به این شایعه اعتبار بخشیده است. اما در واقع، هیچ‌کس با نزدیک نشستن به تلویزیون کور نشده است، مگر این‌که تخم چشم‌هایش را داخل دکمه‌ی خاموش‌روشن فرو کرده باشد. به طور کلی «نزدیک تلویزیون نشستن» نتیجه‌ی «کور شدن» را تضمین نمی‌کند.

مثال ۲:

اگر ۱۰٪ از اندوخته‌ی خود را به کلیسا ببخشید، روح یک کودک را از برزخ به بهشت روانه می‌کنید. به کلیسا کمک کنید!

توضیح: چند قرن پیش، کلیسا برای آزاد کردن روح فک و فامیل آدم‌ها از برزخ از آن‌ها رشوه می‌گرفت. در سال ۲۰۰۷ کلیسا اعلام کرد که برزخ صرفاً یک نظریه است و بخشی از اعتقاد رسمی کلیسا نیست. دلیل

مغالطه‌آمیز بودن مثال بالا این است که معلول کاذب «آزاد شدن روح یک کودک از برزخ» نتیجه‌ی «پول دادن به کلیسا» را تضمین نمی‌کند.

مثال ۳:

حضور نیروهای پلیس در تظاهرات خشونت را تشدید می‌کند. دیشب، در اعتراضاتی که نیروهای پلیس در آن شرکت داشتند، خشونت تشدید شد. بنابراین نیروهای پلیس نباید در تظاهرات حضور پیدا کنند.

توضیح: این مثال با ادعایی ساده شروع می‌شود: حضور نیروهای پلیس در تظاهرات باعث تشدید خشونت می‌شود (از قرار معلوم X علت Y است). این بیانیه در این مقطع یک ادعاست و هنوز ثابت نشده، ولی با توجه به این‌که تشدید خشونت یک بار اتفاق افتاد (Y صحیح از آب درآمد)، نتیجه‌گیری شده که ادعای تلویحی (پلیس نباید در تظاهرات حضور پیدا کند) صحیح است (بنابراین X صحیح است). در واقعیت، ما نمی‌دانیم علت تشدید خشونت چه بود، بنابراین نمی‌توان درباره‌ی این ادعای خاص نتیجه‌گیری کنیم. همچنین موافقت با چنین بیانیه‌ای به معنای موافقت با بیانیه‌ی زیر است:

اگر حضور نیروهای پلیس در تظاهرات خشونت را تشدید کند، بنابراین هیچ نیروی پلیسی نباید در تظاهرات حضور داشته باشد.

با این بیانیه نمی‌توان موافقت کرد، چون دلیل حضور پلیس در تظاهرات جلوگیری از فجایع بدتر است (بدتر در مقایسه با فجایعی که خود پلیس ممکن است به بار بیاورد).

استثنا: می‌توان استدلال کرد که باور حاصل‌شده از یک معلول خود آن معلول است. معلول‌ها را اغلب می‌توان به طور تجربی (علمی) ثابت کرد، ولی از طرف دیگر می‌توان ادعا کرد که «باور شخصی» و «ایمان» هستند؛ در این صورت ثابت کردن یا رد کردن‌شان غیرممکن می‌شود.

منابع:

مغالطه‌ای رایج در اینترنت. منبع علمی برای آن یافت نشد.

مغالطه‌ی مساوقت کاذب (False Equivalence) | مغالطه به زبان آدمیزاد (۱۱۷)

تعریف: مغالطه‌ی مساوقت کاذب موقعی اتفاق می‌افتد که شخصی ادعا کند دو استدلال کاملاً متضاد از لحاظ منطقی با هم برابر و مساوق هستند، در حالی که واقعاً این‌طور نباشد. این مغالطه اغلب موقعی پیش می‌آید که وجه شباهت بین دو مورد مقایسه‌شده از لحاظ مقیاس یا سادگی/پیچیدگی قابل مقایسه نباشد یا برای منطقی جلوه دادن مقایسه عوامل مهمی نادیده گرفته شده باشند.

معادل انگلیسی: False Equivalence

شکل منطقی:

مورد ۱ و مورد ۲ هر دو ویژگی A را دارند.

بنابراین مورد ۱ و ۲ با هم برابر هستند.

مثال ۱:

بر اثر حمله‌ای نظامی که دستورش را رئیس‌جمهور پتوتی صادر کرد، شهروندان زیادی کشته شدند. او با جنایتکاران جنگی دیگر هیچ تفاوتی ندارد و جایش وسط زندان است!

توضیح: وجه شباهت بین رئیس‌جمهور پتوتی و جنایتکاران جنگی این است که بر اثر تصمیمات‌شان شهروندان عادی کشته شدند. با این حال، شرایطی که این تصمیم در آن گرفته شده، میزان دخالت شخصی که دستور را صادر کرده و نیت پشت آن همه از اهمیت برخوردارند و نادیده گرفتن این عوامل به نتیجه‌گیری‌ای اشتباه و غیرمنصفانه و استدلالی مغالطه‌آمیز منجر می‌شود.

مثال ۲:

طبق متمم دوم قانون اساسی آمریکا، شهروندان آمریکایی باید حق مالکیت زیردریایی‌های اتمی را داشته باشند.

توضیح:

نکته‌ی اول: متمم دوم موقعی نوشته شد که زیردریایی اتمی اصلاً وجود نداشت. در آن دوره درک انسان‌ها از «اسلحه» با درک ما از این واژه فرق داشت.

نکته‌ی دوم: شاید بتوان زیردریایی اتمی را هم اسلحه حساب کرد، ولی در مقیاسی کاملاً متفاوت. این مثال نمونه‌ی خوبی برای درک تمایز بین توجیه قانونی و توجیه منطقی است (به مغالطه‌ی «توسل به قانون» (۵۲) رجوع کنید).

استثناء: این مغالطه هم مثل بیش‌تر مغالطه‌های دیگر طیف‌محور است، نه نوع‌محور. می‌توان در باب بزرگی و کوچکی مقیاس شباهت بحث کرد. ممکن است بعضی افراد در توصیف میزان شباهت اغراق کنند و ادعا کنند مغالطه اتفاق افتاده است، در حالی‌که این‌طور نباشد و واقعاً شباهت منطقی بین دو مورد وجود داشته باشد.

راهنمایی: موقع گوش دادن و خواندن دقت زیادی به خرج دهید. اغلب مردم وقتی به مقایسه‌ای برمی‌خورند، به اشتباه فکر می‌کنند دو چیز مقایسه‌شده با هم برابرند. این تصور مغالطه‌آمیز است.

منابع:

مغالطه‌ای رایج در اینترنت. منبع علمی برای آن یافت نشد.

تعریف: مغالطه‌ی فرافکنی خیالات موقعی اتفاق می‌افتد که شخصی تجربه‌های ذهنی (subjective) غالباً عاطفی خود را با واقعیت عینی (objective) دنیای بیرون اشتباه بگیرد و از افراد دیگر انتظار داشته باشد تجربه‌ی ذهنی او را به منزله‌ی واقعیت عینی بپذیرند.

عبارات جدیدی که باید با آن‌ها آشنا شوید:

در این سیاق، تجربه‌ی ذهنی (*Subjective Experience*) روش هر فرد برای تفسیر کردن داده‌هایی است که از دنیای بیرون وارد ذهنش می‌شود. واقعیت عینی (*Objective Reality*) واقعیتی است که مستقل از تفسیر ذهنی ما وجود دارد؛ به عبارت دیگر، واقعیت عینی مجموعه حقایق درباره‌ی دنیایی است که همه در آن زندگی می‌کنیم.

معادل انگلیسی: Fantasy Projection

شکل منطقی:

شخص ۱ تجربه‌ی ذهنی X را پشت سر می‌گذارد.

شخص ۱ به اشتباه فکر می‌کند که تجربه‌ی X نمایان‌گر واقعیت عینی است.

بنابراین شخص ۱ اصرار می‌ورزد که بقیه هم قبول کنند X نمایان‌گر واقعیت عینی است.

مثال ۱:

فردی: من هر جا می‌رم آدم‌ها باهام بدخلفی می‌کنن. مشخصه که ما توی دنیای بی‌رحمی زندگی می‌کنیم که پر شده از آدم‌های سنگدل. اگه تو با حرفم موافق نیستی، یه چیزیت هست!

توضیح: شاید دلیل بدخلفی مردم با فردی این است که خودش با مردم بدخلفی می‌کند و رفتار آن‌ها واکنشی به رفتار خود اوست (پیش‌گویی کام‌بخش (self-fulfilling prophecy) نام چنین پدیده‌ای است). فردی تجربه‌ی منحصر به فرد خود را به کل دنیا نسبت می‌دهد و اصرار دارد دید بقیه نسبت به انسانیت مثل دید خودش باشد.

مثال ۲:

نارگل‌ها ما رو احاطه کردن. نارگل‌ها موجوداتی ماوراءطبیعی هستن که به ما دست یاری دراز می‌کنن. ما می‌دونیم که وجود دارن، چون هر وقت اعتماد به نفس کافی برای تصمیم‌گیری درست پیدا می‌کنیم، پای یه نارگل در می‌یونه.

توضیح:

در این مثال نمونه‌ای از استدلال دوری را مشاهده می‌کنیم (از کجا «می‌دانیم» که نارگل‌ها وجود دارند؟). این به کنار، خیالات هر شخصی شاید نزد خود او واقعیت باشد، ولی نمی‌توان آن را برای بقیه نیز واقعیت حساب کرد.

استثناء: اگر کسی ادعا کرد که تجربه‌ی ذهنی نیز بخشی از واقعیت عینی است اشکالی ندارد، ولی به شرط این که اصرار نکند که تجربه‌ی ذهنی‌اش با شخصی دیگر یکسان است (یا باید باشد).
فردی: حقیقت این است که این دنیا از افرادی تشکیل شده که احساس می‌کنند بیشتر انسان‌هایی که با آن‌ها تعامل برقرار می‌کنند نامهربان‌اند.

راهنمایی: اگر روزی تصمیم بد گرفتید، تقصیر کرپلانکرهاست نه نارگل‌ها!

منابع:

مغالطه‌ای رایج در اینترنت. منبع علمی برای آن یافت نشد.

مغالطه‌ی فرضیه‌ی نامحتمل (**Far-Fetched Hypothesis**) | مغالطه به زبان آدمیزاد (۱۱۹)

تعریف: مغالطه‌ی فرضیه‌ی نامحتمل موقعی پیش می‌آید که شخصی برای توضیح مسأله‌ای، فرضیه‌ای عجیب (نامحتمل) را به منزله‌ی جواب مطرح کند، بدون این‌که قبل از آن جواب‌های منطقی‌تر را بررسی کرده باشد.

معادل انگلیسی: Far-Fetched Hypothesis

شکل منطقی:

فرضیه‌ی نامحتملی مطرح می‌شود.

فرضیه‌های معمولی، ولی محتمل نادیده گرفته می‌شوند.

مثال ۱:

ست: کلید من توی جیب کت تو چی کار می‌کنه؟

ترنس: به خدا نمی‌دونم. ولی یه فرضیه دارم. دیشب یه اسب تک‌شاخ داشت توی محله یورتمه می‌رفت. لپرکان‌های محله از این مهمون ناخونده‌ی مزاحم خوششون نیومد، برای همین پری‌ها رو فرستادن تا اسب تک‌شاخ رو فراری بدن. پری‌ها کلید تو رو برداشتن و انداختن رو کله‌ی اسب تک‌شاخ. اون هم ترسید و برگشت به همون جا که ازش اومده بود. بعدش پری‌ها کلید تو رو برگردوندن، ولی به اشتباه انداختنش توی جیب کت من.

توضیح: برای فرضیه‌سازی بی‌شمار احتمال وجود دارد، ولی تعداد احتمال‌هایی که از لحاظ منطقی ممکن هستند به مراتب کم‌تر است. نادیده گرفتن احتمال‌های ممکن (از لحاظ منطقی) نشانه‌ای از تفکر مغالطه‌آمیز است. در این مثال، فرضیه‌ی منطقی‌تر این است که ترنس دارد دروغ می‌گوید. با در نظر داشتن این پیش‌فرض می‌توان عمیق‌تر درباره‌ی موضوع فکر کرد. حقیقت جایی بین دروغ گفتن ترنس و فرضیه‌ی دخالت موجودات خیالی نهفته است.

مثال ۲:

رنگین‌کمان نمایان‌گر بیعتی ویژه یا وعده‌ی محافظت در برابر سیلی دیگر در مقیاس جهانی‌ست. شاید نوح اولین کسی باشد که رنگین‌کمان را در آسمان دید (سفر پیدایش ۱۷-۸: ۹) برای این‌که از تابش نور خورشید روی قطرات درشت باران رنگین‌کمان پدید آید، هوا باید شدیداً ابری باشد. پیش از سیل، به احتمال زیاد هوا خوب بود. (Donald B. DeYoung, *Weather and The Bible*, Grand Rapids, Eerdmans, 1992, pp. 112,113).

توضیح: مثال بالا تلاش یکی از معتقدان نظریه‌ی آفرینش‌گرایی زمین جوان (Young Earth Creationism) برای به تصویر کشیدن کتاب سفر پیدایش به مثابه حقیقتی تفسیرناپذیر و تاریخی است. ولی این مغالطه توضیحی کسالت‌بار دارد: کتاب سفر پیدایش کتابی علمی نیست؛ قرار نیست به منزله‌ی متنی تاریخی با معنای تحت‌اللفظی خوانده شود.

استثنا: اگر توضیحات منطقی‌تر و پیش‌پاافتاده‌تر قابل رد کردن باشند، می‌توان به فرضیه‌های عجیب‌تر روی آورد و بررسی‌شان کرد.

حقیقت جالب: اصل/امساک (*The Principle of Parsimony*) یا تیغ اوکام (*Occam's Razor*) بیان می‌کند که احتمال درست بودن ساده‌ترین توضیح یک واقعه، پدیده یا اتفاق، یعنی توضیحی که کمترین متغیرها، پیش‌فرض‌ها و تغییرات در آن دخیل است، بیشتر از هر توضیح دیگری است.

منابع:

Dennett, D. C. (2006). *Breaking the Spell: Religion as a Natural Phenomenon*. Penguin.

مغالطه‌ی قیاس مع الفارق (Faulty Comparison) | مغالطه به زبان آدمیزاد (۱۲۰)

تعریف: مغالطه‌ی قیاس مع الفارق موقعی پیش می‌آید که شخصی دو چیز به واقع نامربوط را با هم مقایسه کند. معمولاً هدف از انجام این کار نامطلوب جلوه دادن یکی از دو عنصر مورد مقایسه است.

معادل انگلیسی: Faulty Comparison

معادل‌های جایگزین: قیاس ناروا، قیاس کاذب، (شکلی از) قیاس نامنسجم

شکل منطقی:

X از راه Z با Y متفاوت است.

مقایسه کردن X با Y از راه Z غیرمنطقی است.

بنابراین X بهتر/بدتر است.

مثال ۱:

کلم بروکلی در مقایسه با شکلات چربی به مراتب کمتری دارد!

توضیح: با این‌که می‌توان هم کلم بروکلی و هم شکلات را خوراکی به حساب آورد، مقایسه کردن میزان چربی این دو، بدون در نظر گرفتن طعم‌شان، قیاس مع الفارق است.

مثال ۲:

شاید دین درباره‌ی چند مسأله اشتباه کرده باشد، اما علم درباره‌ی مسائل به مراتب بیش‌تری اشتباه کرده است!
توضیح: در این مثال روش کسب دانش (علم) با نظام اعتقادی (مذهب) مقایسه شده است. فرق اساسی این دو آن است که ساختار مذهب بر اساس یافته‌ها و مدارک جدید تغییر نمی‌کند. حتی اگر هم تغییر کند، تفسیر غلط انسان عامل این اشتباه در نظر گرفته می‌شود. کلیت علم بر پایه‌ی ارتقای دیدگاه‌ها برای رسیدن به حقیقت و در بعضی موارد، دور ریختن نظریاتی بنا شده که اشتباه بودنشان ثابت شده است. همچنین ادعاهای مطرح‌شده در دین تقریباً همه اثبات‌ناپذیرند، یعنی اشتباه بودنشان را نمی‌توان ثابت کرد. بنابراین مقایسه کردن دین با علم بر اساس اشتباهاتی که در گذشته رخ داده قیاس مع الفارق است.

استثناء: می‌توان در باب این‌که آیا دو چیز واقعاً به هم ربط دارند یا نه بحث کرد.

دگرگونی: مقایسه‌ی غیرمنسجم (*Inconsistent Comparison*) موقعی اتفاق می‌افتد که چیزی به چند شکل متفاوت با چیزهای دیگر مقایسه شود طوری که این تصور ایجاد شود که آن چیز به مراتب بهتر/بدتر از حدی واقعی‌اش است. مثلاً:

تد باندى، اون قاتل سرياليه، خيلى هم بد نبود. اون برخلاف لوييس گاواريتو بچه‌ها رو نمى‌كشت، تعداد كسايى كه كشت حتى با هيتلر قابل مقايسه نيست، و از شخص شيطان به مراتب مهربون تر بود.

راهنمايى: قياس‌ها (هر نوع مقايسه‌اى) اغلب از لحاظ منطقى كمبود دارند. پيش از پذيرفتن قياس به منزله‌اى مدرک، خوب دربارهاش فكر كنيد.

منابع:

Dowden, B. H. (1993). *Logical Reasoning*. Bradley Dowden.

مغالطه‌ی خوک جدری (Gadarene Swine Fallacy) | مغالطه به زبان آدمیزاد (۱۲۱)

تعریف: مغالطه‌ی خوک جدری موقعی پیش می‌آید که شخصی فرض کند شخصی که از گروه جدا افتاده راه را گم کرده است، در حالی که شاید شخص جدا افتاده از گروه تنها کسی باشد که در مسیر درست قرار دارد.

معادل انگلیسی: Gadarene Swine Fallacy

شکل منطقی:

شخص X از گروه جدا افتاده است.

بنابراین شخص X در خطا به سر می‌برد.

مثال ۱:

چرا دختر شما نمی‌تونه مثل دخترای دیگه صف بایسته؟

توضیح: پیش‌فرض گوینده این است که «دخترای دیگه» کار درست را انجام می‌دهند. درستی این پیش‌فرض را باید با منطق و مدرک نشان داد.

مثال ۲:

مردم بسیاری در طول تاریخ با انجام دادن کار درست و اخلاقی که در دوره‌ی خودشان کار غیراخلاقی یا غیرقانونی به شمار می‌آمد، انقلاب به پا کردند. نمونه‌اش رزا پارکس.

استثنا: درست است که فرض «در اشتباه بودن» شخص جدا از گروه اشتباه است، ولی فرض «در اشتباه بودن» گروه هم به همان اندازه غلط‌انداز است. از لحاظ آماری گزینه‌ی محتمل‌تر در اشتباه بودن شخص جدا افتاده است، اما باید پیش از رسیدن به نتیجه‌ای قطعی مدرک ارائه کرد.

راهنمایی: این مغالطه را با مغالطه‌ی بعدی یعنی مغالطه‌ی گالیله (*Galileo Fallacy*) مقایسه کنید. همان‌طور که از این دو مغالطه برمی‌آید، تک افتادن و خلاف جریان آب شنا کردن ملاک خوبی برای تعیین حقانیت نیست.

منابع:

Laing, R. D. (1990). *The Politics of Experience and The Bird of Paradise*. Penguin Books Limited.

مغالطه‌ی گالیله (Galileo Fallacy) | مغالطه به زبان آدمیزاد (۱۲۲)

تعریف: مغالطه‌ی گالیله موقعی پیش می‌آید که شخصی ادعا کند ایده‌ای، صرفاً به خاطر این‌که ممنوع، منفور، غیرقانونی یا مورد تمسخر واقع شده است، باید صادق باشد یا لایق کسب اعتبار بیشتر است. این مغالطه به قضیه‌ی معروف محکوم شدن گالیله در دادگاه تفتیش عقاید اشاره دارد. گالیله ادعا کرده بود که برخلاف تصورات کلیسای کاتولیک و مسیحیان زمین مرکز دنیا نیست و خورشید دور زمین نمی‌چرخد.

معادل انگلیسی: Galileo Fallacy

معادل‌های جایگزین: استدلال گالیله، دفاع گالیله، نیرنگ گالیله، خود را جای گالیله جا زدن

شکل منطقی:

ادعای X مطرح می‌شود.

ادعای X مضحک است.

شخص A استدلال می‌کند ادعای Y در دوران خودش مضحک به شمار می‌آمد، ولی بعداً صدق آن ثابت شد.

بنابراین ادعای X صادق است (یا حداقل باید اعتبار بیشتری بدان داد).

مثال ۱:

لیندی و جونا ادعا می‌کنند الویس پرسلی هنوز زنده‌ست و در سیاره‌ی هاوندداگیان در منظومه‌ی بلوسود زندگی می‌کند (اسم آهنگ‌های الویس). وقتی عده‌ای باور عجیب لیندی و جونا را زیر سؤال بردند، آن‌ها با اعتماد به نفس پاسخ دادند: «می‌دونی، مردم فکر می‌کردن گالیله هم خل بود.»

توضیح: لیندی و جونا ادعایی عجیب مطرح کرده‌اند و برای ثابت کردن ادعایشان مدرکی ارائه نکرده‌اند. آن‌ها پای گالیله را وسط کشیده‌اند تا در ذهن مخاطبشان تخم تردید درباره‌ی ادعایشان بکارند.

مثال ۲:

سیدنی: چند هفته دیگه ماشین زمانم به کار می‌افته. وقتی به کار افتاد، به سال ۱۶۲۶ سفر می‌کنم و قبل از این‌که کمپانی هند غربی هلند دستش به منهن برسه، از چنگ سرخ‌پوست‌ها درمیارمش. تازه من سخاوتمندتر به خرج می‌دم و به جای ۶۰ گیلدر (واحد پول هلند)، بهشون ۷۰ گیلدر می‌دم.

پیت: ماشین زمانتو می‌خوای با همون جعبه‌ابزاری بسازی که به قیمت ۹۹ دلار از فروشگاه آنلاین خریدی؟

سیدنی: هرچقدر دلت می‌خواد مسخره‌م کن. وقتی برادران رایت گفتن می‌خوان توی آسمون پرواز کنن، مردم کلی مسخره‌شون کردن!

توضیح: با این که سیدنی به شخص گاليله اشاره نکرد، ولی مغالطه‌اش نسبت به مثال قبلی فرقی نکرده است. هر نوع مقایسه‌ای از این دست مغالطه‌آمیز است.

استثناء: توسل به داستان گاليله و اشخاص مشابه برای تشویق کردن افراد به خارج شدن از ناحیه‌ی امن‌شان مغالطه‌آمیز نیست. ولی این بدان معنا نیست که چون گاليله و امثالهم موفق شدند، بقیه هم موفق می‌شوند یا حتی امکان موفقیت‌شان وجود دارد.

راهنمایی: یادتان باشد به ازای هر گاليله، میلیون‌ها آدم خل و چل وجود دارد که کاملاً از مرحله پرت هستند. کسانی که به دفاع گاليله توسل می‌جویند، معمولاً یکی از همین آدم‌ها هستند.

منابع:

مغالطه‌ای رایج در اینترنت. منبع علمی برای آن یافت نشد.

مغالطه‌ی قمارباز (Gambler's Fallacy) | مغالطه به زبان آدمیزاد (۱۲۳)

تعریف: مغالطه‌ی قمارباز موقعی پیش می‌آید که شخصی ادعا کند در موقعیتی که همه چیز به بخت و صدفه‌ی صرف بستگی دارد، با توجه به نتایج قبلی می‌توان نتیجه‌ی فعلی را پیش‌بینی کرد.

معادل انگلیسی: Gambler's Fallacy

معادل‌های جایگزین: مغالطه‌ی مونت کارلو، آموزه‌ی بلوغ بخت

شکل منطقی:

موقعیت X کاملاً تصادفی است.

موقعیت X به نتیجه‌ی Y ختم شد.

دفعه‌ی بعد احتمال وقوع Y کم‌تر است.

مثال ۱:

من پنج بار پشت سرهم شیر آوردم. در نتیجه، دفعه‌ی بعد که سکه رو بندازم بالا، به احتمال خط می‌آرم.

توضیح: احتمال شیر یا خط آمدن سکه را هر بار باید جدا از دفعات دیگر حساب کرد. هر بار احتمال شیر یا خط آمدن ۵۰/۵۰ است، اهمیتی ندارد دفعات قبل چند بار خط آمده باشد.

مثال ۲:

اریک: من برای لاتاری شماره‌ی ۶، ۱۴، ۲۲، ۳۵، ۳۸، ۴۰ رو انتخاب کردم. تو چی انتخاب کردی؟

استیو: من ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶ رو انتخاب کردم.

اریک: ای خنگ خدا! امکان نداره این شماره‌ها رو اعلام کنن!

توضیح: وقتی مردم فکر می‌کنند احتمال برنده شدن تعدادی شماره‌ی خاص لاتاری از تعدادی دیگر بیش‌تر است، عملاً این «معرفت عام» در برابر علم منطق و احتمالات قرار می‌گیرد. دلیل چنین طرز تفکری تمایل ذاتی ما به استخراج معنا از الگوهاست. ولی دنیای احتمالات این چیزها سرش نمی‌شود. به خاطر مفهومی به نام توهم هم‌دسته‌سازی (clustering illusion)، وقتی ارقام ۱، ۲، ۳، ۴، ۵ و ۶ به ترتیب در کنار هم قرار می‌گیرند، معنایی ویژه برایشان قائل می‌شویم. اما در دنیای احتمالات احتمال برگزیده شدن ۱ و ۶ به منزله‌ی رقم اول به یک اندازه است. تنها اثری که اولین رقم انتخاب‌شده روی دومین رقم می‌گذارد، حذف شدن رقم اول از گزینه‌های موجود است، اما شماره‌ی دوم هم هر رقمی ممکن است دربیاید و رقم انتخاب‌شده از هیچ الگوی خاصی پیروی نمی‌کند و معنایی در پی ندارد.

مثال ۳:

ماری: من کل پولم رو روی قرمز ۲۱ شرط می‌بندم.

دلال: مطمئنید که می‌خواید چنین کاری بکنید؟ آخرین دفعه هم قرمز ۲۱ دراومد.

ماری: نمی‌دونستم! ممنون! پس به جاش سیاه ۱۵ رو انتخاب می‌کنم. باورم نمی‌شه داشتم چنین اشتباه بزرگی مرتکب می‌شدم!

توضیح: دلال (یا هرکسی که کارش چرخاندن چرخ رولت است) باید فهمیده‌تر از این حرف‌ها باشد. ایستادن چرخ روی قرمز ۲۱ هیچ تأثیری روی چرخش جدید ندارد. احتمال ایستادن چرخ روی قرمز ۲۱ با سیاه ۱۵ به یک اندازه است. شاید اگر چرخ دوبار پشت سر هم روی رقم و رنگی یکسان بایستد، کمی «عجیب» به نظر برسد، ولی در دنیای احتمالات از این اتفاقات پیش می‌آید.

استثناء: اگر چیزی تصادفی به نظر برسد، ولی واقعاً این‌طور نباشد - مثلاً تاس دست‌کاری‌شده - در این صورت می‌توان با توسل به نتایج پیشین نتایج آتی را پیش‌بینی کرد.

راهنمایی: اگر می‌خواهید قمار کنید، به قصد تفریح این کار را انجام دهید، نه پول درآوردن. اگر هم خواستید پای پول را وسط بکشید، فقط روی پولی شرط ببندید که از دست رفتنش آسیب جدی به شما وارد نکند و بود و نبودش برایتان مهم نباشد. یادتان باشد، وقتی در کازینو هستید، شانس با شما یار نیست.

منابع:

Tversky, A., & Kahneman, D. (1974). Judgment under Uncertainty: Heuristics and Biases. *Science*, 185(4157), 1124–1131.

<https://doi.org/10.1126/science.185.4157.1124>

مغالطه‌ی تکوینی (Genetic Fallacy) | مغالطه به زبان آدمیزاد (۱۲۴)

تعریف: مغالطه‌ی تکوینی موقعی پیش می‌آید که شخصی مبنای صادق/حقیقی بودن ادعای مطرح‌شده در استدلال را خاستگاه و ریشه‌ی آن ادعا یا پیش‌فرض‌های مرتبط با آن در نظر بگیرد.

معادل انگلیسی: Genetic Fallacy

معادل‌های جایگزین: مغالطه‌ی بنیان، مغالطه‌ی پایه‌و‌اساس، مغالطه‌ی فضیلت

شکل منطقی:

ریشه‌ی ادعایی مطرح می‌شود.

بنابراین ادعای مذکور صادق/کاذب است.

مثال ۱:

در دوران کودکی لیساً را از طریق شست‌وشوی مغزی به این باور رساندند که انسان‌ها عموماً خوب هستند. بنابراین انسان‌ها عموماً خوب نیستند.

توضیح: شست‌وشوی مغزی لیساً در دوران کودکی ربطی به ادعای مطرح‌شده درباره‌ی خوب بودن عموم انسان‌ها ندارد.

مثال ۲:

پدر و مادر او کاتولیک بودند و او در محیطی کاتولیک رشد کرد. بنابراین طبیعی‌ست که تمایل داشته باشد از برخی از سنت‌های کاتولیک دفاع کند. نمی‌توان حرف‌های او را جدی گرفت.

توضیح: این مثال به خود من اشاره دارد. درست است که من در خانواده و محیطی کاتولیک به دنیا آمدم و رشد کردم و خود را شخصی کاتولیک به حساب می‌آورم، ولی این موضوع ربطی به دفاعیه‌های من از مذهب کاتولیک ندارد. مثلاً به نظر من بسیاری از کلیساهای کاتولیک از طریق خیریه به مردم ساکن در محل‌شان کمک می‌کنند. اگر استدلال من به نوعی حول محور دفاع از جنبه‌های مذهب کاتولیک بچرخد، آن استدلال را باید جداگانه بررسی کرد، نه با توجه به گذشته‌ی استدلال‌کننده یا اتفاقات احتمالی‌ای که باعث شده به صدق یا کذب ادعاهای مطرح‌شده اعتقاد آورده باشم.

استثنا: گاهی ریشه‌ی ادعا به صدق ادعا ارتباط دارد.

مثال:

من به وجود هیولای داخل کمد اعتقاد دارم، چون خواهرم بهم گفته آگه هر کاری می‌گه انجام ندم، هیولای داخل کمد میاد منو می‌خوره.

راهنمایی: یادتان باشد در مواقعی که می‌خواهید احتمال درست یا غلط بودن یک ادعا را حدس بزنید، مدنظر قرار دادن منشأ آن کارآمد است، اما اگر بر اساس آن درباره‌ی درست یا غلط بودن این ادعا به نتیجه‌ای قطعی برسید، مرتکب مغالطه شده‌اید.

منابع:

Engel, S. M., Soldan, A., & Durand, K. (2007). *The Study of Philosophy*. Rowman & Littlefield.

مغالطه‌ی تعمیم شتابزده (Hasty Generalization) | مغالطه به زبان آدمیزاد (۱۲۵)

تعریف: مغالطه‌ی تعمیم شتابزده موقعی پیش می‌آید که شخصی با توسل به نمونه‌ای کوچک و ناکافی نتیجه‌گیری کند و آماری را که به موقعیت عادی یا معمول ارتباط نزدیک‌تری دارد، نادیده بگیرد.

معادل انگلیسی: Hasty Generalization

معادل‌های جایگزین: استدلال بر اساس ارقام کوچک، آمار ارقام کوچک، آمار ناکافی، توسل به کلی‌گویی، کلی‌گویی ناقص، استنتاج شتابزده، کلی‌گویی استنتاجی، نمونه‌ی ناکافی، مغالطه‌ی حقیقت بی‌ریشه، کلی‌گویی بیش از حد، نمونه‌ای که نماینده‌ی کل نیست

شکل منطقی:

نمونه‌ی **S** از جمعیت **P** گرفته شده است.

نمونه‌ی **S** بخش بسیار کوچکی از جمعیت **P** است.

نتیجه‌ی **C** بر اساس نمونه‌ی **S** به دست آمده و به جمعیت **P** نسبت داده شده است.

مثال ۱:

پدرم از چهارده سالگی روزی چهار پاکت سیگار می‌کشید و تا شصت‌ونه سالگی عمر کرد. بنابراین سیگار کشیدن اونقدر هم که می‌گن بد نیست.

توضیح: نتیجه‌گیری کلی درباره‌ی عوارض سیگار کشیدن بر اساس طول عمر یک انسان سیگاری کاری بسیار غیرمنطقی (و خطرناک) است.

مثال ۲:

از هر پنج دندان‌پزشک، چهارتایشان خمیردندان Happy Glossy Smiley را توصیه می‌کنند. بنابراین این خمیردندان باید فوق‌العاده باشد.

توضیح: از قرار معلوم، برای رسیدن به نتیجه‌گیری بالا فقط از پنج دندان‌پزشک سؤال پرسیده شده بود. پس از نظرسنجی از ۱۰۰۰ دندان‌پزشک، فقط ۲۰٪ آن‌ها برند خمیردندان مذکور را توصیه کردند. «چهار دندان‌پزشک از هر پنج‌تا» لزوماً نمونه‌ای از نمونه‌گیری جانب‌دارانه (biased sample) و نظرسنجی تقلب‌آمیز نیست. رقم به‌دست‌آمده صرفاً نابهنجاری‌ای آماری بود که در نمونه‌های آماری کوچک رایج است.

استثنا: در مواقعی که باید تصمیمی گرفت یا به نظر خاصی رسید، اما آمار و ارقام جمعیتی بزرگ‌تر در دسترس نیست و نمونه‌ی آماری کوچک تنها چیزی‌ست که در اختیار دارید، به ناچار باید به همان اکتفا کنید. مثلاً اگر با دوستان در حال قدم زدن در بیابان هستید و او می‌رود تا ماری را نوازش کند، ولی مار دستش را گاز می‌گیرد و

او بلافاصله می‌میرد، می‌توانید با خیال راحت فرض را بر این بگیرید که ما مذکور سمی‌ست. چنین فرضی، حتی اگر درست نباشد، مغالطه‌آمیز نیست.

راهنمایی: هیچ‌وقت با اتکا بر جوامع آماری کوچک تصمیم‌گیری نکنید، به‌خصوص وقتی که داده‌های قابل‌اطمینان‌تری موجود است.

منابع:

Hurley, P. J. (2011). *A Concise Introduction to Logic*. Cengage Learning.

مغالطه‌ی خر و خرما (Having Your Cake) | مغالطه به زبان آدمیزاد (۱۲۶)

تعریف: مغالطه‌ی خر و خرما موقعی پیش می‌آید که شخصی طوری استدلالش را مطرح کند یا به استدلال طرف مقابل پاسخ دهد که موضعش به طور دقیق مشخص نباشد. این کار به گوینده اجازه می‌دهد هر موقع که به نفعش است، ادعایش را تغییر دهد و بدون عواقب خاصی حرفش را عوض کند و در آخر ادعا کند که «از همان اول» حق با او بوده است.

معادل انگلیسی: Having Your Cake

معادل‌های جایگزین: موضع مبهم، ادعای بی‌مایه، بی‌طرفی عمدی

شکل منطقی:

به نظر من X استدلالی قوی‌ست.

Y نیز استدلالی قوی‌ست.

مثال ۱:

گزارش‌گر: جناب نماینده، موضع شما در بحث «آب پاکیزه یا کارخانه‌های جدید» چیه؟
جناب نماینده: البته من می‌خوام آب کشورمون تا حد امکان پاکیزه باشه. من لایحه‌ی جلوگیری از ساخته شدن کارخونه‌ی جدید رو درک می‌کنم و در عین حال به نظرم با ساخته شدن کارخونه‌ی جدید برای جوانانمون اشتغال‌زایی می‌شه و این امتیازی نیست که بشه به این راحتی ازش گذشت.

توضیح: هدف از ابراز این مدل «تصمیم‌نگرفتن‌ها» یا سر باز زدن از انتخاب موضع عموماً جواب سر بالا دادن به کسی‌ست که دنبال جواب قطعی است. در مثال بالا، نماینده‌ی مذکور بعداً می‌تواند بر اساس نتیجه‌ی بحث موضع خود را انتخاب کند و وانمود کند از اول می‌دانسته تصمیم درست چیست.

مثال ۲:

اسکات: به نظر تو زمین فقط ۶ الی ۱۰ هزار سال عمر داره؟
سم: مدارک موجود برای اثبات چند میلیارد ساله بودن عمر زمین خیلی زیاده، ولی نمی‌شه بعضی از ادعاهای آفرینش‌گرایان رو نادیده گرفت.

اسکات: خب آخرش نظرت چیه؟

سم: دارم می‌گم ۴,۷ میلیارد ساله بودن زمین خیلی منطقی به نظر می‌رسه، ولی نظریه‌ی ۶۰۰۰ ساله بودن زمین هم منطق خاص خودشو داره.

توضیح: ما همه دلمان می‌خواهد افرادی مثل سم را گوشمالی حسابی بدهیم. سم موضع خود را مشخص نمی‌کند. اگر نظر سم در این زمینه‌ی خاص مهم باشد، پیروان هر دو موضع از گفته‌ی او به نفع خودشان استفاده خواهند کرد. این ابهام یاری‌رسان نیست، بلکه گمراه‌کننده است.

استثنا: وقتی از موضعی اطلاع کافی ندارید، سخنان بی‌مایه و مبهم نشانه‌ی خوبی از این ناآگاهی هستند، به‌خصوص اگر بعد از آن عدم اطمینان و نادانی خود را از موضوع ابراز کنید. در چنین حالتی مغالطه‌ای اتفاق نمی‌افتد و نشانه‌ی صداقت است.

راهنمایی: اگر درباره‌ی موضوعی نظری ندارید، بدون خجالت بگویید. اگر چیزی را نمی‌دانید، بگویید که نمی‌دانید. به همین سادگی.

منابع:

مغالطه‌ای رایج در اینترنت. منبع علمی برای آن یافت نشد.

مغالطه‌ی دستکاری استدلال (Hedging) | مغالطه به زبان آدمیزاد (۱۲۷)

تعریف: مغالطه‌ی دستکاری استدلال موقعی پیش می‌آید که شخصی استدلال اولیه‌اش را کمی تا قسمتی تغییر دهد تا از ضدیت آن با مدرک جلوگیری کند، اما بعد گونه‌ای وانمود کند که گویی استدلال دستکاری شده همان استدلال اولیه است.

معادل انگلیسی: Hedging

شکل منطقی:

ادعای X مطرح می‌شود.

ادعای X رد می‌شود.

ادعای Y ساخته می‌شود و به‌جای استدلال X عرضه می‌شود، در حالی که با آن فرق دارد.

مثال ۱:

فردی: همه‌ی زن‌ها مردستیز، فریبنده و پلیدن.

وید: از جمله مادرت و بهترین دوستت؟

فردی: نه، همه غیر از اونا.

وید: تو فوق فوقش صدتا زنو می‌شناسی. چطور می‌تونی درباره‌ی همه‌ی زنا همچین نظری بدی؟

فردی: مشخصاً دارم درباره‌ی زنایی که می‌شناسم حرف می‌زنم.

توضیح:

در طول این گفت‌وگو مقیاس ادعای اولیه از ۳,۵ میلیارد زن به حدود ۱۰۰ زن کاهش یافت، اما فردی هیچ‌جا در استدلالش به این تغییر اساسی اشاره نمی‌کند. فردی مرتکب این مغالطه شده و کسانی که همچنان استدلال اولیه‌ی او را معتبر می‌شمارند نیز مرتکب این مغالطه شده‌اند.

مثال ۲:

آدام: داستان کشتی نوح خیلی محتمل به نظر می‌رسه. تقریباً می‌شه یه حقیقت تاریخی و علمی به حساب آوردش.

گرگ: یعنی تو فکر می‌کنی مهاجرت یه جفت از هر حیوون به کشتی نوح محتمله؟ حتی حیوونایی که اون سر کره‌ی زمین زندگی می‌کنن و اگه از محیط زندگیشون خارج بشن، زود می‌میرن؟
آدام: این حیوونا با کمک خدا زنده موندن.

گرگ: تقریباً همه‌ی زمین‌شناس‌ها و دانشمندی‌های امروزی وقوع سیل جهانی رو غیرممکن می‌دونن. با وجود این باز هم به نظرت چنین اتفاقی محتمله؟
آدام: احتمال درجات مختلفی داره.
گرگ: به نظر تو این داستان «بسیار محتمل»ه؟
آدام: بله.

توضیح: آدام برای رد ادعاهای طرف مقابل چند بار به مغالطه‌ی استعجالی (مغالطه‌ی شماره ۴) روی آورد. این موضوع به کنار، هر ادعای متقابل مدرکی علیه ادعای اولیه است، به‌خصوص ادعای مربوط به «بسیار محتمل» بودن داستان. آدام به جای این‌که ادعای طرف مقابل را بپذیرد یا ادعای خودش را تصحیح کند، سعی می‌کند ثابت کند که از اول حق با او بوده است و در این راه منطق را قربانی می‌کند.

استثناء: اگر هدف از استدلال کردن نزدیک شدن به حقیقت باشد، تصحیح کردن استدلال‌های پیشین اشکالی ندارد. در چنین حالتی مغالطه‌ای اتفاق نمی‌افتد.

راهنمایی: هر بار که اعتراف کنید در اشتباه بوده‌اید، یک قدم به حقیقت نزدیک‌تر می‌شوید.

منابع:

Dowden, B. (n.d.). Fallacies | Internet Encyclopedia of Philosophy. Retrieved from <http://www.iep.utm.edu/fallacy/>

مغالطه‌ی تاریخ‌دان (Historian's Fallacy) | مغالطه به زبان آدمیزاد (۱۲۸)

تعریف: مغالطه‌ی تاریخ‌دان موقعی پیش می‌آید که شخصی تصمیم یک نفر را در گذشته با استناد بر اطلاعاتی که در آن دوره موجود نبوده قضاوت کند.

معادل انگلیسی: Historian's Fallacy

معادل‌های جایگزین: جبرگرایی گذشته‌نگرانه، واپس‌نگری

شکل منطقی:

ادعای X در گذشته مطرح شد.

کسانی که ادعا را مطرح کردند Y را که در آن دوره موجود نبود، لحاظ نکردند.

بنابراین X ادعایی احمقانه است.

مثال ۱:

نباید از جاده‌ی فرعی می‌رفتی محل اجرای کنسرت. آگه از جاده‌ی اصلی استفاده می‌کردی، توی ترافیکی که سر اون تصادف پیش اومد گیر نمی‌کردی.

توضیح: عبارت «خیلی ممنون بابت اطلاع‌رسانی تون!» جمله‌ی طعنه‌آمیزی است که عموماً در جواب به این مغالطه داده می‌شود. اگر طرف از تصادف مذکور خبر داشت، معلوم است که جاده‌ی اصلی را انتخاب می‌کرد، ولی هیچ‌کس نمی‌توانست آن تصادف را پیش‌بینی کند. اگر در چنین شرایطی کسی بگوید «باید از فلان مسیر می‌رفتی»، مرتکب مغالطه شده است.

مثال ۲:

یهودا کار احمقانه‌ای کرد که عیسی رو به اولیاء امور لو داد. آخرش از شدت عذاب وجدان خودکشی کرد.

توضیح: برای ما که از کل داستان عیسی خبر داریم، هیولاسازی از یهودا کار راحتی ست. ما به اطلاعاتی دسترسی داریم که یهودا در زمان تصمیم‌گیری به آن‌ها دسترسی نداشت. تازه، اگر یهودا عیسی را به اولیاء امور لو نمی‌داد و عیسی کشته نمی‌شد و مثلاً عیسی در دوران کهن‌سالی و بر اثر اتفاقی ساده درمی‌گذشت، آیا مسیحیت وجود می‌داشت؟

استثنا: گاه، ارتکاب این مغالطه بامزه است، البته به قیمت خط‌خطی کردن اعصاب رفیق‌تان.

مثال:

هی، خریدن سهام اون شرکته که یه هفته بعد FBI به جرم فحشا درشو بست واقعاً تصمیم عاقلانه‌ای بود. لطفاً بنده رو هم راهنمایی کن.

راهنمایی: سعی کنید بخشیدن دیگران را تمرین کنید. انسان جایزالخطاست و بیشتر انسان‌ها هم از اشتباه‌هایشان درس می‌گیرند و به افراد بهتری تبدیل می‌شوند. بابت کاری که یک نفر در گذشته انجام داده او را فوراً به صلیب نکشید، خصوصاً اگر هدف‌تان از این کار خودنمایی و به رخ کشیدن ارزش‌های اخلاقی‌تان باشد.

منابع:

Arp, R. (2013). *1001 Ideas That Changed the Way We Think*. Simon and Schuster.

مغالطه‌ی کوتوله (Homunculus Fallacy) | مغالطه به زبان آدمیزاد (۱۲۹)

تعریف: مغالطه‌ی کوتوله موقعی پیش می‌آید که شخصی برای توضیح دادن پدیده‌ای به استدلالی روی بیاورد که درکش به همان پدیده وابسته است. این مغالطه به تسلسل منجر می‌شود.

معادل انگلیسی: Homunculus Fallacy

معادل‌های جایگزین: استدلال کوتوله، تسلسل

شکل منطقی:

باید پدیده‌ی X را توضیح داد.

دلیل Y ارائه می‌شود.

دلیل Y به پدیده‌ی X وابسته است.

مثال ۱:

برت: چشم چطور چیزی رو که می‌بینه به مغز منتقل می‌کنه؟

ارنی: این جوروی به قضیه نگاه کن: یه کوتوله توی مغزت نشسته و داره فیلمی رو که چشمات پخش می‌کنن تماشا می‌کنه.

برت: اوکی، ولی توی مغز این کوتوله که توی مغز ماست چی می‌گذره؟

ارنی: این جوروی به قضیه نگاه کن: یه کوتوله توی مغزش نشسته و داره فیلمو تماشا می‌کنه...

توضیح: این مغالطه چرخه‌ای بی‌نهایت ایجاد می‌کند و در نهایت ما را به حقیقت نزدیک‌تر نمی‌کند. پذیرفتن توضیحی که این چرخه‌ی بی‌انتهای و بی‌حاصل را ایجاد کرده مغالطه‌آمیز است.

مثال ۲:

دیکی: به نظرت منشأ حیات چیه؟

رلفی: ساده‌ست. میلیاردها سال پیش بیگانه‌ها از یه سیاره‌ی دیگه اومدن زمین و حیات رو به سیاره تزریق کردن.

دیکی: بسیار خب، ولی اون بیگانه‌ها چجوری به وجود اومدن؟

رلفی: ساده‌ست. بیگانه‌ها از یه سیاره‌ی دیگه رفتن به سیاره‌شون و بهشون حیات تزریق کردن.

توضیح: گاهی این مغالطه گمراه‌کننده است، چون ممکن است جواب بالا صحیح باشد و واقعاً بیگانگان حیات را به زمین تزریق کرده باشند، برای همین جواب از لحاظ فنی صحیح است، ولی سؤال دیکی این بود که منشأ حیات در ابتدای امر چه بود. چنین منطقی قادر به پاسخ دادن به این سؤال نیست.

استثناء: بعضی از موارد این چینی متکی بر معرفت‌شناسی (epistemology) سطح بالایی هستند، یعنی با چرخه‌ای بزرگ و بازخوردی اعتباربخش سر و کار دارند. سؤال مهمی که باید به آن پاسخ داد این است که آیا توضیح ارائه‌شده ارزشی دارد و آیا سؤال پاسخ داده شده یا از پاسخ به آن سر باز زده‌اند؟

حقیقت جالب: دلیل اتفاق افتادن یک سری از مغالطه‌ها عدم وجود ارزش‌های تبیینی (Explanatory Value) است. مثلاً مغالطه‌ی کوتوله نوع خاصی از مغالطه‌ی ابهام‌گویی عمدی (*Failure to Elucidate*) است.

منابع:

Tulving, E. (2000). *Memory, Consciousness, and the Brain: The Tallinn Conference*. Psychology Press.

مغالطه‌ی پرتاب موفق (Hot Hand Fallacy) | مغالطه به زبان آدمیزاد (۱۳۰)

تعریف: مغالطه‌ی پرتاب موفق به این باور غیرمنطقی اشاره دارد که اگر در یک بازی وابسته به بخت، چند دست پشت سر هم ببرید یا ببازید، [در این کار] یا «گرم» می‌شوید یا «سرد»، یعنی برد یا باخت پیاپی قرار است ادامه پیدا کند و این مسأله از دنیای احتمالات فراتر می‌رود. به دلیل حماقت ما انسان‌ها در درک این حقیقت و اصرار غیرمنطقی مان بر عدم پذیرفتن آن، کازینوهای سرتاسر دنیا دارند پول پارو می‌کنند. مغالطه‌ی پرتاب موفق با مغالطه‌ی قمارباز (شماره‌ی ۱۲۳) رابطه‌ی نزدیک دارد.

معادل انگلیسی: Hot Hand Fallacy

معادل‌های جایگزین: پدیده‌ی پرتاب موفق

شکل منطقی:

شخص ۱ در یک بازی وابسته به بخت X بار پشت سر هم برنده شده است.
بنابراین شخص ۱ «گرم» است و به احتمال زیاد دست بعدی را هم می‌برد.

مثال ۱:

مارتا (پس از جفت شیش آوردن): بیا هرچی بردیم جمع کنیم بریم. تا الآن خوب اومدیم جلو. بهتره تا بخت بهمون پشت نکرده، بازی رو تموم کنیم.

کارلوس: بی خیال! الآن گرمیم! بیا ببینیم برد پیاپی تا کی ادامه پیدا می‌کنه!

توضیح: از لحاظ آماری احتمال باخت کارلوس و مارتا در دور بعد بیشتر است، چون الف) برد پیاپی آن‌ها بر اساس بخت بوده، نه استعداد فردی ب) در بازی‌های تاس محور احتمال باختن بیشتر از احتمال برد است. کارلوس به اشتباه تصور می‌کند برد پیاپی قرار است ادامه داشته باشد.

مثال ۲:

می‌توان از حوادثی مثال آورد که به طور کامل به احتمالات وابسته نیستند، مثل پرتاب توپ بسکتبال در سبد. این مثال‌ها بحث‌برانگیزند، چون با وجود این‌که بعضی مواقع می‌توان بخشی از موفقیت حاصل شده را صرفاً به بخت نسبت داد، ولی بدون شک استعداد و باورهای شخصی نیز روی نتیجه‌ی نهایی تأثیرگذارند.

راهنمایی: باور داشتن به این‌که دور دور شماست (یعنی عملکردتان بسیار قوی‌ست) ممکن است عملکرد قوی‌تری را رقم بزند. به این اتفاق می‌گویند پیش‌گویی کام‌بخش (*self-fulfilling prophecy*). همچنین گاهی تفکر نقادانه نسبت به خودتان روی عملکردتان تأثیر منفی می‌گذارد.

استثناء: همان‌طور که اشاره شد، موفقیت پی‌پی در انجام یک سری کارهای استعدادمحور ممکن است ناشی از قابلیت‌های ذهنی و فیزیکی برتر باشد.

منابع:

The Hot Hand Fallacy: Cognitive Mistakes or Equilibrium Adjustments? Evidence from Baseball. (n.d.). Retrieved from <https://www.gsb.stanford.edu/faculty-research/working-papers/hot-hand-fallacy-cognitive-mistakes-or-equilibrium-adjustments>

مغالطه‌ی جلب و تغییر القائی (Hypnotic Bait and Switch) | مغالطه به زبان آدمیزاد (۱۳۱)

تعریف: مغالطه‌ی جلب و تغییر القائی موقعی پیش می‌آید که شخصی چند گفته را که عموم مردم به مثابه حقیقت یا بدیهیات قبول دارند، پشت سر هم بیان کند و در آخر سخنی بحث‌برانگیز را بیان کند که اگر جداگانه بیان می‌شد، شاید واکنشی منفی در مخاطب ایجاد می‌کرد. جلب و تغییر یکی از ترفندهای تبلیغات است، ولی اگر مخاطب به خاطر سخنان پیشین به سخن آخر اعتبار بیش‌تری ببخشد، مرتکب مغالطه شده است. این مغالطه شامل سخنان منفی نیز می‌شود.

جلب و تغییر یکی از ترفندهای قدیمی برای قالب کردن جنس به مخاطب است. اساس و پایه‌ی این ترفند عادت دادن مشتری به «بله» گفتن است.

معادل انگلیسی: Hypnotic Bait and Switch

شکل منطقی:

تعدادی سخن صادق بی‌چون و چرا پشت‌سرهم بیان می‌شود.
بنابراین ادعای X (که بحث‌برانگیز است) صادق است.

تعدادی سخن کاذب بی‌چون و چرا پشت‌سرهم بیان می‌شود.
بنابراین ادعای X (که بحث‌برانگیز است) کاذب است.

مثال ۱:

آیا کشورت رو دوست داری؟

آیا خانواده‌ت رو دوست داری؟

آیا به سلامتی شون اهمیت می‌دی؟

اگه جوابت به این سؤالات مثبت، عاشق بستنی Eatme می‌شی!

مثال ۲:

آیا این درسته که درصد کمی از آمریکاییا مالک عمده ثروت آمریکا باشن؟

آیا این درسته که اضافه‌وقت کار کنی تا دخل و خرجت با هم یکی بشه؟

آیا این درسته که حتی برای تعطیلات نتونی از کشور خارج بشی؟

آیا واقعاً می‌خوای به رگی لپشیتز رأی بدی؟

توضیح:

به احتمال با خواندن مثال‌ها متوجه شدید که واژه‌ی «القائی» از کجا می‌آید. با خواندن چنین جملاتی ذهن ناخودآگاه‌تان ذهن خودآگاه‌تان را تسخیر می‌کند و بدون فکر کردن «بله» یا «نه» می‌گویید، بدون این‌که به طور دقیق بدانید با چه چیزی موافقت یا مخالفت می‌کنید. این‌گونه ترفندها در راه‌پیمایی‌ها بهتر از هر جایی جواب می‌دهند، چون کسانی که در راه‌پیمایی‌ها شعار می‌دهند دوست دارند شما عقل و منطق را دور بریزید و به احساسات‌تان توسل بجویید.

استثنا: این ترفند برای متقاعدسازی انسان‌ها بسیار مؤثر است، بنابراین اگر می‌خواهید فرزندتان را ترغیب کنید از مواد مخدر پرهیز کند، اشکال ندارد از آن استفاده کنید. ولی اگر می‌خواهید کسی را ترغیب به خریدن جاروبرقی کنید، توسل به این ترفند غیراخلاقی است.

راهنمایی: مغالطه‌شناسی را جدی بگیرید! هرکجا که می‌روید حواس‌تان به ترفندهای این‌چنینی باشد. در این صورت هرگاه در معرض تبلیغات احساسی قرار گیرید، منطق‌تان بلافاصله عقب‌نشینی نمی‌کند.

منابع:

مغالطه‌ای رایج در اینترنت. منبع علمی برای آن یافت نشد.

مغالطه‌ی فرضیه‌ی مغایر با واقعیت (Hypothesis Contrary to Fact) | مغالطه به زبان آدمیزاد (۱۳۲)

تعریف: مغالطه‌ی فرضیه‌ی مغایر با واقعیت موقعی پیش می‌آید که شخصی درباره‌ی آنچه ممکن بود در گذشته یا ممکن است در آینده رخ دهد ادعایی بی‌پایه‌و‌اساس مطرح کند. پیش‌فرض چنین مغالطه‌ای فرق داشتن شرایط یا وضعیت نسبت به زمان حال است. همچنین نوع دیگری از این مغالطه حقیقی در نظر گرفتن گمانه‌زنی درباره‌ی آینده است.

معادل انگلیسی: Hypothesis Contrary to Fact

معادل‌های جایگزین: مغالطه‌ی ضدواقعیت، مغالطه‌ی گمانه‌زنی، مغالطه‌ی «چه می‌شد اگر...»، مغالطه‌ی اگر و اما
شکل منطقی:

اگر واقعه‌ی X اتفاق می‌افتاد، واقعه‌ی Y هم اتفاق می‌افتاد (صرفاً بر پایه‌ی گمانه‌زنی).

مثال ۱:

اگر توی دبیرستان دوره‌ی تعمیر دستگاه پخش سی‌دی رو برمی‌داشتی، الان شغل بهتری داشتی و وضعیت به مراتب بهتر بود.

توضیح: این سخن در بهترین حالت گمانه‌زنی است و هیچ مدرکی برای اثبات درستی آن ارائه نشده است، بنابراین اثبات درست یا غلط بودن آن امکان‌پذیر نیست. اشخاص زیادی با مهارت مفیدتر بیکارند و بسیاری از اشخاص شاغل اصلاً وضع خوبی ندارند.

مثال ۲:

جان، اگر پیش‌تر می‌رفتی حموم، تینا ترک نمی‌کرد.

توضیح: موقعیت‌های فرضی گذشته معمولاً فقط یک گزینه از تعداد زیادی گزینه‌ی ممکن هستند، بنابراین حرف زدن درباره‌ی آن‌ها به گونه‌ای که انگار تنها گزینه‌ی ممکن هستند، غلط‌انداز است. به هنگام ابراز چنین سخنانی باید احتمالات را در نظر گرفت. شاید اصلاً تینا از بوی عرق مرد خوشش می‌آید. شاید حتی اگر جان بهترین بوی دنیا را می‌داد، باز هم تینا رنالدو را به خاطر هوش سرشارش به او ترجیح می‌داد.

استثناء: در موقعیت‌هایی که تعداد گزینه‌های ممکن فقط دو تا است، می‌توان با حالتی مطلق‌گرایانه درباره‌ی احتمالات حرف زد و این کار مغالطه‌آمیز نیست.

مثال: اگر سکه‌ت شیر نمی‌ومد، خط می‌ومد.

حقیقت جالب: وقتی با مدرک بازاریابی از دانشگاه فارغ‌التحصیل شدم در آلیو گاردن (یک رستوران زنجیره‌ای ایتالیایی با تمرکز روی فست‌فود که در ایالات متحده فعالیت می‌کند) مشغول به کار شدم. شاید بهتر بود که در

دبیرستان دوره‌ی تعمیر دستگاه پخش سی‌دی برمی‌داشتم و ۱۲۰،۰۰۰ دلار پول بی‌زبان را پس‌انداز می‌کردم.
مطمئنم که در هر حال آلیو گاردن دست رد به سینه‌ام نمی‌زد.

منابع:

Moore, W. E. (1967). *Creative and Critical Thinking*. Houghton Mifflin.

مغالطه‌ی هویتی (Identity Fallacy) | مغالطه به زبان آدمیزاد (۱۳۳)

تعریف: مغالطه‌ی هویتی موقعی پیش می‌آید که استدلال شخصی بر اساس هویت فیزیکی یا اجتماعی او قضاوت شود، در حالی که قوت استدلال به هویت شخص ارتباطی نداشته باشد. منظور از هویت فیزیکی یا اجتماعی طبقه‌ی اجتماعی، نژاد و قومیت، جنسیت یا گرایش جنسی، حرفه یا شغل یا خرده‌فرهنگی است که شخص به آن تعلق دارد.

معادل انگلیسی: Identity Fallacy

معادل‌های جایگزین: سیاست هویتی

شکل منطقی:

شخص ۱ استدلال X را مطرح می‌کند.

شخص ۲ استدلال X را به خاطر هویت فیزیکی و اجتماعی شخص ۱ رد می‌کند.

مثال ۱:

اس.جی. سم: در این حوزه‌ی فنی اشخاص آسیایی به شکلی سیستماتیک در این کشور رد می‌شن و اشخاص غیر آسیایی از امتیاز خاص برخوردارند.

سیندی: اتفاقاً عکس این‌ها. طبق بیش‌تر پژوهش‌های انجام‌شده کارفرماها نسبت به تکنسین‌های آسیایی تعصب مثبت دارند.

اس.جی. سم: آگه آسیایی نیستی، بهتره دهنتو ببندی. شخصی در مقام تو نمی‌تونه سختی‌های جامعه‌ی آسیایی‌ها رو درک کنه!

توضیح: اس.جی. سم ادعایی غیرعلمی درباره‌ی تعصب کارفرماها نسبت به تکنسین‌های آسیایی مطرح کرده است. سیندی این ادعا را با استدلالی که به هویت اجتماعی یا فیزیکی‌اش مربوط نمی‌شود، رد کرده است (یعنی آسیایی بودن یا نبودن او چیزی را عوض نمی‌کند). اس.جی. سم استدلال او را به خاطر آسیایی نبودنش رد می‌کند. همچنین او با اشاره به این‌که سیندی سختی‌های جامعه‌ی آسیایی‌ها را درک نمی‌کند، بحث را به انحراف می‌کشاند.

مثال ۲:

کارکنان مؤنث یک شرکت بزرگ جلسه‌ای برگزار می‌کنند تا راه‌حلی برای کاهش تبعیض جنسیتی علیه زنان شرکت بیندیشند. مردان شرکت نیز به جلسه دعوت شده‌اند، اما از آن‌ها درخواست شده فقط به حرف زنان گوش دهند و خودشان چیزی نگویند.

توضیح:

پیش فرض کسانی که چنین تصمیمی گرفته‌اند این بوده که مردان در این زمینه حرفی برای گفتن ندارند. ایده‌پردازی برای کاهش تبعیض جنسی ربطی به جنسیت افراد ندارد و ممکن است مردان هم به اندازه‌ی زنان ایده‌های خوبی برای کاهش تبعیض جنسی داشته باشند.

استثناء: جا دارد تأکید کنم این مغالطه موقعی اتفاق می‌افتد که «قوت استدلال به هویت شخص ارتباطی نداشته باشد». برخی استدلال‌ها با هویت فرد استدلال‌کننده گره خورده‌اند. برای مثال، حرف زدن درباره‌ی برخی احساسات و جهان‌بینی‌ها مختص بعضی از اقلیت‌های خاص است.

مثال:

اس.جی. سم: من یک مرد هم‌جنس‌گرا هستم و احساس می‌کنم در محیط کار مورد تبعیض قرار می‌گیرم.

سیندی: به نظر من آدم‌ها توی محیط کار دید تبعیض‌آمیزی نسبت به هم‌جنس‌گراها ندارند.

اس.جی. سم: تو که هم‌جنس‌گرا نیستی. آگه بودی، مطمئنم نظرت فرق می‌کرد.

توضیح: در این موقعیت سیندی می‌توانست از سم درخواست کند مدرکی نشان دهد که تبعیض علیه هم‌جنس‌گراها را ثابت کند. چنین درخواستی منطقی‌ست. ولی به جای آن ادعای سم را به‌کل رد می‌کند، در حالی که بینش کافی برای چنین کاری را ندارد، چون عضوی از گروه اجتماعی مورد بحث نیست.

راهنمایی: پیش از این که گروه خاصی را از بحث‌تان خارج کنید یا به خاطر هویت فیزیکی یا اجتماعی آن‌ها استدلال‌هایشان را نادیده بگیرید، مطمئن شوید که برای این کار دلیل محکم و موجهی دارید.

منابع:

مغالطه‌ای رایج در اینترنت. منبع علمی برای آن یافت نشد.

مغالطه‌ی اگر منظورتان از ویسکی... (If-By-Whiskey) | مغالطه به زبان آدمیزاد (۱۳۴)

تعریف: مغالطه‌ی اگر منظورتان از ویسکی... نوعی پاسخ است که منوط به نظرات شخصی پرسش‌گر است و در آن از واژه‌ها و عباراتی با معانی ضمنی قوی استفاده شده است. این مغالطه به ظاهر از موضع هر دو طرف گفت‌وگو حمایت می‌کند و ترفندی رایج در دنیای سیاست است.

معادل انگلیسی: If-By-Whiskey

شکل منطقی:

اگر منظورت X است، بنابراین (بیان یک سخنرانی یک‌طرفه و برانگیزاننده در پشتیبانی از جانب A).

اگر منظورت Y است، بنابراین (بیان یک سخنرانی یک‌طرفه و برانگیزاننده در پشتیبانی از جانب B).

مثال ۱:

این مثال در اصل ریشه‌ی این مغالطه است. نام این مغالطه از سخنرانی نوح اس. «ساگی» سوئت جونیور (Noah S. "Soggy" Sweat, Jr) در سال ۱۹۵۲ گرفته شده است. سوئت قانون‌گذاری جوان از ایالت میسیسیپی بود و موضوع سخنرانی‌اش این بود که آیا مصرف الکل در میسیسیپی غیرقانونی باقی بماند (تا سال ۱۹۶۶ غیرقانونی باقی ماند) یا خرید و فروش نوشیدنی‌های الکلی بالاخره آزاد شود؟ به نظر من سخنرانی او بسیار خنده‌دار است، برای همین آن را به طور کامل اینجا نقل می‌کنم:

دوستان، من قصد نداشتم فعلاً به این موضوع جنجالی بپردازم. با این حال، می‌خواهم بدانید که من از جنجال ابایی ندارم. اتفاقاً عکس این، من حاضرم در هر زمانی درباره‌ی هر موضوعی صحبت کنم؛ اهمیتی ندارد که چقدر جنجال‌برانگیز باشد. شما نظر من را درباره‌ی ویسکی پرسیدید. بسیار خوب، این نظر من درباره‌ی ویسکی است:

اگر منظورتان از ویسکی نوشیدنی شیطان، طاعون سمی و هیولای ملعونی است که معصومیت را آلوده، عقل را عزل و خانه را نابود می‌کند، فقر و بیچارگی ایجاد می‌کند، کودکان را از قرص نان محروم نگه می‌دارد؛ اگر منظورتان نوشیدنی پلیدی است که مردان و زنان مسیحی را از قله‌ی زندگی راستین و شکوهمند به گودال بی‌انتهای فساد و درماندگی و شرم و بیچارگی و ناامیدی پایین می‌کشد، من بدون شک با آن مخالفم.

ولی اگر منظورتان از ویسکی روغن گفت‌وگو، نوشیدنی فلاسفه و مایع دلچسبی است که رفقا در کنار هم می‌نوشند و روی لبانشان لبخند می‌نشانند، دلشان را سرشار از نشاط می‌کند و در چشم‌هایشان نور رضایت می‌تاباند، اگر منظورتان شادی کریسمس است، اگر منظورتان نوشیدنی محرکی است که در صبحی سرد و خشک آدم را شوخ و شنگ می‌کند، اگر منظورتان نوشیدنی‌ای است که لذت و شادی آدم را چند برابر می‌کند و کمک

می‌کند، شده حتی برای چند لحظه، تراژدی‌ها و دلشکستگی‌ها و غصه‌های بزرگ زندگی را فراموش کنیم، اگر منظورتان نوشیدنی‌ای است که فروش آن میلیون‌ها دلار به خزانه‌های ما اضافه می‌کند، پولی که با کمک آن می‌توانیم به کودکان درمانده، به نابینایان، ناشنوایان، عقب‌افتاده‌ها، کهن‌سالان و بیماران کمک کنیم، بزرگ‌راه و بیمارستان و مدرسه بسازیم، من بدون شک موافق آن هستم.

این موضع نهایی من است و تحت هیچ شرایطی حاضر به تغییر آن نیستم.

توضیح: این سخنرانی بینش عمیقی نسبت به ذهن انسان و حوزه‌ی خطابه (Rhetoric) فراهم می‌کند. در این مثال می‌بینیم که وقتی هر دو موضع متقابل با استفاده از واژه‌ها و عباراتی با بار احساسی شدید بیان می‌شوند، استدلال حاصل شده چقدر توخالی است و چه اطلاعات ناچیزی در اختیار ما قرار می‌دهد، آن هم بدون اتخاذ موضع خاصی.

مثال ۲:

من با هزاران موضع مختلف درباره‌ی مبحث خدا از کل طیف باورهای انسانی برخورد داشته‌ام، برای همین بد ندیدم خودم هم موضعی جدید بیافرینم؛ «اگر منظورتان از خدا...» تعبیر دیگر ابداعی من از این مغالطه است. مثال زیر نشان می‌دهد چطور می‌توان با قدرت فصاحت و بلاغت و لفاظی حساب‌شده مرز بین بهترین موجود قابل تصور و وحشتناک‌ترین موجود قابل تصور را چقدر کم‌رنگ کرد.

سؤال این است: اگر خدا وجود دارد، باید به او عشق بورزیم، یا از او متنفر باشیم؟ موضع من مشخص است و من هیچ ابایی ندارم به دنیا اعلام کنم حس درونی من نسبت به این مسأله چیست. این حس من است:

اگر منظورتان از خدا دیکتاتور بزرگ و له‌کننده‌ی اعظم است، خدایی که ما را با نقص آفرید و به خاطر این نقص‌ها می‌خواهد ما را مجازات کند، خدایی که به خاطر «خطای» اولین مرد و زنی که آفرید بهشت و زندگی جاودانه را از ما سلب کرد، در حالی که آن‌ها هنوز فرق خوب و بد را از هم تشخیص نمی‌دادند، خدایی که به قوم برگزیده‌اش دستور داد تک‌تک مردها، زن‌ها و کودکان ساکن در ده‌ها شهر را نابود کند، خدایی که انسان‌ها را سنگدل کرد، فرزند ارشد خانواده‌ها را کشت، درخواست کرد به اسم او انسان قربانی کنند، به انسان‌ها دستور داد به خاطر گناه‌هایی مثل «احترام نگذاشتن به پدر و مادر» انسان‌های دیگر را بکشند، خدایی که یک بار همه‌ی موجودات زنده‌ی روی کره‌ی زمین را از بین برد، خدایی که درخواست کرد پسر خودش به شکلی دردناک کشته شود تا دینش به او ادا شود، خدایی که اجازه می‌دهد کودکان با معلولیت به دنیا بیایند، در خردسالی بمیرند و به سرطان مبتلا شوند، خدایی که با توسل به سیل، طوفان و بلایای طبیعی دیگر به نابود کردن ادامه می‌دهد، خدایی که دعای میلیاردها نفر از پیروان وفادارش را نشنیده می‌گیرد، خدایی که اجازه می‌دهد بیش‌تر مخلوقاتش در جهنم سوزان تا ابد عذاب بکشند، مشخصاً لایق ستایش و دوست داشته شدن نیست.

اما اگر منظورتان از خدا مدافع، محافظ و خالق آسمان‌ها و زمین، پدر همه‌ی ما، موجودی سرشار از عشق، مهربانی و تمام چیزهای خوب در دنیاست، اگر منظورتان خدایی است که قوم بنی اسرائیل را از از بردگی نجات داد و آزاد کرد، خدایی که مراقب همه است، بیماران را به واسطه‌ی پسرش شفا می‌دهد و قوانین بی‌نقصش را در اختیار ما قرار داد، خدایی که آن‌قدر عاشق ماست که تنها پسرش را قربانی کرد تا ما را نجات دهد، خدایی که به ما اجازه می‌دهد تا ابد در بهشت کنار او و عزیزانمان باشیم، پس بی‌شک او لایق ستایش و دوست داشته شدن است.

این موضع نهایی من است و تحت هیچ شرایطی حاضر به تغییر آن نیستم.

استثناء: اگر قرار است نقش میانجی را ایفا کنید و لازم است بی‌طرف بمانید، ولی از طرفی می‌خواهید کمی بحث را داغ‌تر کنید، شاید بد نباشد از این ترفند استفاده کنید.

حقیقت جالب: از قرار معلوم، سوئت دو ماه و نیم مشغول نوشتن متن سخنرانی مثال ۱ بود.

منابع:

Brookes, T. (1979). *Guitar: an American life*. Grove Press.

مغالطه‌ی عکس نقیض باطل (Illicit Contraposition) | مغالطه به زبان آدمیزاد (۱۳۵)

عبارات جدیدی که باید با آنها آشنا شوید:

باطل: چیزی که در چارچوب قانون یا در این مثال خاص، در چارچوب قوانین منطق ننگند.
عکس نقیض: جابه‌جا کردن موضوع (subject) و محمول (predicate) در قضیه‌ای حملی (categorical proposition) و نفی کردن هر دو.

تعریف: مغالطه‌ی عکس نقیض باطل مغالطه‌ای صوری است که در آن موضوع و محمول قضیه‌ای حملی با هم جابه‌جا و هرکدام‌شان نفی می‌شوند و بدین ترتیب، شکل استدلالی نامعتبری به وجود می‌آید. مثال‌های زیر منظور را بهتر منتقل می‌کنند. این مغالطه فقط اشکال نوع منطقی E و I یا آشکالی را دربرمی‌گیرد که عبارت «هیچ/هیچ‌کدام» و «بعضی» در آنها به کار رفته باشد (اگر با آنها آشنا نیستید به مغالطه‌ی شماره‌ی ۱۱۴ رجوع کنید).

معادل انگلیسی: Illicit Contraposition

شکل منطقی:

هیچ الفی جیم نیست.

بنابراین هیچ غیرجیمی غیرالف نیست.

بعضی الف‌ها جیم هستند.

بنابراین بعضی غیرجیم‌ها غیرالف هستند.

مثال ۱:

هیچ کاتولیکی یهودی نیست.

بنابراین هیچ غیریهودی‌ای غیرکاتولیک نیست. (عکس نقیض)

توضیح: طبق تعریف، هیچ کاتولیکی یهودی نیست (شکل منطقی نوع E). تا اینجا مشکلی نیست. حالا بیایید ببینیم که با جابه‌جا کردن جای «کاتولیک‌ها» و «یهودی‌ها» و نفی کردن هرکدام، عکس نقیض این قضیه‌ی حملی چطور اتفاق می‌افتد و چطور به ایجاد گزاره‌ای کاذب می‌انجامد. از لحاظ معنایی «هیچ غیریهودی‌ای غیرکاتولیک نیست» مشخصاً با «هیچ کاتولیکی یهودی نیست» فرق دارد. در این مثال مقدمه صادق، ولی نتیجه کاذب است (من غیریهودی و غیرکاتولیک هستم و از لحاظ آماری به احتمال شما هم هستید).

مثال ۲:

بعضی سگ‌ها واق‌واق می‌کنند.

بنابراین بعضی موجودات واق‌واق‌نکن غیرسگ هستند. (عکس نقیض)

توضیح: در این مثال شاهد شکل منطقی نوع I هستیم: «بعضی» سگ‌ها واق‌واق می‌کنند. این گزاره صادق است، ولی صدق این گزاره، معتبر بودن یا نبودن شکل یک استدلال را تعیین نمی‌کند. نتیجه‌ی «بعضی موجودات واق‌واق‌نکن غیرسگ هستند» نیز قضیه‌ای صادق است (مسواک من که موجودی غیرسگ به حساب می‌آید، واق‌واق نمی‌کند)، ولی این هم اهمیتی ندارد. چیزی که اهمیت دارد این است که این دو گزاره از لحاظ منطقی یکدیگر را پشتیبانی نمی‌کنند. اجازه ندهید صدق گمراه‌تان کند! به شکل استدلال توجه کنید. اگر عبارات دیگری را در این شکل قرار دهیم، می‌توانیم غیرمنطقی بودن مغالطه را واضح‌تر ببینیم:

بعضی انسان‌ها میرا هستند.

بنابراین بعضی نامیرایان غیرانسان هستند. (عکس نقیض)

وقتی از واژه‌ی «بعضی» استفاده می‌کنیم، منظورمان این نیست که بعضی چیزها فلان‌طور نیستند. در مثال بالا، با اشاره به این‌که بعضی انسان‌ها میرا هستند، به طور علنی می‌گوییم انسان‌هایی وجود دارند که میرا نیستند. بنابراین در نتیجه‌ی به‌دست‌آمده حرف از گروهی به میان آمده که وجود خارجی ندارد، بنابراین مغالطه‌آمیز است.

استثنا: استثنائی وجود ندارد، ولی یادتان باشد: در شکل منطقی نوع A و نوع O چنین ساختاری مغالطه‌آمیز نیست:

همه‌ی الف‌ها جیم هستند.

بنابراین همه‌ی غیرجیم‌ها غیرالف هستند.

بعضی الف‌ها جیم نیستند.

بنابراین بعضی غیرجیم‌ها غیرالف نیستند.

توضیح: اجازه دهید از شکل نوع A استفاده کنیم و بگوییم همه‌ی انسان‌ها میرا هستند. عکس نقیض این عبارت بدین صورت است: همه‌ی نامیرایان غیرانسان هستند. نه‌تنها این گزاره بیانگر حقیقت است (یا حداقل از لحاظ معنایی صحیح به نظر می‌رسد)، بلکه نتیجه‌ای است که از لحاظ منطقی از مقدمه‌ی مطرح‌شده حاصل می‌شود. بنابراین گزاره‌ای صادق است و مغالطه به شمار نمی‌آید.

راهنمایی: سعی کنید مغالطه‌های صوری را درک کنید! درک مغالطه‌های صوری به استدلال در امور روزمره‌ی تان کمک می‌کند.

Welton, J. (1896). *A Manual of Logic*. W. B. Clive.

مغالطه‌ی کبرای باطل (Illicit Major) | مغالطه به زبان آدمیزاد (۱۳۶)

تعریف: مغالطه‌ی کبرای باطل به هرگونه قیاس حملی‌ای اطلاق می‌شود که در آن حد کبرا در نتیجه منبسط باشد، ولی در مقدمه‌ی کبرا منبسط نباشد.

معادل انگلیسی: Illicit Major

معادل‌های جایگزین: فرایند باطل حد کبرا

شکل منطقی:

همه‌ی Aها B هستند.

هیچ Cای A نیست.

بنابراین هیچ Cای B نیست.

مثال ۱:

همه‌ی هات‌داگ‌ها فست‌فود هستند.

هیچ همبرگری هات‌داگ نیست.

بنابراین هیچ همبرگری فست‌فود نیست.

توضیح: در این مثال، حد کبرا «فست‌فود» است، چون حدی‌ست که در مقدمه‌ی کبرا (مقدمه‌ی اول) به مثابه محمول و علاوه بر آن، در نتیجه به چشم می‌خورد. به همین خاطر، در این موقعیت «نامنبسط» (undistributed) است.

مثال ۲:

همه‌ی فیلم‌های جیم کری خنده‌دار هستند.

هیچ فیلم ترسناکی جزء فیلم‌های جیم کری نیست.

بنابراین هیچ فیلم ترسناکی خنده‌دار نیست.

توضیح: در این مثال، حد کبرا «خنده‌دار» است، چون حدی‌ست که در مقدمه‌ی کبرا (مقدمه‌ی اول) به مثابه محمول و علاوه بر آن، در نتیجه به چشم می‌خورد. به همین خاطر، در این موقعیت «نامنبسط» است.

استثناء: وجود ندارد.

راهنمایی: اگر مطمئن نیستید یک قیاس حملی مغالطه‌آمیز است یا نه، موارد ذکرشده در آن را با موارد دیگر جایگزین کنید. اگر قیاس منطقی با از لحاظ ساختاری درست به نظر می‌رسد، ولی از لحاظ معنایی مشکل دارد، می‌توانید مطمئن باشید که مغالطه‌آمیز است.

Neil, S. (1853). *The Art of Reasoning: A Popular Exposition of the Principles of Logic*. Walton & Maberly.

مغالطه‌ی صغرای باطل (Illicit Minor) | مغالطه به زبان آدمیزاد (۱۳۷)

تعریف: مغالطه‌ی صغرای باطل به هرگونه قیاس حملی‌ای اطلاق می‌شود که در آن حد صغرا در نتیجه منبسط باشد، ولی در مقدمه‌ی کبرا منبسط نباشد.

معادل انگلیسی: Illicit Minor

معادل‌های جایگزین: فرایند باطل حد صغرا

شکل منطقی:

همه‌ی Aها B هستند.

همه‌ی Bها C هستند.

بنابراین همه‌ی Cها A هستند.

مثال ۱:

همه‌ی کاتولیک‌ها مسیحی هستند.

همه‌ی مسیحی‌ها عاشق عیسی مسیح هستند.

بنابراین همه‌ی عاشقان عیسی مسیح کاتولیک هستند.

توضیح: در این مثال، حد صغرا «عاشقان عیسی مسیح» است، چون حدی‌ست که در مقدمه‌ی صغرا (مقدمه‌ی دوم) به مثابه محمول و علاوه بر آن، در نتیجه به چشم می‌خورد. به همین خاطر، در این موقعیت «نامنبسط» است.

مثال ۲:

همه‌ی فیلم‌های پل نیومن عالی هستند.

همه‌ی فیلم‌های عالی جزء برندگان اسکار هستند.

بنابراین همه‌ی برندگان اسکار فیلم‌های پل نیومن هستند.

توضیح:

در این مثال، حد صغرا «برندگان اسکار» است، چون حدی‌ست که در مقدمه‌ی صغرا (مقدمه‌ی دوم) به مثابه محمول و علاوه بر آن، در نتیجه به چشم می‌خورد. به همین خاطر، در این موقعیت «نامنبسط» است. **استثناء:** وجود ندارد.

حقیقت جالب: انجیل کاتولیک‌ها از ۷۳ کتاب تشکیل شده و انجیل پروتستان‌ها از ۶۶ کتاب.

منابع:

Neil, S. (1853). *The Art of Reasoning: A Popular Exposition of the Principles of Logic*. Walton & Maberly.

مغالطه‌ی جایگزینی باطل اجزاء همسان (Illicit Substitution of Identicals) | مغالطه به زبان

آدمیزاد (۱۳۸)

تعریف: مغالطه‌ی جایگزینی باطل اجزاء همسان مغالطه‌ای صوری است و موقعی اتفاق می‌افتد که تفاوت بین دانستن درباره‌ی چیزی (مصدق یا extension) با دانستن درباره‌ی آن تحت عنوان تمامی اسامی و توصیفات متعدّدش (معنا یا intension) نادیده گرفته شود.

برای درک این مغالطه باید دو اصطلاح را تعریف کنیم: معنایی و مصداقی.

در علم منطق و ریاضیات، تعریف معنایی (intensional definition) به تعریفی گفته می‌شود که با مشخص کردن همه‌ی ویژگی‌ها و اجزاء لازم برای رسیدن به آن تعریف، معنای اصطلاحی را تعیین می‌کند. منظور، شرایط ضروری و کافی چیزی برای تعلق داشتن به مجموعه‌ی تعریف‌شده است. در نقطه‌ی مقابل، تعریف مصداقی (extensional definition) تعریفی است که با فهرست کردن هر چیزی که زیرمجموعه‌ی تعریف مذکور به حساب می‌آید، تعریف می‌شود. گیج شدید؟ باید هم گیج شوید؛ ولی جای نگرانی نیست، هنوز حرفم تمام نشده است.

تصور کنید سوپرمن که هویت واقعی‌اش کلارک کنت است، به قصد کش رفتن یک برش پیتزا به ایتالیا پرواز کرده است. اگر بگوییم «کلارک کنت برای یک برش پیتزا به ایتالیا پرواز کرد» به خاطر بافت مصداقی (extensional context) این قضیه سخنان صحیح است. همچنین اگر بگوییم «لوییس لین فکر می‌کند سوپرمن برای یک برش پیتزا به ایتالیا پرواز کرد»، مدعایمان باز هم صادق است، ولی این بار، همان‌طور که از واژه‌ی «فکر می‌کند» برمی‌آید، بافت جمله معنایی (intensional context) است. حال اگر بگوییم «لوییس لین فکر می‌کند کلارک کنت برای یک برش پیتزا به ایتالیا سفر کرد» جمله‌ی ما اشتباه است و مرتکب این مغالطه شده‌ایم، چون لوییس لین از سوپرمن بودن کلارک کنت خبر ندارد و برای همین امکان ندارد چنین فکری کند، با وجود این که از لحاظ مصداقی واقعاً چنین اتفاقی افتاده است (البته با پیش‌فرض این که این حادثه پس از بوسه‌ای که هویت کلارک را از حافظه‌ی لوییس لین پاک کرد، اتفاق افتاده است).

معادل انگلیسی: Illicit Substitution of Identicals

معادل‌های جایگزین: مغالطه‌ی مرد کلاه‌دار (hooded man fallacy)، مغالطه‌ی مرد نقاب‌دار (masked man fallacy)، مغالطه‌ی معنایی (intensional fallacy)

شکل منطقی:

X, Y است.

شخص ۱ فکر می‌کند X فعل Z را انجام می‌دهد.
بنابراین شخص ۱ فکر می‌کند Y فعل Z را انجام داده است.

X, Y است.

شخص ۱ فکر می‌کند Y فعل Z را انجام داده است.
بنابراین شخص ۱ فکر می‌کند X فعل Z را انجام داده است.

مثال ۱:

خانمی که لباس صورتی پوشیده جولیا رابرتس است.
گزارش‌گر فکر می‌کند خانمی که لباس صورتی پوشیده سوار خودروی پریوس است.
بنابراین گزارش‌گر فکر می‌کند که جولیا رابرتس سوار خودروی پریوس است.

مثال ۲:

گزارش‌گر فکر می‌کند خانمی که لباس صورتی پوشیده سوار خودروی پریوس است.
جولیا رابرتس سوار خودروی پریوس نیست.
بنابراین گزارش‌گر فکر نمی‌کند که جولیا رابرتس خانمی است که لباس صورتی پوشیده است.

توضیح: محتوای مثال‌های بالا فرق دارد، ولی هر دویشان اشکال منطقی متفاوتی از این مغالطه هستند. چون گزارش‌گر «فکر می‌کند» که قضیه در بافتی معنایی بیان شده است، نمی‌توانیم جای حدها را با هم عوض کنیم. با این حال، اگر مقدمه‌ها را در بافتی مصداقی نگه داریم، می‌توانیم جای حدها را با هم عوض کنیم و مشکلی پیش نمی‌آید. در این صورت با استدلال منطقی معتبری مواجهیم که با نام قانون لایبنیتس (Leibniz's Law) شناخته می‌شود.

استثنا: از لحاظ فنی استثنائی در کار نیست، ولی در ادامه مثال ۱ با استفاده از قانون لایبنیتس و بدون هیچ مغالطه‌ای بازنویسی شده است:

خانمی که لباس صورتی پوشیده جولیا رابرتس است.

خانمی که لباس صورتی پوشیده سوار خودروی پریوس است.

بنابراین جولیا رابرتس سوار خودروی پریوس است.

حقیقت جالب: جولیا رابرتس واقعاً مالک یک خودروی پریوس است (در زمان نوشته شدن این مطلب).

منابع:

Neil, S. (1853). *The Art of Reasoning: A Popular Exposition of the Principles of Logic*. Walton & Maberly.

مغالطه‌ی قیاس ناقص (Incomplete Comparison) | مغالطه به زبان آدمیزاد (۱۳۹)

تعریف: مغالطه‌ی قیاس ناقص موقعی اتفاق می‌افتد که شخصی مقایسه‌ای ناقص یا ناکامل را بیان کند که امکان رد کردنش وجود ندارد. این مغالطه در صنعت تبلیغات رایج است.

معادل انگلیسی: Incomplete Comparison

شکل منطقی:

می‌گویند که X محصول برتر است، ولی معلوم نیست نسبت به چه چیزی.

مثال ۱:

روی جلد یکی از آبنبات‌های موردعلاقه‌م، Raisinets نوشته شده که این محصول ۴۰٪ چربی کم‌تر دارد. البته اگر بخواهیم انصاف را رعایت کنیم، زیر آن با فونت ریزتر نوشته شده: «نسبت به بهترین آبنبات بازار.»
توضیح: سؤال اینجاست که ۴۰٪ چربی کم‌تر نسبت به چه چیزی؟ هدف این بوده که مردم نوشته‌ای را که با فونت ریزتر نوشته شده نخوانند و خودشان با تصور احتمالاً اشتباه‌شان جای خالی را پر کنند. «اوه، این آبنبات ۴۰٪ چربی کم‌تری نسبت به این سیب داره!»

مثال ۲:

ابزارآلات ما قیمت کم‌تر و طول عمر بیش‌تری دارن!

توضیح: قیمت کم‌تر از چه چیزی؟ طول عمر بیش‌تر از چه چیزی؟ فروشنده به عمد واژه‌ی «رقبایمان» را به کار نبرده تا اگر سر و کله‌ی یکی از رقبایش پیدا شد تا ثابت کند محصول خودش قیمت کم‌تر و طول عمر بیش‌تر دارد، متهم به دروغ‌گویی نشود.

استثناء: برای وقوع این مغالطه باید نوعی مقایسه اتفاق بیفتد. برای نمونه، اگر کسی بگوید «نویسنده‌ی کتاب مغالطه‌ها خیلی باحاله!» مشکلی نیست. نه فقط به خاطر این که من واقعاً باحالم، بلکه به خاطر این که باحال بودن واژه‌ای حاکی از مقایسه نیست. این گفته‌ای فی‌نفسه کامل است. استثناء دیگر موقعی اتفاق می‌افتد که موضوعی که مورد مقایسه قرار گرفته به طور غیرمستقیم مورد اشاره قرار گرفته باشد. برای نمونه: «جانی، تو باید توی مدرسه عملکرد بهتری داشته باشی.» مشخصاً معنای ضمنی این جمله این است که جانی باید عملکردش را بهبود ببخشد؛ یعنی نسبت به گذشته بهتر عمل کند.

راهنمایی: در صورت امکان، نوشته‌هایی را که با فونت ریز نوشته شده‌اند بخوانید.

منابع:

Incomplete Comparisons. (n.d.). Retrieved from <http://www.mhhe.com/mayfieldpub/tsw/comp-i.htm>

مغالطه‌ی تباین (Inconsistency) | مغالطه به زبان آدمیزاد (۱۴۰)

تعریف: مغالطه‌ی تباین موقعی اتفاق می‌افتد که شخصی دو (یا چند) گزاره مطرح کند که امکان صدق هر دویشان وجود نداشته باشد. به عبارت کلی‌تر، تباین موقعی اتفاق می‌افتد که شخصی به دو دیدگاه/ باور ناسازگار با یکدیگر اعتقاد داشته باشد. نقل قول‌های معروف یوگی برا (Yogi Berra)، بیسبال‌باز آمریکایی (حتی آن‌هایی که به احتمال ساختگی هستند) مثال خوبی از مغالطه‌های مختلف، به‌خصوص مغالطه‌ی تباین هستند.

معادل انگلیسی: Inconsistency

معادل‌های جایگزین: تناقض درونی، تباین منطقی

شکل منطقی:

گزاره‌ی ۱ از لحاظ منطقی با گزاره‌ی ۲ متناقض است.

گزاره‌ی ۱ و ۲ هر دو طوری بیان می‌شوند که انگار حقیقت دارند.

مثال ۱:

«بیش‌تر حرف‌هایی رو که گفتم من نگفتم.» - یوگی برا

توضیح: می‌دانم این مثال نیازی به توضیح ندارد و من هم نمی‌خواهم به هوش شما توهین کنم، ولی برای حفظ انسجام ساختار کتاب لازم است توضیحی ارائه دهم. اگر یوگی چیزی گفته باشد، یعنی آن را گفته و این موضوع با ادعایش مبنی بر این‌که این حرف‌ها را نگفته تناقض دارد. این مثال هم تباین درونی‌ست، هم تباین منطقی. درونی بودنش به خاطر این است که تباین داخل خود قضیه گنجانده شده و به هیچ مقدمه یا استدلال دیگری وابسته نیست.

مثال ۲:

«دیگه کسی نمی‌ره اونجا. زیادی شلوغ شده.» - یوگی برا

توضیح: باز هم عذر می‌خواهم، ولی برای حفظ انسجام و این حرف‌ها باید این مثال را هم توضیح دهم... اگر دیگر کسی به مکانی نرود، امکان ندارد زیادی شلوغ شده باشد، چون «زیادی شلوغ» یعنی آدم‌های زیادی آنجا رفته‌اند. این مثال هم تباین درونی‌ست، هم تباین منطقی.

استثنا: گوینده باید بتواند توضیح دهد که چرا باورهایش متباین نیستند.

راهنمایی: به اعتقادات‌تان خوب فکر کنید. آیا بعضی‌هایشان با یکدیگر تباین دارند؟ آیا باورهایتان با رفتار و کارهایی که انجام می‌دهید تباین دارند؟

منابع:

مغالطه‌ای رایج در اینترنت. منبع علمی برای آن یافت نشد.

مغالطه‌ی بغرنج‌سازی مسأله (Inflation of Conflict) | مغالطه به زبان آدمیزاد (۱۴۱)

تعریف: مغالطه‌ی بغرنج‌سازی مسأله موقعی اتفاق می‌افتد که شخصی استدلال کند به دلیل عدم توافق مراجع و متخصصان درباره‌ی مشکل یا مسأله‌ای، رسیدن به نتیجه‌ای قطعی درباره‌ی آن کلاً ممکن نیست و به این بهانه، اعتبار آنان را مورد تردید قرار دهد. این مغالطه از تفکر مطلق‌گرایانه‌ای ناشی می‌شود که اعتقاد دارد یا از حقیقت به طور تمام‌وکمال خبر داریم یا کلاً چیزی نمی‌دانیم.

معادل انگلیسی: Inflation of Conflict

شکل منطقی:

مراجع A درباره‌ی مسأله‌ی X با مرجع B مخالف است.

بنابراین نمی‌توانیم درباره‌ی مسأله‌ی X بحث معناداری کنیم.

مثال ۱:

مادرم می‌گه هرشب حداقل باید ۲ ساعت درس بخونم و پدرم می‌گه نیم ساعت کافیه. حرف هیچ کدومشون پایه‌و‌اساس نداره، بنابراین بهتره کلاً بی‌خیال درس خوندن بشم.

توضیح: اختلاف بین دو متخصص بدین معنا نیست که نظر هر دویشان اشتباه است. گاهی راه‌حل مسامحه‌ی پذیرفتن این حقیقت است که بعضی سؤالات جواب قطعی ندارند. گاه نمی‌توان از یک اختلاف نظر نکته‌ای عمیق‌تر برداشت کرد.

مثال ۲:

دانشمندان نمی‌توانند درباره‌ی عمر کائنات به توافق برسند. بعضی‌ها می‌گویند کائنات ۱۳٫۷ میلیارد سال عمر دارد. بعضی‌ها می‌گویند ۱۳ میلیارد سال. این یعنی بین دو نظر تقریباً یک میلیارد سال فاصله است! به خاطر چنین اختلاف‌نظر فاحشی، جا دارد نظریه‌ی ۶۰۰۰ ساله بودن دنیا را هم جدی بگیریم.

توضیح: دانشمندانی که درباره‌ی عمر تخمینی کائنات با هم اختلاف نظر دارند، صرفاً تفسیری متفاوت از روش‌های تاریخ‌گذاری کاملاً معتبر دارند و میزان تفاوت نیز بسیار جزئی است. در مقیاس عمر کائنات این تفاوت در حد چند دقیقه است. اعتقاد داشتن به نظریه‌ی ۶۰۰۰ ساله بودن عمر زمین بحثی جداست، ولی اگر پایه‌ی اعتقاد داشتن به این نظریه، تفاوت جزئی در تفسیر روش‌های علمی پذیرفته‌شده است، این طرز تفکر مغالطه‌آمیز است. این تفاوت‌ها هیچ تأثیری بر صدق ادعای مطرح‌شده در استدلال (عمر واقعی کائنات) ندارند.

استثنا: وقتی اختلاف نظر بین متخصصان فاحش باشد، در این صورت باید دلیل این اختلاف را محتاطانه بررسی کرد. مثلاً اگر بین دو پزشک در باب این‌که چه دارویی به بیمارشان بدهند بحثی درگرفته باشد و هرکدام

ادعا کنند دارویی که پزشک دیگر تجویز کرده بیمار را می‌کشد، در این صورت باید دلیل اختلاف نظر را عمیقاً بررسی کرد.

حقیقت جالب: وقتی صاحب‌نظران درباره‌ی مسائل علمی نقطه‌نظر بسیار متفاوتی داشته باشند، اغلب دلیلش این است که یکی از این صاحب‌نظران خارج از حوزه‌ی تخصصی‌اش اظهار نظر می‌کند.

منابع:

مغالطه‌ای رایج در اینترنت. منبع علمی برای آن یافت نشد.

مغالطه‌ی علت کم‌اهمیت (Insignificant Cause) | مغالطه به زبان آدمیزاد (۱۴۲)

تعریف: مغالطه‌ی علت کم‌اهمیت موقعی اتفاق می‌افتد که شخصی از میان علل ارائه‌شده برای وقوع یک اتفاق، یکی از علت‌های کم‌اهمیت را به منزله‌ی تنها عامل وقوع اتفاق در نظر بگیرد. همچنین این مغالطه موقعی اتفاق می‌افتد که شخصی توضیحی برای موضوع و مسأله‌ای درخواست کند و طرف مقابل توضیحی ارائه کند که برای توجیه موضوع یا مسأله‌ی مذکور کافی نیست، ولی به مثابه توضیح کافی در نظر گرفته می‌شود.

معادل انگلیسی: Insignificant Cause

معادل‌های جایگزین: مغالطه‌ی علت واقعی، ولی کم‌اهمیت، علت ناکافی

شکل منطقی:

عامل A، B و C باعث وقوع X شدند.

ادعا شده که عامل A که کم‌اهمیت‌ترین عامل است، باعث وقوع X شده است.

مثال ۱:

وقتی بیلوی بچه بود من کتکش زدم. واسه همین که رفت این همه آدمو کشت.

توضیح: اگر فرض را بر این بگیریم که کتک خوردن بیلوی در دوران کودکی باعث قاتل شدنش در دوران بزرگسالی شد (این فرض بسیار ضعیف است)، وانمود کردن به این که این واقعه تنها عامل قاتل شدن اوست، به شدت مغالطه‌آمیز است.

مثال ۲:

دونالد ترامپ رئیس‌جمهور شد، چون لیبرال‌ها شور نراکت سیاسی (Political Correctness) رو درآوردن. **توضیح:** اگر این پیش‌فرض را بپذیریم که لیبرال‌ها شور نراکت سیاسی را درآوردند و این کارشان باعث شد عده‌ای به ترامپ رای دهند، این ادعا که این عامل تنها «دلیل» پیروزی ترامپ در انتخابات بود، مغالطه‌آمیز است. **استثناء:** در اغلب موارد منظور از «کم‌اهمیت» بودن یک علت، این است که چنین علت در ظاهر کم‌اهمیتی نباید به معلولی بسیار پراهمیت و بزرگ منجر شود. این طرز فکر یکی از دلایل اصلی شکل‌گیری مغالطه‌ی تئوری توطئه (*The Conspiracy Theory*) است. به‌عنوان مثال، یک تیرانداز تنها به‌عنوان علت قتل جان اف. کندی بسیار کم‌اهمیت به نظر می‌رسد، در حالی که حقیقت همین است. در اینجا تعصب ما خود را نشان می‌دهد، چون ما برای معلول‌های مهم، دنبال علت‌های مهم می‌گردیم. در سیاق این مغالطه، منظور از «کم‌اهمیت»، «کم‌اهمیت بودن در راستای توضیح علت وقوع حادثه» است، نه «کم‌اهمیت از لحاظ معنایی».

راهنمایی: برقراری رابطه‌ی علت و معلول بسیار سخت است. در گفتگوی روزمره حواس‌تان به ادعای مطرح‌شده درباره‌ی چنین رابطه‌ای باشد.

منابع:

مغالطه‌ای رایج در اینترنت. منبع علمی برای آن یافت نشد.

مغالطه‌ی قضاوت عجولانه (Jumping to Conclusions) | مغالطه به زبان آدمیزاد (۱۴۳)

تعریف: مغالطه‌ی قضاوت عجولانه موقعی اتفاق می‌افتد که شخصی بدون این‌که برای ارزیابی مدرک یا منطق استدلالی زمان کافی بگذارد، درباره‌ی آن نتیجه‌گیری کند.

معادل انگلیسی: Jumping to Conclusions

معادل‌های جایگزین: نتیجه‌گیری عجولانه، تصمیم‌گیری عجولانه، پیش‌داوری، پریدن به آخرین مرحله شکل منطقی:

هیچ مدرکی/مدرک ناکافی‌ای ارائه شده یا مورد بررسی قرار گرفته است. نتیجه‌گیری انجام می‌شود.

مثال ۱:

این خونه‌هه چقدر خوشگله! بیا بخریمش!

توضیح: در این مثال گوینده بر اساس احساساتش تصمیمی عجولانه و لحظه‌ای گرفته و عوامل بسیاری را که در گرفتن چنین تصمیم مهمی دخیل‌اند، نادیده گرفته است. به طور کلی او عقل و منطق را بوسیده و گذاشته کنار.

مثال ۲:

خیلی دیر شده و ما باید هرچه سریع‌تر بودجه‌ی مدرسه رو تعیین کنیم. نظرتون چیه بودجه رو همینی که هست نگه داریم و الکی بحث نکنیم؟

توضیح: گوینده دلش می‌خواهد هرچه سریع‌تر به خانه برگردد و حوصله‌ی بحث کردن درباره‌ی بودجه را ندارد. برای همین می‌خواهد آن را همان مقداری که هست نگه دارد. این طرز فکر غیرعقلانی است.

استثناء: بعضی مواقع تصمیم‌گیری سریع ضروری است و مدارک موجود را نمی‌توان به طور کامل بررسی کرد. در چنین شرایطی باید با امکاناتی که در اختیار داریم بهترین نتیجه‌ی ممکن را بگیریم.

راهنمایی: اگر کسی از شما خواست تصمیمی بگیرید و زمان ناکافی در اختیارتان قرار داد، به احتمال زیاد سعی دارد شما را از تفکر نقادانه دلسرد کند. اگر احساس می‌کنید زمان کافی و منطقی برای رسیدن به نتیجه‌ای فکری در اختیارتان قرار داده نشده از گرفتن چنین تصمیمی خودداری کنید.

منابع:

مغالطه‌ای رایج در اینترنت. منبع علمی برای آن یافت نشد.

مغالطه‌ی برای این که زیرا (Just Because Fallacy) | مغالطه به زبان آدمیزاد (۱۴۴)

تعریف: مغالطه‌ی برای این که زیرا موقعی اتفاق می‌افتد که شخصی به مدرک و دلیل ارائه‌شده در رد استدلالی توجهی نشان ندهد و صرفاً به نحوی ادعا کند حرف حرف خودش است. این مغالطه با بیان عباراتی چون «بهم اعتماد کن»، «چون من گفتم»، «خواهی دید» یا «برای این که زیرا» همراه است. مغالطه‌ی برای این که زیرا با هدف بحث و استدلال - که رسیدن به نتیجه‌ای پذیرفتنی برای دو طرف بحث است - هم‌سو نیست و به طرف بحث‌تان کمک نمی‌کند تا درک کند چرا این قدر به موضع خود اطمینان دارید. «برای این که زیرا» دلیلی ارائه‌شده در جواب به سؤال نیست؛ بلکه صرفاً اعلام قدرت و حجیت است؛ چه این قدرت معتبر باشد، چه نباشد.

معادل انگلیسی: Just Because Fallacy

معادل‌های جایگزین: به من اعتماد کن، مغالطه‌ی «مادر خیر تو رو می‌خواد»، چون من گفتم، خواهی دید

شکل منطقی:

X صادق است، چون من چنین می‌گویم.

مثال ۱:

تربور: مامان، دیوید می‌تونه شب خونه‌مون بخوابه؟
مامان: نه.

تربور: چرا؟

مامان: برای این که زیرا.

تربور: برای این که زیرا چی؟

مامان: چون من می‌گم! تموم شد رفت!

توضیح: «چون من می‌گم» دلیل موجهی برای اجازه نداشتن دوست تربور برای خوابیدن در خانه‌ی‌شان نیست. شاید دلیل اصلی این است که شلوغ‌بازی بچه‌ها سردرد مادر را تشدید می‌کند. شاید مادر تربور می‌خواهد تربور شب زود بخوابد تا برنامه‌ی خوابش به هم نریزد. شاید هم دیوید از آن بچه‌پرروهاست که اعصاب هر بزرگسالی را خط‌خطی می‌کند.

مثال ۲:

ریک دلال: دیگه از ۲۵۰۰۰ دلار پایین تر نمی‌تونم برم.

مشتری: چرا نمی‌تونی؟

ریک دلال: چون قیمت پایین تر مقدور نیست.

مشتری: ولی چرا؟

ریک دلالت: برای این که زیرا.

توضیح: در این مثال مشخص است که ریک از موضوعی باخبر است و دلش نمی‌خواهد مشتری آن را بداند. دلیلش به احتمال زیاد این است که اگر مشتری این موضوع را می‌دانست، می‌فهمید که می‌تواند جنسش را با قیمت کم‌تری بفروشد.

استثنا: در استدلال‌ورزی و مباحثات جدی استثنائی برای این مغالطه در کار نیست. شاید در موقعیتی که شخصی در مقام قدرت تصمیم بگیرد بحث نکند و صرفاً فرمان دهد - مثلاً در رابطه‌ی بین والدین و فرزند - یا در موقعیتی که نامزدتان برایتان غافل‌گیری‌ای تدارک دیده و طفره رفتنش از جواب به نفع خودتان باشد، این نوع پاسخ‌گویی مغالطه به حساب نیاید.

راهنمایی: سعی نکنید با بهانه‌های این گونه خودتان را تبرئه کنید. همیشه از خودتان بپرسید: «دلیل این که دوست دارم/ ندارم فلان کارو انجام بدم چیه؟» جواب چنین سؤالاتی به شما کمک می‌کند ریشه‌ی مشکلاتتان را شناسایی کنید.

منابع:

این مغالطه را خود بو بنت ابداع کرده است.

مغالطه‌ی بدترین حالت (Just In Case Fallacy) | مغالطه به زبان آدمیزاد (۱۴۵)

تعریف: مغالطه‌ی بدترین حالت موقعی اتفاق می‌افتد که شخصی استدلالش را بر پایه‌ی بدترین سناریوی ممکن بچیند، نه محتمل‌ترین. در چنین شرایطی ترس بر منطق غلبه می‌کند.

معادل انگلیسی: Just In Case Fallacy

معادل‌های جایگزین: مغالطه‌ی محض احتیاط

شکل منطقی:

بهرتر است که ادعای X را بپذیریم، چون در غیر این صورت ممکن است اتفاق Y به وقوع بپیوندد.

مثال ۱:

ماری، وقتی داری شطرنج بازی می‌کنی کلاه ایمنی بذار سرت. ممکنه از شدت هیجان از روی صندلی بیفتی و سرت بشکنه.

توضیح: هر تصمیمی هم منفعی دارد و هم ضررهایی. هدف استدلال‌های مغالطه‌آمیز مثل نمونه‌ی بالا این است که مجبور شوید بر اساس ترس تصمیم بگیرید، نه منطق. این ترس باعث می‌شود هزینه‌ی بر سر نگذاشتن کلاه ایمنی به مراتب سنگین‌تر از آن چیزی که هست به نظر برسد. در واقع در چنین سناریویی سر گذاشتن کلاه ایمنی است که هزینه‌ی سنگین به همراه دارد و آن هم مسخره شدن از جانب رفقاییتان به شکلی بی‌سابقه است.

مثال ۲:

اگه جهنم واقعیت داره، پس بهتره مسیح رو به منزله‌ی منجی خودت بپذیری.

توضیح: در این مثال، گوینده سعی دارد طرف مقابل را وادار کند بر اساس ترس تصمیم بگیرد، نه منطق، چون در چنین حالتی هزینه‌ی نپذیرفتن مسیح به منزله‌ی منجی بسیار سنگین‌تر از حد واقعی‌اش به نظر می‌رسد. بسیاری از مسیحیان به وجود جهنم اعتقاد ندارند، چون در نظرشان خدایی مهربان و بخشنده تمایل ندارد بندگانش را تا ابد شکنجه دهد. همچنین بیش از یک میلیارد انسان به مذهبی اعتقاد دارند که طبق احکامش عبادت هر خدایی غیر از الله بلیطی یک‌طرفه به سوی جهنم است. با توسل به عقل و منطق می‌توان این انتخاب‌ها را بررسی کرد و بر اساس منطق تصمیم‌گیری کرد، نه ترس.

استثنا: اگر در شرایطی قرار گرفتید که آماده شدن برای بدترین حالت ممکن بهترین تصمیم از لحاظ اقتصادی (از لحاظ به‌صرفه بودن، نه لزوماً سودآوری) است، مغالطه‌ای اتفاق نمی‌افتد.

راهنمایی: بیمه و ضمانت همیشه ایده‌ی خوبی نیستند. گاهی کاهش ریسک خودش هزینه دارد، ولی این موضوع از ابتدای کار مشخص نیست.

منابع:

مغالطه‌ای رایج در اینترنت. منبع علمی برای آن یافت نشد.

مغالطه‌ی منطق کتری‌وار (Kettle Logic) | مغالطه به زبان آدمیزاد (۱۴۶)

تعریف: مغالطه‌ی منطق کتری‌وار موقعی اتفاق می‌افتد که شخصی برای دفاع از یک ایده یا نکته، چند استدلال مطرح کند که یکدیگر را نقض می‌کنند.

معادل انگلیسی: Kettle Logic

شکل منطقی:

قضیه‌ی ۱ مطرح می‌شود.

قضیه‌ی ۲ مطرح می‌شود و با قضیه‌ی ۱ تناقض دارد.

قضیه‌ی ۳ مطرح می‌شود و با قضیه‌ی ۱ و ۲ تناقض دارد.

...

مثال ۱:

در یکی از مثال‌های کتاب تفسیر خواب (*The Interpretation of Dreams*) فروید، همسایه‌ی مردی او را متهم به بازگرداندن کتری‌ای آسیب‌دیده کرده است. مرد در جواب این اتهام سه استدلال مطرح می‌کند:

۱. کتری را بدون این که یک خط رویش افتاده باشد برگردانده است؛

۲. پیش از این که کتری را قرض بگیرد، آسیب دیده بود؛

۳. او هیچ‌گاه از همسایه‌اش کتری قرض نگرفته بود.

توضیح: هرکدام از این قضیه‌ها قضیه‌ی قبلی را نقض می‌کنند. اگر کتری از قبل آسیب دیده بود، پس مرد چطور می‌توانسته آن را بدون این که خطی رویش افتاده باشد، برگرداند؟ اگر هیچ‌گاه آن را قرض نگرفته بود، چطور ممکن است پیش از قرض گرفتن آن آسیب دیده باشد؟

مثال ۲:

من به خدا اعتقاد ندارم، چون به نظرم او شرّ است. در ضمن اصلاً مفهومی به نام «شرّ» وجود ندارد. شرّ صرفاً ارزش‌گذاری ما در باب چیزی‌ست که در نظرمان اشتباه است.

توضیح: در مثال بالا چند قضیه مطرح شده که یکدیگر را نقض می‌کنند و در ایده‌ی باور نداشتن به خدا ریشه دارند. اگر کسی به خدا اعتقاد نداشته باشد، چطور می‌تواند او را شرّ در نظر بگیرد؟ اگر مفهومی به نام شرّ وجود نداشته باشد، پس خدا چطور می‌تواند شرّ باشد؟

استثنا: اگر کسی به طور مستقیم یا غیرمستقیم اعتراف کند که استدلال قبلی‌اش شکست خورد و استدلال جدیدی مطرح کند، این کارش مصداق تغییر ملاک‌ها پس از رسیدن به توافق (*Moving the Goalposts*) (مغالطه‌ی ۱۶۰) است.

راهنمایی: اگر کم‌دین هستید، می‌توانید از منطق کتری‌وار همچون ابزاری مهم در کم‌دی‌تان استفاده کنید، ولی نه در استدلال‌هایتان.

مثال: در فیلم «فلومینا» (*Philomena*)، مارتین سیکس اسمیت، یکی از شخصیت‌های داستان کلیسا را در اوایل شروع مراسم ترک می‌کند. وقتی از او دلیلش را می‌پرسند، می‌گوید: «من به خدا ایمان ندارم، و فکر کنم خودش هم می‌دونه.»

منابع:

Freud, S. (1913). *The Interpretation of Dreams*. Macmillan.

مغالطه‌ی کم‌احتمال‌ترین فرضیه (Least Plausible Hypothesis) | مغالطه به زبان آدمیزاد (۱۴۷)

تعریف: مغالطه‌ی کم‌احتمال‌ترین فرضیه موقعی اتفاق می‌افتد که شخصی توضیحات غیرمنطقی‌تر برای وقوع پدیده‌ای را بپذیرد و توضیحات قابل‌دفاع‌تر را نادیده بگیرد. در روش علمی (scientific method)، برای قضاوت اعتبار فرضیه‌ها یا نتایج برگرفته از مشاهدات باید به اصل امساک (principle of parsimony) توسل جست که با نام تیغ اوکام (Occam's Razor) نیز شناخته می‌شود. طبق این اصل «در شرایط یکسان، ساده‌ترین توضیح برای پدیده‌ای که به کم‌ترین تعداد پیش‌فرض نیاز دارد، بهترین توضیح برای آن است، مگر آن‌که خلافش ثابت شود.»

این مغالطه با مغالطه‌ی فرضیه‌ی نامحتمل (شماره‌ی ۱۱۹) شباهت زیادی دارد. شاید تنها تفاوت‌شان این باشد که در مثال‌های این مغالطه فرضیه‌ها منطقی‌تر هستند (یعنی خبری از لپرکان‌ها و موجودات مشابه نیست).

معادل انگلیسی: Least Plausible Hypothesis

شکل منطقی:

فرضیه‌ی X برای توضیح دادن Y مطرح شده، ولی X کم‌احتمال‌ترین فرضیه است.

مثال ۱:

به نظر من دلیل این‌که دختره نیومد سر قرار این بود که پدرش سگته کرد و دختره مجبور شد برسونتش بیمارستان. توی اون شرایط پرتنش یادش رفت موبایلشو چک کنه و وقتی رسید بیمارستان، این‌قدر نگران پدرش بود که دیگه من توی ذهنش نبودم.

توضیح: این توضیح ممکن است، ولی محتمل نیست. به احتمال زیاد «دختر» یا گوینده را از یاد برده یا به عمد او را سر قرار کاشته است. مردم از روی تمایلات، احساسات یا باورهایشان به کم‌احتمال‌ترین فرضیات توسل می‌جویند، نه از روی عقل و منطق.

مثال ۲: آفرینش‌گرایان تعداد زیادی کتاب نوشته‌اند تا توضیح دهند چطور ممکن است دنیا ۶۰۰۰ سال عمر داشته باشد. با اعتقاد به خدایی که در امور دنیوی دخالت می‌کند، نادیده گرفتن چند قانون طبیعی و پذیرفتن نامنسجم بودن طبیعت می‌توان به چنین نتیجه‌ای رسید. برای پذیرفتن چنین نتیجه‌ای عملاً باید تمام علوم را که می‌شناسیم بازنگری کنیم و درکمان از واژه‌ی «واقعیت» را تغییر دهیم. بنابراین دو احتمال وجود دارد: یا درک علمی از دنیا اشتباه است یا داستان مطرح‌شده در کتاب مقدس، مثل صدها داستان مشابه از فرهنگ‌های دیگر، صرفاً جنبه‌ی اسطوره‌ای دارد.

توضیح: برای پذیرفتن فرضیه‌های آفرینش‌گرایان درباره‌ی دنیا لازم است تعداد زیادی پیش‌فرض کم‌احتمال را به مثابه حقیقت بپذیریم. بنابراین احتمال اسطوره بودن داستان آفرینش باصرفه‌ترین توضیح است.

استثنا: باز هم لازم است به تمایز بین آنچه امکان وقوع دارد، با آنچه احتمال وقوع دارد، اشاره کنیم. تیغ اوکام صرفاً احتمالات را دربرمی‌گیرد.

حقیقت جالب: «محتمل بودن» اساساً یعنی «باورپذیر بودن»، مفهومی که به شدت ذهنی است. در نظر کسی که به صاف بودن زمین معتقد است، نظریه‌ی صاف بودن زمین از گرد بودن آن محتمل‌تر است. بنابراین اهمیت دارد چه کسی و با چه عقایدی درباره‌ی محتمل بودن وقایع نظر می‌دهد.

منابع:

Wormeli, R. (2001). *Meet Me in the Middle: Becoming an Accomplished Middle-level Teacher*. Stenhouse Publishers.

تعریف: مغالطه‌ی ژرفای محدود موقعی اتفاق می‌افتد که شخصی به جای پرداختن به ریشه‌ی مشکلات، صرفاً به طبقه‌بندی‌ای اشاره کند که آن مشکل در آن جای می‌گیرد. به عبارت ساده‌تر این مغالطه موقعی اتفاق می‌افتد که گوینده صرفاً چیزی را بیان کند که سعی دارد توضیح دهد، بدون این‌که واقعاً توضیحی ارائه کرده باشد.

معادل انگلیسی: Limited Depth

شکل منطقی:

ادعای X درباره‌ی Y مطرح می‌شود.

ادعای X صادق است، چون Y عضوی از دسته‌بندی Z است.

مثال ۱:

سگ من دوست داره بین آشغال‌ها بگرده، چون سگه.

توضیح: ما می‌دانیم که سگ شما سگ است، ولی چرا سگ‌ها دوست دارند بین آشغال‌ها بگردند؟ صرفاً اشاره به این‌که سگ شما عضوی از مجموعه‌ی «سگ»‌هاست مسأله را حل نمی‌کند.

مثال ۲:

مورمون‌ها خیلی خیلی مهربونن، چون به کلیسای مورمون‌ها می‌رن.

توضیح: مغالطه‌ی مصادره به مطلوب (شماره‌ی ۷۵) به کار رفته به کنار، صرفاً اشاره به این‌که آن‌ها «مورمون‌های کلیسارو» هستند، دلیل مهربان بودنشان را توضیح نمی‌دهد. توضیح منطقی‌تر این بود که رابطه‌ی علی و معلولی بین مورمون‌هایی که به کلیسا می‌روند و مهربان بودن را شرح داد.

استثناء: گاهی می‌توان برای توضیح دادن فرضیه‌هایی که نیاز به توضیح عمیق ندارند به ژرفای محدود توسل جست.

مثال: من به اکسیژن نیاز دارم، چون انسانم!

حقیقت جالب: این‌که مورمون‌ها در دنیای پس از مرگ صاحب سیاره‌ی مخصوص به خودشان می‌شوند، یک سوءتفاهم است و دکترین رسمی مورمون‌ها نیست.

منابع:

Farha, B. (2013). *Pseudoscience and Deception: The Smoke and Mirrors of Paranormal Claims*. University Press of America.

مغالطه‌ی وسعت دید محدود (Limited Scope) | مغالطه به زبان آدمیزاد (۱۴۹)

تعریف: مغالطه‌ی وسعت دید محدود به نظریه‌ای اشاره دارد که صرفاً توضیح پدیده‌ای است که توضیح می‌دهد و در بهترین حالت ناقص است. این مغالطه موقعی اتفاق می‌افتد که شخصی به جای توضیح عبارت یا پدیده‌ای آن را از نو تعریف کند.

معادل انگلیسی: Limited Scope

شکل منطقی:

نظریه‌ی X ارائه می‌شود تا Y را توضیح دهد.

نظریه‌ی X جز Y هیچ چیز دیگری را توضیح نمی‌دهد.

مثال ۱:

ماشین من از کار افتاد، چون خراب شد.

توضیح: «خراب شدن» با «از کار افتادن» مترادف است و توضیح نمی‌دهد که چرا ماشین از کار افتاد.

مثال ۲:

مردم اغلب عجولانه تصمیم می‌گیرند، چون زمان کافی برای فکر کردن به گزینه‌های موجود نمی‌گذارند.

توضیح: زمان کافی نگذاشتن برای فکر کردن به گزینه‌های موجود دقیقاً مصداق عجولانه تصمیم گرفتن است.

در اینجا به جای ارائه‌ی توضیح صرفاً تعریفی دیگر ارائه شده است.

استثناء: اگر «چون» با عبارتی مثل «به عبارت دیگر» یا عبارات مشابه جایگزین شود، مغالطه‌ای اتفاق نمی‌افتد،

چون گوینده به وضوح سعی دارد منظورش را دقیق‌تر بیان کند.

حقیقت جالب: مغالطه‌ی ژرفای محدود و وسعت دید محدود گاهی با عنوان مغالطه‌های توضیحی (Fallacies

of Explanation) شناخته می‌شوند.

منابع:

Farha, B. (2013). *Pseudoscience and Deception: The Smoke and Mirrors of Paranormal Claims*. University Press of America.

مغالطه‌ی خرده‌گیری منطقی (Logic Chopping) | مغالطه به زبان آدمیزاد (۱۵۰)

تعریف: مغالطه‌ی خرده‌گیری منطقی موقعی اتفاق می‌افتد که شخصی به جای اشاره‌ی مستقیم به مسائل مهم مربوط به یک بحث بر جزئیات کم‌اهمیت آن تمرکز و دقت خود را مصروف مسائل بیهوده کند و بدین ترتیب ابزارهای فنی منطقی را به شکلی فخرفروشانه و ناکارآمد به کار برد.

به این مغالطه توجه ویژه نشان دهید، چون شاید پس از خواندن این کتاب متوجه شوید که در زندگی روزمره‌ی تان خرده‌گیری منطقی را بیش‌تر از هر مغالطه‌ی دیگری به کار می‌برده‌اید.

معادل انگلیسی: Logic Chopping

معادل‌های جایگزین: فضل‌فروشی منطقی، ایراد بنی‌اسرائیلی، مو را از ماست بیرون کشیدن، گیر سه‌پیچ، ایراد جزئی

شکل منطقی:

ادعایی مطرح می‌شود.

درباره‌ی یک بخش جزئی و کم‌اهمیت از ادعا شکایتی مطرح می‌شود که بحث را به انحراف می‌کشاند.

مثال ۱:

جان: می‌شه بهم کمک کنی ماشینمو هل بدم کنار جاده تا کامیون یدک‌کش بیاد؟

پال: چرا هلش بدیم کنار جاده؟ همین‌جایی که هست چه اشکالی داره؟

جان: اینجا جلوی رفت‌وآمد ماشین‌های دیگه رو می‌گیره.

پال: عوامل زیادی هستن که جلوی رفت‌وآمد ماشین‌ها رو می‌گیرن. می‌خوای برای رفع همه‌شون اقدامی بکنی؟

جان: نه، ولی این یه مورد تقصیر منه.

پال: واقعاً تقصیر توئه؟ تو به عمد کاری کردی که ماشینت از کار بیفته؟

جان: بهم کمک می‌کنی این لکنته رو از وسط راه جمع کنم یا نه؟

توضیح: در این مثال، پال از دلِ درخواستی ساده مسأله‌ی فلسفی عمیقی بیرون کشیده تا مجبور نشود

درخواست را اجابت کند. شاید حرف پال حرف حساب باشد، ولی همه‌ی موقعیت‌های زندگی نیازمند تفکر

عمیق و نقادانه نیستند. این موقعیت یکی از چنین مواردی‌ست.

مثال ۲:

تکنسین فنی: تایر جدید لازم دارید.

بارت: نفع اقتصادی شما تو اینه که به من تایر جدید بفروشی. چرا باید بهت اعتماد کنم؟

تکنسین فنی: شما بودید که ماشینتون رو برای معاینه‌ی فنی آوردید پیش من قربان.

بارت: من ماشینم رو آوردم به تعمیرگاهی که شما توش مشغول به کارید.

تکنسین فنی: پس فعلاً بی خیال تایر جدید بشیم؟

بارت: من هیچ وقت چنین حرفی نزدم. الان می‌خواید با توسل به روان‌شناسی معکوس منو ترغیب کنید تایر

جدید بخرم؟

توضیح: اشخاصی که از پارانوئیا رنج می‌برند و فکر می‌کنند دنیا علیه‌شان نقشه کشیده، خواسته یا ناخواسته زیاد از این مغالطه استفاده می‌کنند.

استثناء: البته مرز مشخصی بین موقعیت‌هایی که نیازمند تفکر عمیق و نقادانه هستند و موقعیت‌هایی که در آن‌ها فقط باید بی‌چون و چرا درخواست طرف مقابل را اجابت کنید، وجود ندارد، ولی اگر از این مرز عبور کردید، امیدوارم اشخاصی که دور و برتان هستند، به قدری برایتان اهمیت قائل باشند تا این موضوع را به شما گوشزد کنند.

راهنمایی: آدم‌ها دوست ندارند کسی تحقیرشان کند. گاهی اوقات خویشن‌داری و رعایت حال طرف مقابل از محق بودن مهم‌تر است.

منابع:

Byerly, H. C. (1973). *A primer of logic*. Harper & Row.

مغالطه‌ی بازی‌انگاری (Ludic Fallacy) | مغالطه به زبان آدمیزاد (۱۵۱)

تعریف: مغالطه‌ی بازی‌انگاری موقعی اتفاق می‌افتد که شخصی سعی کند موقعیتی را با الگوهای آماری شسته‌رفته توضیح دهد، در حالی که آن موقعیت به واقع با داده‌های آماری قابل توضیح دادن نباشد. به طور کلی تکیه‌ی بیش از حد بر نظریه‌ی احتمالات (probability theory) غلط‌انداز است، چون موقعیت‌های بی‌نظم و آشفته قابل پیش‌بینی نیستند و گاهی عوامل خارجی دخیل آن‌قدر زیاد یا جزئی هستند که لحاظ کردنشان در پیش‌بینی غیرممکن است.

معادل انگلیسی: Ludic Fallacy

معادل لاتین: ludus

شکل منطقی:

ادعایی مطرح می‌شود.

با اشاره به آمار، عقل و منطق نادیده گرفته می‌شود.

بنابراین با استفاده از پاسخ وابسته به آمار ادعای مطرح‌شده تأیید/رد می‌شود.

مثال ۱: بهترین مثال از این مغالطه متعلق به شخصی است که این اصطلاح را ابداع کرده است: نسیم نیکولاس طالب (Nasim Nicholas Taleb) در کتاب قوی سیاه (The Black Swan) که در سال ۲۰۰۷ منتشر شد.

دو شخص را در نظر بگیرید:

دکتر جان، که او را مردی دانشمند و منطقی می‌شناسند.

توننی چاقه، مردی که او را به خاطر ذکاوت و زیرکی‌اش می‌شناسند.

شخص ثالثی از این دو می‌پرسد: «تصور کنید سکه‌ای ۹۹ بار به هوا انداخته شده و در هر ۹۹ بار شیر آمده. احتمال این که پرتاب ۱۰۰ام هم شیر دربیاید، چقدر است؟» دکتر جان جواب می‌دهد: «پرتاب‌های قبلی روی پرتاب جدید تأثیری ندارند. بنابراین احتمال آن مثل همیشه ۵۰/۵۰ است.» توننی چاقه پاسخ می‌دهد: «احتمال شیر آمدن پیاپی هر ۹۹ پرتاب آن‌قدر پایین است (کم‌تر از ۱ در $6,333 \times 10^{29}$) که پیش‌فرض ۵۰/۵۰ بودن شیر یا خط در آمدن سکه از پایه اشتباه است.»

توضیح: تصور کنید مشغول تماشای پرتاب یک سکه هستید. با توجه به این که شما از مغالطه‌ی قمارباز (شماره‌ی ۱۲۳) باخبرید و به احتمال بی‌صبرانه منتظرید آن را جایی تشخیص دهید، احتمالاً کلی طول می‌کشد تا مثل توننی چاقه به این نتیجه برسید که کاسه‌ای زیر نیم‌کاسه است و این سکه یک سکه‌ی معمولی نیست. تا

چه مقطعی می‌توان اصرار کرد که چنین پدیده‌هایی صرفاً «نتیجه‌ی اجتناب‌ناپذیر قوانین احتمالات» هستند و همچنان حقه‌جانب رفتار کرد؟ جواب قطعی‌ای وجود ندارد. باید برای تصمیمی که گرفته‌اید دلایل و استدلال‌های محکمه‌پسند و روشن ارائه کنید.

مثال ۲:

لولیتا: با توجه به این که نصف مردم کره‌ی زمین مؤنث هستن، احتمال مؤنث بودن نفر بعدی که وارد اتاق می‌شه پنجاه درصده.

سلینا: متوجه هستی که اینجا مطب دکتر و لولاستین، متخصص زنان و زایمانه؟

توضیح: در این مثال لولیتا تفکر منطقی را فدای تمرکز بیش از حد روی آمار و ارقام صرف کرده است.

استثناء: به توضیح مثال ۱ رجوع کنید.

راهنمایی: نظریه‌ی بی‌نظمی یا آشوب (chaos) نقش پررنگی را در جهان ما ایفا می‌کند و پرداختن به آن از حوصله‌ی این کتاب خارج است. حالا که بحث این مغالطه هست، لازم است اشاره کنیم که بسیاری از چیزهایی که تصادفی به نظر می‌رسند، در اصل نظام‌هایی بی‌نظم و آشوبناک یا نظام‌های جبری غیرقابل پیش‌بینی هستند. اگر کسی سعی کند قوانین تصادفی احتمالات را در چنین نظام‌هایی به کار ببرد، به نتیجه‌ای اشتباه و گمراه‌کننده می‌رسد.

منابع:

Taleb, N. N. (2010). *The Black Swan: Second Edition: The Impact of the Highly Improbable Fragility*". Random House Publishing Group.

مغالطه‌ی دروغ‌گویی با آمار (Lying with Statistics) | مغالطه به زبان آدمیزاد (۱۵۲)

تعریف: مغالطه‌ی دروغ‌گویی با آمار به مجموعه‌ای از مغالطه‌های مختلف اطلاق می‌شود که از استفاده‌ی غرض‌ورزانه از آمار و ارقام و تفسیر آمار و ارقام بدون توجه به روش‌های استفاده‌شده برای جمع‌آوری و پردازش داده‌های مربوط ناشی می‌شوند.

پرداختن به روش‌های مختلف جمع‌آوری داده و شیوه‌ی تحریف هرکدام از مجال این کتاب خارج است، ولی اگر کنجکاو هستید و می‌خواهید بدانید که چطور می‌توان با آمار و ارقام مردم را گول زد، کتاب *چگونه با آمار دروغ بگوییم*، اثر درل هاف (Darrell Huff) را بخوانید. این کتاب در سال ۱۹۵۴ منتشر شد، ولی بعد از این همه سال هنوز هم راه‌گشاست.

معادل انگلیسی: Lying with Statistics

معادل‌های جایگزین: مغالطه‌ی آماری، درک نادرست از ماهیت آمار، مغالطه‌ی برآزش منحنی، مغالطه‌ی

بیش‌برآزش

شکل منطقی:

ادعای A مطرح می‌شود.

آمار S تحریف می‌شود تا از ادعای A پشتیبانی کند.

مثال ۱:

اون نموداری رو که توی USA Today منتشر شده دیدی؟ نشون می‌داد کشورمون از لحاظ اخلاقی چقدر سقوط کرده!

توضیح: اولین سؤالی که پیش می‌آید این است که چطور می‌توان اخلاقیات را اندازه‌گیری کرد؟ وقتی پایه و اساس آمارگیری چنین واژه‌ی گنگی باشد، بعید نیست آمارگیر فقط بر داده‌هایی تمرکز کرده باشد که در رسیدن به نتیجه‌ی موردنظرش به او کمک کند. همچنین عبارت «چقدر سقوط کرده» دقیقاً حاکی از چیست؟ نمودارها را می‌توان به گونه‌ایی نمایش داد که نتیجه را خیلی شدیدتر از آنچه که هست جلوه دهند: مثلاً شروع نکردن از صفر یا تمرکز روی بخشی که نمودار شدیداً سقوط/صعود می‌کند و احیاناً نادیده گرفتن قسمت‌های قبل/بعد که نمودار به حالت عادی برمی‌گردد. برای نمونه، بیایید فرض کنیم که سال گذشته ۲۰٪ مردم غیراخلاقی زندگی کردند و امسال ۲۲٪. این افزایش ۲ درصدی واقعاً چیز خاصی نیست و اگر روی یک نمودار با مقیاس عمودی ۰ تا ۱۰۰٪ نشان داده شود، خطی که ۲۰٪ را به ۲۲٪ وصل می‌کند به زحمت قابل دیدن است. ولی اگر روی نموداری نشان داده شود که مقیاس عمودی آن ۲۰ تا ۲۵٪ باشد، خطی که ۲۰٪ را به ۲۲٪ وصل می‌کند بسیار

بزرگ و قابل ملاحظه به نظر می‌رسد. داده همان است، ولی شیوهی ارائه‌ی آن فرق کرده و همین شیوهی ارائه‌ی متفاوت مخاطبی را که حوصله‌ی تفسیر و تفکر نقادانه نداشته باشد، فریب می‌دهد.

مثال ۲:

یه نگاه به این نمودار دایره‌ای بندها. فقط درصد کمی از مردم ملحدن. بنابراین الحاد اون قدرها هم که فکر می‌کنی نظام اعتقادی پرطرفداری نیست.

توضیح: اولاً الحاد یا خداناباوری (Atheism) یعنی عدم اعتقاد به هیچ‌گونه نظام اعتقادی. دوم این که بسیاری از خداناباوران حتی با عبارت «آتئیسم» آشنا نیستند و اغلب به خاطر سنت خانوادگی یا فرهنگ‌شان و نه لزوماً اعتقادات‌شان خود را مسیحی یا یهودی محسوب می‌کنند. چنین افرادی در آمارگیری لحاظ نمی‌شوند.

استثناء: در بیش‌تر موارد، توضیح صادقانه و دقیق داده‌های آماری و شیوهی ارائه‌شدنشان جلوی شکل‌گیری این مغالطه را می‌گیرد، ولی مثل همه‌ی استثناءهای دیگر، این مورد قابل بحث است.

دگرگونی: درک نادرست از ماهیت آمار (Misunderstanding the Nature of Statistics) به این مغالطه مربوط است، ولی فقط کسی که مفسر داده‌های آماری است مرتکب آن می‌شود، نه کسی که آن را ارائه می‌کند. برای نمونه، اگر کسی به شما بگوید عملکرد پزشک شما هنگام فارغ‌التحصیل شدن از حد متوسط کلاسش پایین‌تر بود شاید توی ذوق‌تان بخورد، ولی باید در نظر بگیرید که این سخن درباره‌ی نیمی از پزشک‌های دنیا صادق است و آن قدرها هم که به نظر می‌رسد فاجعه‌بار نیست.

راهنمایی: کورس‌های مجانی و آنلاین زیادی درباره‌ی علم آمار در اینترنت موجود است. یکی از این کورس‌ها را بردارید. ارزش وقت (و پولی که قرار نیست بدهید!) را خواهد داشت.

منابع:

Huff, D. (1993). *How to Lie with Statistics* (Reissue edition). New York: W. W. Norton & Company.

مغالطه‌ی تفکر جادویی (Magical Thinking) | مغالطه به زبان آدمیزاد (۱۵۳)

تعریف: مغالطه‌ی تفکر جادویی موقعی اتفاق می‌افتد که شخصی دو حادثه را نه بر اساس منطق یا مدرک، بلکه بر اساس باورهای خرافی به هم ربط دهد. تفکر جادویی اغلب باعث می‌شود شخص از انجام دادن بعضی کارها یا فکر کردن به بعضی چیزها به طور غیرعقلانی بترسد، چون گمان می‌کند آن کار یا فکر به حادثه‌ای فاجعه‌آمیز منجر می‌شود.

معادل انگلیسی: Magical Thinking

معادل‌های جایگزین: تفکر خرافی

شکل منطقی:

واقعه‌ی A اتفاق می‌افتد.

واقعه‌ی B اتفاق می‌افتد.

به خاطر خرافات یا جادو، واقعه‌ی A از لحاظ علی معلولی به واقعه‌ی B ربط داده می‌شود.

مثال ۱:

رئیس‌جمهور از مردم کشور درخواست کردند برای بارش باران دعا کنند. چند ماه بعد باران آمد. دعای مردم گرفت!

توضیح: اگر تصور کسی این باشد که دلیل بارش باران دعا کردن مردم است، یعنی به قدر کافی دیوانه است تا در انتخابات ریاست جمهوری آمریکا رأی بیاورد، ولی هیچ دلیل منطقی یا مدرکی برای اثبات ادعای تأثیر داشتن دعا در بارش باران وجود ندارد.

مثال ۲:

من حاضر نیستم توی طبقه‌ی سیزدهم هتل اقامت کنم، چون شگون نداره. البته اگه به جای طبقه‌ی ۱۳، طبقه‌ی ۱۴ خطابش کنیم، مشکلی ندارم.

توضیح: این نوع تفکر جادویی آنقدر در آمریکا رایج است که طبق گفته‌ی دیلیپ رنگنکار (Dilip Rangnekar)، نماینده‌ی آسانسورهای اوتیس، ۸۵٪ ساختمان‌های مجهز به آسانسور طبقه‌ی «۱۳» ندارند. هیچ مدرکی وجود ندارد که ثابت کند رقم ۱۳ باعث بدشگونی است. فقط ذهنیتی که تحت سلطه‌ی خرافات باشد این رقم را به بدشگونی نسبت می‌دهد.

مثال ۳:

می‌دونستم باید به اون خانم پیر که اونور خیابون بود کمک می‌کردم. چون این کارو نکردم، از صبح تا حالا داره بلا سرم میاد.

توضیح: این مثال نشان می‌دهد کسی که فکر می‌کند لایق بداقبالی است، به خاطر خطای تأیید خود (confirmation bias) و دیگر رفتارهای همانند با پیش‌گوییِ کام‌بخش، بداقبالی را تجربه می‌کنند. ولی مفهوم کارما هیچ‌گونه پشتوانه‌ی منطقی یا عقلانی ندارد.

استثناء: اگر بتوانید باور خرافی خود را به شکل تجربی ثابت کنید، می‌توان آن را در بستری منطقی به کار برد.

راهنمایی: شاید تفکر جادویی گاهی به آدم آرامش دهد، ولی واقعیت را نمی‌توان عوض کرد.

منابع:

Hutson, M. (2012). *The 7 Laws of Magical Thinking: How Irrational Beliefs Keep Us Happy, Healthy, and Sane*. Penguin.

مغالطه‌ی مک‌نامارا (McNamara Fallacy) | مغالطه به زبان آدمیزاد (۱۵۴)

تعریف: مغالطه‌ی مک‌نامارا موقعی اتفاق می‌افتد که شخصی فقط بر مبنای مشاهدات کمی (اندازه‌گیری، داده‌ی انکارناپذیر، آمار و ارقام) تصمیم‌گیری کند و همه‌ی عوامل کیفی را نادیده بگیرد.

معادل انگلیسی: McNamara Fallacy

معادل‌های جایگزین: مغالطه‌ی کمی، مغالطه‌ی اسمارتیز

شکل منطقی:

هر چیزی را که می‌توان راحت اندازه‌گیری کرد، اندازه‌گیری کن.
چیزی را که نمی‌توان راحت اندازه‌گیری کرد، نادیده بگیر.
وانمود کن چیزی را که نمی‌توان راحت اندازه‌گیری کرد مهم نیست.
وانمود کن چیزی را که نمی‌توان راحت اندازه‌گیری کرد وجود ندارد.

مثال ۱:

دونالد ترامپ جونیور توییت کرد:

اگه بهت یه کاسه اسمارتیز بدم و بگم خوردن سه‌تاش کشنده‌ست، آیا حاضری یه مشت برداری؟ مثالی که زدم مصداق بحران پناهجوهای سوریه‌ایه.

توضیح: اجازه دهید بی‌دقتی آماری فاحش در این مثال را نادیده بگیریم (از هر ۱۰۰ مهاجر سوریه‌ای، ۱ نفرشان شما را نمی‌کشد). آمار تعداد تروریست‌های احتمالی بین مهاجران سوریه‌ای مسلماً از صفر بیش‌تر است. ضرر اجازه‌ی ورود صادر کردن به مهاجران سوریه‌ای را می‌توان به طور کمی حساب کرد: احتمال کشته شدن به دست یک تروریست سوریه‌ای از ۳,۴۶ میلیارد به ۱ به ۳,۴ میلیارد به ۱ افزایش پیدا می‌کند. اما فواید چنین تصمیمی فقط به صورت کیفی قابل درک است؛ یعنی اندازه‌گیری‌اش کار راحتی نیست. ارزش جان یک انسان چقدر است؟ چطور می‌توان میزان عذاب انسان‌های دیگر را محاسبه کرد؟ با توجه به این‌که این عوامل قابل محاسبه نیستند، نادیده‌ی‌شان می‌گیریم و نتیجه‌گیری می‌کنیم که پذیرفتن پناهجویان سوریه‌ای تصمیمی اشتباه است.

مثال ۲:

یه نگاه به آمار کسای که هر سال با گلوله‌ی اسلحه کشته می‌شن بنداز. ما باید حمل اسلحه توی این کشور رو ممنوع کنیم!

توضیح: با این که آمار کسانی که هر ساله با شلیک اسلحه کشته می‌شوند هشداردهنده است، ولی نباید مزایای کیفی قانونی بودن حمل اسلحه را نادیده بگیریم. برای گرفتن چنین تصمیماتی ضروری است که همه‌ی عوامل موجود را در نظر گرفت، حتی اگر نتوان به طور کمی اندازه‌گیری‌شان کرد.

استثناء: بعضی تصمیمات کلاً جنبه‌ی کیفی ندارند یا جنبه‌های کیفی‌شان بی‌اهمیت هستند. مثلاً زیاد پیش می‌آید که فروشندگان فروشگاه‌های سطح بالا محصولات‌شان را دو برابر قیمت بازار بفروشند. آن‌ها افزایش قیمت را به بهانه‌ی «خدمت‌رسانی» توجیه می‌کنند، ولی کسی برای خریدن دستمال توالت به خدمت‌رسانی احتیاج ندارد.

راهنمایی: عوامل کیفی عموماً با معیارهایی ذهنی (subjective) سنجیده می‌شوند؛ یعنی ممکن است هر شخص بسته به ارزش‌های درونی خودش تفسیری متفاوت از دیدگاهی داشته باشد. پیش از قضاوت بی‌رحمانه‌ی دیدگاه‌های سیاسی یا مذهبی دیگران این نکته را در نظر داشته باشید.

منابع:

Fischer, D. H. (1970). *Historian's Fallacies*. Harper Collins.

مغالطه‌ی سؤال بی‌معنا (Meaningless Question) | مغالطه به زبان آدمیزاد (۱۵۵)

تعریف: مغالطه‌ی سؤال بی‌معنا موقعی اتفاق می‌افتد که شخصی سؤالی بپرسد که پاسخ منطقی دادن به آن غیرممکن باشد. این مغالطه معادل لفظی تقسیم کردن یک عدد بر صفر است.

معادل انگلیسی: Meaningless Question

شکل منطقی:

سؤالی پرسیده می‌شود.

سؤال بی‌معنی است.

مثال ۱:

شمال قطب شمال چیه؟

توضیح: قطب شمال شمالی‌ترین قسمت کره‌ی زمین است و ما جهت‌بندی شمال، جنوب، شرق و غرب را بر اساس موقعیت آن می‌سنجیم. عبارت «شمال قطب شمال» بی‌معنا است.

مثال ۲:

پیش از ظهور زمان چه اتفاقی افتاد؟

توضیح: عبارت «پیش از» به نقطه‌ای خاص در خط زمانی مربوط است. اگر زمان وجود نداشته باشد، عبارت «پیش از» بی‌معنا است.

مثال ۳:

روی نوک سوزن چندتا فرشته جا می‌گیره؟

توضیح: فرشتگان به خاطر شبیح‌وار بودنشان فضا را اشغال نمی‌کنند. «جا گرفتن» عبارتی حاکی از اشغال فضا است. این سؤال بی‌معناست.

منابع:

Yngve, V., & Wasik, Z. (2006). *Hard-Science Linguistics*. A&C Black.

مغالطه‌ی روشنی گمراه‌کننده (Misleading Vividness) | مغالطه به زبان آدمیزاد (۱۵۶)

تعریف: مغالطه‌ی روشنی گمراه‌کننده موقعی اتفاق می‌افتد که چند مورد جزئی، ولی روشن و دراماتیک زیر ذره‌بین قرار بگیرند تا به داده‌های آماری‌ای که با نتایج به‌دست‌آمده از این حوادث در تناقض باشند توجه کافی نشان داده نشود.

معادل انگلیسی: Misleading Vividness

شکل منطقی:

حادثه‌ی X که روشن و دراماتیک است اتفاق می‌افتد (ولی با عمده‌ی داده‌های آماری هماهنگ نیست). بنابراین احتمال وقوع اتفاقاتی مشابه با X زیاد است.

مثال ۱:

در دیترویت کودکان ۱۰ ساله در خیابان مواد می‌فروشدند تا خرج زندگی‌شان را دریاورند. در لس‌آنجلس، فاحشه‌ای ۱۹ ساله خیابان‌گردی می‌کند. کودکان و نوجوانان آمریکا در شرایط بدی قرار دارند.

توضیح: با این‌که وجود موادفروش ۱۰ ساله و فاحشه‌ی ۱۹ ساله دردناک است، ولی این دو صرفاً نمونه‌ای کوچک از بین جامعه‌ی آماری چند ده میلیونی هستند، جامعه‌ای که زندگی بیش‌تر اعضایش عادی است و نمی‌توان طبق هیچ معیاری ادعا کرد شرایط بدی دارند. این مغالطه تعبیر دیگری از مغالطه‌ی توسل به عواطف (شماره‌ی ۳۳) است که باعث می‌شود مخاطب باوری غیرمنطقی نسبت به یک جمعیت پیدا کند، چون فقط داده‌ی گلچین‌شده به قصد ایجاد آن باور خاص به او ارائه شده است. در مثال بالا می‌شد به دو کودک و نوجوان دیگر هم اشاره کرد:

در دیترویت کودکی ۱۰ ساله به زیبایی بتهوون پیانو می‌نوازد. در لس‌آنجلس نابغه‌ای ۱۹ ساله در شرف دریافت مدرک دکترایش در رشته‌ی فیزیک هسته‌ای است. کودکان و نوجوانان آمریکا مایه‌ی افتخارند.

مثال ۲:

امروز هم به‌اندازه‌ی دیروز سرد بود. گل‌هایی که کاشته بودم خشک شده‌اند و حمام گنجشکی که آماده کرده بودم یخ زده... و تازه در ماه اکتبر به سر می‌بریم! گرمایش زمین یک شایعه‌ی بی‌پایه و اساس است.

توضیح: گرمایش زمین چه شایعه‌ای بی‌پایه و اساس باشد چه نباشد، گرفتن چنین نتیجه‌ای بر اساس چند روز سرما حاکی از تفکر مغالطه‌آمیز است.

استثناء: اگر تک‌موردها با کل جمعیت آماری وجه اشتراک داشته باشند، مغالطه‌ای اتفاق نمی‌افتد.

راهنمایی: اجازه ندهید بدبینی یا خوش‌بینی درک‌تان از واقعیت را خدشه‌دار کند.

Nisbett, R. E., & Ross, L. (1980). *Human inference: strategies and shortcomings of social judgment*. Prentice-Hall.

مغالطه‌ی داده‌ی ناموجود (Missing Data Fallacy) | مغالطه به زبان آدمیزاد (۱۵۷)

تعریف: مغالطه‌ی داده‌ی ناموجود موقعی اتفاق می‌افتد که شخصی حاضر نباشد اعتراف کند درباره‌ی یک فرضیه یا نتیجه‌ی آن اطلاعات کافی ندارد و به جایش اصرار بورزد که ریشه‌ی ناآگاهی‌اش داده‌ی ناموجودی است که هم فرضیه و هم نتیجه‌ی آن را تأیید می‌کند.

معادل انگلیسی: Missing Data Fallacy

معادل‌های جایگزین: مغالطه‌ی اطلاعات ناموجود

شکل منطقی:

فرضیه‌ی H مطرح می‌شود.

ایراد F در آن گرفته می‌شود.

به جای عوض کردن فرضیه برای تطابق دادن آن با داده‌ی موجود، فرض بر این گرفته می‌شود که داده‌ای که ایراد F را برطرف می‌کند در دسترس نیست.

مثال ۱:

جرمی: نوشیدن کوکا کولای رژیمی جلوی کچل شدن رو می‌گیره.

ریک: این فرضیه از لحاظ علمی ثابت نشده.

جرمی: چون باید یه افزودنی بهش اضافه کرد.

ریک: چی؟

جرمی: هنوز پیدااش نکردن.

توضیح: جرمی با اتکا بر مجموعه‌ای از داده‌های ناشناخته و ناموجود (افزودنی مخفی) فرضیه را صحیح در نظر گرفته، در حالی که اگر صادق بود، اعتراف می‌کرد که کل نظریه از پایه نامعتبر است.

مثال ۲:

جیل: دانشمندا نمی‌دونن آپاندیس به چه درد می‌خوره، چون حاضر نیستن قبول کنن آپاندیس منشأ قدرت‌هایی ماوراءالطبیعی‌ایه که انسان‌ها فراموش کردن چطور ازشون استفاده کنن.

جان: دانشمندا پی بردن که آپاندیس برای جنین و نونهالان از اهمیت زیادی برخورداره. این نظریه به طور علمی ثابت شده.

جیل: خب این دلیل نمی‌شه که منشأ نیروهای ماوراءالطبیعی نباشه. صرفاً این نظریه هنوز مورد آزمایش قرار نگرفته.

توضیح: جیل به جای این که اعتراف کند فرضیه اش اشتباه است، بدون مدرک فرض را بر این گرفته که جوابی وجود دارد، ولی فراتر از درک علمی است.

استثناً: اگر داده وجود داشته باشد، به خصوص وقتی بتوان از لحاظ تجربی وجودش را ثابت کرد و شما هم از وجودش خبر داشته باشید، می توانید همچنان از فرضیه ی تان دفاع کنید و اعتراف کنید در آن لحظه به داده ی ناموجود دسترسی ندارید، ولی می توانید آن را پیدا کنید. برای نمونه:

جان: کفن تورین (که گمان می رود کفن عیسی مسیح بوده) چند سال پیش پیدا شد. این کفن مدرک معتبری برای اثبات وجود عیسی ست.

جیل: می دونی جان، مدارک زیادی برای رد این ادعا وجود داره.

جان: واقعاً؟ مثلاً چه مدرکی؟

جیل: الآن دقیق خاطر نمیست. ولی وقتی رسیدم خونه، واسه ت ای میل می کنم.

راهنمایی: مغالطه ی داده ی ناموجود مثل این می ماند که در بازی پوکر چهار کارت از یک دست رویال فلاش را به همراه کارت ۷ از خال دیگر داشته باشید. در این حالت شما رویال فلاش ندارید؛ در واقع دست تان عملاً بی ارزش است. تفاوت اینجاست که به خاطر وجود مجموعه ی کامل کارت ها، می دانیم که کارتی که برای کامل کردن رویال فلاش مورد نیاز است وجود دارد.

منابع:

این مغالطه را خود بو بنت ابداع کرده است.

مغالطه‌ی موجهات (Modal (Scope) Fallacy) | مغالطه به زبان آدمیزاد (۱۵۸)

تعریف: مغالطه‌ی موجهات ریشه در منطق موجهات (Modal Logic) دارد. کاربرد منطق موجهات بررسی راه‌های صدق یا کذب گزاره‌هاست. رایج‌ترین این راه‌ها ضرورت (necessity) و امکان (possibility) است. بعضی گزاره‌ها ضرورتاً صادق/کاذب و بعضی دیگر امکاناً صادق/کاذب هستند. به طور خلاصه، مغالطه‌ی موجهات موقعی اتفاق می‌افتد که شخصی ضرورت و امکان را با هم قاطی کند و بدین ترتیب استدلال صوری نامعتبری می‌آفریند.

معادل انگلیسی: Modal (Scope) Fallacy

معادل‌های جایگزین: مغالطه‌ی منطق موجهات، شرطی‌سازی ناروا، مغالطه‌ی ضرورت

شکل منطقی:

ادعایی شرطی (Conditional) مبنی بر حقیقتی ضروری (Necessary) بیان می‌شود. بنابراین نتیجه‌گیری می‌شود که حقیقتی ممکن (Possible) بدون بیانیه‌ای شرطی ضروری است.

مثال ۱:

اگر دبی و تی‌جی دو پسر و دو دختر داشته باشند، در نتیجه حداقل باید یک پسر داشته باشند.
دبی و تی‌جی دو پسر و دو دختر دارند.
بنابراین دبی و تی‌جی باید حداقل یک پسر داشته باشند.

توضیح: ما می‌دانیم که دبی و تی‌جی دو پسر و دو دختر دارند، بنابراین منطق حکم می‌کند که ضرورتاً باید یک پسر داشته باشند. ولی این‌که بگوییم دبی و تی‌جی باید حداقل یک پسر داشته باشند، یعنی در درک دامنه‌ی موجهات دچار سوء تفاهم شده‌ایم (*confuse the scope of the modal*). به عبارت دیگر، در این مورد، واقعیت ممکن خاص (*contingent fact*) که وابسته به شرایطی است که در آن دبی و تی‌جی ضرورتاً دو پسر و دو دختر داشته باشند، با فرضیه‌ی کلی که در آن ضرورتی ندارد این دو فرزندی داشته باشند، اشتباه گرفته شده است. بنابراین اگر آن‌ها حتماً نباید فرزندی داشته باشند، بنابراین حتماً نباید حداقل یک پسر داشته باشند (واقعیت ضروری یا *necessary fact*).

مثال ۲:

اگر باراک اوباما رئیس‌جمهور آمریکاست، پس ضرورتاً بالای ۳۵ سال سن دارد.
توضیح: از لحاظ فنی این گزاره مغالطه‌آمیز است. هیچ شرایطی وجود ندارد که در آن شخصی ضرورتاً سن مشخصی داشته باشد. گزاره‌ی دقیق‌تر به شرح زیر است:

از قرار معلوم، اگر اوپاما رئیس‌جمهور آمریکا است، پس بالای ۳۵ سال سن دارد.
در جمله‌ی بالا، عبارت «از قرار معلوم» کلیت شرط را پوشش می‌دهد، نه فقط سن رئیس‌جمهور را.
استثنا: این یکی از آن مغالطه‌هاست که اگر کسی را متهم به استفاده از آن کنید، خودتان خنگ به نظر خواهید رسید، مگر این‌که یکی از فلاسفه‌ی آکادمیک باشید. در بحث‌های روزمره، منظور بیشتر مردم «امکان» است، نه «ضرورت». یادتان باشد که همیشه تفسیر منصفانه‌ای از حرف‌های دیگران داشته باشید و در این زمینه بیش از حد سخت‌گیرید.

حقیقت جالب: طبق اصل دوم قانون ایالات متحده، رئیس‌جمهور ایالات متحده باید در ایالات متحده به دنیا آمده باشد، حداقل ۳۵ سال سن داشته باشد، به مدت ۱۴ سال ساکن ایالات متحده بوده باشد و قادر باشد فرق بین مار، سوسمار و فیل را تشخیص دهد.

منابع:

Curtis, G. N. (1993). *The Concept of Logical Form*. Indiana University.

مغالطه‌ی اخلاق‌گرایانه (Moralistic Fallacy) | مغالطه به زبان آدمیزاد (۱۵۹)

تعریف: مغالطه‌ی اخلاق‌گرایانه موقعی اتفاق می‌افتد که شخصی بر اساس باورهای اخلاقی‌اش و بایدها درباره‌ی مسأله‌ای وابسته به واقعیت و هست‌ها نتیجه‌گیری کند.

این مغالطه نقطه‌ی مقابل مغالطه‌ی طبیعت‌گرایانه (naturalistic fallacy) است.

ادوارد سی. مور (Edward C. Moore) در مقاله‌ای که در سال ۱۹۵۷ منتشر کرد، مغالطه‌ی اخلاق‌گرایانه را این‌گونه تعریف کرد: مغالطه‌ای که به خاطر عدم تمایز بین احکام اخلاقی با احکام واقعیت‌محور (Fact-based) پیش می‌آید. طی گذر سال‌ها، این مغالطه قالبی ساده‌تر پیدا کرده است: بیرون کشیدن آنچه «هست» از آنچه که باید «باشد».

معادل انگلیسی: Moralistic Fallacy

معادل‌های جایگزین: مغالطه‌ی اخلاقی

شکل منطقی:

X باید فلان‌طور باشد.

بنابراین X فلان‌طور است.

X نباید فلان‌طور باشد.

بنابراین X فلان‌طور نیست.

مثال ۱:

خیانت به همسر و زن‌بازی خطا است.

بنابراین ما انسان‌ها میل زیست‌شناختی به داشتن چندین شریک جنسی نداریم.

توضیح: شاید خیانت و زن‌بازی غیراخلاقی باشند، ولی این موضوع بر جنبه‌ی زیست‌شناختی نیاز جنسی تأثیری ندارد. به عبارت دیگر، کاری که نباید انجام دهیم (طبق هنجارهای اخلاقی) لزوماً با کاری که زیست‌شناسی ما را به انجامش ترغیب می‌کند، یکسان نیست. همچنین توجه داشته باشید که احکام اخلاقی اغلب در قالب حقایق بی‌چون‌وچرا بیان می‌شوند (مثلاً «زن‌بازی کاری خطاست»)، نه در قالب «بایدها» (مثلاً «زن‌بازی باید کاری خطا به حساب آید»). زیاد پیش می‌آید که مردم مغالطه‌های طبیعت‌گرایانه و اخلاق‌گرایانه را با هم اشتباه بگیرند، بنابراین در نظر گرفتن این تمایز مهم است.

مثال ۲:

بدخلفی با انسان‌های دیگر اشتباه است.

بنابراین امکان ندارد میل به بدخلفی در ذات ما باشد.

توضیح: با این‌که از لحاظ اخلاقی بدخلفی با انسان‌های دیگر اشتباه است، این موضوع هیچ تأثیری بر میل یا نیاز زیستی ما به انجام آن ندارد. کاری که نباید انجام دهیم (طبق معیارهای اخلاقی)، لزوماً با کاری که از لحاظ زیستی ترغیب به انجام آن می‌شویم، یکسان نیست.

استثنا: گاهی اوقات می‌توان استدلال کرد آنچه «هست» با آنچه «باید» با هم فرقی ندارند، ولی پیش‌فرض ذهنی‌مان نباید چنین چیزی باشد.

راهنمایی: مغالطه‌ی طبیعت‌گرایانه و مغالطه‌ی اخلاق‌گرایی اغلب با مغالطه‌ی توسل به طبیعت (شماره‌ی ۴۲) اشتباه گرفته می‌شوند. شاید یکی از دلایل این باشد که تعیین کردن چیزی که «طبیعی» است، میانبری برای تبدیل کردن «است» به «باید/باشد» است. اما در مغالطه‌ی طبیعت‌گرایانه و مغالطه‌ی اخلاق‌گرایانه شالوده‌ی نتیجه‌گیری لزوماً «طبیعی» بودن نیست. این شالوده صرفاً در آنچه «هست» خلاصه می‌شود. مثلاً: مردان و زنان باید با هم برابر باشند. بنابراین زنان نیز به‌اندازه‌ی مردان قوی هستند و مردان نیز به‌اندازه‌ی زنان از قابلیت همدلی برخوردارند.

گفته‌ی بالا «مغالطه‌ی اخلاق‌گرایانه» به حساب می‌آید، ولی مغالطه‌ی «توسل به طبیعت» به حساب نمی‌آید.

منابع:

Moore, E. C. (1957). *The Moralistic Fallacy*. *The Journal of Philosophy*, 54(2), 29–42. <https://doi.org/10.2307/2022356>

Pinker, S. (2003). *The Blank Slate: The Modern Denial of Human Nature*. Penguin.

مغالطه‌ی تغییر ملاک‌ها پس از رسیدن به توافق (Moving the Goalposts) | مغالطه به زبان آدمیزاد

(۱۶۰)

تعریف: مغالطه‌ی تغییر ملاک‌ها پس از رسیدن به توافق موقعی اتفاق می‌افتد که هر بار شخصی جوابی قابل قبول به پرسش‌ها و استدلال‌های طرف مقابلش بدهد، طرف مقابل استدلال‌ها و پرسش‌های بیش‌تری مطرح کند و به هیچ جوابی راضی نشود.

معادل انگلیسی: Moving the Goalposts

معادل‌های جایگزین: عقب بردن دروازه، تغییر هدف برای رسیدن به توافق، دبه درآوردن، زیر حرف خود زدن، پایبند تعهدات خود نبودن، کارشکنی کردن، بازی جاذبه، توقع کمال غیرممکن داشتن

شکل منطقی:

مسئله‌ی A مطرح و جواب قابل قبولی به آن داده می‌شود.

مسئله‌ی B مطرح و جواب قابل قبولی به آن داده می‌شود.

.....

مسئله‌ی Z مطرح و جواب قابل قبولی به آن داده می‌شود.

(همه‌ی جواب‌ها قابل قبول هستند، ولی طرف مقابل قانع نمی‌شود و مسئله‌ی دیگری را مطرح می‌کند)

مثال ۱:

کن: باید یه نظام اخلاقی عینی و انکارناپذیر داشته باشیم، وگرنه عباراتی مثل «درست» و «غلط» معنی خودشونو از دست می‌دن، چون پایه‌واساسی برای مقایسه‌شون نداریم.

راب: پایه‌واساس و اژه‌های «درست» و «غلط» هنجارهای فرهنگی و هنجارهای فرهنگی هم طبعاً بنیان ذهنی دارن، چون همراه با تغییر حوزه‌ی اخلاقی فرهنگ تغییر می‌کنن. واژه‌ی «سنگین» معیار عینی (objective) نداره، ولی ما می‌تونیم به شکلی معنادار ازش استفاده کنیم. در واقع عبارات بسیار کمی پایه‌واساس عینی دارن.

کن: ولی بدون نظام اخلاقی عینی و انکارناپذیر بشریت گمراه می‌شه.

راب: به اعتقاد خیلیا ما همین الانشم گمراهیم.

کن: ولی چطور می‌تونی بگی شکنجه دادن بچه‌ها کار درستیه؟ کاری نداریم تو چه موقعیت یا با چه هدفی انجام شه.

راب: خب من که هیچ وقت اینو نگفتم و نمی‌گم، ولی تو داری می‌گی هر چیزی که پایه‌و‌اساس عینی نداشته باشه، باید لزوماً با همه‌ی رویکردها و نگرش‌های ممکن بررسی بشه. شاید پر در نظر کسی «سنگین» نباشه، ولی معنیش این نیست که «سبک» بودنش در مقایسه با اشیاء دیگه نسبی نیست.

کن: ولی خدا معیاری برای تعیین نظام اخلاقی عینی و انکارناپذیره. اگه می‌تونی حرفمو رد کن!
راب: این کارو نمی‌تونم بکنم.

توضیح: کن حرفش را این‌گونه آغاز می‌کند: در نظر او باید نظام اخلاقی عینی و انکارناپذیری وجود داشته باشد: یعنی قضیه‌ای که بر اساس استدلالی منطقی بیان شده و می‌توان با عقل و منطق آن را ثابت کرد. راب جوابی پذیرفتنی به این اعتراض می‌دهد، نشان به این نشان که کن پس از شنیدن پاسخ او مسأله‌ای دیگر را مطرح می‌کند. این الگو آن‌قدر ادامه پیدا می‌کند که در آخر به درخواستی غیرممکن می‌رسیم. با این‌که به همه‌ی مسأله‌های مطرح‌شده جوابی قابل قبول داده می‌شود، کن هیچ‌گاه راضی نمی‌شود و از سؤال‌پیچ کردن طرف مقابل دست برنمی‌دارد.

مثال ۲: شاید یکی از معروف‌ترین و قدیمی‌ترین مثال‌های این مغالطه استدلال اثبات خدا باشد. با توجه به این‌که اکنون روش علمی روش اصلی برای درک دنیای مادی است، بسیاری از استدلال‌هایی که برای اثبات وجود خدا (یا خدایان) به کار می‌رفتند کاربردشان را از دست داده‌اند، با استدلال‌های جدیدتری جایگزین شده‌اند و شامل سؤال‌هایی هستند که علم جواب قطعی برای آن‌ها پیدا نکرده است. مثلاً جایگزین شدن آفرینش‌گرایی (creationism) با طراحی هوشمندانه (intelligent design) یکی از برجسته‌ترین نمونه‌هاست. در حال حاضر منشأ حیات استدلال پرطرفداری برای اثبات وجود خداست (البته این استدلال نمونه‌ی بارزی از مغالطه‌ی استدلال جهلی (شماره‌ی ۶۷) است)، ولی به احتمال زیاد طی ده سال آینده به جوابی برای آن خواهیم رسید و پس از آن، استدلال «منشأ حیات» نیز با استدلال دیگری جایگزین خواهد شد. بدین ترتیب همراه با افزایش درک ما از دنیا دروازه یا Goalpost‌های استدلالی دورتر و دورتر برده می‌شود.

استثنا: این مغالطه را نباید با استدلال یا مجموعه‌ای از استدلال‌هایی که شامل چند گزاره‌اند که در خود استدلال گنجانده شده‌اند، اشتباه گرفت. تفاوت اصلی بین مغالطه‌ی تغییر ملاک‌ها پس از رسیدن به توافق و چنین نوع استدلالی ظریف است، ولی راه تشخیص این تفاوت این است که نسبت به استفاده از عبارات تأکیدی («باید»، «حتماً»، «لازم است» ...) حساس بود. معمولاً به ادعایی که این‌گونه مطرح می‌شود پاسخ داده می‌شود، اما پس از آن مجموعه‌ای از اعتراضات و ایرادات استعجالی (مغالطه‌ی شماره‌ی ۴) مطرح می‌شوند و این اعتراضات در نهایت به درخواستی برای مدرک منجر می‌شوند که برآورده کردن آن غیرممکن است.

حقیقت جالب: عبارت «moving the goalposts» که به معنای جابجا کردن دروازه است، از فوتبال آمریکایی برگرفته شده است. فرض کنید بهترین لگد ممکن را به توپ بزنید و آن را به سمت دروازه هدایت کنید، ولی وسط راه دروازه جابجا شود و توپ شما وارد اوت شود. این حرکت بسیار غیرمنصفانه است و مصداق خوبی از این مغالطه است.

منابع:

مغالطه‌ای رایج در اینترنت. منبع علمی برای آن یافت نشد.

مغالطه‌ی مقایسه‌ی چندگانه (Multiple Comparisons Fallacy) | مغالطه به زبان آدمیزاد (۱۶۱)

تعریف: مغالطه‌ی مقایسه‌ی چندگانه به استدلال‌های استقرایی (inductive arguments) مربوط می‌شود. در چنین استدلال‌هایی همیشه احتمال این وجود دارد که با وجود صدق مقدمه‌ها، نتیجه‌ی به‌دست‌آمده کاذب از آب دربیاید. به این مسأله «سطح اطمینان» (confidence level) گفته می‌شود. در هر پژوهش یا نظرسنجی‌ای، سطح اطمینان زیر ۱۰۰٪ است. اگر سطح اطمینان ۹۵٪ باشد، یعنی از هر ۲۰ پژوهش مشابه نتیجه‌ی ۱ مورد کاذب از آب درمی‌آید. اگر سطح اطمینان ۹۵٪ باشد و شما مقایسه‌های چندگانه انجام دهید (مثلاً ۲۰ تا یا بیش‌تر)، به احتمال زیاد مقایسه‌ی تان اشتباه از آب درمی‌آید. وقتی این مقایسه‌ی اشتباه به جای احتمالی آماری یافته‌ی مهمی تلقی شود، این مغالطه اتفاق می‌افتد.

معادل انگلیسی: Multiple Comparisons Fallacy

معادل‌های جایگزین: سنجش چندگانه‌ی مسأله، خود را به آن راه زدن (the look-elsewhere effect)

شکل منطقی:

از بین N پژوهش، از A نتیجه‌ی X به دست آمد و از B نتیجه‌ی Y .
صبح روز بعد، تیترو روزنامه‌ها: «پژوهش‌ها نشان می‌دهند Y ».

سطح معناداری (Significance Level) پژوهش X بود.

در پژوهش چند متغیر آنقدر با هم مقایسه شدند که بالأخره نتیجه‌ای معنادار پیدا شد.

مثال ۱:

در ۱۰۰ آزمایش که به طور مستقل از یکدیگر انجام شدند، نرخ تومور مغزی بین کاربران تلفن همراه و کسانی که از تلفن همراه استفاده نمی‌کنند، مقایسه شد.

در ۹۰ آزمایش نتیجه‌ی به‌دست‌آمده حاکی از این بود که بین دو گروه تفاوت قابل‌ملاحظه‌ای وجود ندارد.

در ۵ آزمایش نتیجه‌ی به‌دست‌آمده حاکی از این بود که احتمال رشد تومور در مغز کاربران تلفن همراه دو برابر بیش‌تر است.

در ۵ آزمایش نتیجه‌ی به‌دست‌آمده حاکی از این بود که احتمال رشد تومور در مغز کاربران تلفن همراه دو برابر کم‌تر است.

در جدیدترین بنر تبلیغاتی شرکت FunTel Mobile نوشته شده است: «پژوهش‌ها نشان می‌دهند: استفاده از تلفن همراه احتمال رشد تومور مغزی را کاهش می‌دهد!»

توضیح: پژوهش‌گران چند آزمایش انجام دادند و در این آزمایش‌ها چند گروه را با هم مقایسه کردند، برای همین احتمال آن زیاد است که چندتا از نتایج به‌دست‌آمده خطا از آب دربیایند (البته در حاشیه‌ی خطای پذیرفتنی (within the acceptable margin of error)). این خطاها را یا باید امری نابهنجار حساب کرد و نادیده‌شان گرفت، یا آزمایش‌های بیش‌تری انجام داد تا خطاها رفع شوند. اگر صرفاً بر این خطاها تمرکز کنیم و نتایج دیگر را نادیده بگیریم، مرتکب این مغالطه شده‌ایم.

مثال ۲:

ما در پژوهش‌هایمان روی ۱۰۰ نفر که قبل از خواب آواز می‌خواندند و ۱۰۰ نفر که قبل از خواب آواز نمی‌خواندند، آزمایش انجام دادیم. یافته‌هایمان از این قرار است: بیش از ۹۰٪ کسانی که آواز خواندند طاق‌باز خوابیدند و حدوداً ۱۰٪ دمر و یا روی پهلو خوابیدند. از بین کسانی که قبل از خواب آواز نخواندند، ۵۰٪ طاق‌باز خوابیدند و ۵۰٪ دمر و یا روی پهلو خوابیدند. برای همین آوازخواندن قبل از خواب روی دمر و یا طاق‌باز خوابیدن اثر دارد.

توضیح: مورد مهمی که در پژوهش به آن اشاره نشده این است که بین دو گروه بیش از ۵۰۰ مقایسه انجام شد و این مقایسه از کیفیت خواب تا صبحانه‌ای را که روز بعد خوردند، دربرمی‌گرفت. بیش‌تر موارد مقایسه‌شده بی‌معنا بودند و برای همین کنار گذاشته شدند، ولی همان‌طور که از قانون آمار و احتمالات انتظار می‌رود، مواردی غیرعادی (آنومالی) تشخیص داده شدند و موقعیت خواب هم شگرف‌ترینشان بود، برای همین زیر ذره‌بین قرار گرفت.

استثنا: فقط در صورت به‌کار بردن شیوه‌ی آزمایش/پژوهش صحیح و اعلام دقیق نتایج این مغالطه و مغالطه‌های مشابه اتفاق نمی‌افتد.

حقیقت جالب: از بین ۲۳ نفر انسان که به‌طور تصادفی انتخاب شده‌اند، احتمال این‌که دو نفرشان روز تولد یکسان داشته باشند، از این‌که روز تولد یکسان نداشته باشند بیش‌تر است. این پدیده تناقض تولد (Birthday Paradox) نام دارد و یکی از مثال‌های کلاسیک مغالطه‌ی مقایسه‌ی چندگانه است.

منابع:

Walsh, J. (1996). *True Odds: How Risk Affects Your Everyday Life*. Silver Lake Publishing.

مغالطه‌ی طبیعت‌گرایانه (Naturalistic Fallacy) | مغالطه به زبان آدمیزاد (۱۶۲)

تعریف: مغالطه‌ی طبیعت‌گرایانه موقعی اتفاق می‌افتد که شخصی بر اساس آنچه «هست»، آنچه را که «باید/نباید» باشد» استنتاج کند. این مغالطه بسیار رایج است و بیش‌تر مردم به خاطر پذیرفته بودن هنجارهای اجتماعی و اخلاقی مغالطه‌آمیز بودن چنین سخنانی را تشخیص نمی‌دهند. چنین گفته‌هایی منطق را دور می‌زنند و کسی هم نمی‌پرسد چرا چیزی که «هست»، باید چنان «باشد».

این مغالطه نقطه‌ی مقابل مغالطه‌ی اخلاق‌گرایانه (شماره‌ی ۱۵۹) است.

مغالطه‌ی طبیعت‌گرایانه حالت سنتی‌تری هم دارد؛ این حالت موقعی اتفاق می‌افتد که شخصی «خوبی» را چیزی غیر از خود آن چیز تعریف کند. جی. ای. مور (G.E. Moore) فیلسوف انگلیسی (۱۸۷۳-۱۹۵۸) استدلال کرد که کوشش برای تعریف کردن مفهوم «خوبی» بر حسب ویژگی‌ای طبیعی اشتباه است (برای همین است که عنوان «ناتورالیستی» یا طبیعت‌گرایانه برای این مغالطه انتخاب شده است). در نظر مور، تعریف کردن مفهوم «خوبی» غیرممکن است، چون مفهومی بسیط است، یعنی مفهومی که نمی‌توان آن را بر حسب هیچ مفهوم دیگری تعریف کرد. البته در نظر همه‌ی فلاسفه این کار واقعاً مغالطه‌آمیز نیست. برخی استدلال کرده‌اند که عبارات اخلاقی مثل «خوبی» را می‌توان در قالبی طبیعی و خارج از اخلاق تعریف کرد. به اعتقاد آن‌ها ریشه‌ی احکام اخلاقی واقعیات بیرونی است؛ یعنی از واقعیتی بیرونی می‌توان ارزشی [اخلاقی] را استنتاج کرد.

معادل انگلیسی: Naturalistic Fallacy

معادل‌های جایگزین: مغالطه‌ی «است - باید»، استنتاج باید از هست، استخراج ارزش اخلاقی از طبیعت

شکل منطقی:

X هست.

بنابراین X باید باشد.

X نیست.

بنابراین X نباید باشد.

مثال ۱:

هم‌جنس‌گرایی غیراخلاقی است/باید باشد (جنبه‌ی اخلاقی)، چون طبیعی نیست (جنبه‌ی طبیعی).
یا

هم‌جنس‌گرایی طبیعی نیست (جنبه‌ی طبیعی)، بنابراین غیراخلاقی است/باید باشد (جنبه‌ی اخلاقی).

توضیح: با بررسی دقیق‌تر این سخنان متوجه می‌شویم که ادعای اصلی این است: هم‌جنس‌گرایی (X) طبیعی نیست (X نیست). استدلال ما این است که هم‌جنس‌گرایی غیراخلاقی است (X نباید باشد)، چون طبیعی نیست (X نیست). ادعای غیرطبیعی بودن هم‌جنس‌گرایی بر پایه‌ی تعریف طبیعی بودن به منزله‌ی چیزی که «دائماً در حال اتفاق افتادن است» بنا شده است. ایراد نهفته در این استدلال را می‌توانیم با مقایسه‌ای ساده بهتر درک کنیم: دروغ گفتن، تقلب کردن و دزدی عادی هستند (یعنی بیش‌تر انسان‌ها در زندگی‌شان حداقل یکی از این کارها را انجام داده‌اند)، ولی این بدین معنا نیست که این کارها اخلاقی هستند.

مثال ۲:

طبیعت انسان‌ها را بیمار می‌کند. بنابراین دخالت در کار طبیعت و درمان انسان‌ها با داروهای شیمیایی غیراخلاقی است.

توضیح: با بررسی دقیق‌تر این سخنان متوجه می‌شویم که ادعای اصلی این است: طبیعت عامل اصلی بیماری است (جنبه‌ی طبیعی دنیا). از این گزاره به یک گزاره‌ای مبتنی بر باید می‌رسیم (ناید در امور طبیعت دخالت کنیم...). شاید جمله‌بندی و ترتیب این استدلال‌ها گیج‌کننده باشد، ولی یادتان باشد مغالطه‌ی نهفته در این مثال استنتاج «باید» است از «هست».

ما همیشه در حال انجام کارهایی ضد طبیعت هستیم. نمی‌توانیم گاهی طبیعت را مبنای اخلاقیات در نظر بگیریم و گاهی هم طبیعت را به خاطر بی‌ملاحظه‌گی و بی‌تفاوتی‌اش نسبت به انسان‌ها شماتت کنیم.

استثنا: گاهی اخلاقیات ما با آنچه طبیعی‌ست هم‌پوشانی دارد. ولی اگر بخواهیم عمل اخلاقی کسی را توجیه کنیم، توسل به آنچه طبیعی‌ست کافی نیست.

توجه: مغالطه‌ی طبیعت‌گرایانه و مغالطه‌ی اخلاق‌گرایانه اغلب با مغالطه‌ی توسل به طبیعت (شماره‌ی ۴۲) اشتباه گرفته می‌شوند. شاید یکی از دلایل این باشد که تعیین کردن چیزی که «طبیعی» است، میانبری برای تبدیل کردن «است» به «باید/باشد» است. اما در مغالطه‌ی طبیعت‌گرایانه و مغالطه‌ی اخلاق‌گرایانه شالوده‌ی نتیجه‌گیری لزوماً مبتنی بر «طبیعی» بودن نیست. این شالوده صرفاً در آنچه «هست» خلاصه می‌شود. مثلاً:

با توجه به این‌که از ابتدای تاریخ تا کنون جنگ وجود داشته است، پس جنگ نباید پدیده‌ای غیراخلاقی به حساب آید.

جمله‌ی بالا نمونه‌ای از مغالطه‌ی طبیعت‌گرایانه است، ولی توسل به طبیعت به شمار نمی‌آید.

راهنمایی: هیچ‌وقت از پرسیدن سؤال‌هایی که با «چرا» شروع می‌شوند واهمه نداشته باشید.

منابع:

Pinker, S. (2003). *The Blank Slate: The Modern Denial of Human Nature*. Penguin.

Tanner, J. (2006). The naturalistic fallacy. *The Richmond Journal of Philosophy*, 13, 1–6.

مغالطه‌ی نفی مقدم و تالی (Negating Antecedent and Consequent) | مغالطه به زبان آدمیزاد

(۱۶۳)

عبارات جدیدی که باید با آنها آشنا شوید:

عکس نقیض (Transposition or Contraposition): در یک قیاس منطقی، عکس نقیض موقعی اتفاق می‌افتد که مقدم و تالی در گزاره‌ی اول را در گزاره‌ی دوم با هم جابجا کنید و سپس فعل هر کدام را منفی کنید. **تعریف:** مغالطه‌ی نفی مقدم و تالی مغالطه‌ای صوری است و موقعی اتفاق می‌افتد که در شکل عکس نقیض معتبر استدلالی جایگزینی مقدم و تالی با یکدیگر اتفاق نیفتد. شکل معتبر چنین استدلالی به شرح زیر است: اگر P پس Q.

بنابراین اگر نه Q، در نتیجه نه P.

اگر دقت کنید، می‌بینید که جای P و Q را معکوس کرده‌ایم (به این کار می‌گویند معکوس کردن یا Transpose) و سپس هردویشان را نفی کرده‌ایم. این مغالطه موقعی اتفاق می‌افتد که این معکوس کردن اتفاق نیفتد.

معادل انگلیسی: Negating Antecedent and Consequent

معادل‌های جایگزین: عکس نقیض نادرست

شکل منطقی:

اگر P در نتیجه Q.

بنابراین اگر نه P، در نتیجه نه Q.

اگر نه P، در نتیجه نه Q.

بنابراین اگر P در نتیجه Q.

مثال ۱:

اگر کار بری مانیلو خواندن ترانه‌های عاشقانه است، در نتیجه او هم جنس گراست.

بنابراین اگر بری مانیلو ترانه‌های عاشقانه نخواند، هم جنس گرا نیست.

توضیح: مقدمه‌ی اشتباه مثال به کنار (هم جنس گرا بودن ربطی به خواندن ترانه‌های عاشقانه ندارد)، در نتیجه‌گیری مقدم (بری مانیلو ترانه‌های عاشقانه می‌خواند) با تالی (او هم جنس گراست) جایگزین نشده است. بنابراین مغالطه اتفاق افتاده است. البته اگر گزاره‌ی مقدم و تالی را در نتیجه‌گیری معکوس کنیم، استدلال درست می‌شود، هرچند مقدمه‌ی آن همچنان فرضی غیرمنطقی است. یادتان باشد: استدلال صوری معتبر و عاری از

مغالطه لازم نیست حتماً نتیجه‌ی صادق داشته باشد؛ صرفاً باید صدق‌نگهدار (truth-preserving) باشد؛ البته به شرط این‌که همه‌ی مقدمه‌هایش صادق باشند:

اگر کار بری مانیلو خواندن ترانه‌های عاشقانه است، در نتیجه او هم جنس‌گراست.
بنابراین اگر بری مانیلو هم جنس‌گرا نباشد، ترانه‌های عاشقانه نمی‌خواند.

مثال ۲:

اگر تصور تام این است که همه‌ی خوانندگان ترانه‌های عاشقانه هم جنس‌گرا هستند، در نتیجه او احمق است.
بنابراین اگر تصور تام این نباشد که همه‌ی خوانندگان ترانه‌های عاشقانه هم جنس‌گرایند، در نتیجه او احمق نیست.

توضیح: در مثال بالا هم با مشکل عدم معکوس کردن مقدم (تصور تام این است که همه‌ی خوانندگان ترانه‌های عاشقانه هم جنس‌گرایند) و تالی (او احمق است) در نتیجه روبه‌رو هستیم، با این‌که هر دو گزاره نفی شده‌اند. امیدوارم درک کنید که اگر تصور تام این نباشد که همه‌ی خوانندگان ترانه‌های عاشقانه هم جنس‌گرایند، این لزوماً بدین معنا نیست که او به دلایل دیگری احمق نیست. این استدلال مغالطه‌آمیز و در نتیجه نامعتبر است.

استثنا: ندارد.

منابع:

Carlsen-Jones, M. T. (1983). *Introduction to Logic*. McGraw-Hill.

مغالطه‌ی نتیجه‌ی سلبی از مقدمه‌های ایجابی (Negative Conclusion from Affirmative)

(Premises) | مغالطه به زبان آدمیزاد (۱۶۴)

تعریف: مغالطه‌ی نتیجه‌ی سلبی از مقدمه‌های ایجابی مغالطه‌ای صوری است و می‌توان آن را این‌گونه توصیف کرد: نتیجه‌ی قیاسی حملی در شکل معیارینش سلبی است، ولی هر دو مقدمه ایجابی هستند. هر شکل معتبری از قیاس‌های حملی که بیانگر نتیجه‌ای سلبی باشد، باید حداقل یک مقدمه‌ی سلبی داشته باشد.

معادل انگلیسی: Negative Conclusion from Affirmative Premises

معادل‌های جایگزین: ایجاب باطل

شکل منطقی:

اگر A زیرمجموعه‌ی B باشد، و B زیرمجموعه‌ی C باشد، در نتیجه A زیرمجموعه‌ی C نیست.

مثال ۱:

همه‌ی گربه‌ها حیوان‌اند.

بعضی حیوانات خانگی (pet) گربه‌اند.

بنابراین برخی حیوانات خانگی حیوان نیستند.

توضیح: شاید نتیجه صادق باشد: من وقتی بچه بودم حیوان خانگی‌ام یک تکه‌سنگ بود (pet rock)، ولی این نتیجه‌گیری از لحاظ منطقی قابل توجیه نیست. رابطه‌ی مجموعه‌ها و زیرمجموعه‌ها را در نظر داشته باشید. همه‌ی گربه‌ها حیوان هستند. یعنی حیوانات یک مجموعه هستند و گربه‌ها زیرمجموعه‌ی آن. «بعضی» حیوانات خانگی گربه هستند: پس ما می‌دانیم که «حیوانات خانگی»، یعنی بخشی از مجموعه‌ی مذکور، با «گربه‌ها»، یعنی زیرمجموعه‌ای که به آن اشاره شد، هم‌پوشانی دارد، ولی برای رسیدن به این نتیجه‌ی قطعی که بعضی حیوانات خانگی حیوان نیستند، اطلاعات کافی در اختیار نداریم. این استدلال نامعتبر و در حکم استدلالی صوری مغالطه‌آمیز است.

مثال ۲:

همه‌ی پسرها دوستدار ورزش هستند.

بعضی نانوایا پسر هستند.

بنابراین بعضی نانوایا دوستدار ورزش نیستند.

توضیح: شاید نتیجه صادق باشد، ولی نتیجه‌گیری از لحاظ منطقی قابل توجیه نیست، به همان دلیل که نتیجه‌ی مثال اول از لحاظ منطقی قابل توجیه نبود. این استدلال نامعتبر و در حکم استدلال صوری مغالطه‌آمیز است.

استثناء: ندارد.

حقیقت جالب: من به تکه سنگم آموزش دادم چطور خود را به مردن بزند. تنها حقه‌ای که بلد بود همین بود.

منابع:

Goodman, M. F. (1993). *First Logic*. University Press of America.

مغالطه‌ی نیروانا (Nirvana Fallacy) | مغالطه به زبان آدمیزاد (۱۶۵)

تعریف: مغالطه‌ی نیروانا موقعی اتفاق می‌افتد که شخصی راه‌حلی واقع‌گرایانه را با راه‌حلی آرمان‌گرایانه مقایسه کند و بر اساس معیارهای غیرممکن و این تصور که در «دنیای آرمانی» راه‌حل واقع‌گرایانه بی‌فایده است، آن را رد کند، بدون توجه به این نکته که گاه بهبود شرایط موجود بهترین تصمیم است.

معادل انگلیسی: Nirvana Fallacy

معادل‌های جایگزین: مغالطه‌ی راه‌حل بی‌نقص، مغالطه‌ی کمال‌گرایی

شکل منطقی:

X چیزی است که در اختیار داریم.

Y شرایط ایده‌آل است.

بنابراین X به قدر کافی خوب نیست.

مثال ۱:

آخه برای چی نوشیدن الکل رو برای افراد زیر ۲۱ سال ممنوع کنیم؟ بچه‌ها که در هر صورت می‌تونن تهیه‌ش کنن.

توضیح: هدف از وضع چنین قانونی کاهش احتمال مصرف الکل توسط افراد کم‌سن‌وسال است، نه از بین بردن احتمال وقوع آن. اگر تصور کسی این باشد که قانون موفق نشده مصرف الکل بین افراد زیر ۲۱ سال را به طور کامل از بین ببرد و برای همین بی‌فایده است، مرتکب مغالطه شده است.

مثال ۲:

هدف از زندگی کردن چیه؟ ما که قراره آخرش بمیریم.

توضیح: پیش‌فرض این سخن این است که هدف نهایی از زندگی کردن نمردن است. شاید چنین هدفی ارزشمند باشد، ولی ممکن است در نظر خیلی‌ها هدفی توخالی جلوه کند و نمایان‌گر تفکری مغالطه‌آمیز است.

استثنا: تلاش برای بی‌نقص بودن با مغالطه‌ی نیروانا تفاوت دارد. اگر هدف شما این است که بی‌نقص یا تقریباً بی‌نقص باشید و در راستای رسیدن به چنین هدفی تلاش کنید، کارتان تحسین‌برانگیز است. با این حال، اگر با وجود بهبود وضعیت، به خاطر غیرممکن بودن دستیابی به بی‌نقصی هدف‌تان را فراموش کنید، مرتکب مغالطه شده‌اید.

راهنمایی: گاه چیزی که به قدر کافی خوب است، واقعاً به قدر کافی خوب است.

منابع:

George Mason University law review. (1991).

مغالطه‌ی اسکاتلندی واقعی (No True Scotsman Fallacy) | مغالطه به زبان آدمیزاد (۱۶۶)

تعریف: مغالطه اسکاتلندی واقعی موقعی اتفاق می‌افتد که شخصی ادعایی کلی مطرح کند («همه‌ی»، «هر» و...)، طرف مقابل غلط بودن ادعایش را ثابت کند و گوینده به جای این‌که اشتباه خود را بپذیرد، ادعای کلی خود را به ادعایی جزئی تقلیل دهد و هیچ معیار عینی‌ای (objective) برای جزئی‌گرایی‌اش ارائه نکند. همچنین تعیین استثناء‌های من‌درآوردی و بی‌پایه‌و‌اساس نیز از نشانه‌های این مغالطه است.

معادل انگلیسی: No True Scotsman Fallacy

معادل‌های جایگزین: توسل به خلوص [نوعی از آن]، مسیحی واقعی، مغالطه‌ی صلیبی واقعی

شکل منطقی:

همه‌ی Xها Y هستند.

(ادعای بالا به وضوح رد می‌شود)

پس همه‌ی Xهای «واقعی» Y هستند.

مثال ۱: در سال ۲۰۱۱ هارولد کمپینگ (Harold Camping)، سخنگوی مسیحی بار دیگر پیش‌بینی کرد به‌زودی با ظهور مسیح دنیا به پایان خواهد رسید و به خاطر شخصیت پرانرژی‌اش بسیاری از مسیحیان به جنبش او پیوستند. در این دوره‌ی زمانی، به‌خصوص وقتی تاریخ پایان دنیا گذشت، بسیاری از مسیحیان اعلام کردند هارولد کمپینگ «مسیحی واقعی» نیست. به نظر من کمپینگ هم به اندازه‌ی هر انسان دیگری که ادعای مسیحی بودن می‌کند مسیحی‌ست و اتفاقاً به نظرم او لایق ستایش است، چون برخلاف بسیاری از مسیحی‌های دیگر حاضر شد درباره‌ی اعتقاداتش ادعایی مطرح کند که ابطال‌پذیر یا قابل رد شدن است.

مثال ۲:

جان: اعضاء باشگاه سفیدپوستان اوباتوبا شهروندان وظیفه‌شناسی هستند.

ماروین: پس چرا خیلی‌هاشون توی زندان؟

جان: اونا جزء اعضاء واقعی باشگاه نبودن.

ماروین: اعضاء واقعی باشگاه چه کسانی؟

جان: اونایی که سر از زندان درنمیارن.

توضیح: این مغالطه بسیار رایج است و انواع مختلفی دارد. هرگاه عضو یک گروه یکی از هم‌گروهی‌های خودش را به خاطر کاری که انجام داده یا حرفی که زده شماتت کند و سپس ادعا کند که او عضو واقعی گروه نیست، این مغالطه اتفاق می‌افتد.

در این مثال استدلال کلی این است که هیچ‌یک از اعضاء اوباتوبا سر از زندان در نمی‌آورند. ماروین با اشاره به این‌که بسیاری از اعضاء باشگاه در زندان به سر می‌برند، دروغ بودن این ادعا را خاطر نشان می‌کند. به جای این‌که جان اشتباه بودن حرفش را بپذیرد و ادعایش را پس بگیرد، با تبدیل کردن ادعایش به «هیچ‌یک از اعضاء واقعی اوباتوبا سر از زندان در نمی‌آورند» بر حرفش پافشاری می‌کند. این ادعا مغالطه‌آمیز است، چون واقعی بودن یا نبودن عضویت در باشگاه را به امری نسبی تبدیل کرده است که هر لحظه ممکن است مرزهای آن جابه‌جا شود. این سخن علاوه بر مغالطه‌ی اسکاتلندی واقعی، مغالطه‌ی علت شبهه‌دار (questionable cause fallacy) و ادعای ابطال‌ناپذیر (unfalsifiable claim) را نیز در بر می‌گیرد.

استثناء: اگر در فرایند تقلیل ادعای کلی به جزئی بتوان معیاری عینی ارائه داد، مغالطه‌ای اتفاق نمی‌افتد.

دگرگونی: توسل به خلوص مغالطه‌ای مرتبط، ولی کلی‌تر است و موقعی اتفاق می‌افتد که شخصی «مقدار کافی» از چیزی را ندارد و برای همین رد صلاحیت می‌شود. مثلاً گاهی گفته می‌شود: «اگر میل به موفقیت داشته باشی، به موفقیت دست پیدا می‌کنی!» بیلی میل به موفقیت دارد، ولی به موفقیت دست پیدا نکرده است. بنابراین گفته می‌شود که میل بیلی به اندازه‌ی کافی قوی (یا خالصانه) نیست. تفاوت بین مغالطه‌ی توسل به خلوص و اسکاتلندی واقعی مقایسه‌ی شدت (degree) با اصالت (authenticity) است.

یکی دیگر از دگرگونی‌ها، مغالطه‌ی تقاطع واقعی (No True Crossover Fallacy) است. این مغالطه موقعی اتفاق می‌افتد که شخصی برای محافظت از یکی از گروه‌ها، این حقیقت را رد کند که یک فرد می‌تواند عضوی از دو یا چند گروه غیرانحصاری باشد. در تظاهرات بهار ۲۰۲۰، بسیاری از مکان‌های کسب‌وکار تخریب، غارت یا حتی سوزانده شدند. وقتی مردم این کار را گردن معترض‌ها انداختند، دفاع مطرح‌شده این بود: «معترض‌ها اعتراض می‌کنند و غارت‌گران غارت.» معنای نهفته در این بیانیه این است که در آن لحظه که یک معترض شروع به غارت کردن می‌کند، به «غارتگر» تبدیل می‌شود و دیگر عضوی از گروه «معترض‌ها» نیست. این ترفندی برای تبرئه کردن اعضای «واقعی» گروه «معترض‌ها» از هر کار اشتباهی است. به احتمال زیاد، گروهی از غارت‌گران وجود دارند که فرصت طلب‌اند و هیچ موضع ایدئولوژیکی ندارند و طبق هیچ معیاری «معترض» به حساب نمی‌آیند. با این حال، مشخص است که معترض‌هایی وجود دارند که اعتقاد دارند غارت کردن روش مؤثری برای اعتراض کردن است. در کنار این مثال، تلاش برای تبرئه کردن افسران پلیس از خشونت و بی‌رحمی با بهانه‌ی این‌که «کار نیروهای پلیس محافظت از مردم و کار جنایتکاران جنایت کردن است» به اندازه‌ی نمونه‌ی بالا مغالطه‌آمیز است.

راهنمایی: مردم گاهی بی‌تعارف ادعا می‌کنند که هر شخصی که خود را عضو گروه X می‌پندارد و ویژگی Y را دارد، عضوی از گروه X نیست. از آن‌ها بپرسید آیا کسی که خود را عضو گروه X می‌پندارد و ویژگی Y را دارد، با حرف‌شان موافق است یا نه.

منابع:

Flew, A. (1984). *A Dictionary of Philosophy: Revised Second Edition*. Macmillan.

مغالطه‌ی استنتاج نامتوافق (Non Sequitur) | مغالطه به زبان آدمیزاد (۱۶۷)

تعریف: مغالطه‌ی استنتاج نامتوافق موقعی اتفاق می‌افتد که نتیجه‌ی استدلال به مقدمه‌های آن ربطی نداشته باشد. در استدلال‌های غیرصوری‌تر، نتیجه‌ی کاذب یا نامتوافق موقعی اتفاق می‌افتد که دلیل یا مدرک ارائه‌شده به نتیجه‌ی گرفته‌شده ربطی ندارد یا ارتباطش بسیار کم‌رنگ است.

معادل انگلیسی: Non Sequitur

معادل‌های جایگزین: مغالطه‌ی بی‌ربطی، نتیجه‌ی کاذب، اظهار ناوابسته به موضوع مورد بحث، حرف بی‌ربط، پیامد غیرمنطقی، «این دو تا چه ربطی به هم دارن؟»، استنتاج نامعتبر، توسل به سناریوچینی (نوعی از آن)، مقدمه‌ی کاذب (نوعی از آن)، مقدمه‌ی شبهه‌دار (نوعی از آن)

شکل منطقی:

ادعای A مطرح می‌شود.

مدرک برای اثبات ادعای A ارائه می‌شود.

بنابراین ادعای C صادق است.

مثال ۱:

بیش‌تر مردم دوست دارن لب دریا قدم بزنن. ساحل شن داره. بنابراین ساختن طبقات شنی توی خونه‌های مسکونی ایده‌ی فوق‌العاده‌ایه!

توضیح: شاید در نگاه اول نظریه‌ی ساختن طبقه‌ی شنی جالب به نظر برسد، ولی نتیجه‌گیری با مقدمه‌های مطرح‌شده ارتباط منطقی ندارد. علاقه‌ی مردم به راه رفتن در ساحل به این معنا نیست که دوست دارند در خانه‌ی شان شن داشته باشند، همان‌طور که علاقه‌ی مردم به شنا کردن به معنای این نیست که دوست دارند خانه‌ی شان را آب بردارد.

مثال ۲:

رستوران بابی برگر بهترین غذای این اطراف رو داره. یکی از روزنامه‌های محلی بابی برگر رو بهترین رستوران محله انتخاب کرده. برای همین، فیل، صاحب بابی برگر، باید نامزد ریاست جمهوری بشه.

توضیح: شرط می‌بندم فیل استاد همبرگر پختن است، ولی مهارت او در پخت همبرگر به این معنا نیست که او رئیس‌جمهور فوق‌العاده‌ای خواهد شد.

استثنا: این مغالطه استثناء خاصی ندارد. هر استدلال باید مقدمه و نتیجه‌ای داشته باشد که از لحاظ منطقی به هم مربوط باشند.

راهنمایی: یکی از بهترین راه‌ها برای تشخیص گزاره‌های نامتوافق، استفاده از مقایسه‌ی معتبری است که مضحک بودن مغالطه را نشان دهد.

دگرگونی: مغالطه‌ی نامتوافق انواع مختلفی دارد. یکی از آن‌ها توسل به سناریوچینی (Argument by scenario) است. در این تعبیر گوینده با اشاره به سناریویی بی‌ربط سعی می‌کند از نتیجه‌اش پشتیبانی کند. به طور کلی استفاده از ترفندهای خطابه و بیان (rhetoric) که به نتیجه‌ی استدلال بی‌ربط باشند، مغالطه‌آمیز است. مقدمه‌های کاذب (false) یا شبهه‌دار (questionable) ممکن است صرفاً تحریف واقعیت باشند، اما به خاطر داشته باشید که ممکن است ایراد اصلی‌شان بی‌ربط بودن به نتیجه باشد.^۱

منابع:

Hyslop, J. H. (1892). *The Elements of Logic, Theoretical and Practical*. C. Scribner's Sons.

^۱. (۱) یکی از کاربران وبسایت پرسیده است: «در بخش راهنمایی گفتید که یکی از بهترین راه‌های تشخیص مغالطه‌ی نامتوافق استفاده از مقایسه‌ی معتبری است که مضحک بودن مغالطه را نشان دهد. آیا ممکن است به یک مثال اشاره کنید؟»
پو بنت در پاسخ می‌گوید: «این گفته را در نظر بگیرید:

انسان‌ها پتانسیل زیادی برای انجام کارهای پلید دارند. ببینید دنیا چقدر جای پلیدی‌ست. مشخصاً انسان‌ها ذاتاً پلید هستند.
می‌توان در جواب این سخن گفت:

اگر از پتانسیل انسان‌ها برای انجام کارهای پلید به این نتیجه برسیم که آن‌ها ذاتاً پلید هستند، پس آیا نمی‌توان از پتانسیل انسان‌ها برای انجام کارهای خوب به این نتیجه رسید که ذاتاً خوب هستند؟

(۲) یکی از کاربران سایت پرسیده است: «آیا می‌توان گفته‌ی زیر را نمونه‌ای از مغالطه‌ی نامتوافق در نظر گرفت؟
جان: می‌دونی توی هالیوود چقدر منحرف‌های جنسی زیاده؟»

استیسی: با این حال الان یکیشون توی کاخ سفیده.»

پو بنت در پاسخ می‌گوید: «اگر گفت‌وگوی بالا استدلال به حساب بیاید، مغالطه‌آمیز است. ولی به‌شخصه آن را مغالطه به شمار نمی‌آورم. این گفت‌وگو بیش‌تر شبیه گفت‌وگویی ساده است.»

مغالطه‌ی تلاش زیاد (Notable Effort) | مغالطه به زبان آدمیزاد (۱۶۸)

تعریف: مغالطه‌ی تلاش زیاد موقعی اتفاق می‌افتد که شخصی تصور کند به دلیل تلاش زیاد استدلال‌کننده برای رسیدن به نتیجه‌ای خاص، باید آن نتیجه را به منزله‌ی دلیلی معتبر جهت صدق نتیجه پذیرفت، در حالی که تلاش او ربطی به صدق ماجرا ندارد.

معادل انگلیسی: Notable Effort

معادل‌های جایگزین: کوشش بیهوده (E is for effort)

شکل منطقی:

شخص ۱ زحمت زیادی کشیده تا Y را ثابت کند.

بنابراین Y صادق است.

مثال ۱:

قاضی: در تمام سال‌هایی که قاضی فدرال بودم، تا حالا ندیده بودم مدافعی برای اثبات بی‌گناه بودن خودش این همه تلاش کند. برای همین من بی‌گناهی او را تأیید می‌کنم.

توضیح: تلاش قابل تحسین مدافع برای اثبات بی‌گناهی‌اش ربطی به گناهکار بودن یا نبودنش ندارد، مگر این‌که تلاشش به جایی رسیده باشد. حکم قاضی بر پایه‌ی عواطف بنا شده، نه عقلانیت.

مثال ۲:

چطور می‌تونی ادعاش رو رد کنی؟ ویلیام برای اثبات ادعاش یه کتاب نوشته. بدون شک حرفش درسته.

توضیح: تلاش تحسین‌برانگیز ویلیام برای اثبات ادعایش به این معنا نیست که ادعایش ثابت شده است.

استثناء: اگر تلاش یا زحمت صورت گرفته به صدق ادعا ربطی نداشته باشد، استثنائی در کار نیست.

راهنمایی: ذهنیت «همه برنده‌اند» را دور بیندازید. اگر به هر تلاشی که صورت می‌گیرد پاداش دهیم، ارزش تلاش‌هایی را که به نتایج موفقیت‌آمیز منتهی می‌شوند، پایین می‌آوریم. دنیا به بازندگان نیز احتیاج دارد؛ فقط سعی کنید یکی از آن‌ها نباشید.

منابع:

مغالطه‌ای رایج در اینترنت. منبع علمی برای آن یافت نشد.

مغالطه‌ی خشم بیش از حد (Overextended Outrage) | مغالطه به زبان آدمیزاد (۱۶۹)

تعریف: مغالطه‌ی خشم بیش از حد موقعی اتفاق می‌افتد که شخصی، به‌علت تفسیر اشتباه یا غرض‌ورزانه از آمار وانمود کند که یک یا چند مورد استثناء در یک جامعه‌ی آماری هنجار به حساب می‌آیند (بدون ارائه‌ی دلیل و مدرک). هدف از این کار برانگیختن خشم مردم نسبت به آن جامعه‌ی آماری است. این مغالطه یکی از انواع افراطی مغالطه‌ی کلیشه‌سازی (stereotyping) است و اساس آن سوگیری‌ای شناختی به نام خطای انتساب گروهی (group attribution error) است.

معادل انگلیسی: Overextended Outrage

معادل‌های جایگزین: داد و بیداد اخلاقی شدید، داد و بیداد سیاسی

شکل منطقی:

شخص ۱ کار بدی انجام می‌دهد.

شخص ۱ عضوی از گروه X است.

مردم خشم خود را نسبت به گروه X ابراز می‌کنند.

مثال ۱:

فاکس نیوز درباره‌ی گروهی از مهاجران خلافکار خبری پخش می‌کند. خبرنگاران هفته‌ها درباره‌ی این خبر صحبت می‌کنند و خشم و نفرت خود را نسبت به مهاجران غیرقانونی ابراز می‌کنند و ادعا می‌کنند که آن‌ها چقدر برای مردم خوب ایالات متحده‌ی آمریکا خطرناک هستند.

توضیح: آمار جنایت از جانب مهاجران غیرقانونی کم‌تر از شهروندان قانونی ایالات متحده است.^۱ ولی اگر رسانه‌ها قصد داشته باشند مهاجران غیرقانونی را به مثابه عنصری خطرناک به جامعه معرفی کنند، می‌توانند با تمرکز بر یک مورد جنایت آن را به کل مهاجران نسبت دهند و بدین ترتیب بر افکار عمومی تأثیر بگذارند. ابراز خشم و انزجار راهی برای تأثیرگذارتر کردن این ترفند است.

مثال ۲:

هافینگتن‌پست خبری درباره‌ی یک جمهوری‌خواه که به یک زن مسلمان حمله کرد و از او خواست «برگردد به کشور خودش» پخش کرد. این خبر میلیون‌ها بار بین مردم به اشتراک گذاشته شد و رسانه‌های لیبرال دیگر نیز

^۱ . Adelman, R., Reid, L. W., Markle, G., Weiss, S., & Jaret, C. (2017). Urban crime rates and the changing face of immigration: Evidence across four decades. *Journal of Ethnicity in Criminal Justice*, 15(1), 52–77. <https://doi.org/10.1080/15377938.2016.1261057>

آن را پخش و درباره‌اش بحث کردند و گفتند که چقدر از نفرت جمهوری خواهان نسبت به مسلمانان ناراحت‌اند.

توضیح: مردم و رسانه‌ها (رسانه‌های جانب‌دار) هویت فیزیکی یا اجتماعی خلافکاران را زیر ذره‌بین قرار می‌دهند تا دید مردم نسبت به گروه اجتماعی‌ای که خلافکار عضو آن است، تغییر دهند. چه نیازی بود که اشاره شود طرف «جمهوری خواه» بوده است؟ چند نفر از جمهوری خواهان به زنان مسلمان حمله کرده‌اند؟ چند نفر از دموکرات‌ها؟ برای این که روایت‌سازی خراب نشود، داده‌های بسیاری نادیده گرفته می‌شوند.

استثناء: استثنایی در کار نیست. اگر ابراز خشم از حدی فراتر رود، یعنی در بغرنج بودن مشکل اغراق شده است و گروهی از مردم به ناحق دیو پنداشته شده‌اند.

راهنمایی: دفعه‌ی بعد اگر خبری خواندید که شما را خشمگین کرد، فقط از دست افرادی خشمگین شوید که در ماجرا دخیل بودند. از هویت اجتماعی و فیزیکی آن‌ها دیو نسازید.

منابع:

این مغالطه را خود بو بنت ابداع کرده است.

مغالطه‌ی ساده‌انگاری علت (Oversimplified Cause Fallacy) | مغالطه به زبان آدمیزاد (۱۷۰)

تعریف: مغالطه‌ی ساده‌انگاری علت موقعی اتفاق می‌افتد که شخصی وانمود کند یکی از علل وقوع یک اتفاق تنها علت وقوع اتفاق است یا تعدادی علل پیچیده و درهم‌تنیده به یک علت واحد تقلیل داده شوند. این مغالطه ناشی از طرز فکری ساده‌انگارانه است و به طور تلویحی اشاره می‌کند که علت وقوع یک اتفاق فلان چیز است/نیست. کسی که چنین طرز فکری دارد، این نکته‌ی مهم را نادیده می‌گیرد که وقتی درباره‌ی مسائل پیچیده‌ای همچون رفتار انسان صحبت می‌کنیم، علل دخیل بسیار پیچیده و چندوجهی هستند.

معادل انگلیسی: Oversimplified Cause Fallacy

شکل منطقی:

X یکی از علل وقوع Y است.

X و Y هر دو وجود دارند.

بنابراین، برای کنار گذاشتن Y باید X را کنار بگذاریم.

مثال ۱:

مقدمه‌ی ۱: مسمومیت سرب ممکن است به رفتار خشونت‌آمیز منجر شود.

مقدمه‌ی ۲: بسیاری از کودکان ساکن در بخش‌های درون‌شهری سرب در خون‌شان دارند.

نتیجه: بنابراین با درمان مسمومیت سرب می‌توان معضل رفتار خشونت‌آمیز را در بخش‌های درون‌شهری رفع کرد.

توضیح: در مثال بالا اشاره شده که مسمومیت سرب ممکن است یکی از علل رفتار خشونت‌آمیز باشد (دقت کنید که از احتمال حرف می‌زنیم). این گفته بدین معناست که احتمال دارد مسمومیت سرب به رفتار خشونت‌بار ربط داشته باشد، ولی میزان این ارتباط مشخص نیست و اگر کسی ادعا کند رفتار خشونت‌بار را می‌توان با درمان مسمومیت سرب حل کرد (زبان دو دویی یا binary) مرتکب این مغالطه شده است. همچنین فرض این‌که رفتار خشونت‌بار لزوماً به جنایت خشونت‌بار ختم می‌شود، مغالطه‌ی مصادره به مطلوب (شماره‌ی ۷۵) است.

مثال ۲:

مقدمه‌ی ۱: سبک زندگی کم‌تحرک یکی از علل گسترش چاقی است.

مقدمه‌ی ۲: طی چند دهه‌ی اخیر تحرک انسان‌ها کاهش یافته است.

نتیجه: بنابراین می‌توان با وادار کردن مردم به تحرک بیش‌تر جلوی گسترش چاقی را گرفت.

توضیح: در مقدمه‌ی ۱ اشاره شده که کم‌تحركی صرفاً یکی از علل چاقی است. نمی‌توان با وادار کردن مردم به تحرك بیش‌تر آن را حل کرد. در بهترین حالت صرفاً می‌توان شدت آن را کاهش داد.

مثال ۳:

مقدمه‌ی ۱: از لحاظ علمی ثابت شده که سیگار کشیدن باعث به وجود آمدن سرطان ریه می‌شود.

نتیجه: بنابراین اگر سیگار کشیدن را قدغن کنیم، سرطان ریه از بین می‌رود.

توضیح: تصور این‌که سیگار کشیدن صرفاً یکی از علل سرطان ریه است و نقش عمده‌ای در وقوع آن دارد منطقی است، ولی تصور این‌که تنها عامل مؤثر است، مغالطه‌آمیز است.

راهنمایی: تعیین علت وقوع یک اتفاق کار آسانی نیست. به جز در شرایطی که درباره‌ی واقعیتی اثبات‌شده صحبت می‌کنید، بهتر است از عباراتی چون «یکی از عوامل...»، «ممکن است یکی از علل»، «باعث کاهش...» و به طور کلی عباراتی که از احتمالات حرف بزنند استفاده کنید.

منابع:

Hurley, P. J. (2011). *A Concise Introduction to Logic*. Cengage Learning.

مغالطه‌ی استثناء قوی (Overwhelming Exception) | مغالطه به زبان آدمیزاد (۱۷۱)

تعریف: مغالطه‌ی استثناء قوی موقعی اتفاق می‌افتد که شخصی تعمیمی ابراز کند که روی کاغذ و از لحاظ فنی درست است، اما یک یا چند استثناء دارد و این استثناءها آن قدر فراگیر و تأثیرگذار هستند که از قدرت استدلال اولیه می‌کاهند و آن را ضعیف‌تر از حدی که مدنظر استدلال‌کننده بوده جلوه می‌دهند. در بسیاری از موارد، استثناءهای فهرست‌شده به جای این که در کنار مدرک و برهان ارائه شوند تا استدلال اولیه را تقویت کنند، جایگزین مدرک و برهان می‌شوند.

معادل انگلیسی: Overwhelming Exception

شکل منطقی:

ادعای A مطرح می‌شود.

برای A استثناءها و تبصره‌های بسیار در نظر گرفته می‌شود.

بنابراین ادعای A صادق است.

مثال ۱:

به استثناء نهادهای نیکوکاری، فراهم کردن آرامش ذهنی و حس تعلق، منسجم نگه داشتن جامعه و سهولت آموزش ارزش‌های اخلاقی به کودکان، دین سرتاپا ضرر است.

توضیح: اگر کسی قصد دارد دین را بکوبد، با اشاره به تمام ویژگی‌های مثبت آن به منزله‌ی استثناء ناخواسته نشان می‌دهد که استدلال خودش کاذب یا در بهترین حالت بسیار ضعیف است.

مثال ۲:

کشور ما وضع افتضاحی دارد. بله، ما آزادی داریم، مردم ما پذیرای فرهنگ‌های بسیاری هستند، بیمارستان‌هایمان جزء بهترین‌های دنیا هستند، نهادهایی مثل سازمان غذا و دارو (FDA) ضامن سلامت ما هستند، صنعت سرگرمی کشور شهره‌ی خاص و عام است، بازارمان آزاد است، پارک‌هایمان بی‌نظیر هستند، کل دنیا به ما به چشم قدرتمندترین کشور دنیا نگاه می‌کند، فرصت برای پیشرفت بسیار است، تحصیل رایگان است، ولی با این حال...

توضیح: با تمام این تفاسیر خیلی راحت می‌توان ادعایی خلاف ادعای گوینده مطرح کرد: وضعیت کشور عالی است، یا حداقل افتضاح نیست. گوینده با فهرست کردن استثناءهای مذکور صرفاً ادعای اولیه‌اش مبنی بر افتضاح بودن وضع کشور را ضعیف جلوه می‌دهد.

استثناء: هرچقدر تعداد استثناءها کم تر و تأثیرشان بر استدلال اولیه خفیف تر باشد، احتمال وقوع این مغالطه کم تر است.

حقیقت جالب: عموماً کسانی مرتکب این مغالطه می شوند که تا رسیدن به نتیجه گیری منطقی فاصله ای ندارند، ولی بنا بر دلایلی نمی توانند باور یا ادعای غیرمنطقی شان را رها کنند.

منابع:

Lindgren, J. (1983). More Blackmail Ink: A Critique of Blackmail, Inc., Epstein's Theory of Blackmail. *Connecticut Law Review*, 16, 909.

مغالطه‌ی دسته‌بندی انعطاف‌ناپذیر (Package-Deal Fallacy) | مغالطه به زبان آدمیزاد (۱۷۲)

تعریف: مغالطه‌ی دسته‌بندی انعطاف‌ناپذیر موقعی اتفاق می‌افتد که شخصی تصور کند چون چند چیز در گذشته در یک گروه دسته‌بندی شده‌اند، باید همیشه در یک گروه باقی بمانند یا اگر از هم سوا شوند، عواقب آن بدتر از حدی است که انتظار می‌رود.

معادل انگلیسی: Package-Deal Fallacy

معادل‌های جایگزین: پیوستگی باطل

شکل منطقی:

X و Y معمولاً در یک گروه دسته‌بندی می‌شوند.

بنابراین X یا Y را نمی‌توان از هم سوا کرد.

مثال ۱:

مایکل جکسون عضوی از گروه جکسون فایو (Jackson Five) است. بدون تیتو و باقی اعضاء او هیچ بختی برای موفقیت ندارد.

توضیح: مایکل جکسون در گروه جکسون فایو خوش درخشید، ولی وقتی از گروه جدا شد و مستقل کار کرد، قله‌های جدیدی از موفقیت را فتح کرد. تصور این که او نمی‌تواند به‌تنهایی پیشرفت کند، پایه‌و‌اساس منطقی ندارد.

مثال ۲:

ممنوع کردن سیگار کشیدن در بارها باعث ورشکست شدن‌شان می‌شود، چون مردم عادت دارند موقع نوشیدن الکل سیگار بکشند.

توضیح: مثال بالا یکی از استدلال‌های رایج علیه ممنوع کردن سیگار در بارها و فضاهای مخصوص نوشیدن الکل بود. ترس از جداسازی کشیدن سیگار و خوردن الکل ناشی از ترس ورشکست شدن بود، نه آمار و ارقام یا مدرکی که با عقل جور دربیاید. سال‌ها بعد معلوم شد که ممنوع کردن سیگار بر درآمد چنین مکان‌هایی تأثیر قابل‌ملاحظه‌ای نداشت.^۱

استثناء: می‌شود برای سلیقه‌ی شخصی استثناء قائل شد.

مثال: من هرگز بتونم ساندویچ کره‌ی بادوم‌زمینی رو بدون مربا بخورم.

^۱ . Mark Engelen, Matthew Farrelly & Andrew Hyland: The Health and Economic Impact of New York's Clean Indoor Air Act. July 2006, p. 21

راهنمایی: هیچ وقت قابلیت انسان‌ها را در وفق دادن خودشان با شرایط دست‌کم نگیرید.

منابع:

مغالطه‌ای رایج در اینترنت. منبع علمی برای آن یافت نشد.

مغالطه‌ی مسموم کردن سرچشمه (Poisoning the Well) | مغالطه به زبان آدمیزاد (۱۷۳)

تعریف: مغالطه‌ی مسموم کردن سرچشمه موقعی اتفاق می‌افتد که شخصی حمله‌ی تشنیعی (آتهام‌ورزانه) (مغالطه‌ی شماره‌ی ۵) پیش‌گیرانه‌ای علیه حریفش ترتیب دهد. یعنی از همان اول با بیاناتی تخریب‌کننده درباره‌ی شخصی خاص سعی کند ذهنیت مردم را نسبت به او عوض کند و بدین ترتیب، ادعاهای خودش را پذیرفتنی‌تر جلوه دهد و اعتبار ادعاهای شخص مذکور را زیر سؤال ببرد.

معادل انگلیسی: Poisoning the Well

معادل‌های جایگزین: تهمت ناروا، تخریب وجهی رقیب، کارزار بدنام‌سازی (smear campaign)، کارزار شایعه‌پراکنی، [شکلی از] مغالطه‌ی توسل به منش فردی

شکل منطقی:

اطلاعاتی تخریب‌آمیز (چه صادق، چه کاذب) درباره‌ی شخص ۱ بیان می‌شود.
بنابراین ادعا(ها)ی شخص ۱ باید کاذب باشند.

مثال ۱:

تیم: رئیس، من به شما توضیح دادم که چرا به نظرم بیل باید اخراج بشه، نه من. مطمئنم حالا بیل می‌خواد بیاد پیش شما و چندتا بهونه‌ی رقت‌انگیز دست‌وپا کنه تا دروغی رو که گفته موجه جلوه بده.
توضیح: تیم با خراب کردن شخصیت بیل نزد رئیس‌اش قصد دارد ذهنیت او را نسبت به بیل خراب کند و دفاعیه‌ی احتمالی او را از خودش «رقت‌انگیز» جلوه دهد. در مثال بالا تیم از ترفندی مغالطه‌آمیز استفاده کرده است، ولی اگر رئیس او توصیه‌ی تیم را جدی بگیرد، او نیز مرتکب مغالطه می‌شود.

مثال ۲:

امیدوارم استدلالم را واضح بیان کرده باشم. حالا نوبت طرف گفت‌وگو است تا با روایت مغالطه‌آمیز، نامنسجم و غیرمنطقی‌اش از گذشته استدلال بنده را زیر سؤال ببرد.

توضیح: ابراز چنین گفته‌هایی راه درستی برای معرفی کردن طرف گفت‌وگو نیست. اگر در مقام مخاطب اجازه دهید این زهر ریختن‌ها نظر شما را نسبت به استدلال طرف بحث عوض کند، یعنی تفکر تان مغالطه‌آمیز است.
استثنا: به یاد داشته باشید که اگر شخصی واقعیاتی را مطرح کند که به استدلال ربط داشته باشند، نمی‌توان آن را حمله‌ی تشنیعی (آتهام‌ورزانه) (مغالطه‌ی شماره ۵) حساب کرد. در مثال اول، اگر تیم سرچشمه را مسموم نمی‌کرد، مغالطه‌ای اتفاق نمی‌افتاد.

مثال:

تیم: رئیس، من به شما توضیح دادم که چرا به نظرم بیل باید اخراج بشه، نه من. مطمئنم حالا بیل می‌خواد بیاد پیش شما و ماجرا رو از دید خودش تعریف کنه، ولی خواهش می‌کنم این نکته رو مد نظر داشته باشید که دو نفر شاهد داریم که هردوشون حاضرین تأیید کنن بیل بود که به مشتری گفت بچه‌هاش ایکیبری‌ان.^۱

دگرگونی: مغالطه‌ی توسل به اخلاق (*Appeal to Ethos*) یعنی رد کردن یک استدلال بر پایه‌ی صفات اخلاقی منفی شخص استدلال‌کننده.

گرتی: تونی می‌گه فیلم امشب ساعت ۸ شروع می‌شه.

جین: تونی یه خوک زن‌ستیزه!

گرتی: پس بهتره زمان شروع شدن فیلم رو دوباره چک کنیم.

حقیقت جالب: اگر می‌خواهید قدرت این مغالطه را درک کنید، درباره‌ی آزمایش روزنهان (The Rosenhan Experiment) بخوانید. در این آزمایش هشت دانشجو و پژوهش‌گر سالم وانمود کردند که صداهای توهم‌آمیز می‌شنوند تا به آسایشگاه روانی راه پیدا کنند. پس از ورود به آسایشگاه، آن‌ها گفتند که دیگر صدایی نمی‌شنوند و رفتاری کاملاً عادی نشان دادند، ولی همچنان با آن‌ها به‌عنوان کسانی که مشکلات روانی داشتند رفتار می‌شد. رفتار یکی از دانشجوها که برای پژوهش مشغول یادداشت برداشتن بود، از جانب یکی از خدمه‌ی آسایشگاه به‌عنوان «رفتار نوشتاری آسیب‌زنده» تعبیر شد.

منابع:

Walton, D. (1998). *Ad Hominem Arguments*. University of Alabama Press.

^۱ . یکی از کاربران سایت پرسیده است: «اگر کسی ادعایی مبهم، شبهه‌دار یا دروغ مطرح کند و من نوعی به سابقه‌ی بد گوینده اشاره کنم، آیا سرچشمه را مسموم کرده‌ام؟ مثلاً اگر فاکس نیوز اعلام کند: «مردم این کشور عاشق کاپیتالیسم‌اند و از سوسیالیسم متنفرند»، آیا اشاره به این که فاکس نیوز نهادی راست‌گراست و در زمینه‌ی جهت‌گیری سیاسی‌اش انعطاف به خرج نمی‌دهد، مسموم کردن سرچشمه به حساب می‌آید؟»

بو بنت در پاسخ می‌گوید: «این سؤال قابل‌بحث است و باید به صورت موردی بررسی شود. اگر قصد دارید از استدلال کسی انتقاد کنید و در این راستا به جهت‌گیری سیاسی‌اش اشاره کنید (با قصد این که مخاطبان این جهت‌گیری سیاسی را به منزله‌ی نکته‌ای منفی ببینند)، به احتمال زیاد این کار مغالطه‌آمیز است. با این حال، اگر استدلالی مطرح نشده و مثلاً تحلیل‌گری سیاسی در فاکس نیوز نشسته و نظرات شخصی و متعصبانه‌اش را به خورد مردم می‌دهد، در چنین شرایطی اشاره به جهت‌گیری سیاسی او مغالطه‌آمیز نیست، حداقل نه به اندازه‌ی مورد اول.»

مغالطه‌ی نزاکت سیاسی (Political Correctness Fallacy) | مغالطه به زبان آدمیزاد (۱۷۴)

تعریف: مغالطه‌ی نزاکت سیاسی اخیراً بسیار رواج پیدا کرده است. این روزها پیش‌فرض بسیاری از افراد این است که دو یا چند گروه، فرد یا ایده‌های یک گروه یا فرد با هم برابرند، ارزشی یکسان دارند یا به یک میزان حقیقت دارند. ریشه‌ی چنین طرز تفکری پدیده‌ی نزاکت سیاسی است. نزاکت سیاسی [در ویکی‌پدیا] این‌گونه تعریف شده است: «نزاکت سیاسی به نحوه‌ی گفتار و رفتار و سیاستی اشاره دارد که در آن فرد در بیان منظور خود، ارائه‌ی دیدگاه خود یا به نمایش گذاشتن هنر خود سعی می‌کند تا اقلیت‌های آسیب‌پذیر و افراد به‌حاشیه‌رانده‌شده‌ی جامعه یا افرادی را که به خاطر شغل، جنسیت، نژاد، فرهنگ، گرایش جنسی، مذهب، ایدئولوژی، ناتوانی جسمی و ذهنی یا سن‌وسال‌شان به نوعی به آن‌ها تبعیض اجتماعی روا داشته شده، نرنجانند و آن‌ها را مورد آزار کلامی یا تحقیر اجتماعی قرار ندهد.»

نزاکت سیاسی موقعی به مشکل تبدیل می‌شود که در آن زیاده‌روی شود. می‌توان آن را واکنشی افراطی به (مغالطه‌ی) کلیشه‌سازی (stereotyping) در نظر گرفت.

معادل انگلیسی: Political Correctness Fallacy

معادل‌های جایگزین: مغالطه‌ی ملاحظه‌ی سیاسی، سنجیده سخن گفتن

شکل منطقی:

ادعای A دارای نزاکت سیاسی نیست.

بنابراین ادعای A کاذب است.

مثال ۱:

ثبت اطلاعات نژادی/فرهنگی در فرودگاه‌ها اشتباه است. احتمال تروریست بودن یک مرد بالغ خاورمیانه‌ای با یک دختر چهارساله‌ی آمریکایی برابر است.

توضیح: خیلی چیزها امکان‌پذیرند، از جمله تروریست بودن یک دختر چهارساله‌ی آمریکایی، ولی ثبت اطلاعات افراد با احتمالات سر و کار دارد. در چنین شرایطی نزاکت سیاسی داشتن مترادف است با نادیده گرفتن احتمالاتی که بر پایه‌ی آمار معتبر شکل گرفته‌اند.

مثال ۲:

شخص نقاب‌داری که مرتکب جنایت شد، ۱۹۰ سانت قدش بود و چهار مرد مسلح را با دست خالی زمین زد. احتمال زن بودن او با احتمال مرد بودنش برابر است.

توضیح: امکان آن وجود دارد که زنی ۱۹۰ سانتی که متخصص هنرهای رزمی است مرتکب جنایت شده باشد، ولی چنین سناریویی بسیار غیرمحمول است و اگر پلیس‌ها تصمیم بگیرند برای پرهیز از تبعیض جنسیتی تعداد یکسانی از متهمان مرد و زن را مورد بازجویی قرار دهند، وقت باارزش خودشان را تلف کرده‌اند.

مثال ۳:

عقاید هرکسی محترم است. بنابراین اگر لخت رقصیدن در خیابان جزء تشریفات مذهبی‌شان باشد، باید این حق را به آن‌ها بدهیم.

توضیح: آیا همه‌ی تشریفات مذهبی قابل قبول هستند؟ آیا در همه‌ی شرایط هرگونه رفتار مذهبی را باید پذیرفت؟ مرز تحمل چنین رفتارهایی را کجا می‌توان تعیین کرد و با چه معیاری؟

مثال ۴:

قربانی کردن باکره‌ها یکی از فرهنگ‌ها و سنت‌های قدیمی قبیله است، همان‌طور که خوردن هات‌داگ به هنگام تماشای مسابقه‌ی بیسبال در کشور ما به سنت تبدیل شده است. باید فرهنگ‌های مختلف را پذیرفت و درک کرد.

توضیح: ما وارد حوزه‌ی اخلاق شده‌ایم و در چنین شرایطی دو انتخاب پیش رو داریم: حفظ یک «باور فرهنگی» یا نجات دادن جان یک دختر جوان. کدام یک مهم‌تر است؟

این مثال‌ها و به طور کلی این مغالطه، بسیار جنجالی هستند. همه‌چیز بستگی به کیفیت استدلال دارد. استدلال من این است که در بسیاری از موارد نزاکت سیاسی مغالطه‌آمیز است. شاید شما موافق باشید، شاید مخالف. در هر صورت، باید آماده باشید تا بتوانید از موضع‌تان با دلایل معتبر دفاع کنید.

استثناء: به توضیح بالا رجوع کنید.

راهنمایی: نزاکت سیاسی اساساً یعنی باور به این که رساندن رنجش اجتماعی و نهادی به حداقل میزان ممکن کار خوبی‌ست. این باور به نوبه‌ی خود از خوش‌قلبی افراد ناشی می‌شود و اشکالی ندارد؛ نباید آن را با مغالطه‌ی تعیین صدق یک ادعا بر اساس انطباق آن با نزاکت سیاسی سنجید. واقعیت به رنجش اجتماعی و نهادی اهمیت نمی‌دهد.

منابع:

این مغالطه را خود بو بنت ابداع کرده است.

مغالطه‌ی نتیجه‌گیری بی‌پایه‌و‌اساس (Post-Designation) | مغالطه به زبان آدمیزاد (۱۷۵)

تعریف: مغالطه‌ی نتیجه‌گیری بی‌پایه‌و‌اساس یا تعیین پسینی موقعی اتفاق می‌افتد که شخصی بر اساس مشاهداتش از یک نمونه‌ی آماری نتیجه‌گیری کند، ولی در شرایطی که از قبل نمونه‌گیری انجام شده و کسی اعلام نکرده این آزمایش برای یافتن چه جور مشاهداتی ترتیب داده شده است. این مغالطه با مغالطه‌ی مقایسه‌ی چندگانه (مغالطه‌ی شماره‌ی ۱۶۱) ارتباط نزدیکی دارد.

معادل انگلیسی: Post-Designation

معادل‌های جایگزین: صید داده (Fishing for Data)

شکل منطقی:

نمونه‌ای از یک مجموعه داده برگرفته شده است.

در این نمونه ارتباطی پیدا می‌شود که از لحاظ آماری غافلگیرکننده نیست و کسی آن را جدی نمی‌گیرد. این ارتباط معنادار در نظر گرفته می‌شود.

مثال ۱:

وقتی داشتم به سابقه‌ی دانش‌آموزانم نگاه می‌کردم، پی بردم که از هر ۱۰ نفر، ۹ نفرشان تک‌فرزند هستند. بنابراین تک‌فرزندی در جامعه رو به افزایش است.

توضیح: وقتی بدون انتظار خاصی داده‌ای را بررسی کنید، هر برداشتی از آن ممکن است و به خاطر موارد غیرعادی تصادفی و آماری هر داده‌ای ممکن است «عجیب» به نظر برسد. در مثال بالا، تک‌فرزند بودن ۹ دانش‌آموز از هر ۱۰ تا خارج از هنجار است، ولی ذات احتمالات همین است. اگر فرضیه‌ای که می‌خواستید ثابت کنید این بود که بیش‌تر بچه‌ها تک‌فرزند هستند و در این راستا به این داده برخورد می‌کردید، در این صورت برای انجام پژوهش بیش‌تر و رسیدن به نتیجه‌ای موجه‌تر دلیل محکم‌تری پیدا می‌کردید.

مثال ۲:

وقتی داشتیم تفاوت بین ۱۰۰ مسیحی و ۱۰۰ ملحد را بررسی می‌کردیم، پی بردیم که مسیحیان در مقایسه با ملحدان از خوردن تن‌ماهی به‌مراتب بیش‌تر استقبال می‌کنند.

توضیح: وقتی در حال صید داده هستید، دیر یا زود یک مورد غیرعادی پیدا می‌کنید. در این نمونه‌ی خاص این امر غیرعادی تمایل مسیحیان به خوردن تن‌ماهی است. وقتی دغدغه‌ی آدم صرفاً نتیجه‌گیری باشد، بالاخره به نتیجه‌ای می‌رسد، اما سؤال اینجاست که آیا این نتیجه اصلاً معنای خاصی دارد؟

استثنا: گاه حقیقتی مهم در داده‌ها یافت می‌شود، چه دنبالش باشیم، چه نباشیم. ولی یادتان باشد که فرق بین این یافته‌های مهم را با موارد غیرعادی بی‌معنا تشخیص دهید.

حقیقت جالب: ظاهراً Post-Designation صرفاً نام متفاوتی برای مغالطه‌ی مقایسه‌ی چندگانه (شماره‌ی ۱۶۱) است. من تصمیم گرفتم هر دو مدخل را نگه دارم، چون مدخل مغالطه‌ی مقایسه‌ی چندگانه را بسط دادم تا شامل چند مقایسه بین پژوهش‌های مختلف نیز شود، در حالی که چنین کاری در تعریف این مغالطه نمی‌گنجد.

منابع:

مغالطه‌ای رایج در اینترنت. منبع علمی برای آن یافت نشد.

مغالطه‌ی زبان پیش‌داورانه (Prejudicial Language) | مغالطه به زبان آدمیزاد (۱۷۶)

تعریف: مغالطه‌ی زبان پیش‌داورانه موقعی اتفاق می‌افتد که شخصی به هنگام استدلال کردن از عباراتی با بار عاطفی سنگین استفاده کند تا برای استدلال خودش ارزش یا خیر اخلاقی در نظر بگیرد و کسانی را به آن باور داشته باشند اشخاصی خوب در نظر بگیرد.

معادل انگلیسی: Prejudicial Language

معادل‌های جایگزین: تصویرسازی مغایر

شکل منطقی:

ادعای A سرشار از عبارات با بار عاطفی سنگین است.

بنابراین ادعای A صادق است.

مثال ۱:

همه‌ی کاتولیک‌های خوب می‌دانند که افکار ناپاک حاصل وسوسه‌های شیطان‌اند و باید به هر قیمتی در برابرشان مقاومت کرد.

توضیح: در مثال بالا «همه‌ی کاتولیک‌های خوب» عبارتی پیش‌داورانه‌ست که بار عاطفی دارد. گوینده به طور تلویحی می‌گوید که هر کاتولیکی که در برابر افکار ناپاک مقاومت نکند «کاتولیک بد» است و این منصفانه نیست. شاید کاتولیک مذکور اراده‌ی قوی نداشته باشد یا دیدگاهش درباره‌ی رابطه‌ی جنسی با کلیسا فرق داشته باشد.

مثال ۲:

دانش‌آموزانی که می‌خواهند زندگی موفق‌تری داشته باشند باید هر روز مشق شب بنویسند.

توضیح: پیش‌فرض گوینده این است که دانش‌آموزانی که مشق شب بنویسند، زندگی موفق‌تری خواهند داشت. چنین طرز فکری غلط است. شاید دانش‌آموز بیچاره یک شب خسته یا مریض باشد، محتوای درسی را درک نکرده یا در انبار کاغذ شرکت، کنار بسته‌ی نامه‌های غیررسمی، با منشی پدرش گرم گرفته باشد. حرف من این است که پدرجان، حالا چون من چند شب مشق ننوشتم، معنایش این نیست که نمی‌خواستم زندگی موفق‌تری داشته باشم!

استثنا: گاهی اوقات از این مغالطه برای انگیزه بخشیدن به آدم‌ها استفاده می‌کنند، ولی داشتن نیت خیر چیزی از مغالطه‌آمیز بودنش کم نمی‌کند.

راهنمایی: زبان پیش‌دوره می‌تواند ابزار متقاعدسازی مؤثری باشد، ولی به شرط این‌که آن را به‌عنوان مکمل استدلال قوی به کار ببرید، نه جایگزین آن.

منابع:

Damer, T. E. (2008). *Attacking Faulty Reasoning: A Practical Guide to Fallacy-Free Arguments*. Cengage Learning.

مغالطه‌ی برهان بر اساس ارعاب (**Proof by Intimidation**) | مغالطه به زبان آدمیزاد (۱۷۷)

تعریف: مغالطه‌ی برهان بر اساس ارعاب موقعی اتفاق می‌افتد که شخصی استدلالش را عمدتاً پیچیده‌تر و سخت‌تر از حد معمول مطرح کند تا مخاطبش از ترس احمق به نظر رسیدن آن را تأیید کند، یا آن را بدون مدرک بپذیرد، یا جرأت نکند قدرت و اعتبار یا فرضیات پیشینی شخص استدلال‌کننده را زیر سؤال ببرد.

معادل انگلیسی: Proof by Intimidation

معادل لاتین: argumentum verbosium

معادل‌های جایگزین: برهان بر اساس گزاف‌گویی، خود را تهدیدآمیز جلوه دادن، قپی آمدن، خودستایی

شکل منطقی:

شخص ۱ ادعای A را مطرح می‌کند.

شخص ۱ آدم سترگی به نظر می‌رسد.

بنابراین ادعای A صادق است.

مثال ۱:

پروفسور خاویر می‌فرماید که بدون شک تخم مرغ قبل از مرغ به وجود اومد. ایشون پارسال به خاطر فعالیتش در عرصه‌ی نجوم برنده‌ی جایزه‌ی نوبل شد. در ضمن ایشون قهرمان MMA (هنرهای رزمی ترکیبی) جهان. برای همین من جرأت ندارم ادعاش رو زیر سؤال ببرم.

توضیح: پروفسور خاویر بدون شک آدم باهوش و سرسختی به نظر می‌رسد، ولی برای اثبات ادعایش مدرکی ارائه نشده است.

مثال ۲:

پروفسور پیت با فصاحتی بی‌نظیر، صدایی رسا و اعتماد به نفسی محکم بیان کردند که یک به‌علاوه‌ی یک مساوی است با سه. بنابراین یک به‌علاوه‌ی یک مساوی است با سه.

توضیح: با این‌که پروفسور پیت از نظر عقلی آدم سترگ و مهمی به نظر می‌رسد، ولی یک به‌علاوه‌ی یک مساوی است با دو.

استثنا: اگر در شرایطی هستید که ممکن است به خاطر سؤال پرسیدن کشته شوید، این مغالطه دیگر مغالطه نیست، بلکه به ترفندی برای زنده ماندن تبدیل می‌شود.

راهنمایی: اگر در شرایطی هستید که ممکن است به خاطر سؤال پرسیدن کشته شوید، هرچه سریع‌تر فرار کنید.

منابع:

Terrell, D. B. (1967). *Logic: A Modern Introduction to Deductive Reasoning*. Holt, Rinehart and Winston.

مغالطه‌ی جا زدن ادعا به جای مدرک (Proof Surrogate) | مغالطه به زبان آدمیزاد (۱۷۸)

تعریف: مغالطه‌ی جا زدن ادعا به جای مدرک موقعی اتفاق می‌افتد که شخصی ادعایش را جای برهان اثبات‌شده یا مدرک عرضه کند، در حالی که نه مدرک و نه برهانی عرضه نشده است.

معادل انگلیسی: Proof Surrogate

شکل منطقی:

ادعای X مطرح می‌شود.

ادعای X طوری بیان می‌شود که گویی نیازی به اثبات آن نیست، یا درخواست اثبات آن نیز ناشایست است. بنابراین X صادق است.

مثال ۱:

خوزه نوشته: «انسان‌ها اکثراً خوش‌قلب هستند.» نویسنده کاملاً در اشتباه است.

توضیح: به اعتقاد گوینده نویسنده «کاملاً در اشتباه است»، ولی دلیلی برای نظرش ارائه نمی‌کند. کلمات و عباراتی همچون «کاملاً»، «قطعاً»، «اساساً»، «مشخصاً»، «بدون‌شک» و... عمدتاً حاکی از این هستند که گوینده قصد ندارد مدرکی برای حرفش ارائه کند.

مثال ۲:

فلان سیاستمدار فاسد است. همه از این موضوع باخبرند، به جز هواداران او. این حقیقت غیرقابل‌انکار است.

توضیح: عبارت «این حقیقت غیرقابل‌انکار است» جایگزینی برای مدرک فاسد بودن فلان سیاستمدار است. استثناء: ادعاهایی که کل دنیا به منزله‌ی حقیقت غیرقابل‌انکار قبول‌شان دارند، جزء این مغالطه محسوب نمی‌شوند.

مثال: اگر دستتان را وارد چرخ‌گوشت کنید، آسیب می‌بیند.

منابع:

Dowden. (1993). *Logical Reasoning Im*. Thomson Learning EMEA, Limited.

مغالطه‌ی اثبات عدم وجود (Proving Non-Existence) | مغالطه به زبان آدمیزاد (۱۷۹)

تعریف: مغالطه‌ی اثبات عدم وجود موقعی اتفاق می‌افتد که شخصی به جای این‌که وجود چیزی را اثبات کند، از طرف بحث بخواهد عدم وجود آن را اثبات کند. البته بعضی مواقع اثبات عدم وجود چیزی کار راحتی‌ست؛ مثلاً اثبات خالی بودن یک سطل زباله، ولی اثبات عدم وجود چیزی در مقیاسی کلی یا به طور قطعی ممکن نیست. اگر کسی ادعای وجود چیزی را دارد، وظیفه‌ی اثبات وجود آن بر دوش خود او است.

معادل انگلیسی: Proving Non-Existence

شکل منطقی:

من نمی‌توانم وجود X را اثبات کنم، برای همین تو باید عدم وجود آن را اثبات کنی.
اگر نتوانی، نتیجه می‌گیریم X وجود دارد.

مثال ۱:

خدا وجود دارد. اگر نتوانی عدم وجود خدا را ثابت کنی، من همچنان به وجود او اعتقاد خواهم داشت.
توضیح: برای اعتقاد به خدا دلایل موجهی وجود دارند، ولی اثبات‌ناپذیر بودن عدم وجود خدا یکی از این دلایل نیست.

مثال ۲:

شیلا: من می‌دونم روح الویس شبا میاد توی خوابم.
ران: من فکر نکنم کسی که تو خواب می‌بینی واقعاً روح الویس باشه.
شیلا: ثابت کن که نیست!

توضیح: در این مثال باز هم با سناریوی رایج اشتباه گرفتن امکان‌پذیری با احتمال روبرو هستیم. شیلا از ران می‌خواهد که او ثابت کند روح الویس به خوابش سر نمی‌زند؛ اجابت این درخواست غیرممکن است، چون آزمایشی برای اثبات وجود یا عدم وجود ارواح طراحی نشده، برای همین در این مثال اثبات عدم وجود ممکن نیست. اثبات وجود روح الویس در خواب‌های شیلا، یا حداقل اثبات احتمال وقوع چنین اتفاقی (هرچقدر هم که این احتمال ناچیز باشد) بر عهده‌ی خود شیلاست.

استثنا: اگر ران در جواب می‌گفت «نه، این غیرممکنه»، «امکان نداره الویس اومده باشه به خوابت» یا هر سخن دیگری که کلاً احتمالات را، هرچقدر ناچیز یا دیوانه‌وار، نادیده بگیرد، شیلا حق داشت تا از او درخواست مدرک کند، البته به شرط این‌که روشن‌سازی کند هدف او خاطر نشان کردن این نکته است که او نمی‌تواند با قاطعیت درباره‌ی چنین موضوعی حرف بزند، نه این‌که واقعاً از او انتظار رو کردن مدرک داشته باشد.

راهنمایی: اگر فکر می‌کنید موجودات بیگانه، خدایان، اشباح یا موجود ماوراءالطبیعی دیگری وارد زندگی شما شده است، از آن‌ها درخواست کنید اطلاعاتی از خودشان بدهند که یک شخص ثالث بی‌طرف بتواند صحتش را تأیید کند. انجام چنین کاری برای موجود بیگانه‌ی فوق‌پیشرفته، خدا یا موجود آسمانی باید کار راحتی باشد. مثلاً بعضی از چیزهایی که می‌توانید در چنین موقعیتی درخواست کنید به شرح زیر است:

ارقامی که در آینده برنده‌ی لاتاری خواهند شد (البته به شرط این‌که اندوخته‌ی تان را به خیریه تقدیم کنید)

پاسخ دادن به سؤالات یا مسائلی که جواب علمی دارند، ولی جواب‌شان هنوز کشف نشده است.

شرح دادن وقایع آینده با جزئیات

ولی اگر موجود مذکور چیزهایی از این قبیل به شما گفت:

قرائت بخشی از کتاب مقدس

توصیه درباره‌ی این‌که فلان شغل را قبول کنید یا نه

جای سویچ ماشین که چند روز پیش گم کرده بودید

این‌که آن‌ها واقعاً وجود دارند و به دیگران هرچه بگویید به شما شک خواهند کرد

این‌که هیچ‌گاه نباید به وجودشان شک کنید

... یا به طور کلی هر جمله‌ی دیگری که به احتمال منشأ آن تخیل خودتان است (تخیلی که محتویات آن را نمی‌توان آزمود یا تأیید/رد کرد)، پس بهتر است احتمال ورود یک موجود ماوراءالطبیعی به زندگی تان را مورد بازنگری قرار دهید.

منابع:

You Can Prove a Negative. (n.d.). Retrieved from <http://www.psychologytoday.com/blog/believing-bull/201109/you-can-prove-negative>

مغالطه‌ی توسل به تکوین روانی (Psychogenetic Fallacy) | مغالطه به زبان آدمیزاد (۱۸۰)

تعریف: مغالطه‌ی توسل به تکوین روانی موقعی اتفاق می‌افتد که شخصی دلیل نامعتبر بودن استدلالی را عامل روان‌شناسانه‌ی پس بیان آن استدلال در نظر بگیرد.

معادل انگلیسی: Psychogenetic Fallacy

شکل منطقی:

شخص ۱ استدلال X را مطرح می‌کند.

شخص ۱ به خاطر دلیل روان‌شناسانه‌ی Y استدلال X را مطرح کرد.

بنابراین X صادق نیست.

مثال ۱:

جورج: پسر، اون دخترا چقدر خوشگلن!

درک: نه نیستن. تو تحت تأثیر اثر تشویق‌کننده (cheerleader effect) قرار گرفتی. وقتی دخترا کنار هم دیده بشن، ظاهرشون زیباتر از موقعی به نظر می‌رسه که تک‌به‌تک ببینیشون.

توضیح: اولاً این‌که «خوشگل» خطاب کردن اشخاص ارزش‌گذاری ذهنی (subjective) است. یعنی کسی‌که در نظر جورج خوشگل است، ممکن است در نظر درک نباشد. دوم این‌که تصور درک این است که ارزش‌گذاری ذهنی جورج «اشتباه» است و دلیل اشتباه بودنش را اثری روان‌شناختی به نام اثر تشویق‌کننده در نظر گرفته است.

مثال ۲:

لوکاس: یادم میاد وقتی سه سالم بود، مادرم منو از دست یه کوسه نجات داد.

کیتی: بعید می‌دونم. چیزی که داری تجربه می‌کنی پدیده‌ایه که روان‌شناس‌های شناختی بهش می‌گن «حافظه‌ی کاذب» (false memory).

توضیح: کیتی به دو دلیل مرتکب استدلال مغالطه‌آمیز شده است. دلیل اول این است که او گمان می‌کند خاطره‌ی لوکاس به خاطر پدیده‌ای به نام «حافظه‌ی کاذب» حقیقت ندارد. دلیل دوم این است که او سخنش را با اعتماد به نفسی کاذب بیان می‌کند و جا برای شک و تردید باقی نمی‌گذارد.

استثنا: هرچقدر ادعا یا استدلال مطرح شده باورنکردنی‌تر باشد، در نظر گرفتن احتمال دخیل بودن اثری روان‌شناسانه در بیان آن منطقی‌تر است. با این حال، حتی در مواجهه با باورنکردنی‌ترین ادعاها هم باید احتمال این تأثیر را در نظر گرفت، نه قطعی بودن آن را.

مثال:

مارج: دیشب وقتی خواب بودم، آدم فضایی‌ها او مدن سراغم. وقتی بالا سرم بودن، به مدت ۳۰ ثانیه منو فلج کردن و بعد وقتی قابلیت حرکت و تکلمم داشت برمی‌گشت جلوی چشمم ناپدید شدن. کریستین: به نظر می‌رسه دیشب فلج خواب و توهمات هیپناگوژیک رو تجربه کردی. توهمات هیپناگوژیک موقعی اتفاق می‌افته که توی یه حالتی بین خواب و بیداری قرار می‌گیری. وقتی آدم می‌خوابن، مغزشون قابلیت تحرک و تکلم رو به صورت مقطعی غیرفعال می‌کنه، ولی وقتی فلج خواب اتفاق می‌افته، به هوش می‌ای، ولی برای مدتی کوتاه. بنابراین به احتمال زیاد آدم فضایی‌ای در کار نبود.

حقیقت جالب: هرچه تلفن‌های مجهز به دوربین بیشتر در دسترس مردم قرار گرفت، گزارش‌های حاکی از مشاهده‌ی آدم فضایی‌ها کم‌تر شد.

منابع:

Segal, R. A. (1980). The social sciences and the truth of religious belief. *Journal of the American Academy of Religion*, 403–413.

تعریف: مغالطه‌ی انتقال سور مغالطه‌ای صوری است که در آن شخصی جهت سورها (هر، هیچ، برخی) در گزاره‌ای منطقی را جابه‌جا کند.

معادل انگلیسی: Quantifier-Shift Fallacy

معادل‌های جایگزین: انتقال سور باطل

شکل منطقی:

هر X یک Y مربوطه دارد.

بنابراین مقداری Y مربوط به هر X وجود دارد.

مثال ۱:

همه مادر دارند.

بنابراین در دنیا زنی وجود دارد که مادر همه‌ی ماست.

توضیح: گزاره‌ی «همه مادر دارند» صادق است، ولی واژه‌ی «مادر» اصطلاح اشتراکی نیست، بلکه مقوله‌ای کلی است که مادرهای متعدد در آن جای می‌گیرند. نتیجه‌گیری جمله دقیقاً متضاد این معنا است و بیان می‌کند که همه یک مادر اشتراکی دارند. این نوع از استدلال نامعتبر و در نتیجه مغالطه‌آمیز است.

مثال ۲:

همه مغز دارند.

بنابراین همه‌ی ما یک مغز اشتراکی داریم.

توضیح: همه مغز مخصوص به خودشان را دارند، نه یک مغز که بین همه مشترک است. (البته من خیلی‌ها را دیدم که انگار مغز مخصوص به خودشان ندارند، ولی بگذریم). این نوع از استدلال نامعتبر و در نتیجه مغالطه‌آمیز است.

استثنا: ندارد.

راهنمایی: یادتان باشد که سور یک عبارت است (مثل همه، بعضی) که مقیاس (بزرگی یا کوچکی) عبارتی را که به آن متصل شده نشان می‌دهد.

منابع:

Cook, R. T. (2009). *A Dictionary of Philosophical Logic*. Edinburgh University Press.

مغالطه‌ی فیزیک کوانتوم (Quantum Physics Fallacy) | مغالطه به زبان آدمیزاد (۱۸۲)

تعریف: مغالطه‌ی فیزیک کوانتوم موقعی اتفاق می‌افتد که شخصی سعی کند با توسل به مبحث فیزیک کوانتوم صحت استدلالش را ثابت کند، در حالی که استدلالش هیچ ربطی به فیزیک کوانتوم نداشته باشد. همچنین شخص مربوط می‌تواند با سوءاستفاده از ذات عجیب و پیچیده‌ی اصول فیزیک کوانتوم قوانین بدیهی حاکم بر دنیای بزرگ را زیر سؤال ببرد.

از ریچارد فاینمن (Richard Feynman) یکی از بزرگ‌ترین نظریه‌پردازان فیزیک کوانتوم نقل است: «فکر کنم می‌توانم با احتمال قریب به یقین بگویم که هیچ‌کس فیزیک کوانتوم را درک نمی‌کند.» به احتمال حق با اوست. عموم مردم توافق دارند که فیزیک کوانتوم عجیب‌ترین، متناقض‌ترین و غیرقابل‌درک‌ترین حوزه‌ی علمی است که از اعتبار برخوردار است. بنابراین اگر کسی بتواند استدلالش را به‌نوعی به فیزیک کوانتوم ربط دهد، به احتمال زیاد افراد کمی قادر خواهند بود نامعتبر بودن ادعایش را ثابت کنند، چون افراد کمی از این رشته اطلاعات کافی دارند. بنابراین با توسل به فیزیک کوانتوم می‌توان با سوءاستفاده از ناآگاهی مردم نسبت به این رشته استدلال را معتبرتر جلوه داد.

ماهیت مرموز فیزیک کوانتوم باعث شده این حوزه به بستری پرطرفدار برای ابراز بیانات خرافی، ادعاهای بی‌پایه‌و‌اساس مذهبی، استدلال‌های عجیب پیرامون «اثبات» وجود خدا و هوش جهانی و ادعاهای ابطال‌ناپذیر (unfalsifiable claims) دیگر تبدیل شود.

معادل انگلیسی: Quantum Physics Fallacy

معادل‌های جایگزین: توسل به فیزیک کوانتوم

شکل منطقی:

فیزیک کوانتوم از این نظریه پشتیبانی می‌کند که X ، Y است.

بنابراین X ، Y است.

(هرچند فیزیک کوانتوم از چنین چیزی پشتیبانی نمی‌کند)

مثال ۱:

دپوک: فیزیک کوانتوم ثابت می‌کند که هوش جهانی وجود دارد.

سم: ???

توضیح: سم چیزی درباره‌ی فیزیک کوانتوم نمی‌داند، بنابراین نمی‌تواند جواب درستی به این ادعا بدهد. با این حال، دپوک اصلاً استدلالی مبتنی بر مدرک مطرح نکرد. صرفاً بیانه صادر کرد.

مثال ۲:

دیوک: فیزیک کوانتوم زبان خداست. معلوم شده که ذرات کوانتوم می‌توانند از هر فاصله‌ای در هر نقطه از کائنات، چه درونش، چه بیرونش، بی‌درنگ اطلاعات منتقل کنند.

سم:؟؟؟

توضیح: سم چیزی درباره‌ی فیزیک کوانتوم نمی‌داند، بنابراین نمی‌تواند جواب درستی به این ادعا بدهد. دیوک در مثال بالا ادعایش را کمی بیش‌تر بسط داده و با استدلال بر اساس چرند و پرند (مغالطه‌ی شماره‌ی ۵۸) سعی کرده ادعایش را علمی جلوه دهد، در حالی که این ادعا بویی از علم نبرده است. طبق تمام چیزهایی که درباره‌ی فیزیک کوانتوم می‌دانیم، هیچ چیزی نمی‌تواند سریع‌تر از نور حرکت کند؛ در غیر این صورت تناقض سفر در زمان (time travel paradox) پیش می‌آید.

استثنا: ابراز ادعایی علمی بر پایه‌ی روش علمی درباره‌ی فیزیک کوانتوم مغالطه‌آمیز نیست.

راهنمایی: سعی کنید کتابی مقدماتی درباره‌ی فیزیک کوانتوم بخوانید. این مبحث نه‌تنها جالب است، بلکه با خواندن درباره‌ی آن می‌توانید سؤالات درستی پیرامون آن مطرح کنید و مغالطه‌های مرتبط با فیزیک کوانتوم را راحت‌تر تشخیص دهید.

منابع:

این مغالطه را خود بو بنت ابداع کرده است.

مغالطه‌ی علت شبهه‌دار (Questionable Cause) | مغالطه به زبان آدمیزاد (۱۸۳)

تعریف: مغالطه‌ی علت شبهه‌دار موقعی اتفاق می‌افتد که شخصی تصور کند یک چیز علت چیز دیگری است، صرفاً به خاطر این‌که آن دو معمولاً به هم ربط داده می‌شوند.

معادل انگلیسی: Questionable Cause

معادل لاتین: cum hoc ergo propter hoc

معادل‌های جایگزین: عامل شبهه‌دار، منطق پروانه‌ای، نادیده گرفتن علتی رایج، اشتباه گرفتن علت و ربط، اشتباه گرفتن علت و معلول، علت کاذب، علت سوم، مغالطه‌ی علت سوم، هم‌نشینی (نوعی از آن)، معکوس ساختن علت/جهت اشتباه (نوعی از آن)

شکل منطقی:

A معمولاً به B ربط داده می‌شود؛ بنابراین A علت B است.

مثال ۱:

هر وقت که می‌خوابم، خورشید غروب می‌کند. برای همین خوابیدن من علت غروب خورشید است.

توضیح: امیدوارم مغالطه‌آمیز بودن استدلال واضح باشد و نیاز به توضیح نداشته باشد.

مثال ۲:

بسیاری از هم‌جنس‌گرایان مبتلا به ایدز هستند. بنابراین هم‌جنس‌گرایی عامل ایدز است.

توضیح: درست است که آمار مبتلایان به ایدز در بین هم‌جنس‌گرایان بسیار بیش‌تر از دگرجنس‌گرایان است، ولی از این موضوع نمی‌توان نتیجه‌گیری کرد که علت ایدز هم‌جنس‌گرایی است، همان‌طور که نمی‌توان ادعا کرد علت بارداری دگرجنس‌گرایی است.

استثناء: اگر در راستای علت در نظر گرفتن چیزی مدرکی قوی ارائه شود، مغالطه‌ای اتفاق نمی‌افتد.

دگرگونی: مغالطه‌ی هم‌نشینی (juxtaposition fallacy) یکی از تعابیر دیگر این مغالطه است که در آن شخصی دو دیدگاه/مورد را طوری کنار هم قرار می‌دهد که انگار بین‌شان رابطه‌ی علی و معلولی برقرار است، ولی به طور علنی به این موضوع اشاره نکند.

مثال:

جالبه که هر وقت تو می‌ای اینجا، بوی بد تو اتاق می‌پیچه.

وارونه‌سازی یا معکوس کردن علیت (reversing causality) یا جهت اشتباه (wrong direction) اسمشان گویاست. این تعبیر همچنان علتی کاذب به حساب می‌آید، ولی نوع خاصی از آن که علت غروب خورشید فرا رسیدن شب در نظر گرفته می‌شود، در حالی که علت فرا رسیدن شب غروب خورشید است. **حقیقت جالب:** برای برقرار کردن رابطه‌ی علی معلولی باید سه چیز را ثابت کنید: ۱. X قبل از Y اتفاق افتاده. ۲. رابطه‌ی مشاهده‌شده بین X و Y بر حسب تصادف اتفاق نیفتاده. ۳. چیز عامل دیگری وجود ندارد که رابطه‌ی « X ماقبل Y » را توضیح دهد.

منابع:

Johnson, R. H., & Blair, J. A. (2006). *Logical Self-defense*. IDEA.

مغالطه‌ی توجیه کردن (Rationalization) | مغالطه به زبان آدمیزاد (۱۸۴)

تعریف: مغالطه‌ی توجیه کردن موقعی اتفاق می‌افتد که شخصی سعی کند ادعایش را با دورویی و تزویر توجیه کند، چون می‌داند دلیل اصلی برای بیان آن ادعا یا به اندازه‌ی کافی متقاعدکننده نیست، یا شرم‌آورتر از آن است که بتوان علنی بیانش کرد، یا زیاده‌تند و ناراحت‌کننده است.

معادل انگلیسی: Rationalization

معادل‌های جایگزین: بهانه آوردن

شکل منطقی:

برای ادعای B دلیل A ارائه شده است، با این که A دلیل واقعی نیست.

مثال ۱:

من نمی‌تونم با تو بیام اپرا، چون ضرب‌العجل کارم امشبه. تازه وقت مو شستن هم ندارم.

توضیح: دلیل واقعی این است که گوینده دلش نمی‌خواهد با طرف برود اپرا، ولی از ترس این که دلش را نشکند، این موضوع را رک و راست به او نمی‌گوید. برای همین دلایل ساختگی (یا همان توجیه و بهانه) جایگزین دلایل واقعی و صادقانه شده‌اند.

مثال ۲:

من به اسب‌های بالدار اعتقاد دارم، چون کتاب مقدس از صحت تاریخی برخورداره و هیچ‌وقت درباره‌ی چنین واقعیت مهمی اشتباه نمی‌کنه.

توضیح: گوینده به خاطر اعتقادش به مذهب به اسب‌های بالدار اعتقاد دارد، ولی خودش هم می‌داند که این دلیل متقاعدکننده‌ای نیست، به‌خصوص در نظر کسانی که هم‌کیش او نیستند. گوینده همچنان تمایل دارد به مذهب معتقد بماند، برای همین دفاعیه‌ای رایج (صحت تاریخی) را به‌جای دلیل اصلی به کار می‌برد.

استثنا: آیا توجیه کردن و بهانه آوردن برای پرهیز از وارد کردن آسیب روحی به دیگران کار درستی است؟ جواب این سؤال را به خودتان واگذار می‌کنم، چون هر موقعیت جواب متفاوتی می‌طلبد.

راهنمایی: اگر نمی‌خواهید حال بقیه را بگیری، صرفاً جواب صادقانه را به طرقی سیاست‌مدارانه بیان کنید.

منابع:

Fallacies | Internet Encyclopedia of Philosophy. (n.d.). Retrieved from <http://www.iep.utm.edu/fallacy/#Rationalization>

مغالطه‌ی نکته‌ی انحرافی (Red Herring) | مغالطه به زبان آدمیزاد (۱۸۵)

تعریف: مغالطه‌ی نکته‌ی انحرافی موقعی اتفاق می‌افتد که شخصی موضوع بحث را عوض کند و آن را به سمتی پیش ببرد که برای جواب دادن به آن آماده‌تر است. این مغالطه به طفره رفتن (مغالطه‌ی شماره‌ی ۷۳) ارتباط نزدیکی دارد. ولی تفاوت‌شان در این است که نکته‌ی انحرافی تلاشی عمدی برای به انحراف کشیدن توجه مخاطب از استدلال اولیه است.

معادل انگلیسی: Red Herring

معادل لاتین: Ignoratio elenchi [نتیجه‌ی نامرتب]

معادل‌های جایگزین: مغالطه‌ی شاه‌ماهی قرمز، پی نخود سیاه فرستادن، طرح موضوع انحرافی برای فرار از طرح موضوع اصلی، خود را به آن راه زدن، رد گم‌کنی، عوض کردن بحث، تأکید همراه‌کننده، دفاعیه‌ی چوباکا، نتیجه‌ی بی‌ربط، موضوع بی‌ربط، بحث را به بی‌راهه کشیدن

شکل منطقی:

شخص ۱ استدلال A را مطرح می‌کند.

شخص ۲ استدلال B را مطرح می‌کند.

استدلال A فراموش می‌شود.

مثال ۱:

مایک: اگه خیانت کردن به همسر کار غیراخلاقیه، پس چرا این کارو کردی؟

کن: اصلاً اخلاقیات چیه؟

مایک: یک تعداد قوانین رفتاریه که فرهنگ تعیین می‌کنه.

کن: ولی چه کسی این قوانین رفتاری رو تعیین می‌کنه؟...

توضیح: کن موفق شده این بحث و گفت‌وگو را از خلاف جنسی خودش به سمت بحثی عمیق و وجودی درباره‌ی ماهیت اخلاقیات بکشاند.

مثال ۲:

بیلی: چطور ممکنه دنیا ۶۰۰۰ سال قدمت داشته باشه؟ شماری از اجرام آسمانی هستن که ۱۳ میلیارد سال نوری با ما فاصله دارن، ولی نورشون تازه به ما رسیده.^۱

مارتی: ۶۰۰۰ سال رقم تثبیت شده‌ای نیست. ممکنه دنیا ۱۰۰۰۰ سال قدمت داشته باشه.

بیلی: چجوری به این نتیجه رسیدی؟

توضیح: مارتی موفق شد موضوع بحث را عوض کند و خط زمانی نظریه‌ی آفرینش‌گرایی را طوری تغییر دهد که لازم نباشد با ایده‌ی مطرح شده در کتاب مقدس هماهنگ باشد.^۲

استثنا: استفاده از نکته‌ی انحرافی برای به انحراف کشاندن نکته‌ی انحرافی‌ای که طرف بحث مطرح کرده شاید مغالطه‌آمیز نباشد، ولی آیا باید جواب کار اشتباه را با کار اشتباه دیگری داد؟

دگرگونی: گمراه کردن (*Misdirection*) عبارتی مصطلح‌تر در توصیف پرت کردن حواس یک نفر از چیزی است که نمی‌خواهید به آن توجه نشان دهد. این کار ممکن است با هدف سرگرمی، پرهیز از خجالت‌زدگی و هر هدف دیگری (من جمله استدلال کردن) انجام شود.

راهنمایی: اگر می‌خواهید پیش دوستان‌تان آدم مهمی به نظر برسید، به آن‌ها بگویید که بین ماهی‌ها گونه‌ای به نام «ماهی قرمز» وجود ندارد. بلکه این اسم به ماهی‌ای اشاره دارد که مزه‌ی نسبتاً تندی دارد، معمولاً شاه‌ماهی است (ولی نه همیشه) و با خواباندن در آب‌نمک و با دود زیاد پخته می‌شود.

منابع:

Hurley, P. J. (2011). *A Concise Introduction to Logic*. Cengage Learning.

^۱ . دورترین جرم آسمانی که از وجودش خبر داریم، ستاره‌ای است که در فاصله‌ی ۱۳٫۱ میلیارد سال نوری از زمین منفجر شد. این جرم انفجار پرتوی گاما (GRB) بود، یعنی درخشان‌ترین نوع انفجار فضایی. نام این انفجار به یاد تاریخ اکتشافش GRB ۰۹۰۴۲۳ گذاشته شده است.

^۲ . یکی از کاربران سایت گفته است: «من با مثال دوم شما کاملاً موافق نیستم. بله، کن موضوع بحث را عوض کرده است، ولی این کارش مغالطه‌آمیز نیست. گاهی لازم است افراد را وادار کرد منظورشان را واضح‌تر بیان کنند تا موضع‌شان بهتر مشخص شود و بعد به استدلال‌شان پاسخ داد.»

بو بنت در پاسخ می‌گوید: «صحیح. پیش‌فرض نهفته در مثال‌ها این است که در ادامه به سؤال اولیه پرداخته نمی‌شود. نکته‌ی مغالطه‌آمیزشان این است.»

مغالطه‌ی برهان خلف (Reductio ad Absurdum) | مغالطه به زبان آدمیزاد (۱۸۶)

تعریف: مغالطه‌ی برهان خلف موقعی اتفاق می‌افتد که شخصی با تأکید و تمرکز افراطی بر دلالت ضمنی گزاره‌ای به نتیجه‌ای محال بر پایه‌ی آن برسد. استدلال‌هایی که در آن‌ها از عبارات مطلق‌گرایانه مثل «همیشه»، «هیچ‌وقت»، «همه»، «هیچ‌کس» و... استفاده شود، قابلیت زیادی برای افتادن در دام این مغالطه دارند. البته مغالطه در استدلالی نهفته است که می‌تواند به امر محال تقلیل یابد، برای همین برهان خلف ترفندی برای برملا کردن مغالطه است و نمی‌توان خود آن را مغالطه حساب کرد.

معادل انگلیسی: Reductio ad Absurdum

معادل لاتین: reductio ad absurdum

معادل‌های جایگزین: تحویل به محال

شکل منطقی:

فرض کنید P صادق است.

از این فرضیه استنتاج کنید که Q صادق است.

همچنین استنتاج کنید که Q کاذب است.

بنابراین P بر Q و نه Q دلالت ضمنی دارد (تناقضی که لزوماً کاذب است).

بنابراین خود P هم باید کاذب باشد.

مثال ۱:

من فردا قراره عمل بشم، پس برام دعا کنید. اگه تعداد کافی از مردم برام دعا کنن، خدا منو از آسیب در امان نگه می‌داره و کاری می‌کنه عمل من موفقیت‌آمیز باشه و هرچه سریع‌تر حالم بهتر بشه.

توضیح: نخست فرض را بر این می‌گیریم که پیش‌فرض گوینده صادق است: اگر «تعداد کافی» از مردم برای عمل موفق و بهتر شدن حال بیمار دعا کنند، خدا دعایشان را اجابت خواهد کرد. از این فرضیه می‌توان استنتاج کرد که خدا به نظر عموم توجه نشان می‌دهد. با این حال، اگر معیار خدا برای اجابت کردن دعا میزان محبوبیت افراد بود، عدالت رعایت نمی‌شد. با توجه به این‌که خدا ضرورتاً عادل است، نمی‌تواند در عین حال هم به نظر عموم اهمیت بدهد، هم نسبت به آن بی‌تفاوت باشد. بنابراین چنین ادعایی محال و در نتیجه کاذب است.

مثال ۲:

اگر همه‌ی انسان‌ها دقیقاً مثل عیسی مسیح زندگی کنند، دنیا به مکانی زیبا تبدیل خواهد شد!

توضیح: نخست فرض را بر این می‌گیریم که پیش‌فرض گوینده صادق است: اگر همه‌ی انسان‌ها دقیقاً مثل عیسی مسیح زندگی کنند، دنیا به مکانی زیبا تبدیل خواهد شد. اگر چنین پیش‌فرضی به واقعیت می‌پیوست، ۷ میلیارد نفر آدم در دنیا از این شهر به آن شهر پرت می‌زدند، خرج زندگی‌شان را از کمک نیکوکارانه‌ی دیگران به دست می‌آوردند و زندگی‌شان را وقف موعظه درباره‌ی خدا می‌کردند (و کسی به حرف‌شان گوش نمی‌کرد). در چنین شرایطی کسی نیست که ثروت تولید کند تا بتوان از او کمک نیکوکارانه گرفت. در این شرایط ۷ میلیارد نفر آدم درباره‌ی خدا به یکدیگر موعظه خواهند کرد و در عرض چند هفته از گرسنگی خواهند مرد. در صورت وقوع این اتفاق شاید دنیا به مکانی زیبا برای کرکس‌ها و مگس‌هایی تبدیل شود که از جسد مردم تغذیه خواهند کرد، اما برای انسان‌ها زیبایی‌ای در کار نخواهد بود. با توجه به این که دنیا نمی‌تواند در آن واحد هم زیبا و هم زشت باشد، این گزاره کاذب است.

استثناء: به مغالطه‌ی توسل به حد نهایی (مغالطه‌ی شماره‌ی ۳۴) نگاه بیندازید.

منابع:

Eemeren, F. H. van, Garssen, B., & Meuffels, B. (2009). *Fallacies and Judgments of Reasonableness: Empirical Research Concerning the Pragma-Dialectical Discussion Rules*. Springer Science & Business Media.

مغالطه‌ی تقلیل به هیتلر (Reductio ad Hitlerum) | مغالطه به زبان آدمیزاد (۱۸۷)

تعریف: مغالطه‌ی تقلیل به هیتلر موقعی اتفاق می‌افتد که شخصی به قصد خراب کردن استدلالی، آن را به هیتلر یا حزب نازی ربط دهد. در این دوره‌ی تاریخی، هیتلر یکی از منفورترین و جنجالی‌ترین شخصیت‌های تاریخی در جهان غرب است، بنابراین اگر یک استدلال هر ارتباطی با هیتلر یا باورهایش داشته باشد ممکن است (به اشتباه) باعث شود که دیگران، بدون بررسی کردن استدلال، دیدی منفی نسبت به آن پیدا کنند. با این حال، این مغالطه روز به روز مشهودتر می‌شود، چون بسیاری از افراد از روی درماندگی و به خاطر نداشتن جوابی بهتر، استدلال طرف مقابل‌شان را به هیتلر نسبت می‌دهند تا جلوی بررسی دقیق‌تر محتوای آن را بگیرند.

معادل انگلیسی: Reductio ad Hitlerum

معادل لاتین: reductio ad hitlerum

معادل‌های جایگزین: نازی خطاب کردن مخالف، تشبیه مخالف به هیتلر، بازی با کارت نازی (Playing the Nazi Card)

شکل منطقی:

شخص ۱ استدلال می‌کند که Y صادق است.
هیتلر Y را دوست داشت.
بنابراین Y کاذب است.

شخص ۱ استدلال می‌کند که Y صادق است.
شیوه‌ی بیان شخص ۱ شبیه به شیوه‌ی بیان هیتلر است.
بنابراین Y کاذب است.

مثال ۱:

پیتر گیننز: این اشتباه نیست. INTECH در اشتباهه. INTECH یه شرکت پلیده، متوجه هستی چی می‌گم؟
چاچکیز در اشتباهه. ناراحت نیستی که هر روز صبح باید پاشی و به خودت مچ‌بند ببندی؟
جوانا: چرا، ولی قصد ندارم برم از حسابداری پول بردارم.
پیتر گیننز: شاید لازمه که همچین کاری بکنی. می‌دونی، نازی‌ها یهودی‌ها رو مجبور کردن مچ‌بند ببندن.
جوانا: چی؟

توضیح: دیالوگ بالا از فیلم شاهکار فضای اداری (office Space) برگرفته شده است. پیتز از روی درماندگی نظریه‌ی مجبند بستن را به نازی‌ها نسبت می‌دهد تا آن را نفرت‌انگیزتر از چیزی که واقعاً هست جلوه دهد. این حکم غیرمنصفانه استدلال را به انحراف می‌کشاند و تأثیر جواب آخر جوانا را که انصافاً جواب خوبی بود، خنثی می‌کند.

مثال ۲:

استادم مجبورم کرده تکلیفم رو دوباره انجام بدم. می‌دونی چه کس دیگه‌ای آدم‌ها رو مجبور می‌کرد برخلاف میلشون کار انجام بدن؟ هیتلر.

توضیح: بله، هیتلر انسان‌ها را مجبور کرد برخلاف میلشان کار انجام دهند. با این حال، شدت زوری که استاد گوینده به کار برده، با شدت زوری که هیتلر به کار برد بسیار متفاوت است، برای همین این دو هیچ شباهت معناداری به یکدیگر ندارند و استدلال مغالطه‌آمیز است.

استثناء: گاه توسل به این مغالطه برای جلوگیری از فاجعه ارزشش را دارد.

مثال: آقای رئیس‌جمهور، بنده از پیشنهادهای شما در باب اعمال تغییراتی در کاخ سفید سپاسگزارم، ولی سلام نظامی جدیدی که پیشنهاد دادید، شباهت زیادی به سلام نظامی نازی‌ها دارد. همچنین سبیل چارلی چاپلین براننده‌ی شما نیست.

حقیقت جالب: سبیل هیتلر با عنوان سبیل مسواکی (*Toothbrush Mustache*) معروف است. این سبیل به لطف کم‌دین‌هایی چون چارلی چاپلین و اولیور هاردی معروف شد. پس از شروع جنگ جهانی دوم هیتلر به نماد این سبیل تبدیل شد و برای همین پس از جنگ سبیل از مُد افتاد. ای‌کاش هیتلر به پوشیدن شلوار جین مامان‌دوز علاقه داشت تا آن هم از مُد می‌افتاد.

منابع:

Strauss, L. (1953). *Natural Right and History*. University of Chicago Press.

مغالطه‌ی بازگشت به حد اعتدال (Regression Fallacy) | مغالطه به زبان آدمیزاد (۱۸۸)

تعریف: مغالطه‌ی بازگشت به حد اعتدال موقعی اتفاق می‌افتد که شخصی برای موقعیتی طبیعتاً بی‌ثبات که نوسان زیاد دارد علتی تعیین کند، بدون این‌که این بی‌ثباتی طبیعی را لحاظ کند.

معادل انگلیسی: Regression Fallacy

معادل‌های جایگزین: مغالطه‌ی رجعت، مغالطه‌ی برگشت طبیعی به حد اعتدال، در نظر گرفتن علت برای اتفاق فاقد علت

شکل منطقی:

A پس از B اتفاق افتاد (با این‌که B طبیعتاً بی‌ثبات است و بالا و پایین دارد)
بنابراین A علت B است.

مثال ۱:

من سردرد شدیدی داشتم. بعد رفتم پیش دکتر. وقتی داشتم با دکتر حرف می‌زدم، سردردم بهتر شد و روز بعد حالم کاملاً خوب شد. اون ۲۰۰ دلاری که خرج کردم ارزشش رو داشت.

توضیح: سردرد بخشی جدایی‌ناپذیر از زندگی است و با اختیار خودش و با درجات متغیری از درد می‌آید و می‌رود. سردردها با اختیار خودشان و بدون دخالت مواد شیمیایی یا دارو به حد اعتدال (mean) برمی‌گردند (منظور از حد اعتدال شرایط عادی‌ست که در آن دردی حس نمی‌شود). حتی اگر گوینده به دکتر زنان و زایمان سر می‌زد، باز هم سردردش روز بعد خوب می‌شد و ملاقات به‌مراتب جالب‌تری را تجربه می‌کرد، به‌خصوص اگر مرد بود.

مثال ۲:

بعد از عمل حال همسرم بد شد. خیلی درد می‌کشید. من یکی از این مچ‌بندهای مغناطیسی را که با ضربان‌های طبیعی بدن هماهنگ هستند برایش خریدم تا دردش کم شود. خوشبختانه چند روز بعد دردش فروکش کرد! این مچ‌بندهای جادویی معجزه می‌کنند!

توضیح: درد داشتن پس از هر عمل طولانی امری طبیعی‌ست. همچنین کاهش درد همراه با بهبود حال امری طبیعی‌ست. در این شرایط بدن در حال بازگشت به حد اعتدال است. اگر کسی تصور کند که مچ‌بند جادویی علت التیام درد است و بازگشت بدن به حد اعتدال را نادیده بگیرد، مرتکب مغالطه شده است.

استثنا: البته اگر «علت» بازگشت طبیعی به حد اعتدال در نظر گرفته شود، مغالطه‌ای اتفاق نمی‌افتد.

مثال: سردردم خوب شد، چون خوب شدن سردرد پس از یه مدت طبیعیه. هر از گاهی وسط کار طبیعی مغز اختلال مقطعی پیش میاد و این باعث سردرد می شه.

حقیقت جالب: رفتن پیش پزشک ممکن است اثر واقعی روی کاهش درد داشته باشه، حتی اگر آن پزشک کاری انجام ندهد و صرفاً دلسوزانه به حرف های شما گوش دهد. این پدیده سیاق روان شناسانه‌ی دخالت درمانی (*Psychological Context of the therapeutic intervention*) نام دارد و یکی از زیرمجموعه های اثر پلاسیبو (*Placebo Effect*) به شمار می آید.

منابع:

Poulton, E. C. (1994). *Behavioral Decision Theory: A New Approach*. Cambridge University Press.

مغالطه‌ی جسمیت بخشیدن (Reification) | مغالطه به زبان آدمیزاد (۱۸۹)

تعریف: مغالطه‌ی جسمیت بخشیدن موقعی اتفاق می‌افتد که شخصی درباره‌ی مفهومی انتزاعی (باوری انتزاعی یا موقعیتی فرضی) طوری حرف بزند که انگار مفهومی انضمامی، رویدادی واقعی یا موجودی فیزیکی است. به عبارت ساده‌تر، این مغالطه موقعی اتفاق می‌افتد که درباره‌ی یک ایده به گونه‌ای صحبت شود که انگار وجود [مادی] واقعی دارد.

معادل انگلیسی: Reification

معادل‌های جایگزین: مغالطه‌ی انتزاع، انضمام‌گرایی، مغالطه‌ی اشتباه گرفتن امر انتزاعی و انضمامی، جوهر بخشیدن، (شکلی از) مغالطه‌ی شیء‌وارگی
شکل منطقی:

درباره‌ی مفهوم انتزاعی X طوری حرف زده می‌شود که انگار مفهومی انضمامی، واقعی یا فیزیکی است. با توجه به این‌که اکنون مفهومی انضمامی، واقعی یا فیزیکی در نظر گرفته شده، پس نتیجه‌گیری صدق است.

مثال ۱:

وقتشه که آینده رو مثل دزد سر گردنه خفت کنم.

توضیح: آینده مفهومی انتزاعی است. نمی‌توان آن را خفت کرد. اگر هم می‌شد، بهتر بود از انجام چنین کاری پرهیز کرد، چون خفت کردن جرم است.

مثال ۲:

اگر در قلب‌تان را باز بگذارید، عشق پدیدتان می‌کند.

توضیح: عشق مفهومی انتزاعی است، نه نوزادی چاق و چله، بال‌دار و کمان‌به‌دست که بی‌صبرانه دنبال شکار بعدی‌اش می‌گردد. بیاناتی از این قبیل ممکن است باعث گمراهی افراد شوند، چون شاید این افراد با کمی گشتن و تلاش کردن بتوانند معشوقه‌ای برای خود پیدا کنند، ولی با باور آوردن به این‌که «موجودی به نام عشق» سخت مشغول پیدا کردن معشوقه‌ی ایده‌آلی برای آن‌هاست، دست روی دست می‌گذارند و از این موهبت بی‌بهره می‌مانند.

استثنا: در بیش‌تر موارد، حتی در مثال‌های بالا، این مغالطه جنبه‌ی استدلالی ندارد و بیش‌تر آرایه‌ای ادبی به حساب می‌آید. در شرایطی که شیء‌وارگی عمدی و بدون منظور استفاده شود و آن را برای اثبات ادعا یا نتیجه‌گیری جایگزین مدرک نکرد، مغالطه‌آمیز نیست.

مثال:

مادر طبیعت گاهی بیش از حد سنگدل است.

دگرگونی: مغالطه‌ی حس‌بخشی (*pathetic fallacy*) یعنی اشاره به اشیاء بی‌جان به گونه‌ای که انگار احساسات و افکار داشته باشند. مثلاً اگر کامپیوترتان فرمان موردنظرتان را اجرا نکند و شما جدی جدی دشنام نثارش کنید، مرتکب این مغالطه شده‌اید.

حقیقت جالب: شیء‌وارگی (*Reification*) با مغالطه‌ی انسان‌انگاری (*Anthropomorphism*) (شماره‌ی ۱۸) شباهت زیادی دارد. تنها تفاوت آن‌ها این است که شیء‌وارگی لزوماً به ویژگی‌های انسانی محدود نمی‌شود.

منابع:

reification | literature | Britannica.com. (n.d.). Retrieved from <https://www.britannica.com/topic/reification>

مغالطه‌ی مقایسه‌ی نسبی (Relative Privation) | مغالطه به زبان آدمیزاد (۱۹۰)

تعریف: مغالطه مقایسه‌ی نسبی موقعی اتفاق می‌افتد که شخصی با مقایسه کردن یک سناریو با بهترین یا بدترین حالت آن، سعی کند آن را بهتر یا بدتر از چیزی که هست جلوه دهد.

معادل انگلیسی: Relative Privation

معادل‌های جایگزین: می‌تونست بهتر باشه، می‌تونست بدتر باشه

الگوی منطقی:

سناریوی S مطرح می‌شود.

سناریوی B به‌عنوان بهترین سناریوی ممکن مطرح می‌شود.

بنابراین سناریوی S خیلی هم خوب نیست.

سناریوی S مطرح می‌شود.

سناریوی B به‌عنوان بدترین سناریوی ممکن مطرح می‌شود.

بنابراین سناریوی S خیلی هم خوب است.

مثال ۱:

برو بابت همین ژبانی که داری خدا رو شکر کن. خیلیا تو کشور اصلاً ماشین ندارند.

توضیح: این بابا با هر معیاری ماشین قراضه‌ای دارد. فقط در صورت مقایسه‌ی او با کسانی که ماشین ندارند

ژبانش شبیه رولز رویس به نظر می‌رسد. با معیار در نظر گرفتن بهترین و بدترین شرایط ممکن نمی‌توان به

نتیجه‌ای منطقی رسید.

مثال ۲:

پسر: من خیلی خوشحالم! امتحان فیزیک نوزده و نیم گرفتم.

پدر: چرا ۲۰ نگرفتی؟ این یعنی یه سؤالی رو اشتباه جواب دادی. این راهش نیست!

توضیح: پسرک درک معقولی از موفقیتش دارد. ولی پدرش دارد موفقیت او را با بهترین شرایط ممکن مقایسه

می‌کند و این مقایسه باعث شده انتظاراتش از او بیش از اندازه باشد. «این راهش نیست» انتظار بیجا به حساب

می‌آید و برای همین به‌عنوان نتیجه‌گیری مغالطه‌آمیز است.

استثنا: اگر مقایسه‌ی نسبی عمداً به منظور تحت‌تأثیر قرار دادن طرف مقابل مطرح شود (خصوصاً با نیت خیر)

و استدلال و دلیل آوردن در کار نباشد، مغالطه به حساب نمی‌آید.

مثال: می‌دونم از کار برکنار شدم، ولی در عوض تحصیلات عالی دارم و آدم باتجربه‌ای هستم. این امتیازات بهت کمک می‌کنن راحت‌تر کار جدید پیدا کنی.

منابع:

مغالطه‌ای رایج در اینترنت. منبع آکادمیک برای آن یافت نشد.

مغالطه‌ی علیت خودارجاع‌دهنده (Retrogressive Causation) | مغالطه به زبان آدمیزاد (۱۹۱)

تعریف: مغالطه‌ی علیت خودارجاع‌دهنده موقعی اتفاق می‌افتد که شخصی پای عامل/علت حادثه‌ای را وسط بکشد تا اثر به‌جامانده از آن را حذف کند، یا به منبع/منشأ چیزی اشاره کند تا اثر آن منبع/منشأ را خنثی کند.

معادل انگلیسی: Retrogressive Causation

شکل منطقی:

X علت/منشأ Y است.

برای حذف یا خنثی کردن Y، مقدار بیش‌تری X لازم است.

مثال ۱:

جن: متوجه هستی این همه الکلی که می‌خوری عامل بدبختی خانواده‌ت شده؟
بریجت: بله، متوجه‌م.

جن: خب تصمیم داری چی کار کنی؟

بریجت: الکل بخورم تا فراموش کنم.

توضیح: بریجت به الکل اعتیاد دارد و برنامه‌اش برای دست‌وپنجه نرم کردن با مشکل اعتیاد به الکل، مصرف الکل بیش‌تر است، چون مصرف الکل به او کمک می‌کند اثرات درازمدت اعتیادش را موقتاً از یاد ببرد. استدلال او برای رسیدن به این نتیجه که این دیدگاهی خوب است، مغالطه‌آمیز است.

مثال ۲:

دیوید: چرا همیشه نسبت به همه‌چی عذاب‌وجدان داری؟

پیت: چون کاتولیکم. ولی نگران نباش. یک‌شنبه می‌رم کلیسا و برای گناهانم اعتراف (confession) می‌کنم.

توضیح: حس معصیت‌کار بودن کاتولیکی (Catholic Guilt) ناشی از اعتقاد به باورهای کاتولیک است. در آیین اعتراف فرد برای راحتی وجدانش و تقویت باورهای کاتولیکی‌اش به گناهانش اعتراف می‌کند، ولی گاهی همین اعتراف است که حس معصیت‌کار بودن را در آدم ایجاد می‌کند و زیر ذره‌بین قرار می‌دهد.

استثنا: در بعضی موارد، مثل مثال ۲، شاید هدف فرد نه لزوماً پایان دادن به چرخه، بلکه ادامه دادن چرخه برای هدفی والا است. در مثال ۲، شاید پیت از اجرای تشریفات گاه‌وبی‌گاه «تطهیر روح» لذت می‌برد و برای همین در ضمیر خود آگاه یا ناخودآگاهش می‌خواهد گناهان بیش‌تری انجام دهد تا آیین اعتراف و تطهیر روحش معنادارتر شود. شاید در نظر عده‌ای چنین طرز تفکری غیرمنطقی باشد، ولی نمونه‌ای از این مغالطه به حساب نمی‌آید.

حقیقت جالب: انسان‌ها را می‌توان به راحتی قانع کرد تا کاری برخلاف منفعت شخصی‌شان انجام دهند. اگر زیر پا گذاشتن منافع برای هدفی والا انجام شود، رفتاری غیرمنطقی تلقی نمی‌شود.

منابع:

مغالطه‌ای رایج در اینترنت. منبع علمی برای آن یافت نشد.

مغالطه‌ی خیرخواهی (Righteousness Fallacy) | مغالطه به زبان آدمیزاد (۱۹۲)

تعریف: مغالطه‌ی خیرخواهی موقعی اتفاق می‌افتد که فرض شود کسی که نیتش خیر است، حرفش حق و صادق است. این مغالطه با مغالطه‌ی حق‌به‌جانب بودن (Self-Righteousness Fallacy) رابطه‌ی نزدیکی دارد.

معادل انگلیسی: Righteousness Fallacy

شکل منطقی:

شخص ۱ ادعای X را مطرح کرد.

شخص ۱ نیت خیر دارد.

بنابراین X صادق است.

مثال ۱:

ریکی: به نظر تو جنین‌های سقط‌شده احساسات دارن؟

جنی: سرمشق من توی زندگی مادربزرگمه، شریف‌ترین و مهربون‌ترین آدمی که می‌شناسم. در نظر اون جنین‌ها احساسات دارن. بنابراین نظر منم همینه.

توضیح: مادربزرگ جنی شاید سرمشق شرافت و مهربانی باشد، ولی این خصوصیت‌ها ربطی به قابلیت انسان در یافتن حقایق و رسیدن به نتیجه‌ای دقیق بر اساس داده‌های موجود ندارند.

مثال ۲:

رئیس‌جمهور می‌خواد اون کشورو بمبارون کنه، چون فکر می‌کنه اونا بمب اتم دارن و قراره بهمون حمله کنن. من می‌دونم رئیس‌جمهور آمریکا نیتش خیره و به نفع مردم آمریکا تصمیم می‌گیره، برای همین اگه می‌گه اونا بمب اتم دارن و می‌خوان بهمون حمله کنن، می‌تونیم مطمئن باشیم داره راست می‌گه!

توضیح: نیت خیر رئیس‌جمهور به جای خود؛ ولی نیت خیر جایگزین اطلاعات موثق در حوزه‌ی امور خارجه نمی‌شود. اگر ما صد در صد مطمئن باشیم که رئیس‌جمهور شخصی خیرخواه است، تنها نتیجه‌ای که می‌توانیم بگیریم این است که رئیس‌جمهور از صمیم قلب معتقد است دارد کار درست را انجام می‌دهد.

استثنا: این مغالطه با واقعیات انکارناپذیر سر و کار دارد، نه حقایق ذهنی (subjective). ما می‌توانیم حسی را که نسبت به افراد داریم بر اساس خیرخواه بودن یا نبودنشان تعیین کنیم.

حقیقت جالب: این مغالطه با سوگیری شناختی اثر هاله‌ی نور (The Halo Effect) رابطه‌ی نزدیکی دارد.

منابع:

این مغالطه را خود بو بنت ابداع کرده است.

مغالطه‌ی اشتباه گرفتن حقوق قانونی با ارزش‌های اخلاقی (**Rights to Ought Fallacy**) | مغالطه به زبان آدمیزاد (۱۹۳)

تعریف: مغالطه‌ی اشتباه گرفتن حقوق قانونی با ارزش‌های اخلاقی موقعی اتفاق می‌افتد که شخصی بایدها و نبایدهای اخلاقی را با حق و حقوق قانونی درهم آمیزد. این مغالطه بین حق طلبان متعصب رایج است، چون این افراد تفاوت بین حقوق مدنی و آرمان‌های اخلاقی را نادیده می‌گیرند. بایدها و نبایدهایی که این افراد از آن‌ها حرف می‌زنند، اغلب بر پایه‌ی ارزش‌های اخلاقی ذهنی (**subjective**) بنا شده‌اند (یا حداقل ارزش‌هایی که طرف مقابل به آن‌ها اعتقاد ندارد)، نه حقوق و قوانین عینی تری (**objective**) که تقریباً همه به رسمیت می‌شناسند. این مغالطه تلاشی برای مخفی نگه داشتن این حقیقت است.

معادل انگلیسی: Rights to Ought Fallacy

معادل‌های جایگزین: مغالطه‌ی حقوق قانون اساسی

شکل منطقی:

شخص **A** نباید کار **X** را انجام می‌داد.

شخص **A** حق داشت کار **X** را انجام دهد. بنابراین شخص **A** باید کار **X** را انجام می‌داد.

مثال ۱:

کارل: سلام بیلی. خوشحالم می‌بینمت! فکر کنم توی کارخونه‌ی ما بهت خوش بگذره!
بیلی: هی، تو ایرلندی هستی! من هرچی کارگر کارخونه‌ی ایرلندی می‌شناسم کارش عالی بوده. ایرلندی‌ها جون می‌دن برای کارگری توی کارخونه. غافلگیر شدم توی مقام مدیریت دیدمت.
کارل: جانم؟

بیلی: زیاد جدی نگیر. من از حق آزادی بیان برخوردارم و دارم از این حق استفاده می‌کنم. آیا با قانون اساسی ایالات متحده مشکلی داری؟ از آمریکا بدت میاد؟

توضیح: پر واضح است که بیلی از واقعیت‌های تفاوت‌های فرهنگی اطلاعی ندارد و مهارت‌های اجتماعی‌اش بسیار ضعیف است. او حق دارد نظر خودش را بیان کند، ولی به‌ظاهر برایش مهم نیست که شاید نظرات او بقیه را برنجاند. حقوق قانونی در خلأ تعیین نمی‌شوند. این مفاهیم عضوی از مجموعه‌ی بزرگ‌تری هستند که شامل قراردادهایی اجتماعی مثل ظرافت بیان، رفتار صحیح و مهربانی می‌شود.

مثال ۲:

یکی از بزرگ‌ترین ستاره‌های نمایش‌های ریالیتی (Reality TV) از جنگ «Goose Galaxy» اخیراً با مجله‌ی GM (مخفف Geese Monthly) مصاحبه کرد. توی این مصاحبه به مصاحبه‌کننده گفت که طبق باورهای شخصی‌ش، امپراطور کهکشان حکم کرده همه‌ی کاربران MAC «گناهکار» هستن و استفاده از MAC باعث ایجاد میل به برقراری رابطه‌ی جنسی با کامپیوتر می‌شه. تعداد زیادی از کاربران MAC و کسانی که از MAC استفاده نمی‌کنن، به خاطر این بیانات غلط و توهین‌آمیز اعتراض خودشونو اعلام کردن، ولی طرفداران Goose Galaxy در جواب گفتن که این ستاره حق داره هرچی دلش می‌خواد بگه، چون طبق متمم اول قانون اساسی آمریکا از حق آزادی بیان برخورداره.

توضیح: ادعای مخالفان این بود که نظرات مطرح‌شده غلط و توهین‌آمیز هستن (هیچ پژوهشی موفق نشده ثابت کند که استفاده از MAC باعث ایجاد میل به برقراری رابطه‌ی جنسی با کامپیوتر می‌شود) و ستاره‌ی نمایش ریالیتی نباید این حرف‌ها را می‌زد. با این حال، طرفداران Goose Galaxy در جواب اعلام کردند که این ستاره حق داشت این حرف‌ها را بزند، برای همین باید این حرف‌ها را می‌زد. دقت کنید که هیچ ادعایی درباره‌ی حق و حقوق مطرح نشده است. طرفداران نمایش به مغالطه‌ی مرد پوشالی (Strawman Fallacy) توسل جسته‌اند. اما این مغالطه حتی از مرد پوشالی نیز پا را فراتر می‌گذارد، چون طرفداران Goose Galaxy از این‌که ستاره حق داشته از لحاظ قانونی این حرف‌ها را بزند، نتیجه‌گیری کرده‌اند که باید این حرف‌ها را می‌زده است.

استثنا: اگر ارزش‌های فردی شما با حقوق قانونی جامعه هم‌سو باشند، می‌توانید ادعا کنید که هر شخص باید بر اساس حقوق خود عمل کند و این ادعا مغالطه‌آمیز نیست، ولی به شرط این‌که به هنگام ارائه‌ی دلیل پای حق و حقوق را وسط نکشید.

مثال: احساس من بهم می‌گه استفاده از MAC غیراخلاقیه. برای همین لازم می‌بینم از کاربران MAC انتقاد کنم، و بله، قانون این اجازه رو بهم می‌ده.

راهنمایی: چون شما از لحاظ قانونی حق دارید که آدم گند دماغی باشید، معنی‌اش این نیست که باید از این حق استفاده کنید.

منابع:

این مغالطه را خود بو بنت ابداع کرده است.

مغالطه‌ی بلاگردانی (Scapegoating) | مغالطه به زبان آدمیزاد (۱۹۴)

تعریف: مغالطه‌ی بلاگردانی موقعی اتفاق می‌افتد که شخص یا گروهی منفور و کم‌طرفدار، یا شخص یا گروهی که انداختن تقصیرات بر گردن‌شان کار راحتی است، عامل اصلی یک مشکل پنداشته شوند.

معادل انگلیسی: Scapegoating

شکل منطقی:

هیچ‌کس از X خوشش نمی‌آید یا به آن اهمیت نمی‌دهد.

بنابراین Y تقصیر X است.

مثال ۱:

می‌دونم مست کردم، به پیش خدمت تعرض کردم و توی پارکینگ دستشویی کردم... ولی شیطان رفته بود توی جلدم.

توضیح: گوینده سعی دارد تقصیرات خودش را بیندازد گردن شیطان و بدین ترتیب خود را تبرئه کند. شیطان بهترین بهانه برای اوست. چون نمی‌تواند حاضر شود و از خود دفاع کند. همچنین تعداد زیادی از مردم سرتاسر دنیا به وجود او اعتقاد دارند و در نظرشان او عامل اصلی رفتار غیراخلاقی است.

مثال ۲:

دلیل توفند سهمگینی که در نیو اورلیان ویرانی زیاد به بار آورد، تعداد زیاد انسان‌های فاسدی است که در این ایالت زندگی می‌کنند.

توضیح: پس از رخ دادن توفند کاترینا (hurricane Katrina)، یکی از فاجعه‌بارترین بلایایی طبیعی در تاریخ آمریکا، عده‌ای استدلال بالا را برای وقوع توفند به کار بردند. در این استدلال عامل فاجعه‌ای طبیعی گروهی از مردم در نظر گرفته شدند، ولی طبیعت با اخلاقیات سروکار ندارد و خشک و تر را با هم می‌سوزاند.

استثناء: اگر مردم به ناحق به منزله‌ی مقصرهای مشکلی شناخته شوند، استثنائی در کار نیست. این تصور همیشه مغالطه‌آمیز است.

حقیقت جالب: بلاگردانی نیاز روان‌شناسانه‌ی عمیق به عدالت را ارضا می‌کند، یا به طور دقیق‌تر، این باور که عدالت برقرار شده است.

منابع:

Douglas, T. (2002). *Scapegoats: Transferring Blame*. Routledge.

مغالطه‌ی توجه‌گزینی (Selective Attention) | مغالطه به زبان آدمیزاد (۱۹۵)

تعریف: مغالطه‌ی توجه‌گزینی موقعی اتفاق می‌افتد که شخصی کل توجه خود را معطوف به بخشی از استدلال طرف مقابل کند و بخش‌های دیگر را به عمد یا به سهو نادیده بگیرد. این مغالطه عموماً به پاسخ‌های بی‌ربط، مغالطه‌ی مرد پوشالی (strawman) و جر و بحث‌های بی‌سروته و طولانی منجر می‌شود.

معادل انگلیسی: Selective Attention

شکل منطقی:

اطلاعاتی عرضه می‌شود.

طرف بحث صرفاً به بعضی از این اطلاعات پاسخ می‌دهد و مابقی را نادیده می‌گیرد.

مثال ۱:

گوینده‌ی اخبار تلویزیون: میانگین صنعتی داو جونز (Dow Jones Industrial Average) امروز ۲٪ و نزدک (NASDAQ) حدوداً ۱,۲٪ افزایش پیدا کرد و نرخ بیکاری از مدت‌ها پیش به طور مداوم رو به کاهش بوده است، ولی آمار مربوط به اجرائیه‌ی سند رهنی هیچ تغییری نکرده است.
جیمبو: شنیدید چی گفت؟ اقتصاد کشور رو به نابودیه!

توضیح: جیمبو از توجه‌گزینی و بدبینی حاد رنج می‌برد و به همین خاطر خبرهای خوب درباره‌ی اقتصاد کشور را خواسته یا ناخواسته نشنیده گرفت یا این اطلاعات را در نتیجه‌گیری نهایی‌اش در باب نابود شدن اقتصاد کشور لحاظ نکرد. نتیجه‌گیری نهایی او صرفاً بر پایه‌ی توجه‌گزینی به یک مورد خاص (عدم تغییر آمار مربوط به اجرائیه‌ی سند رهنی) گرفته شده است.

مثال ۲: اغلب ما انسان‌ها وقتی با اطلاعات مربوط به خودمان مواجه شویم، سخت می‌توانیم در برابر توجه‌گزینی مقاومت کنیم. ما عموماً از اطلاعاتی که باعث می‌شود نسبت به خودمان حس خوبی داشته باشیم استقبال می‌کنیم و اطلاعاتی را که حس خوبی به ما ندهد، نادیده می‌گیریم.

استثنا: نادیده گرفتن اطلاعات بی‌ربط هنگام ارزیابی یک استدلال تصمیمی درست است. نکته‌ی مهم تشخیص اطلاعات بی‌ربط است.

حقیقت جالب: توجه‌گزینی بیشتر یک سوگیری شناختی است که به طور ناخودآگاه اتفاق می‌افتد. موقعی به مغالطه تبدیل می‌شود که در استدلال به کار رود.

منابع:

مغالطه‌ای رایج در اینترنت. منبع علمی برای آن یافت نشد.

مغالطه‌ی حق‌به‌جانب بودن (Self-Righteousness Fallacy) | مغالطه به زبان آدمیزاد (۱۹۶)

تعریف: مغالطه‌ی حق‌به‌جانب بودن موقعی اتفاق می‌افتد که فرض کنید چون نیت خودتان خیر است، حرف‌تان حق است. این مغالطه با مغالطه‌ی خیرخواهی (Righteousness Fallacy) (شماره ۱۹۲) رابطه‌ی نزدیکی دارد.

معادل انگلیسی: Self-Righteousness Fallacy

شکل منطقی:

شما ادعای X را مطرح می‌کنید.

شما نیت خیر دارید.

بنابراین X صادق است.

مثال ۱:

ریکی: به نظرت جنین‌های سقط‌شده احساسات دارن؟

جنی: هر انسان شرافتمند و خوش‌قلبی به این سؤال جواب مثبت می‌ده. پس جواب منم مثبت.

توضیح: شاید جنی ملکه‌ی شرافتمندی و خوش‌قلبی باشد و از چشمان مهربانش مهر و محبت فوران کند، ولی این ویژگی‌ها ربطی به قابلیت انسان در درک حقایق و رسیدن به نتیجه‌ای دقیق مبنی بر داده‌های موجود ندارد.

مثال ۲:

البته که خدا وجود داره. هدف ما توی این دنیا اینه که تا می‌تونیم انسان‌ها رو مجاب کنیم به مسیحیت تغییر دین بدن تا اون دنیا تا ابد عذاب نکشن. چه کاری خیرخواهانه‌تر از این؟

توضیح: نجات انسان‌ها از عذاب ابدی روی کاغذ نظریه‌ای شرافتمندانه است، ولی این نیت خیر پیش‌فرض‌های نهفته در مثال را توجیه نمی‌کند. این پیش‌فرض‌ها (۱) وجود داشتن خدا (۲) وجود داشتن جهنم (۳) تعهد ما در نجات دادن انسان‌ها از جهنم (۴) فرستاده شدن مردم به جهنم از جانب خدا (با فرض این‌که خدا وجود دارد) و... است. این مثال را می‌توان نمونه‌ای از مغالطه‌ی مصادره به مطلوب (مغالطه‌ی شماره‌ی ۷۵) نیز حساب کرد.

استثنا: این مغالطه با واقعیات انکارناپذیر سروکار دارد، نه حقایق ذهنی (subjective). ما می‌توانیم حسی را که نسبت به افراد داریم بر اساس خیرخواه بودن یا نبودن‌شان تعیین کنیم.

مثال:

جنی: به نظرت جنین انسان به اندازه‌ی یک انسان کامل ارزشمند؟

ریکی: نه، چون من یه هیولا نیستم و امکان نداره کشتن یک انسان ناخواسته رو تأیید کنم.

حقیقت جالب: شخص حق به جانب کسی است که بی دلیل خیلی به خودش مطمئن است و فکر می کند همیشه حرف حق را می زند و از لحاظ اخلاقی کار درست را انجام می دهد. اما مغالطه‌ی حق به جانب بودن تعریف کلی تری دارد و صرفاً به این رفتار اشاره دارد: خود را محق دانستن به خاطر نیت خیر داشتن.

منابع:

مغالطه‌ای رایج در اینترنت. منبع علمی برای آن یافت نشد.

مغالطه‌ی استدلال توخالی (Self-Sealing Argument) | مغالطه به زبان آدمیزاد (۱۹۷)

تعریف: مغالطه‌ی استدلال توخالی به استدلال یا موضعی اشاره دارد که تحت هیچ شرایطی نتوان مدرکی برای رد آن ارائه کرد.

معادل انگلیسی: Self-Sealing Argument

معادل‌های جایگزین: استدلال بی‌معنا

شکل منطقی:

ادعای X مطرح می‌شود.

دلیل Y برای ادعای X مطرح می‌شود.

دلیل Y را به هیچ عنوان نمی‌توان رد کرد.

مثال ۱:

هرجا بروی، همان‌جا هستی.

توضیح: شما نمی‌توانید در راستای رد این موضع استدلالی ارائه کنید و برای همین این استدلال توخالی یا بی‌معنا است.

مثال ۲:

تینا: تقدیر زندگی منو هدایت می‌کنه.

مری: از کجا می‌دونی؟

تینا: هر اتفاقی برای من می‌افته از پیش تعیین شده‌ست.

توضیح: در مثال بالا هم با مشکل توخالی بودن استدلال مواجه هستیم، با این تفاوت که این توخالی بودن به وضوح مثال ۱ نیست و تحت پوشش هاله‌ای از نظام اعتقاد فلسفی قرار دارد، برای همین پذیرفته شده‌تر به نظر می‌رسد. هیچ راهی برای پی بردن به این که تقدیر برایمان چه در چنته دارد وجود ندارد، برای همین راهی برای استدلال کردن علیه آن وجود ندارد. در نتیجه این استدلال بی‌معنا است. این استدلال به این می‌ماند که بگویید زندگی همین است، چون روزگار چنین است.

استثنا: باور داشتن به چیزهایی که ابطال‌ناپذیرند، مغالطه‌آمیز نیست، خصوصاً وقتی در قالب باورها و نظرات شخصی بیان شوند. موقعی که ادعای ابطال‌ناپذیر به‌عنوان مدرکی در استدلال مورد استفاده قرار گیرد، به مغالطه تبدیل می‌شود.

راهنمایی: اساس بیش‌تر باورهای خرافی استدلال‌های توخالی و بی‌معنا هستند. برای همین است که تعداد زیادی از مردم همچنان به این باورها اعتقاد دارند؛ چون رد کردن‌شان ممکن نیست.

منابع:

Blair, J. A. (2011). *Groundwork in the Theory of Argumentation: Selected Papers of J. Anthony Blair*. Springer Science & Business Media.

مغالطه‌ی نهادن بار اثبات بر دوش طرف مقابل (**Shifting of the Burden of Proof**) | مغالطه به زبان
آدمیزاد (۱۹۸)

تعریف: مغالطه‌ی نهادن بار اثبات بر دوش طرف مقابل موقعی اتفاق می‌افتد که شخصی ادعایی مطرح کند که به مدرک موجه نیاز دارد، اما بعد از طرف بحث بخواهد در راستای رد ادعای او مدرک ارائه کند. بار اثبات (**burden of proof**) مفهومی حقوقی و فلسفی است و در هر دو حوزه تفاوت‌هایی دارد. در بحث‌های روزمره، بار اثبات به طور عموم بر دوش کسی است که ادعا را مطرح می‌کند، اما گاهی هم بر دوش کسانی است که حقایق و نظریات پذیرفته‌شده و بدیهیات را رد می‌کنند. مثل همه‌ی مسائل دیگری که مطلقاً سیاه و سفید نیستند، در بعضی موارد چنین کاری به وضوح مغالطه‌آمیز است و در بعضی مواقع مغالطه‌آمیز بودن آن مشخص نیست.

معادل انگلیسی: **Shifting of the Burden of Proof**

معادل لاتین: **onus probandi**

معادل‌های جایگزین: بار اثبات دلیل (مفهوم کلی)، مغالطه‌ی بار اثبات دلیل، مغالطه‌ی نهادن بی‌جای بار اثبات، جابه‌جا کردن بار اثبات

شکل منطقی:

شخص ۱ ادعای **Y** را مطرح می‌کند که باید اثبات و توجیه شود.
شخص ۱ از شخص ۲ درخواست می‌کند در رد ادعای **Y** مدرکی ارائه کند.
شخص ۲ از انجام این کار سر باز می‌زند یا قادر به انجام آن نیست.
بنابراین **Y** صادق است.

مثال ۱:

جک: توی سینه‌ی من یه اسب تک‌شاخ نامرئی زندگی می‌کنه.

نیک: از کجا به این نتیجه رسیدی؟

جک: می‌تونم خلافتشو ثابت کنی؟

نیک: نه.

جک: پس توی سینه‌ی من یه اسب تک‌شاخ نامرئی زندگی می‌کنه.

توضیح: جک ادعایی بیان کرد که باید اثبات شود. نیک درخواست مدرک کرد، ولی جک بار اثبات را روی دوش نیک نهاد. چون نیک نمی‌توانست ادعای ابطال‌ناپذیر (unfalsifiable claim) جک را رد کند، جک خود را پیروز بحث اعلام کرد. کار او مغالطه‌آمیز است.

مثال ۲:

آدری: من یه انسانم. من یه سایبورگ از آینده نیستم که برای نابودی بشر به گذشته سفر کرده. فرد: ثابت کن انسانی! سایبورگ‌ها اگه خون زیادی از دست بدن غش نمی‌کنن. بیا این چاقو رو بگیر و باهش دستتو ببر.

آدری: فردی، برو بخواب. در ضمن دیگه حق نداری قبل از خواب برنامه‌های کانال SYFY رو تماشا کنی! **توضیح:** آدری ادعایی بدیهی و بر اساس معرفت عام بیان کرد و به احتمال به خاطر سوءظن فردی مجبور به بیان آن شد. فرد از آدری درخواست کرد ادعایش را ثابت کند، در حالی که وظیفه‌ی اوست تا اعتراضش به حقیقتی بدیهی را توجیه کند.

استثنا: تشخیص این‌که بار اثبات بر دوش چه کسی است، همیشه کار راحتی نیست، حداقل نه به اندازه‌ی مثال‌های بالا. اغلب خود این مسأله به بحثی طولانی می‌انجامد.

راهنمایی: اگر ممکن است، استدلال‌تان را با مدرک بیان کنید، حتی اگر بار اثبات بر دوش شما نیست. تنها شرایطی که در آن توصیه نمی‌شود چنین کاری انجام دهید، شرایطی است که در آن ادعا یا اتهام مطرح شده آن‌قدر مضحک و بی‌ربط است که جدی گرفتن آن به هر نحوی باعث اعتبار بخشیدن به آن می‌شود.

منابع:

Bunnin, N., & Yu, J. (2008). *The Blackwell Dictionary of Western Philosophy*. John Wiley & Sons.

مغالطه‌ی تفسیر منفعت‌طلبانه (Shoehorning) | مغالطه به زبان آدمیزاد (۱۹۹)

تعریف: مغالطه‌ی تفسیر منفعت‌طلبانه موقعی اتفاق می‌افتد که شخصی بحث داغ روز را هرطور شده به عقاید و منافع شخصی، سیاسی یا مذهبی خودش ربط دهد. بیش‌تر مردم اطلاع ندارند که چقدر راحت می‌توان پس از وقوع اتفاقی بزرگ از آن برای تأکید بر عقاید شخصی مثل پیش‌گویی‌های کتاب مقدس، پیش‌گویی‌های ذهنی (psychic)، طالع‌بینی، فال قهوه، فال چینی و... استفاده کرد.

معادل انگلیسی: Shoehorning

شکل منطقی:

گفته می‌شود که بحث داغ روز X به اجندای Y (Agenda) ارتباط دارد.
اجندای Y هیچ ارتباط منطقی‌ای به بحث داغ روز X ندارد.

مثال ۱:

این مثال از واژه‌نامه‌ی شکاکان (Skeptic's Dictionary) برگرفته شده است
(<http://www.skeptdic.com/shoehorning.html>)

پس از حمله‌ی تروریستی به برج‌های دوقلو و پنتاگون در ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، جری فالول (Jerry Falwell) و پت رابرتسون (Pat Robertson)، دو مبلغ مسیحی بنیادگرا این حمله‌ی تروریستی را به عقاید خودشان ربط دادند. آن‌ها ادعا کردند «گروه‌های لیبرال و مدافعان آزادی‌های مدنی، فمینیست‌ها، هم‌جنس‌گرایان و حامیان سقط جنین در وقوع این حمله مقصر هستند، چون اعمال آن‌ها خشم خدا را نسبت به آمریکا برانگیخت». طبق گفته‌ی فالول، خدا اجازه داد «دشمنان آمریکا... بلایی را که حق‌مان بود سرمان بیاورند». رابرتسون موافقت کرد. فالول گفت: «اتحادیه‌ی آزادی‌های مدنی آمریکا باید این اتفاق را گردن بگیرد». رابرتسون با این بیانیه نیز موافقت کرد. فالول گفت دادگاه‌های فدرال نیز مقصر هستند، چون «دائماً تلاش می‌کردند حضور خدا را در حوزه‌ی قضایی کم‌رنگ کنند». همچنین «حامیان سقط جنین نیز باید تقصیر را گردن بگیرند، چون خدا تاب و تحمل تمسخر شدن را ندارد».

توضیح: از این مثال باید مشخص باشد که فالول و رابرتسون چطور با توسل به مغالطه‌ی تفسیر منفعت‌طلبانه سعی کردند از حادثه‌ی یازده سپتامبر به نفع خود و مواضع‌شان استفاده کنند.

مثال ۲: هزاران سال است که مردم برای درک کردن اتفاقات روزگارشان به متن کتاب مقدس مراجعه می‌کنند. بدون شک طی قرن‌های متمادی در نتیجه‌ی تفسیر منفعت‌طلبانه آیه‌هایی به منزله‌ی پیش‌گویی اتفاقاتی رایج با ماهیت مشابه مورد استفاده قرار گرفته‌اند. برای مثال می‌توان به فاجعه‌ی لکه‌ی نفتی خلیج مکزیک در سال

۲۰۱۰ اشاره کرد. عده‌ای ادعا کردند که در باب هشتم، آیه‌ی هشتم تا یازدهم کتاب مکاشفات این فاجعه‌ی زیست‌محیطی پیش‌بینی شده بود:

«و فرشته‌ی دوم بنواخت که ناگاه مثال کوهی بزرگ به آتش افروخته شده به دریا افکنده شد و ثلث دریا خون گردید و ثلث مخلوقات دریایی که جان داشتند بمردند و ثلث کشتی‌ها تباه گردید... و ثلث آب‌ها به افسنتین مبدل گشت و مردمان بسیار از آب‌هایی که تلخ شده بود مردند.»

کتاب مقدس تقریباً ۳۱۰۰۰ آیه دارد و از بین‌شان می‌توان حداقل یک آیه پیدا کرد که به هر موقعیتی در دنیای مدرن قابل تعمیم باشد. حالا ۲۰۰۰ سال سابقه‌ی تاریخی را هم به معادله اضافه کنید. به احتمال دیگر «پیش‌گویی‌های به‌واقعیت پیوسته» چندان عجیب به نظر نمی‌رسند.

استثناء: تلاش برای توضیح دادن اتفاقات با استفاده از منطق ممکن است گاهی با منافع سیاسی یا دینی شما هم‌سو باشد. در چنین شرایطی مغالطه‌ای در کار نیست.

حقیقت جالب: دقت کرده‌اید وبسایت‌هایی که به تئوری توطئه‌های دیوانه‌ور اختصاص دارند، همیشه طراحی افتضاحی دارند؟ طبق *قانون هیگ (Haig's Law)*: «میزان افتضاح بودن طراحی وبسایت با جنون طراح/ تولیدکننده‌ی محتوایش رابطه‌ی مستقیم دارد.»

منابع:

shoehorning - The Skeptic's Dictionary - Skepdic.com. (n.d.). Retrieved from <http://www.skepdic.com/shoehorning.html>

مغالطه‌ی شیب لغزنده (Slippery Slope) | مغالطه به زبان آدمیزاد (۲۰۰)

تعریف: مغالطه‌ی شیب لغزنده موقعی اتفاق می‌افتد که شخصی ادعا کند اتفاقی کوچک و به ظاهر بی‌اهمیت طی فرایندی زنجیره‌وار به اتفاقی به مراتب بزرگ‌تر و مهم‌تر منجر خواهد شد و آن اتفاق نیز پیش‌زمینه‌ی اتفاقی بزرگ‌تر خواهد بود و همه‌ی این اتفاقات منجر به اتفاق نهایی تکان‌دهنده‌ای خواهند شد. در این فرایند، ارتباط بین هر اتفاق به مرور سست‌تر و غیرمحتمل‌تر می‌شود. معمولاً اتفاقات بسیاری در این مغالطه دخیل هستند، اما فقط حضور دو تای آن‌ها الزامی است: این دو اتفاق عموماً با عبارت «بعدش یهو می‌بینی...» و مشتقات آن به یکدیگر مرتبط می‌شوند.

معادل انگلیسی: Slippery Slope

معادل‌های جایگزین: فرایابی پوچ، مغالطه‌ی شیب لغزان، لبه‌ی باریک، دماغ شتر، مغالطه‌ی دومینو، از گاه کوه ساختن

شکل منطقی:

اگر A، در نتیجه B، سپس C... و در نهایت Z

مثال ۱:

ما نمی‌تونیم اجازه بدیم بچه‌مون از کمد بیاد بیرون، چون تا بیاد بیرون می‌خواد بره تو خونه پرسه بزنه. اگه تو خونه پرسه بزنه، اون وقت هوس می‌کنه بره بیرون تو محله پرسه بزنه. اگه بره تو محله پرسه بزنه، ممکنه یه بچه‌دزد با و ن‌اش بیاد بدزدتش و به یه سری سوءاستفاده‌گر جنسی تو یه کشور دیگه بفروشتش. برای همین بهتره تو کمد نگهش داریم.

توضیح: در این مثال در ابتدا رابطه‌ی بین علت و معلول معقول است. بله، اگر به یک کودک اجازه دهید از اتاقش بیرون بیاید، به احتمال بدش نمی‌آید در خانه هم بچرخد. احتمال آن ۹۵٪ است.^۱ بله، اگر در محیط خانه بچرخد، شاید دلش بخواهد اجازه‌ی بیرون رفتن هم داشته باشد، ولی نه لزوماً «پرسه زدن در محله»، ولی اجازه دهید احتمالش را ۱۰٪ در نظر بگیریم. از اینجا به بعد حدسیات به شدت غیرمحتمل می‌شوند. احتمال دزدیده شدن او توسط بچه‌دزد (۰,۰۵٪) در یک ون (۳۵٪) برای فروختن او به سوءاستفاده‌گران جنسی (۰,۰۷٪) در کشوری دیگر (۴۰٪) تقریباً صفر است. اگر بخواهیم به زبان ریاضیات بیانش کنیم، احتمال وقوع آن یک در بیست و پنج میلیون است.

^۱ منبع این ارقام حدس و گمان خود من است... این مثال قرار نیست پژوهشی دقیق در باب احتمال دزدیده شدن کودکان باشد؛ هدف صرفاً به تصویر کشیدن احتمالات و کارکرد آن‌ها در این مغالطه است.

اگر بحث اخلاقیات و قانون را کنار بگذاریم، آیا حبس کردن کودک در کمدر بر اساس چنین احتمالات ناچیزی ارزشش را دارد؟

مثال ۲:

اگر بپذیری که داستان آدم و حوا تمثیلی بود، خواه ناخواه به این نتیجه می‌رسی که بیش‌تر داستان‌های عهد عتیق نیز تمثیلی هستند. وقتی به این نتیجه برسی، داستان‌های عیسی مسیح در عهد جدید نیز چندان حقیقی به نظر نخواهند رسید و این باعث می‌شود فرض را بر این بگیری که رستاخیز عیسی «روحانی» بود. وقتی به این باور برسی، دیگر مسیحی نخواهی بود، بلکه به ملحدی کثیف تبدیل می‌شوی که اخلاقیات سرش نمی‌شود و با حیوانات طویله رابطه‌ی جنسی برقرار می‌کند. پس بهتر است باور کنی که داستان آدم و حوا همان‌طور که در کتاب مقدس توصیف شده اتفاق افتاده، پیش از این که جمله‌ی «چه مرغ لذیذی به نظر می‌رسد» در ذهنش معنای جدیدی پیدا کند.

توضیح: پذیرفتن تمثیلی بودن داستان آدم و حوا تقریباً هیچ‌وقت (متأسفم که نمی‌توانم با اطمینان خاطر «تقریباً» را به کار نبرم) به جماع با حیوانات منتهی نمی‌شود.

استثنا: وقتی زنجیره‌ای از اتفاقات رابطه‌ی علی معلولی انکارناپذیری داشته باشد، مثل روابط ریاضی، منطقی یا فیزیکی، مغالطه‌ای در کار نیست.

راهنمایی: تصور «روز بد داشتن» نمونه‌ای از این مغالطه است. فرض کنید یک روز صبح از خواب بیدار شده‌اید و می‌بینید که قهوه تمام شده است. از این اتفاق ساده به شکلی مغالطه‌آمیز نتیجه می‌گیرید که قرار است کل روز بد اخلاق باشید، سر کار دیر برسید، کارتان عقب بیفتد، مجبور شوید چند ساعت بیش‌تر در محل کار بمانید، فرصت شام خوردن با خانواده را از دست بدهید، به این خاطر در فضای خانه تنش ایجاد شود و... این تصورات در صورتی به واقعیت تبدیل می‌شوند که خودتان به واقعیت تبدیل‌شان کنید. وقتی سرحال نیستید، کل روز را از نظر می‌گذرانید، اتفاقات خوب را نادیده می‌گیرید و اتفاقات بد را زیر ذره‌بین قرار می‌دهید، تا آخر شب می‌توانید به خودتان اطمینان خاطر دهید که از همان اول می‌دانستید قرار است روز بدی را پشت سر بگذارید.

اجازه ندهید چنین اتفاقی بیفتد.

منابع:

Walton, D. N. (1992). *Slippery Slope Arguments*. Clarendon Press.

مغالطه‌ی استدلال یک‌طرفه (Special Pleading) | مغالطه به زبان آدمیزاد (۲۰۱)

تعریف: مغالطه‌ی استدلال یک‌طرفه موقعی اتفاق می‌افتد که شخصی با معیارها، اصول و/یا قوانینی خاص اشخاص یا موقعیت‌هایی را قضاوت کند، ولی طوری رفتار کند که گویی خودش یا موقعیت‌های موردعلاقه‌ی خودش شامل حال این معیارها نشوند یا به عبارت ساده‌تر به دلخواه خودش استثناء قائل شود و برای این کار دلیل کافی نداشته باشد. استدلال یک‌طرفه اغلب نتیجه‌ی باورهای عاطفی قوی است که با عقل و منطق هم‌سو نیستند.

معادل انگلیسی: Special Pleading

شکل منطقی:

اگر X در نتیجه Y، ولی نه در مواقعی که به موضع من آسیب می‌زند.

مثال ۱:

بله، به نظر من همه‌ی راننده‌های مست باید برن زندان، ولی جناب قاضی، ایشون پسر منه! پسر من آدم خوبی‌ه؛
یه بار تو عمرش ناخواسته اشتباهی مرتکب شده!

توضیح: به اعتقاد مادر همه‌ی کسانی که در حالت مستی رانندگی می‌کنند باید زندانی شوند، ولی به خاطر وابستگی عاطفی‌اش به پسرش به شکلی مغالطه‌آمیز استدلال می‌کند که این قانون نباید شامل حال او شود؛ صرفاً چون او «پسر خوبی است که اشتباهی مرتکب شده». این دلیل برای استثناء قائل شدن برای او در اجرای قانون کافی نیست.

مثال ۲:

خرافات باور یا عملی است که ریشه در نادانی، ترس از ناشناخته‌ها، باور به جادو یا بخت یا درک نادرست از قوانین علیت دارد. ولی طالع‌بینی در این زمینه استثناء به شمار می‌آید.

توضیح: می‌گویند چیزی که در نظر عده‌ای خرافات است، در نظر عده‌ای دیگر باور قلبی است. گوینده برای خرافات معیاری تعیین کرده که شامل طالع‌بینی هم می‌شود. با این حال، با این که گوینده معیاری تعیین کرده که خرافات را در همه‌ی ابعاد شناسایی و مردود اعلام می‌کند، دوست ندارد خرافات مورد علاقه‌ی خودش (یعنی طالع‌بینی) طبق این معیار مورد قضاوت قرار گیرد.

استثناء: «دلیل کافی داشتن» مفهومی ذهنی (subjective) است و می‌توان درباره‌ی آن بحث کرد.

راهنمایی: اگر کسی شما را به استفاده از استدلال یک طرفه متهم کرد، برای سنجیدن اتهام‌شان وقت بگذارید. وقتی دیگران مرتکب این مغالطه شوند، تشخیص‌اش کار راحتی است، ولی وقتی خودتان مرتکب آن شوید، تشخیص آن به مراتب سخت‌تر است.

منابع:

Walton, D. (1999). *One-Sided Arguments: A Dialectical Analysis of Bias*. SUNY Press.

تعریف: مغالطه‌ی چرخش اطلاعات موقعی اتفاق می‌افتد که شخصی اطلاعات را به شکلی فریب‌آمیز به مخاطب عرضه کند، طوری که مخاطب تفسیر موردنظر او را از این اطلاعات داشته باشد، نه آن واقعیتی که اطلاعات سعی در انتقالش دارد.

معادل انگلیسی: Spin Doctoring

معادل‌های جایگزین: چرخش خبری، توجیه‌گری

شکل منطقی:

X نمایانگر واقعیت است.

اطلاعات به نحوی ارائه شده‌اند که به نظر می‌رسد Y نمایانگر واقعیت باشد.

مثال ۱:

سناتور الیزابت وارن (Elizabeth Warren) اخیراً مورد حمله‌ی رسانه‌ها قرار گرفت، چون به‌ظاهر حقوق کارمندان مرد او از حقوق کارمندان زن او به‌مراتب بیش‌تر است. حقوق نابرابر زنان و مردان مسأله‌ای است که وارن بارها در سخنرانی‌هایش از آن انتقاد کرده بود. حقیقت همین است (کارمندان مرد او حقوق بیش‌تری از کارمندان زن او می‌گیرند)، ولی در بسیاری از بررسی‌های انجام‌شده داده‌های مربوطه نادیده گرفته شده‌اند. مثلاً یکی از این داده‌های مهم این بود که آیا کارمندان زنی که دستمزد کم‌تر می‌گیرند، کاری با ارزش و زمان یکسان با کار کارمندان مرد انجام می‌دهند؟^۱ برخی از رسانه‌های محافظه‌کار که این ماجرا را گزارش دادند، برای رعایت انصاف از این مثال استفاده کردند تا نشان دهند این ماجرا به آمار و ارقام محدود نمی‌شود و باید جنبه‌های دیگرش را نیز در نظر گرفت.

مثال ۲:

سیمون: مشخصه که خدا با هم‌جنس‌گرایی مخالفه. در باب بیستم، آیه‌ی سیزدهم کتاب سفر لایان گفته شده که: «و اگر مردی با مردی مثل یک زن بخوابد هر دو فجور کرده‌اند. هر دو ایشان البته کشته شوند. خون ایشان بر خود ایشان است.»

¹ . Elizabeth Warren Pays Female Staffers Less Than Their Male Counterparts? (2017, April 6). Retrieved April 13, 2017, from <http://www.snopes.com/elizabeth-warren-staff-pay/>

برت: تو متوجه نیستی. این آیه قبل از ظهور عیسی مسیح نازل شد. بعد از ظهور عیسی دل خدا با هم جنس‌گرایی صاف شد. تازه، این دستوری بود که به گروهی خاص از مردم در یه دوره‌ی زمانی خاص صادر شد.

توضیح: در اغلب موارد، تصویری که مردم از خدا دارند، متأثر از ارزش‌های اخلاقی خودشان است و این خدا نیست که ارزش‌هایش را به آن‌ها تحمیل می‌کند. هر بار که تغییر فرهنگی اتفاق می‌افتد، تفسیر مردم از آیه‌های کتاب مقدس نیز هماهنگ با آن تغییر می‌کند. برای نمونه این تغییر را می‌توان در تغییر دیدگاه مسیحیان نسبت به هم‌جنس‌گرایی در طول زمان مشاهده کرد. برت شاید واقعاً به حرفی که می‌زند اعتقاد داشته باشد، ولی به احتمال زیاد حرفش ناشی از چرخش اطلاعات شخص یا تشکیلاتی دیگر است.

استثنا: در بعضی موقعیت‌ها حقیقت عینی در کار نیست و می‌توان به اطلاعات از چند جنبه‌ی مختلف نگاه کرد. ضرب‌المثل «نیمه‌ی پر/خالی لیوان» توصیف‌گر چنین موقعیت‌هایی است.

راهنمایی: تعصبات و سوگیری‌های منابع خبری و اطلاعات‌دهی را مدنظر داشته باشید. این آگاهی در تشخیص چرخش اطلاعات به شما کمک می‌کند.

منابع:

مغالطه‌ای رایج در اینترنت. منبع علمی برای آن یافت نشد.

مغالطه‌ی روحانی (Spiritual Fallacy) | مغالطه به زبان آدمیزاد (۲۰۳)

تعریف: مغالطه‌ی روحانی موقعی اتفاق می‌افتد که شخصی ادعا کند منظور از فلان سخن نه معنای تحت‌اللفظی آن، بلکه معنای روحانی آن است. هدف از چنین ادعایی توضیح دادن یا توجیه کردن سخن یا استدلالی است که در معنای تحت‌اللفظی‌اش قابل توضیح دادن نیست.

معادل انگلیسی: Spiritual Fallacy

معادل‌های جایگزین: بهانه‌ی روحانی، مغالطه‌ی معنوی

شکل منطقی:

X منطقی به نظر نمی‌رسد، در نتیجه معنای «روحانی» **X** مدنظر بود.

مثال ۱:

کتاب مقدس کتابی تاریخی یا علمی نیست، ولی همه‌ی داستان‌هایی که در آن تعریف شده‌اند بیان‌گر حقیقت روحانی هستند.

توضیح: ما نمی‌توانیم عبارت «حقیقت روحانی» را تعریف یا اثبات کنیم، بنابراین هر چیزی می‌تواند حقیقت روحانی باشد.

مثال ۲:

هارولد کمپینگ (Harold Camping)، واعظی که پیش‌بینی کرد آخرالزمان در سال ۲۰۱۱ اتفاق می‌افتد، بیان کرد که آخرالزمان اتفاق افتاد، ولی این آخرالزمان «روحانی» بود. البته هیچ راهی برای اثبات این ادعا وجود ندارد.

توضیح: جایز نیست از لفظ «روحانی» همچون ابزاری برای لاپوشانی تناقضی واضح استفاده کنیم.

استثناء: اگر لفظ «روحانی» به طور مستقیم در توصیف چیزی به کار رفته باشد، نمی‌توان آن را مغالطه به حساب آورد.

مثال: «و از یک آب روحانی می‌نوشیدند؛ زیرا از صخره‌ای روحانی که ایشان را دنبال می‌کرد می‌نوشیدند و آن صخره مسیح بود.» (رساله‌ی اول پوئس رسول به قرن‌تیان، باب دهم، آیه‌ی چهارم)

راهنمایی: دفعه‌ی بعد که پلیس به خاطر سرعت غیرمجاز به شما دستور توقف داد، به او بگویید سرعت غیرمجازتان جنبه‌ی «روحانی» داشت. ببینید آیا این بهانه جواب می‌دهد یا نه.

منابع:

این مغالطه را خود بو بنت ابداع کرده است.

مغالطه‌ی پوشش رسانه‌ای (Spotlight Fallacy) | مغالطه به زبان آدمیزاد (۲۰۴)

تعریف: مغالطه‌ی پوشش رسانه‌ای موقعی اتفاق می‌افتد که شخصی تصور کند پوشش رسانه‌ای از دسته‌بندی یا طبقه‌بندی خاصی نمایانگر واقعیت‌های کل آن دسته‌بندی و طبقه‌بندی است.

معادل انگلیسی: Spotlight Fallacy

شکل منطقی:

پوشش رسانه‌ای X بسیاری قوی بوده است. رسانه‌ها آن را Y توصیف کرده‌اند.
بنابراین X را می‌توان Y در نظر گرفت.

مثال ۱:

به نظر می‌رسد ما دائم در حال شنیدن اخبار مربوط به جرم و جنایت در سطح شهر هستیم. آمریکا کشور خطرناکی است.

توضیح: کار رسانه‌ها گزارش دادن حوادثی است که به‌نحوی توجه آدم را جلب می‌کنند. جرم و جنایت هم یکی از این موارد است. رسانه عدم وقوع جرم و جنایت را گزارش نمی‌دهد. نتیجه‌گیری درباره‌ی خطرناک بودن آمریکا از گزارش‌های رسانه ناشی از تفکر مغالطه‌آمیز است.

مثال ۲:

اخیراً در شبکه‌های معتبر به گزارش‌های زیادی درباره‌ی معجزات برخورد کردم. اون روز تو اخبار شنیدم یه نفر که پاهاش مشکل داشت و نمی‌تونست درست راه بره، به درگاه پاپی که اخیراً فوت کرده بود دعا کرد و حالا مشکل راه رفتنش حل شده! هر جا رو نگاه می‌کنی اثر معجزه رو می‌بینی!

توضیح: مردم عاشق داستان‌های امیدبخش و معجزه‌آسا هستند. شما هیچ‌وقت جایی داستان کسی را نمی‌شنوید که دعا کرد شفا پیدا کند و بعد مرد. چنین داستان‌هایی توجه مردم را جلب نمی‌کنند و باعث فروش روزنامه‌ها نمی‌شوند. در نتیجه مغالطه‌ی پوشش رسانه‌ای باعث می‌شود به اشتباه فکر کنیم در موارد نادری که اتفاقی جالب توجه افتاده (به احتمال زیاد به خاطر نوسانات عادی و ضروری آماری)، این اتفاق نادر عادی و رایج است. چنین تفکری مغالطه‌آمیز است.

استثنا: پوشش رسانه‌ای کامل از یک اتفاق کوچک و قابل‌مدیریت از جانب یک نهاد رسانه‌ای بی‌طرف شاید نمایانگر دقتی از واقعیت‌های آن اتفاق باشد.

راهنما: منابعی را که از آن‌ها اخبار روزمره را دنبال می‌کنید، با دقت انتخاب کنید.

منابع:

Tanner, K. (2013). Common Nonsense Based on Faulty Appeals. In *Common Sense* (pp. 31–43). Apress. https://doi.org/10.1007/978-1-4302-4153-9_3

مغالطه‌ی حکم بر اساس نوآیینی (Statement of Conversion) | مغالطه به زبان آدمیزاد (۲۰۵)

تعریف: مغالطه‌ی حکم بر اساس نوآیینی موقعی اتفاق می‌افتد که شخصی تصور کند نظر جدید خودش یا شخصی که تغییر نظر داده صادق است، بدون این‌که از دلیل و مدرک پس آن تغییر نظر و صدق آن ادعا آگاه باشد.

معادل انگلیسی: Statement of Conversion

شکل منطقی:

من قبلاً به X باور داشتم.

بنابراین X غلط است.

مثال ۱:

من قبلاً مسیحی بودم. ولی الان خیلی آگاهیم بیش‌تره.

توضیح: تنها چیزی که از این مثال دستگیرمان می‌شود عوض شدن نظر گوینده است. از دلیل آن آگاه نیستیم. پذیرفتن این سخن به منزله‌ی مدرکی ضد مسیحیت مغالطه‌آمیز است.

مثال ۲:

یه زمانی بود که من به چیزی اعتقاد نداشتم. ولی نور ایمان به من تابید و من عیسی مسیح رو به مثابه منجی خودم پذیرفتم!

توضیح: تنها چیزی که از این مثال دستگیرمان می‌شود عوض شدن نظر گوینده است. از دلیل آن آگاه نیستیم. پذیرفتن این سخن به مثابه مدرکی در راستای پذیرفتن مسیحیت مغالطه‌آمیز است.

استثناء: اگر شخص استدلال‌کننده قصد داشته باشد به تفاوت پیش‌زمینه‌های نظرش قبل و بعد از عوض شدن آن اشاره کند، مغالطه‌ای اتفاق نمی‌افتد.

مثال:

من قبلاً فکر می‌کردم زمین صافه. بعد ایلان ماسک تو یکی از سفینه‌هاش منو برد به یه ایستگاه فضایی. حالا من دیگه به صافی زمین باور ندارم و باورم نمی‌شه چه آدم احمقی بودم که به جای گوش دادن به حرف ناسا، می‌شستم پای ویدئوهای یاروهای ۴۰ ساله که هنوز توی زیرزمین خونه‌ی مادر پدرشون زندگی می‌کردن.

راهنمایی: یادتان باشد که تفسیر مردم از تجربیات‌شان را با خود تجربه اشتباه نگیرید. کسانی که به بازدید آدم فضایی‌ها از زمین باور نداشتند و پس از این‌که «آدم فضایی‌ها در عالم خواب با آن‌ها ارتباط برقرار کردند» نظرشان عوض شد، مشخصاً در درک تجربه‌یشان دچار سوءتفاهم شده‌اند.

منابع:

مغالطه‌ای رایج در اینترنت. منبع علمی برای آن یافت نشد.

مغالطه‌ی کلیشه‌سازی (Stereotyping) | مغالطه به زبان آدمیزاد (۲۰۶)

تعریف: مغالطه‌ی کلیشه‌سازی به باورهای کلی‌ای اشاره دارد که با استفاده از آن‌ها انسان‌ها، اشیاء و حوادث را دسته‌بندی می‌کنیم و فرض را بر این می‌گیریم که این باورها تعمیم‌های صحیحی درباره‌ی همه‌ی اعضاء آن دسته و گروه هستند.

معادل انگلیسی: Stereotyping

شکل منطقی:

همه‌ی Xها از ویژگی Y برخوردارند (این توصیف است، نه واقعیت)
Z یک X است.

بنابراین Z از ویژگی Y برخوردار است.

مثال ۱:

فرانسوی‌ها توی بوسیدن مهارت دارن. جولی فرانسویه. باید باهاش برم بیرون!

توضیح: «فرانسوی‌ها توی بوسیدن مهارت دارن» نمونه‌ای از کلیشه‌سازی است و باور داشتن به آن مغالطه‌آمیز است. شاید بعضی از فرانسوی‌ها یا حتی بیش‌ترشان در بوسیدن فوق‌العاده باشند، ولی نمی‌توانیم بدون دلایل معتبر و آمارگیری (که البته در این زمینه‌ی خاص بسیار سخت است) صدق این پیش‌فرض را بپذیریم.

مثال ۲:

ملحدان فاقد ارزش‌های اخلاقی هستند.

توضیح: این گفته استدلال نیست، صرفاً بیانیه است؛ تازه آن هم بیانیه‌ای بی‌پایه‌و‌اساس. کلیشه‌سازی‌هایی از این قبیل به طور عموم ریشه در تعصب، نادانی، حسادت یا حتی نفرت دارند.

استثنا: با استفاده از داده‌های آماری می‌توان پی برد که کدام ویژگی در یک گروه از گروه‌های دیگر رایج‌تر است. در چنین شرایطی احتمال این‌که یکی از اعضاء آن گروه نیز آن ویژگی را داشته باشد بالاتر می‌رود، ولی هیچ‌گاه نمی‌توان فرض را بر این گرفت که تک‌تک اعضاء گروه این ویژگی را دارند.

راهنمایی: یادتان باشد؛ انسان‌ها پیش از این‌که عضوی از یک گروه یا دار و دسته باشند، یک شخص هستند و هویت خودشان را دارند.

منابع:

MAC, M. J. T., PhD, CSAC. (2006). *Critical Thinking for Addiction Professionals*. Springer Publishing Company.

مغالطه‌ی مفهوم ربوده‌شده (Stolen Concept Fallacy) | مغالطه به زبان آدمیزاد (۲۰۰۷)

تعریف: مغالطه‌ی مفهوم ربوده‌شده موقعی اتفاق می‌افتد که شخصی با توسل به یک موضوع و حقیقت آن سعی کند اشتباه بودن آن را نشان دهد.

معادل انگلیسی: Stolen Concept Fallacy

شکل منطقی:

شخص ۱ سعی دارد اشتباه بودن X را ثابت کند.

X برای ثابت کردن اشتباه بودن X لازم است.

مثال ۱:

عقل و منطق همیشه قابل‌اتکا نیستن، برای همین درست نیست برای پیدا کردن حقیقت بهشون متکی باشیم.
توضیح: در این مثال گوینده با توسل به منطق سعی دارد اعتبار داشتن منطق را رد کند و این کار از لحاظ منطقی غیرمنطقی است.

مثال ۲:

ما نمی‌تونیم به علم اعتماد کنیم. علم یه توطئه‌ی بزرگ برای مخفی نگه داشتن حقیقت کتاب مقدس و داستان آفرینشه. من توی موزه‌ی آفرینش فسیل دایناسورها و انسان‌ها رو کنار هم دیدم و این نشون می‌ده علم چقدر در اشتباهه!

توضیح: زمین‌شناسی شاخه‌ای از علم است. استفاده از علم (بررسی فسیل‌ها که به علم زمین‌شناسی مربوط می‌شود) برای رد کردن علم کاری پوچ، متناقض و در نتیجه مغالطه‌آمیز است.
استثناء: طنز (irony) یا کنایه‌ی عمدی و هدفمند.

حقیقت جالب: مغالطه‌ی عدم وجود مغالطه (*The Nofallacious Fallacy*) به باور کسانی اشاره دارد که اعتقاد دارند مغالطه‌ها وجود ندارند (بله، چنین مغالطه‌ای واقعاً وجود دارد!).

منابع:

Peikoff, L. (1993). *Objectivism: The Philosophy of Ayn Rand*. Penguin.

مغالطه‌ی مرد پوشالی (Strawman Fallacy) | مغالطه به زبان آدمیزاد (۲۰۸)

تعریف: مغالطه‌ی مرد پوشالی موقعی اتفاق می‌افتد که شخصی به جای پاسخ دادن به استدلال یا موضع واقعی طرف بحث، به معادل تحریف‌شده، بزرگنمایی‌شده یا سوءبرداشت‌شده از آن استدلال یا موضع پاسخ دهد.

معادل انگلیسی: Strawman Fallacy

معادل‌های جایگزین: مغالطه‌ی حمله به مرد پوشالی، مغالطه‌ی پهلوان‌پنبه

شکل منطقی:

شخص ۱ ادعای Y را مطرح می‌کند.

شخص ۲ ادعای شخص ۱ را به شکلی تحریف‌شده بازگو می‌کند.

شخص ۲ به معادل تحریف‌شده‌ی ادعا حمله می‌کند.

بنابراین ادعای Y کاذب است.

مثال ۱:

تد: فرگشت [تکامل] زیستی هم یه نظریه‌ست، هم یه واقعیت (fact).

ادوین: مسخره‌ست! تو از کجا می‌تونی مطمئن باشی که ما از لجن کف حوض تکامل پیدا کردیم!

تد: شما حرف منو خیلی بد برداشت کردی. من ادعا نکردم ما از لجن کف حوض تکامل پیدا کردیم. برخلاف ریاضیات و منطق، پایه‌ی علم شواهد تجربیه. بنابراین برای این که چیزی «واقعیت علمی» محسوب بشه، باید به طور تجربی ثابت شده باشه. شواهد تجربی که نشون می‌دن نظریه‌ی فرگشت حقیقت داره از این مقوله‌ن.

توضیح: ادوین به دو شکل این استدلال را تحریف کرده است. (۱) فرض را بر این گرفته که ما از لجن کف حوض تکامل پیدا کرده‌ایم (حالا لجن کف حوض چیست، خدا می‌داند) (۲) فرض را بر این گرفته که «واقعیت» با «قطعیت داشتن» یکسان است.

مثال ۲:

زیده: نظرت درباره‌ی خدای مسیحیان چیه؟

مایک: من به هیچ خدایی اعتقاد ندارم، از جمله خدای مسیحیان.

زیده: پس به نظر تو ما به طور تصادفی آفریده شدیم، طبیعت شانس‌ی این‌قدر ساختار منظمی پیدا کرده و کائنات خودش خودشو خلق کرد؟

توضیح: مایک ادعا کرد که به هیچ خدایی اعتقاد ندارد. از این گفته می‌توانیم دو چیز را استنباط کنیم: (۱) او خدا‌باور نیست (۲) او مسیحی، کاتولیک و یهودی معتقد نیست (و به طور کلی هر دینی که مستلزم اعتقاد به خدا

است). ولی از این گفته نمی‌توان استنباط کرد که همه‌ی ما تصادفی وارد دنیا شدیم، طبیعت بر اساس صدفه به وجود آمده و کائنات خودش خودش را خلق کرده است. ممکن است مایک به این چیزها اعتقاد نداشته باشد. شاید او بین «تصادف» و «گزینه‌ی طبیعی تمایز قائل شود. شاید در نظر او مفهوم «طراحی» (design) مفهومی است که بر اساس ایده‌ی ذهنی ما از کائنات شکل گرفته است، شاید او بر اساس یافته‌های فیزیک مدرن توضیحی برای نحوه‌ی به وجود آمدن کائنات داشته باشد، یا شاید او به دلیل ماوراءالطبیعی دیگری برای آفرینش دنیا اعتقاد داشته باشد. نظر او هرچه که باشد، برداشت زبده از حرفش بسیار پرت بود.

استثناء: گاه طرف بحث دلش نمی‌خواهد معنای ضمنی موضع و استدلالش را واضح بیان کند، برای همین شاید اگر وانمود کنید که منظور او را بد برداشت کرده‌اید، طرف مجبور شود در راستای رفع کج‌فهمی شما منظور خودش را واضح‌تر بیان کند.

راهنمایی: سعی کنید به جای روی آوردن به *مغالطه‌ی مرد پوشالی*، به تکنیک متضاد آن یعنی *مرد پولادی (Steelmanning)* روی آورید. مرد پولادی تکنیک پرباری در بحث است و موقعی اتفاق می‌افتد که شخصی بهترین تفسیر ممکن را از استدلال طرف مقابلش و همچنین نیت او از استدلال کردن انجام می‌دهد. این تکنیک مانع از بحث‌های وقت‌تلف‌کن سر مسائل جزئی می‌شود و حاکی از احترام شخص به طرف مقابل و همچنین بحث منطقی است. به دیالوگی که در ادامه می‌آید توجه کنید:

جوهان: چپ‌گراها کاری کردن که بعید می‌دونم تو انتخابات بعدی به دموکرات‌ها رأی بدم.

سباستین: چرا؟

جوهان: به خاطر طرفداری از اعتراض‌ها و اغتشاش‌ها.

سباستین: پس اگه درست متوجه شده باشم، داری می‌گی که دموکرات‌ها به جای محکوم کردن اعتراض‌ها، از شون حمایت کردن و مشکل تو هم همینه؟

جوهان: آره، دقیقاً.

در اینجا سباستین می‌تواند دلیل اشتباه بودن استدلال جوهان (استدلال واقعی‌اش) را به او ثابت کند. جوهان هم به احتمال زیاد سباستین را بیش‌تر از قبل جدی خواهد گرفت، چون او با بازگو کردن دقیق استدلال جوهان نشان داد با او دشمنی ندارد.

منابع:

Hurley, P. J. (2011). *A Concise Introduction to Logic*. Cengage Learning.

مغالطه‌ی ارجحیت دادن طرز بیان به جوهر کلام (Style Over Substance) | مغالطه به زبان آدمیزاد
(۲۰۹)

تعریف: مغالطه‌ی ارجحیت دادن طرز بیان به جوهر کلام موقعی اتفاق می‌افتد که شخصی استدلالش را با زبان و طرز بیانی زیبا یا جلوه‌های بصری جذاب ارائه کند. همان‌طور که در ادامه ذکر شده، این مغالطه انواع مختلفی دارد، ولی قلب آن در این جمله خلاصه می‌شود: «اگر چیزی به دل می‌نشیند، پس باید درست باشد.»

معادل انگلیسی: Style Over Substance

معادل‌های جایگزین: توسل به شعارگویی [نوعی از آن]، تفکر کلیشه‌ای یا (کلیشه‌ی عقل‌زایل‌کن)، استدلال بر اساس شعر مقفا [نوعی از آن]، توسل به زبان شاعرانه [نوعی از آن]
شکل منطقی:

شخص ۱ ادعای Y را مطرح می‌کند.

ادعای Y جالب به نظر می‌رسد.

بنابراین ادعای Y صادق است.

مثال ۱:

کیفیت صندلی بستگی به ضعیف‌ترین قسمتش دارد.

توضیح: گاه زبان به شکلی به کار می‌رود که به جای توجه به معنای تحت‌اللفظی واژه‌ها باید به معنای مجازی‌شان توجه کرد (مثل مثال بالا). با این حال، گاهی حتی از زبان مجازی هم برای بیان استدلال استفاده می‌شود. بیان مثال بالا به این می‌ماند که کسی ادعا کند معیار ما برای بررسی کیفیت یک تیم کاری باید تنبل‌ترین عضو آن باشد. در اغلب موارد «ضعیف‌ترین عضو» یک گروه در پس‌زمینه محو می‌شود و هدایت تیم دست قوی‌ترین اعضاء آن می‌افتد.

مثال ۲:

این اسمش دین نیست؛ یه جور رابطه‌ی معنویه.

توضیح: «آهان... عجب، می‌فهمم چی می‌گی!» پاسخی رایج به کلیشه‌هایی است که ما را از تفکر نقادانه غافل می‌کنند و به جایش شعر و قافیه و آرایه‌های زبانی دیگر را جایگزینش می‌کنند. در واقع مثال بالا استدلال نیست؛ بلکه سخنی فاقد مدرک و برهان است که بر اساس درک نادرست گوینده از ارتباط عاطفی‌اش با زبان گفتار و اندیشه، حقیقت پنداشته شده است. گوینده برای رفع مغالطه‌آمیز بودن این سخن باید توضیح دهد که چرا فلان چیز دین نیست و منظورش از رابطه‌ی معنوی دقیقاً چیست.

اگر جمله‌ای در نظرتان دلنشین بود، لزوماً بدین معنا نیست که بیانگر حقیقت یا واقعیت است. **استثنا:** در صورتی که زبان زیبا یا خطابی در کنار دلیل و برهان مطرح شود، بسیار مفید است و طبعاً مغالطه‌آمیز نیست.

راهنمایی: یادتان باشد؛ در جواب هر سخن شاعرانه می‌توان سخن شاعرانه‌ی متضادی نیز بیان کرد. سخنان شاعرانه به‌ندرت استدلال قوی به شمار می‌آیند.

دگرگونی‌ها:

- مغالطه‌ی توسل به شعار (*argument by slogan*) موقعی اتفاق می‌افتد که یک شعار (جمله یا عبارت گیرا) صرفاً به خاطر گیرا بودن و این که به گوش آشنا می‌رسد، حقیقت در نظر گرفته شود. مثلاً: شعارهایی که پشت کامیون‌ها نوشته می‌شوند مثال خوبی از این مغالطه هستند: «سلطان غم مادر»، نه، همه‌ی مادرها شخصیتی غمگین یا غم‌خور ندارند و این به شخصیت خود زن بستگی دارد.

- مغالطه‌ی تفکر کلیشه‌ای (*cliché thinking*) موقعی اتفاق می‌افتد که شخصی بیانات کلیشه‌ای مثل «زیر سنگ هم که شده باید پیداش کنی» را بدون توجه به موقعیتی که در آن بیان شده‌اند حقیقت در نظر بگیرد، به‌خصوص اگر تحت‌اللفظی در نظر گرفته شوند.

- مغالطه‌ی توسل به زبان شاعرانه (*argument by poetic language fallacy*) موقعی اتفاق می‌افتد که برای صدق نتیجه‌ی استدلال، زبان شاعرانه جایگزین برهان و مدرک شود.

- مغالطه‌ی توسل به قافیه (*argument by rhyme*) موقعی اتفاق می‌افتد که شخصی با استفاده از قافیه موضوع‌اش را در قالبی دلنشین‌تر به مخاطب ارائه کند. از من نپرسید چرا، ولی این حقه واقعاً جواب می‌دهد. (در ناامیدی بسی امید است؛ پایان شب سیه سپید است). قافیه‌ها از قدرت متقاعدسازی فوق‌العاده‌ای برخوردارند، حتی در مواقعی که به طور فاحشی اشتباه هستند. بهترین راه برای مقابله با کلام مقفایی مغالطه‌آمیز، سخنی قافیه‌دار در مخالفت با آن است. مثل:

که داد؟ آن که خبر داد!

در جواب:

که کرد؟ آن که انکار کرد!

منابع:

مغالطه‌ای رایج در اینترنت. منبع علمی برای آن یافت نشد.

مغالطه‌ی ذهنی‌گرایی (Subjectivist Fallacy) | مغالطه به زبان آدمیزاد (۲۱۰)

تعریف: مغالطه‌ی نسبی‌گرایی موقعی اتفاق می‌افتد که شخصی ادعا کند فلان چیز برای شخص ۱ حقیقت دارد، ولی برای شخص ۲ حقیقت ندارد، در حالی که شواهد تجربی نشان می‌دهد آن چیز برای همه حقیقت دارد (یعنی حقیقت عینی یا objective است).

معادل انگلیسی: Subjectivist Fallacy

معادل‌های جایگزین: مغالطه‌ی نسبی‌گرایی

شکل منطقی:

شخص ۱ ادعا می‌کند که Y صادق است.

شخص ۲ ادعا می‌کند که Y برای بیش‌تر انسان‌ها صادق است، ولی نه برای همه (با این‌که شواهد تجربی خلاف آن را ثابت می‌کنند).

مثال ۱:

جین: سیگار کشیدن برای سلامتی مضره.

تری: سیگار برای سلامتی اکثر آدم‌ها مضره، ولی برای من نه.

توضیح: تری عزیز، سیگار کشیدن برای سلامتی همه مضر است؛ از جمله شخص شما.

مثال ۲:

جک: عذر می‌خواهم، ولی استدلال شما سرشار از تناقضه.

تد: تناقض فقط به ذهن مادی قابل‌تعمیمه. ذهن معنوی این چیزا سرش نمی‌شه.

توضیح: تد علاوه بر فراهم کردن نمونه‌ای درجه‌یک از مغالطه‌ی ذهنی‌گرایی، نشان می‌دهد وقتی دکان عقل و منطق تعطیل شود چه حرف‌هایی که از دهان آدم بیرون نمی‌آید.

استثناء: حقیقت داشتن یا نداشتن بعضی چیزها واقعاً به شخصی که درگیر موقعیت است، بستگی دارد.

مثال:

شاید تو از پاستیل بدت بیاد، ولی من عاشق‌شم. وقتی پاستیلو می‌ذاری تو دهن‌ت و لای دندونات نرمی‌شو امتحان می‌کنی و بعد با یه گاز محکم شیرینی‌شو تو دهن‌ت پخش می‌کنی، شده حتی برای یک لحظه، انگار بهشت زیر پاته.

راهنمایی: هر وقت دلتان گرفت، پاستیل بخورید.

منابع:

Peacocke, C. (2005). *The Realm of Reason*. Clarendon Press.

مغالطه‌ی توضیح امر غیرممکن (Subverted Support) | مغالطه به زبان آدمیزاد (۲۱۱)

تعریف: مغالطه‌ی فروریختن امر پشتیبان یا توضیح امر غیرممکن موقعی اتفاق می‌افتد که شخصی سعی کند پدیده‌ای را توضیح دهد که اتفاق نمی‌افتد/نیفتاده یا حداقل مدرکی برای اتفاق افتادن آن موجود نیست. این مغالطه شکلی از مغالطه‌ی مصادره به مطلوب (begging the question) (شماره‌ی ۷۵) است.

معادل انگلیسی: Subverted Support

شکل منطقی:

X به دلیل Y اتفاق می‌افتد/افتاده (در حالی که X اصلاً اتفاق نمی‌افتد/نیفتاده)

مثال ۱:

دلیل این که سالانه میلیاردها کودک از گرسنگی می‌میرن، بی‌تفاوتی من و شماست.

توضیح: سالانه میلیاردها کودک از گرسنگی نمی‌میرند. این رقم حتی نزدیک به واقعیت هم نیست. اگر این رقم نزدیک به واقعیت بود، می‌شد آن را تلاشی برای بزرگ‌نمایی در نظر گرفت تا مخاطب این گفته را به منزله‌ی حقیقت بپذیرد و به جای فکر کردن به خود گفته، به دلیل نهفته در پس وقوع آن فکر کند.

مثال ۲:

همون‌طور که توی کتاب مقدس ذکر شده، قبلاً توی آسمون گنبدی بود که مانع از ریختن «آب آسمانی» روی زمین می‌شد. امروزه این گنبد وجود نداره، چون طوفان نوح نابودش کرد.

توضیح: دلیل این که امروزه این گنبد وجود ندارد این است که هیچ‌گاه وجود نداشته است. گوینده طوری درباره‌ی دلیل وجود نداشتن آن در عصر حاضر حرف می‌زند که انگار مخاطب وجود پیشین آن را به منزله‌ی حقیقتی انکارناپذیر پذیرفته است.

استثنا: اگر گوینده در استدلال خود وقوع پدیده را به شکل خبری اعلام کرده باشد، مغالطه‌ای اتفاق نمی‌افتد.

مثال: گنبد آسمانی سازه‌ای چادرمانند بود که طبق اون چیزی که توی کتاب مقدس توصیف شده، مانع از ریختن «آب آسمانی» به زمین می‌شد. امروزه این گنبد وجود نداره، چون طوفان نوح نابودش کرد.

راهنمایی: مبالغه تکنیک پریسکی است که لازم است تا حد امکان از آن پرهیز کنید. از یک طرف، این تکنیک باعث می‌شود استدلال‌تان قانع‌کننده‌تر به نظر برسد (البته با ایجاد سوء تفاهم عمدی در درک حقیقت). ولی از طرف دیگر، اگر کسی متوجه مبالغه‌یتان شود و آن را به روی‌تان بیاورد، آسیب زیادی به اعتبار استدلال و البته اعتبار خودتان وارد خواهد شد.

منابع:

مغالطه‌ای رایج در اینترنت. منبع علمی برای آن یافت نشد.

مغالطه‌ی هزینه‌ی هدر رفته (Sunk-Cost Fallacy) | مغالطه به زبان آدمیزاد (۲۱۲)

تعریف: مغالطه‌ی هزینه‌ی هدر رفته موقعی اتفاق می‌افتد که شخصی استدلال کند باید برای فلان چیز وقت، پول و... بیش‌تری صرف کرد، چون اگر شکست بخورد، وقت، پول و... که تا کنون صرف آن شده هدر می‌رود. شخصی که چنین طرز فکری دارد، این نکته‌ی مهم را در نظر نمی‌گیرد که اگر قرار است طرح به نتیجه نرسد، صرف هزینه‌ی بیش‌تر فقط ضرر نهایی را بیش‌تر خواهد کرد.

معادل انگلیسی: Sunk-Cost Fallacy

معادل‌های جایگزین: مغالطه‌ی توسل به اینرسی، مغالطه‌ی بهمن غلتان، مغالطه‌ی کار را یک‌سره کن، ضرر بیش‌تر برای جبران ضرر

شکل منطقی:

X مقدار در طرح Y سرمایه‌گذاری شده است.

Z مقدار سرمایه‌ی بیش‌تر برای تکمیل طرح Y لازم است، وگرنه X هدر می‌رود.

بنابراین، Z موجّه است.

مثال ۱:

من به مشاوره‌ی که قراره بهم جنبه‌های مثبت و منفی تأسیس بخش اقتصادی جدید رو بگه ۱۰۰۰ دلار دستمزد دادم. اون بهم گفت که بهتره این بخش رو تأسیس نکنم، چون بازار راکده. با این حال، اگه اقدامی انجام ندم، اون ۱۰۰۰ دلار هدر می‌ره، برای همین بهتره بخش جدید رو تأسیس کنم.

توضیح: گوینده ملتفت نیست که «اقدام» او به ضرر به مراتب بیش‌تر و بزرگ‌تری خواهد انجامید. هنگام اتخاذ چنین تصمیماتی برخورداری از چشم‌انداز درازمدت اهمیت زیادی دارد. به این در و آن در زدن برای این‌که ۱۰۰۰ دلار دستمزد مشاوره هدر نرود، نمونه‌ی بارز چشم‌انداز کوتاه‌مدت داشتن و تنگ‌نظری است. این طرز تفکر مغالطه‌آمیز است.

مثال ۲:

سرتاسر دنیا کشیش‌ها و پیشواهای روحانی بسیاری هستند که بخش عمده‌ی زندگی‌شان را وقف الهیات کرده‌اند، اما باورش‌شان به پدیده‌های ماوراءالطبیعی را از دست داده‌اند و از مرحله‌ی «ایمان داشتن» گذر کرده‌اند. صدها نفر از آن‌ها متوجه ضرری که کرده‌اند شده‌اند و به دنبال بهترین راه برای کنار آمدن با آن هستند (به سایت <http://www.clergyproject.org> مراجعه کنید)، در حالی که بسیاری دیگر نمی‌توانند بپذیرند

عمری که صرف کرده‌اند بیهوده بوده است و برای همین به کارشان ادامه می‌دهند، با وجود این که این کار با باورهای فعلی‌شان هم‌سو نیست.

توضیح: البته کشیش‌هایی که ایمان‌شان را از دست نداده‌اند و شغل‌شان با عقایدشان هم‌سوست، مرتکب این مغالطه نشده‌اند.

استثنا: اگر نتیجه‌ی احتمالی سرمایه‌گذاری بیش‌تر بررسی شود و با پذیرش ضرر فعلی و پرهیز از سرمایه‌گذاری بیش‌تر مقایسه شود، در این صورت تصمیم برای سرمایه‌گذاری بیش‌تر مغالطه‌آمیز نخواهد بود، چون تصمیمی است که بر پایه‌ی آمار و ارقام گرفته شده است.

راهنمایی: آیا در بخشی از زندگی‌تان همچنان دارید برخلاف میل‌تان وقت و پول صرف آن می‌کنید، چون می‌ترسید وقت و پولی که تا کنون صرف آن کرده‌اید هدر رود؟

منابع:

Besanko, D., & Braeutigam, R. (2010). *Microeconomics*. John Wiley & Sons.

مغالطه‌ی امر متضایف ملغی شده (Suppressed Correlative) | مغالطه به زبان آدمیزاد (۲۱۳)

تعریف: مغالطه‌ی امر متضایف ملغی شده موقعی اتفاق می‌افتد که شخصی یک عبارت متضایف (یک گزینه از بین دو گزینه‌ی مانع‌الجمع) را بازتعریف کند، طوری که یک گزینه شامل گزینه‌ی دیگر نیز بشود یا به عبارت ساده‌تر، یکی از گزینه‌ها غیرممکن شود. در نتیجه، واژه‌ای که بازتعریف شده ذاتاً بی‌معنا جلوه می‌کند.

معادل انگلیسی: Suppressed Correlative

معادل‌های جایگزین: مغالطه‌ی تباین کم‌رنگ‌شده، مغالطه‌ی رابط ملغی شده

شکل منطقی:

شخص ۱ ادعا می‌کند که همه چیز یا X است یا نه X (متضایف‌ها: X و نه X)
شخص ۲ X را چنان تعریف می‌کند که همه‌ی ویژگی‌هایی که در نظر شما X شامل‌شان نمی‌شود در X گنجانده شده‌اند (متضایف ملغی شده: نه X).

مثال ۱:

ریک: می‌خوام بدونم لازمه برای صرف ناهار توقف کنیم یا نه. تو یا گشسته‌ته، یا گشته‌ت نیست. کدومش؟
تینا: اگه معنی گرسنه بودن اینه که بتونی چیزی بخوری، من همیشه گرسنه‌م.
توضیح: اگر گرسنه بودن را «توانایی غذا خوردن» توصیف کنیم، در نتیجه غیر از موارد نادری که افراد به خاطر مشکلات پزشکی قادر به خوردن چیزی نیستند، همه در همه حال گرسنه‌اند و واژه‌ی «گرسنه» معنایش را از دست می‌دهد.

مثال ۲:

کنت: ماشین جدیدی که خریدم خیلی سریعه.
کارل: بعید می‌دونم به اندازه‌ی یه جت جنگی سریع باشه، برای همین سریع نیست.
توضیح: در گفته‌ی کنت یک امر متضایف به صورت ضمنی مورد اشاره قرار گرفته است و آن هم این است: ماشینش یا سریع است، یا نیست. اگر حرفی که کارل می‌زند درست باشد، هیچ ماشینی «سریع» نیست و صفت «سریع بودن» معنایش را برای همه‌ی ماشین‌ها از دست می‌دهد.

استثنا: جا دارد به تفاوت بین مغالطه‌ی قیاس ذوحدین کاذب (شماره‌ی ۱۱۵) و مغالطه‌ی امر متضایف ملغی شده اشاره کنیم. مثلاً مثال ۱ قیاس ذوحدین کاذب نیست، چون با این که آدم نمی‌تواند در عین حال هم گرسنه باشد، هم گرسنه نباشد، اما می‌تواند کمی گرسنه باشد.

مثال:

ریک: می‌خوام بدونم لازمه برای صرف ناهار توقف کنیم یا نه. تو یا گشسته‌ته، یا گشته‌ت نیست. کدومش؟
تینا: من یه کوچولو گشسته‌مه. اگه خودت هم گشسته‌ته توقف کن. وگرنه می‌تونم صبر کنم.
دقت کنید: دلیل این‌که این بار این مغالطه اتفاق نیفتاده این است که تینا سعی نکرده «گرسنه» را بازتعریف کند،
برای همین «گرسنه نبودن» اساساً غیرممکن است.
راهنمایی: هر وقت دو گزینه پیش رویتان قرار داده شد، خوب به این فکر کنید که آیا این دو گزینه واقعاً تنها دو
گزینه‌ی موجود هستند یا نه.

منابع:

Shafer-Landau, R. (2007). *Ethical Theory: An Anthology*. John Wiley & Sons.

مغالطه‌ی برنده‌سالاری (Survivorship Fallacy) | مغالطه به زبان آدمیزاد (۲۱۴)

تعریف: مغالطه‌ی برنده‌سالاری موقعی اتفاق می‌افتد که شخصی بر اساس اظهارات چند نفر از جناح «برنده» نتیجه‌گیری کند، چون در بیش‌تر مواقع جناح «بازنده» فرصتی پیدا نمی‌کند تا اتفاقات را از دید خودش تعریف کند. این مغالطه مبتنی بر سوگیری شناختی (cognitive bias) است و سوگیری برنده‌سالاری (survivorship bias) نام دارد و یادآور ضرب‌المثل «مردگان حکایت نمی‌کنند» (dead men tell no tales) است.

معادل انگلیسی: Survivorship Fallacy

معادل‌های جایگزین: سوگیری برنده‌سالاری

شکل منطقی:

تعداد برندگان X و تعداد بازندگان Y است.

ما فقط اظهارات برندگان را می‌شنویم.

بنابراین بر اساس اظهارات X برنده نتیجه‌گیری می‌کنیم.

مثال ۱:

اجازه دهید از مثال سوانح رانندگی استفاده کنیم، چون داده‌ی زیادی در این حوزه جمع‌آوری شده است. طبق گزارش مدیریت امنیت جاده‌ای بزرگراه‌های کشور، هر ساله حدود ۳۲۰۰۰ نفر در جاده‌های ایالات متحده بر اثر سانحه‌ی رانندگی کشته می‌شوند. تعداد افراد دخیل در سوانح رانندگی مرگبار دو برابر این رقم است؛ این یعنی نیمی از افراد دخیل از سانحه جان سالم به در می‌برند و نیمی دیگر کشته می‌شوند. فرض کنید ۸۰٪ افراد دخیل در سوانح رانندگی از منشأ قدرتی ماوراءالطبیعی درخواست می‌کنند جان‌شان را نجات دهد. با توجه به برابری نسبی تعداد بازماندگان و کشته‌شدگان، ۲۵۶۰۰ نفر از کسانی که از ماوراءالطبیعه طلب نجات می‌کنند کشته می‌شوند و ۲۵۶۰۰ نفر از کسانی که از ماوراءالطبیعه طلب نجات می‌کنند زنده می‌مانند تا از منجی معجزه‌آسایشان پیش‌بقیه تعریف کنند. حالا باید در این محاسبه آن ۲۰٪ از بازماندگان را که از ماوراءالطبیعه طلب نجات نکردند، اما زنده ماندند، لحاظ کنیم. تعداد آن‌ها ۶۴۰۰ نفر است. اگر این خط فکری را دنبال کنیم، به گروه ۳۲۰۰۰ نفره‌ای از بازماندگان می‌رسیم که ۸۰٪شان به لطف دخالت عاملی ماوراءالطبیعی از مرگ نجات یافته‌اند. با این حال، باید در نظر گرفت که مرده‌ها نمی‌توانند حرف بزنند، برای همین آن ۸۰٪ از افرادی را که از ماوراءالطبیعه طلب نجات کردند ولی درخواست‌شان نادیده گرفته شد، فراموش می‌کنیم. با توجه به سوگیری

شناختی برنده سالاری، داده‌ای یک طرفه داریم و بر اساس آن به نتیجه‌ای مغالطه‌آمیز می‌رسیم: درخواست نجات از منشأی ماوراءالطبیعی آدم را از مرگ نجات می‌دهد.

مثال ۲:

یکی از ابزار کلاه‌برداران و فریبکارانی که از اطلاعات ناچیز مردم در حوزه‌ی آمار و ارقام سوءاستفاده می‌کنند سوگیری شناختی برنده سالاری است. یکی از کلاه‌برداری‌های رایج در این زمینه «سهام فروش غیب‌گو» است. کلاه‌بردار به تعداد زیادی از افراد (مثلاً ۱۰ میلیون نفر) ایمیل می‌فرستد و در آن ادعا می‌کند که سابقه‌ی فوق‌العاده‌ای در تشخیص سهام پرسود دارد. در ادامه می‌گوید انتظار ندارم حرف من را باور کنید، من این را به شما ثابت می‌کنم. کافیست به من اجازه دهید مدت یک هفته‌ی پیاپی، هر روز سهامی انتخاب کنم که ارزش آن روز به روز بیش‌تر می‌شود. وقتی از ارزش سهامی انتخابی من مطمئن شدید، می‌توانید تماس بگیرید و همکاری‌تان را شروع کنید.

کار این کلاه‌برداری به شرح زیر است:

روز اول: پنج سهام مختلف انتخاب می‌شوند و هر کدام‌شان به منزله‌ی سهام برنده به ۲ میلیون نفر ارسال می‌شوند. فرض را بر این می‌گیریم که از این پنج سهام، سه‌تایشان درآمدزایی می‌کنند و دو تایشان نمی‌کنند. ۴ میلیون نفری که سهام فاقد سود را دریافت کردند از فهرست حذف می‌شوند (این افراد معادل «بازنده‌ها» یا «مرده‌ها» هستند).

روز دوم: ۵ سهام دیگر انتخاب می‌شوند. این بار، سهام فقط به «بازماندگان» فرستاده می‌شود؛ حدوداً ۱,۲ میلیون نفر یکی از این سهام جدید را دریافت می‌کنند. از بین سهام جدید شاید فقط دو تایشان سهام برنده باشد. این یعنی ۲,۴ میلیون نفر سهام برنده را دریافت می‌کنند؛ دومین روز پیاپی! به احتمال خودتان می‌توانید بقیه‌اش را حدس بزنید...

...

روز هفتم: در آخرین روز، حدوداً صد هزار نفر در فهرست باقی مانده‌اند. این صد هزار نفر کسانی هستند که هر هفت روز سهام برنده را دریافت کرده‌اند و مطمئناً خیلی‌هایشان به این نتیجه رسیده‌اند که ادعای اولیه‌ی کلاه‌بردار صحت دارد. به هر حال، وقتی فردی با اعتماد به نفس ادعا کند که می‌تواند ۷ روز پیاپی سهام برنده را برایتان انتخاب کند و این کار را هم انجام دهد، چندان جای شک باقی نمی‌ماند، مگر نه؟

راهنمایی: هرگاه دیدید کسی می‌خواهد به شما خدمات معجزه‌آسای خرید سهام‌اش را ارائه کند یا شما را به یکی از پیروان مذهب جدیدش تبدیل کند، به سوگیری شناختی برنده سالاری و تأثیر آن در نتیجه‌گیری‌های گمراه‌کننده فکر کنید.

Swedroe, L. E. (2005). *The Only Guide to a Winning Investment Strategy You'll Ever Need: The Way Smart Money Preserves Wealth Today*. St. Martin's Press.

مغالطه‌ی هفت تیرکش تگزاس (Texas Sharpshooter Fallacy) | مغالطه به زبان آدمیزاد (۲۱۵)

تعریف: مغالطه‌ی هفت تیرکش تگزاس موقعی اتفاق می‌افتد که شخصی شباهت‌ها را زیر ذره‌بین قرار دهد و تفاوت‌ها را نادیده بگیرد و بدین ترتیب به نتیجه‌ای نادرست برسد. این مغالطه هم مثل مغالطه‌ی قمارباز (شماره‌ی ۱۲۳) از دریافت معنا از چیزی که ذاتاً بی‌معنا و تصادفی‌ست ناشی می‌شود. این مغالطه با مغالطه‌ی نتیجه‌گیری بی‌پایه‌و‌اساس (شماره‌ی ۱۷۵) رابطه‌ی نزدیکی دارد.

معادل انگلیسی: Texas Sharpshooter Fallacy

معادل‌های جایگزین: شش‌لول‌بند تگزاس، توهم دسته‌بندی

شکل منطقی:

X و Y طبق چند معیار با هم مقایسه می‌شوند.

نتیجه‌گیری بر اساس تنها معیاری که نتیجه‌ی دلخواه را رقم می‌زند انجام می‌شود.

مثال ۱:

غیب‌گوی بزرگ، نوستراداموس ۵۰۰ سال پیش نوشت:

حیواناتی که از شدت گرسنگی وحشی شده‌اند، از رودخانه عبور خواهند کرد،

غلبه بر هیستر یکی از بزرگ‌ترین اهداف نبرد است.

او باعث خواهد مردانی بزرگ در قفس‌های آهنی زندانی شوند،

وقتی فرزند آلمان از هیچ قانونی پیروی نکند.

از این خطوط این‌طور برمی‌آید که او ظهور هیتلر را پیش‌گویی کرده است!

توضیح: اگر فقط و فقط روی یکی از پیش‌گویی‌های نوستراداموس تمرکز کنید، شاید به نظر برسد که او از

آینده خبر داشته است، ولی لازم است در نظر داشته باشید که نوستراداموس بیش از ۱۰۰۰ «پیش‌گویی» انجام

داده که بیش‌ترشان (یا شاید همه‌ی‌شان؟) خزعبلاتی گنگ و نامفهوم هستند. با وجود این همه پیش‌گویی، از

لحاظ آماری غیرممکن است که حداقل یکی‌شان با یک حادثه‌ی واقعی شباهت نداشته باشند. اگر

پیش‌گویی‌های بی‌معنا و مضحک را نادیده بگیرید، متن بالا فوق‌العاده به نظر می‌رسد. همچنین لازم به ذکر است

که «هیستر» (Hister) معادل لاتین رودخانه‌ی دانوب است.

مثال ۲:

سایت SuperCyberDate.Con با اطمینان بالا معتقد است سالی و بیلی برای هم ساخته شده‌اند، چون هر دویشان پیتزا، فیلم، فست‌فود و جنت جکسون را دوست دارند و به جمهوری خواهان رأی می‌دهند.

توضیح: سایت SuperCyberDate.Con این نکته‌ی مهم را نادیده گرفت که سالی و بیلی ۲۴۵ فقره‌ی مورد علاقه و مورد تنفر دیگر داشتند که زمین تا آسمان با یکدیگر فرق دارند. یکی از این موارد حاکی از هم‌جنس‌گرا بودن بیلی است.

استثنا: هنگام بررسی داده‌های آماری، شباهت‌ها و تفاوت‌ها را در کنار یکدیگر بنگرید و صرفاً برای دلخوشی خودتان بر شباهت‌ها تمرکز نکنید.

حقیقت جالب: نام «هفت‌تیرکش تگزاس» از این ایده برگرفته شده که یک نفر می‌تواند تصادفی و بدون هدف‌گیری به یک انبار غله شلیک کند و سپس هدف را دور سوراخی که تیرش ایجاد کرده بکشد تا وانمود کند تیرانداز قهار است.

منابع:

Forshaw, M. (2012). *Critical Thinking For Psychology: A Student Guide*. John Wiley & Sons.

مغالطه‌ی استثناء‌سالاری (Tokenism) | مغالطه به زبان آدمیزاد (۲۱۶)

تعریف: مغالطه‌ی استثناء‌سالاری موقعی اتفاق می‌افتد که شخصی رفتاری استثنائی یا موردی را [که صرفاً یک بار اتفاق افتاده،] به گونه‌ای تفسیر کند که انگار اتفاقی رایج، ادامه‌دار و قابل‌تعمیم و جایگزینی مناسب برای چیزی واقعی است.

معادل انگلیسی: Tokenism

معادل‌های جایگزین: مغالطه‌ی نمونه‌نمایی، توکنیسم

شکل منطقی:

مشکل X وجود دارد.

راه‌حل Y ارائه می‌شود.

راه‌حل Y برای حل مشکل X کافی نیست، ولی کافی در نظر گرفته می‌شود.

مثال ۱:

نامزد ریاست جمهوری به نژادپرستی متهم شده. ولی اخیراً گفته که از سریال ریشه‌ها (Roots) خوشش می‌آید، پس فکر نکنم نژادپرست باشه.

توضیح: دوست داشتن فیلمی که به افشاء نژادپرستی و تبلیغ برابرخواهی می‌پردازد، با نژادپرست نبودن فرسنگ‌ها فاصله دارد.

مثال ۲:

در شرکت آقای مک‌باس، هر ۵۰ مدیر اجرایی مرد و هر ۵۰ منشی زن هستند. ایشون برای این‌که نشون بده طرفدار فرصت‌های شغلی برابر بین زن‌ها و مردهاست، موافقت کرده تا یه مدیر اجرایی زن استخدام کنه.

توضیح: استخدام یک مدیر اجرایی زن به منزله‌ی یک توکن یا مورد استثنائی، نابرابری جنسی سیستماتیک شرکت آقای مک‌باس را جبران نمی‌کند.

مثال ۳: در تابستان ۲۰۲۰، وقتی تنش نژادی در آمریکا شدید بود، بسیاری از منابع رسانه‌ای برای حل کردن مشکل نژادپرستی به سیاه‌پوستان با حرف بزرگ اشاره کردند (Black People)، در حالی‌که W اول سفیدپوستان (white people) را کوچک نگه داشتند. بعضی از منابعی که متوجه این حرکت شدند، آن را نمونه‌ای از استثناسالاری برای جلوگیری از اتهامات نژادپرستی در نظر گرفتند.

استثناء: اگر یک مورد استثنائی همان چیزی که هست در نظر گرفته شود (یک مورد استثنائی)، مغالطه‌ای اتفاق نمی‌افتد.

مثال: می‌دونم وزنم زیاده، ولی دارم سعی می‌کنم. در حال حاضر صبحانه به جای دوناتی که قبلاً می‌خوردم، گریپ‌فروت می‌خورم.

منابع:

Cogan, R. (1998). *Critical Thinking: Step by Step*. University Press of America.

مغالطه‌ی منتقد خائن (Traitorous Critic Fallacy) | مغالطه به زبان آدمیزاد (۲۱۷)

تعریف: مغالطه‌ی منتقد خائن موقعی اتفاق می‌افتد که شخص یا گروهی در جواب انتقاد وارد شده به خودش، استدلال کند که دلیل پشت انتقاد، علاقه‌ی منتقد به گروهی دیگر یا نفرت او به گروه خودش است و پیشنهاد دهد که منتقد یا راجع به ایراد مذکور اظهار نظر نکند یا کلاً گروه را ترک کند. این مغالطه با بیان این جمله یا نمونه‌های مشابه آن اتفاق می‌افتد: «اگه خوشت نمیاد هری. خوش اومدی!»

معادل انگلیسی: Traitorous Critic Fallacy

معادل لاتین: ergo decedo [پس بزن برو]

شکل منطقی:

شخص ۱ از گروه ۱ انتقاد می‌کند.

شخص ۲ در جواب انتقاد شخص ۱ می‌گوید پس چرا گروه ۱ را ترک نمی‌کنی؟

مثال ۱:

گرتروود: از پر کردن دستی این فرم‌ها خسته شدم. نمی‌شه یه سیستم کارآمدتر طراحی کنیم؟

سیندی - لو: اگه از راه و روش ما خوشت نمیاد، می‌تونیم با یه نفر دیگه جایگزینت کنیم!

توضیح: سیندی - لو به جای پاسخ به انتقاد، گرتروود را تهدید به از دست دادن شغلش کرد. این مثال را می‌توان نمونه‌ای از مغالطه‌ی توسل به زور (شماره‌ی ۳۹) نیز حساب کرد.

مثال ۲:

استیو: توی سوئد دانشگاه مجانیه. چرا نمی‌تونیم اینجا هم دانشگاه‌ها رو مجانی کنیم؟

اد: اگه عاشق و دل‌باخته‌ی سوئدی، مهاجرت کن همون‌جا. یه لیبرال کم‌تر، بهتر!

توضیح: اگر مغالطه‌ی مصادره به مطلوب (شماره‌ی ۷۵) به کار رفته را نادیده بگیریم (استیو نگفت که از سوئد خوشش می‌آید)، اد سؤال استیو را نادیده گرفت و آن را با سؤالی بی‌معنا جواب داد: چرا استیو به سوئد مهاجرت نمی‌کند؟

استثنا: اگر یکی از اعضاء گروه دائماً از گروه خودش ایراد بگیرد و از گروه‌های دیگر تعریف کند، می‌توان جداً

از او پرسید: «پس چرا به همان گروه ملحق نمی‌شوی؟»

راهنمایی: ضرب‌المثل «مرغ همسایه غاز است» را همیشه به خاطر داشته باشید.

منابع:

مغالطه‌ای رایج در اینترنت. منبع علمی برای آن یافت نشد.

مغالطه‌ی جواب دادن بدی با بدی (Two Wrongs Make A Right) | مغالطه به زبان آدمیزاد (۲۱۸)

تعریف: مغالطه‌ی جواب دادن بدی با بدی موقعی اتفاق می‌افتد که شخصی سعی کند بدی‌ای که در حق کسی کرده با این بهانه که آن فرد هم حاضر است آن بدی را در حق او بکند یا آن بدی را در حق او کرده توجیه کند.

معادل انگلیسی: Two Wrongs Make A Right

شکل منطقی:

شخص ۱ کار X را در حق شخص ۲ انجام داد.

بنابراین شخص ۲ حق دارد کار X را در حق شخص ۱ انجام دهد.

شخص ۱ معتقد است که شخص ۲ کار X را در حق شخص ۱ انجام خواهد داد.

بنابراین شخص ۱ حق دارد کار X را در حق شخص ۲ انجام دهد.

مثال ۱:

جیمی قبلاً ناهار تامی رو دزدیده بود.

بنابراین تامی حق داره امروز ناهار جیمی رو بدزده.

توضیح: جیمی کار بدی کرد که ناهار تامی را دزدید، ولی نمی‌توان استدلال کرد که اگر تامی ناهار جیمی را بدزدد، حق به حق‌دار می‌رسد. در این صورت، فقط دو کودک دزد روی دست‌مان می‌ماند، بدون این‌که درک کنیم چرا دزدی بد است.

مثال ۲:

مثل این‌که پیش‌خدمت یادش رفت هزینه‌ی بطری نوشیدنی رو توی صورت‌حساب ذکر کنه. بیایید بریم. به هر حال، اگه اون پول اضافی ازمون می‌گرفت، بعید می‌دونم برمی‌گشت تا حسابش رو باهامون صاف کنه.

توضیح: در این مثال استدلال از مثال قبلی مغالطه‌آمیزتر است، چون گوینده درباره‌ی کاری گمانه‌زنی می‌کند که پیش‌خدمت ممکن بود انجام دهد. حتی اگر این گمانه‌زنی صحیح باشد، با انجام کار بد در جواب کار بد نمی‌توان به خوبی رسید.

استثنا: می‌توان درباره‌ی این‌که «مجازات عادلانه» یا «معیارهای پیش‌گیری عادلانه» چیست، به طور مفصل بحث کرد.

منابع:

مغالطه‌ای رایج در اینترنت. منبع علمی برای آن یافت نشد.

مغالطه‌ی نوع و نمونه (Type-Token Fallacy) | مغالطه به زبان آدمیزاد (۲۱۹)

تعریف: مغالطه‌ی نوع و نمونه موقعی اتفاق می‌افتد که یک واژه که ممکن است هم به نوع اشاره داشته باشد (منظور از نوع مفهومی انتزاعی و توصیفی است)، هم به نمونه (نمونه چیزی است که به طور موردی نماینده‌ی یک مفهوم است) طوری استفاده شود که معلوم نباشد به کدام‌شان اشاره دارد و ابهام ایجاد کند. این مغالطه یکی از انواع جزئی‌تر مغالطه‌ی ابهام (شماره‌ی ۱۶) است.

معادل انگلیسی: Type-Token Fallacy

شکل منطقی:

به نوع (Type) اشاره می‌شود.

در پاسخ به نمونه اشاره می‌شود.

به نمونه (Token) اشاره می‌شود.

در پاسخ به نوع اشاره می‌شود.

مثال ۱:

فروشنده: تویوتا الآن داره نزدیک به ۴۰ تا خودرو تولید می‌کنه، پس اگه از این خوشتون نیاد، می‌تونیم بریم سراغ بقیه شون.

مشتری: من فکر می‌کردم میلیون‌ها ماشین تولید کنن.

توضیح: فروشنده به مدل‌های مختلف خودرو که در تویوتا تولید می‌شود اشاره می‌کرد، نه تعداد (یا توکن‌های) هر خودرو. فروشنده با پرهیز از به کار بردن عبارت «انواع خودرو» یا «مدل خودرو»، باعث گیج شدن مشتری شده است.

مثال ۲:

گرگ: من کت و شلوار جورج کلونی رو دارم.

تیم: نوبتی می‌پوشینش؟

توضیح: منظور گرگ این بود که نوع کت و شلوار او با مال کلونی یکسان است. البته تیم احتمالاً در جواب دارد مزه می‌ریزد، ولی اگر اینطور نباشد نوع را با نمونه (آن دست کت و شلوار منحصر بفردی که متعلق به کلونی است) اشتباه گرفته است.

راهنمایی: در تعاملات تا حد امکان بدون شبهه و ابهام صحبت کنید تا از سوء تفاهم بی‌مورد جلوگیری شود.

Wetzel, L. (2014). Types and tokens. In E. N. Zalta (Ed.), *The Stanford Encyclopedia of Philosophy* (Spring 2014). Metaphysics Research Lab, Stanford University. Retrieved from <https://plato.stanford.edu/archives/spr2014/entries/types-tokens/>

تعریف: مغالطه‌ی ادعای ابطال‌ناپذیر موقعی اتفاق می‌افتد که شخصی بدون مدرک یا دلیلی محکم، با اطمینان اعلام کند که نظریه یا فرضیه‌ای صادق/کاذب است، در حالی که امکان ندارد نظریه یا فرضیه‌ی موردنظر را از راه مشاهده یا آزمایش‌های تجربی تأیید یا رد کرد. مطرح کردن ادعای ابطال‌ناپذیر راهی برای خارج شدن از گفتمان منطقی است، چون ادعاهای ابطال‌ناپذیر اغلب ایمان‌محورند و با مدرک و منطق نمی‌توان اثبات‌شان کرد.

معادل انگلیسی: Unfalsifiability

معادل‌های جایگزین: ادعای غیرقابل‌آزمایش

شکل منطقی:

X صدق است (در شرایطی که اثبات صدق نبودن **X** غیرممکن است)

مثال ۱:

توی سینه‌ی من اسب‌های تک‌شاخ ریز و نامرئی زندگی می‌کنن. متأسفانه این اسب‌های تک‌شاخ با ابزار علمی قابل‌رؤیت نیستن.

توضیح:

شاید سینه‌ی گوینده واقعاً از اسب‌های تک‌شاخ ریز و نامرئی پر شده باشد، ولی این فرضیه را از هیچ راهی نمی‌توان تأیید یا رد کرد. برای همین نباید بدون دلیل و مدرک محکم آن را پذیرفت.

مثال ۲:

کشیش‌ها می‌تونن شراب رو به خون عیسی تبدیل کنن.

توضیح: در مثال بالا حداقل می‌توان مایع را بررسی کرد تا دید آیا اجزاء شیمیایی‌اش تغییر کرده‌اند یا نه، این طور نیست؟ نه، این طور نیست، چون تغییر فیزیکی یا شیمیایی در پدیده‌ی استحاله (**transubstantiation**) یا تبدیل شراب به خون عیسی در مراسم عشاء ربّانی مطرح نیست. این تغییر در «جوهر» آن اتفاق می‌افتد؛ بنابراین تغییری مادی نیست و در نتیجه رد کردن آن غیرممکن است. همچنین گوینده نگفته که این تغییر «ممکن است» اتفاق بیفتد؛ بلکه با اطمینان اعلام کرده که حتماً اتفاق خواهد افتاد و برای همین شدت مغالطه‌آمیز بودن آن را تشدید کرده است. تنها مدرکی که برای استحاله موجود است، چند آیه‌ی مبهم در کتاب مقدس است؛ آیه‌هایی آن‌چنان مبهم که بیش از یک میلیارد مسیحی به رخداد واقعی استحاله اعتقاد ندارند. در نتیجه گوینده ادعایی ابطال‌ناپذیر را با اطمینان بالا و مدرک ضعیف عرضه کرده و مرتکب مغالطه شده است.

استثناء: همه‌ی ادعاهای ابطال‌ناپذیر مغالطه‌آمیز نیستند؛ بعضی از آن‌ها صرفاً ابطال‌ناپذیرند؛ همین و بس. اگر ادعا را با حد معقولی از تردید بیان و برای آن مدرک درست عرضه کنیم، می‌توان آن را شکل جایزی از استدلال در نظر گرفت، حتی اگر با اطمینان نتوان آن را تأیید یا رد کرد.

راهنمایی: هیچ‌گاه تصور نکنید چون کسی نمی‌تواند در اشتباه بودن شما را ثابت کند، پس حق با شماست.
منابع:

Flanagan, O. J. (1991). *The Science of the Mind*. MIT Press.

مغالطه‌ی تضاد ناموجه (Unwarranted Contrast) | مغالطه به زبان آدمیزاد (۲۲۱)

تعریف: مغالطه‌ی تضاد ناموجه موقعی اتفاق می‌افتد که شخصی دلالت ضمنی (Implicature) را با دلالت استلزامی (Implication) یکسان در نظر بگیرد، در حالی که از لحاظ منطقی اینطور نباشد. دلالت ضمنی نسبتی است که فرد بین حکم (Statement) و گزاره (Proposition) برقرار می‌سازد. دلالت استلزامی رابطه‌ی بین گزاره‌ها، یعنی معانی حکم‌ها است.

معادل انگلیسی: Unwarranted Contrast

معادل‌های جایگزین: بعضی چیزها فلان‌اند/بعضی چیزها فلان نیستند

شکل منطقی:

بعضی Sها P هستند.

بنابراین بعضی Sها P نیستند.

بعضی Sها P نیستند.

بنابراین بعضی Sها P هستند.

مثال ۱:

بعضی خدانا باوران انسان‌اند.

بنابراین بعضی خدانا باوران انسان نیستند.

توضیح: شاید واقعاً این‌طور باشد، ولی ما نمی‌توانیم از لحاظ منطقی، به‌طور استلزامی این امر را مورد دلالت قرار دهیم (imply) که واقعاً این‌طور است، چون استفاده از واژه‌ی «بعضی» از لحاظ منطقی دلالت استلزامی بر این ندارد که منظور آن «همه» نیست. [اما] در کاربرد روزمره، واژه‌ی «بعضی» دلالت ضمنی (implicate) بر مفهوم «نه همه» دارد؛ برای همین است که حکم بالا مغالطه‌آمیز است و بدون آن که از لحاظ فنی متوسل به دروغ‌گویی شد می‌توان از آن برای فریب مخاطب استفاده کرد.

مثال ۲:

بعضی مسیحیان یهودی نیستند.

بنابراین بعضی یهودیان مسیحی‌اند.

توضیح: درست است که ما بیان کردیم بعضی مسیحیان یهودی نیستند، ولی از لحاظ منطقی نمی‌توان بر اساس آن به این نتیجه رسید که بعضی مسیحیان یهودی‌اند. در حالی که می‌توانیم آن را به طور ضمنی مورد دلالت قرار دهیم (implicate)، ولی این حکم بر آن معنا دلالت استلزامی (imply) ندارد.

استثناء: ندارد.

حقیقت جالب: این یکی از آن مغالطه‌های عجیب است که صرفاً برای کامل بودن کتاب آن را اینجا آورده‌ام. کم پیش می‌آید که کسی واژه‌ی «بعضی» را به جای «همه» یا «هیچ» استفاده کند.

منابع:

Hansen, H. V., & Pinto, R. C. (1995). *Fallacies: Classical and Contemporary Readings*. Penn State Press.

مغالطه‌ی خطای کاربرد - اشاره (Use-Mention Error) | مغالطه به زبان آدمیزاد (۲۲۲)

تعریف: مغالطه‌ی خطای کاربرد - اشاره موقعی اتفاق می‌افتد که شخصی واژه‌ای را که برای اشاره به چیزی به کار برده شده، با خود آن چیز اشتباه بگیرد. برای پرهیز از این خطا، رسم است که واژه‌ای را که برای اشاره به چیزی به کار برده شده در گیومه «» قرار دهند یا با فونت کج (*italic*) بنویسند.

این مغالطه رایج‌ترین مغالطه است هنگامی که به مثابه اشتراک لفظ (شماره‌ی ۱۰۱) به کار می‌رود. تمایز کاربرد - اشاره (*use-mention distinction*) یکی از مفاهیم پایه‌ی فلسفه‌ی تحلیلی است که طبق آن، باید بین کاربرد یک واژه و اشاره به آن واژه تمایز قائل شد. تمایز بین کاربرد و اشاره را در مثال زیر بهتر می‌توان متوجه شد:

کاربرد: پنیر از شیر گاو گرفته می‌شود.

اشاره: «پنیر» از پن (بستن) + شیر گرفته شده و معنی شیربسته شده می‌دهد.

معادل انگلیسی: Use-Mention Error

معادل‌های جایگزین: UME

شکل منطقی:

"X" با X یکسان است.

مثال ۱:

پسر من پنج حرفه.

توضیح: عبارت «پسر من» (اشاره) از پنج حرف تشکیل شده است. پسر من (کاربرد) از مولکول تشکیل شده است.

مثال ۲: استدلال وجودشناختی آنسلم کنتربری (Anslem):

مقدمه‌ی ۱: خدا چیزی است که بزرگ‌تر از آن نمی‌توان متصور شد.

مقدمه‌ی ۲: ممکن است خدا در فاهمه‌ی ما وجود داشته باشد.

مقدمه‌ی ۳: وجود داشتن هم در واقعیت و هم در فاهمه‌ی انسان بزرگ‌تر از وجود داشتن صرف در فاهمه‌ی انسان است.

مقدمه‌ی ۴: بنابراین خدا در واقعیت وجود دارد.

توضیح: در مقدمه‌ی ۱، خدا (کاربرد) به موجودی به نام خدا اشاره دارد. کل استدلال آنسلم بر همین پیش‌فرض بنا شده. ولی در مقدمه‌ی ۲، او آن را با خدا (اشاره) برابر قرار می‌دهد.

مثال ۲:

تایرون: من در زمینه‌ی استفاده از کلمات نابغه‌م.

سوزی: برای اثبات ادعات، بعضیا رو تعریف کن.

تایرون: مقدار نامشخص از هر چیزی. نبوغم ثابت شد!

توضیح: منظور سوزی این بود که «چندتا واژه رو تعریف کن»، ولی تایرون معنی واژه‌ی «بعضی» را تعریف

کرد. تایرون به خیال خود در بحث پیروز شد، ولی در عمل هیچ اثری از نبوغ خود نشان نداده است.

مثال ۳: بسیاری از میزبانان پادکست‌ها، خبرنگاران و شخصیت‌های اجتماعی دیگر به هنگام بحث درباره‌ی

مسئله‌ی نژاد به خاطر استفاده از واژه‌ی Nigger یا Nigga (کاکاسیاه) به در دسر افتادند. دلیل این اتفاق این

است که اقلیتی پر سر و صدا فکر می‌کنند استفاده از این واژه (بدون توجه به بستری که در آن استفاده شده) به

اندازه‌ی خود واژه بد است، در حالی که این دو مقوله از هم سوايند.

استثناء: وقتی این «مغالطه» در حوزه‌ی طنز و چیستان به کار رود.

حقیقت جالب: کدام قسمت از لندن در فرانسه واقع شده؟ حرف «ن».

منابع:

Azzouni, J. (2010). *Talking About Nothing: Numbers, Hallucinations and Fictions*. Oxford University Press.

مغالطه‌ی مقایسه‌ی ضعیف (Weak Analogy) | مغالطه به زبان آدمیزاد (۲۲۳)

تعریف: مغالطه‌ی مقایسه‌ی ضعیف موقعی اتفاق می‌افتد که شخصی با استفاده از مقایسه سعی کند صدق یا کذب استدلالی را نشان دهد، ولی مقایسه‌ای ضعیف و فاقد تأثیر دلخواه. به عبارت دیگر، تفاوت‌های آن با استدلال بیش‌تر از شباهت‌های آن باشد.

معادل انگلیسی: Weak Analogy

معادل‌های جایگزین: مقایسه‌ی بد، مقایسه‌ی کاذب، قیاس مع‌الفارق، قیاس شبهه‌دار، توسل به شباهت‌های فریبنده، استعاره‌ی کاذب

شکل منطقی:

X شبیه Y است.

Y ویژگی P را دارد.

بنابراین X ویژگی P را دارد.

(ولی X چندان به Y شبیه نیست)

مثال ۱:

این‌که به خاطر تعدادی اشتباه و تناقض توی کتاب مقدس به رستاخیز مسیح اعتقاد نداشته باشی، مثل این می‌مونه که به غرق شدن تایتانیک اعتقاد نداشته باشی، چون شاهدای عینی سر این‌که کشتی قبل از فرو رفتن توی آب از وسط نصف شد یا بعدش، با هم توافق ندارند.

توضیح: متأسفانه این مقایسه از زبان یکی از مناظره‌کنندگان مسیحی مورد علاقه‌ی من (یکی از اشخاصی که در اغلب موارد به دلیل و منطق ارزش می‌نهد) بیان شده است. این مقایسه چند اشکال اساسی دارد که از بین‌شان می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

- از غرق شدن تایتانیک مدت زیادی نمی‌گذرد.

- ما یقین داریم اظهاراتی که درباره‌ی این حادثه شنیده‌ایم، از زبان شاهدان عینی بیان شده‌اند.

- ما از غرق شدن تایتانیک مدرک فیزیکی در اختیار داریم.

مثال ۲:

اعتقاد داشتن به رستاخیز مسیح مثل این می‌مونه که به وجود زامبی‌ها اعتقاد داشته باشی.

توضیح: این مثال یکی از مقایسه‌های رایج است که ملحدان برای رد مسیحیت استفاده می‌کنند. دلیل ضعیف بودن مقایسه موارد زیر است:

- گفته می‌شود که عیسی زنده است، نه نامیرا (undead)

- اگر وجود خدا را یک حقیقت در نظر بگیریم، او دلیل موجهی برای زنده کردن عیسی (خودش) دارد. چنین دلیلی برای وجود زامبی‌ها وجود ندارد.

- غذای زامبی‌ها مغز انسان است. تا جایی که می‌دانیم، عیسی از مغز کسی تغذیه نکرد.

استثنا: در نظر داشته باشید که مقایسه‌ها نمی‌توانند «اشتباه» یا «صحیح» باشند و حتی «خوب» یا «بد» خطاب کردنشان نیز دقیق نیست. بهترین لفظ برای توصیف کیفی مقایسه‌ها «ضعیف» و «قوی» است. استفاده از مقایسه فی‌نفسه یک استدلال است، استدلالی که کیفیت آن بستگی به نظر افراد دارد. چیزی که در نظر یک شخص ضعیف به نظر می‌رسد، ممکن است در نظر شخصی دیگر قوی باشد.

راهنمایی: مقایسه کردن راهی بسیار مفید، قوی و متقاعدکننده برای انتقال دیدگاه است. از مقایسه استفاده کنید، ولی تا حد امکان مقایسه‌ای قوی به کار ببرید.

منابع:

Luckhardt, C. G., & Bechtel, W. (1994). *How to Do Things with Logic*. Psychology Press.

مغالطه‌ی نادانی خودسرانه (Willed Ignorance) | مغالطه به زبان آدمیزاد (۲۲۴)

تعریف: مغالطه‌ی نادانی خودسرانه موقعی اتفاق می‌افتد که شخصی حاضر نباشد اطلاعات یا داده‌هایی را که باورهای فعلی‌اش را نقض می‌کنند مدنظر قرار دهد، چون دوست ندارد باورش را تغییر دهد.

معادل انگلیسی: Willed Ignorance

شکل منطقی:

من به X اعتقاد دارم.

شما مدرکی دارید که حاکی از Y است.

من حاضر به دیدن یا شنیدن آن نیستم، چون نمی‌خواهم از باور به X دست بکشم، بنابراین X هنوز صادق است.

مثال ۱:

من دوست ندارم هیچ عنصر بیرونی‌ای باورهای شخصی منو تهدید کند. من فقط با کسانی رفت‌وآمد می‌کنم که باورهاشون با من یکسان باشه.

توضیح: این تفکر مغالطه‌آمیز رایج‌تر از آن است که فکرش را می‌کنید. افراد زیادی از کلیت جامعه کنار می‌کشند و برای راحتی خاطرشان خودشان را به خرده‌جوامعی متشکل از افراد هم‌نظر و هم‌عقیده محدود می‌کنند.

مثال ۲:

همون چیزایی که می‌دونم کفایت می‌کنه. دیگه بحث کردن وقت تلف کردنه.

توضیح: سر باز زدن از بحث کردن یا پرهیز از قرار دادن خود در معرض اطلاعات متناقض با باورهای شخصی مغالطه‌آمیز است.

استثناء: در بعضی شرایط نادانی واقعاً به نفع آدم است. گاهی بهتر است آدم در سرابی دلخوش‌کننده باقی بماند تا این‌که با حقیقتی تلخ و سنگین روبه‌رو شود که هنوز از لحاظ روانی برای پذیرفتنش آمادگی ندارد.

حقیقت جالب: این مغالطه به خطای تأیید خود (Confirmation Bias) شباهت دارد، ولی به‌عنوان مغالطه، در بحث به کار گرفته می‌شود.

منابع:

مغالطه‌ای رایج در اینترنت. منبع علمی برای آن یافت نشد.

مغالطه‌ی خواسته‌اندیشی (Wishful Thinking) | مغالطه به زبان آدمیزاد (۲۲۵)

تعریف: مغالطه‌ی خواسته‌اندیشی موقعی اتفاق می‌افتد که شخصی تمایل شدیدی به حقیقت داشتن چیزی را جایگزین دلیل و مدرک برای صحت‌سنجی آن کند. خواسته‌اندیشی (که بیش‌تر سوگیری‌ای شناختی است تا مغالطه) همچنین باعث می‌شود شخص در راستای رسیدن به نتیجه‌ی دلخواهش مدارک را با معیارهایی متفاوت از معیارهای شخصی بی‌طرف بررسی کند.

معادل انگلیسی: Wishful Thinking

معادل‌های جایگزین: آرزواندیشی، خیال‌واهی، تفکر از روی خواب و خیال، فکر باطل، خواب و خیال، خیال‌خام، آرزوی غیرعملی، افکار واهی و پوچ

شکل منطقی:

ای کاش X صادق بود.

پس X صادق است.

مثال ۱:

تو دلم افتاده تیم ما برنده‌ی جام جهانی می‌شه. می‌دونم که این اتفاق می‌افته.

توضیح: نخیر، این مسأله چیزی نیست که بتوان از قبل دانست. وانگهی «تو دلم افتاده» یعنی چه؟ این مثال نمونه‌ی بارزی از خواسته‌اندیشی است: تمایل به بردن تیم خودتان و وانمود کردن به این‌که این اتفاق واقعاً قرار است بیفتد.

مثال ۲:

من از صمیم قلب اعتقاد دارم وقتی بمیریم، توی یه بدن جدید و فوق‌العاده بیدار می‌شیم و تا ابد کنار کسانی که دوستشون داریم زندگی می‌کنیم. اگه تهش قراره بمیریم و آخرش هیچی به هیچی، اصلاً برای چی به دنیا اومدیم؟ هدف زندگی چیه؟

توضیح: این‌که شما دوست ندارید بعد از مرگ به کلی نیست و نابود شوید، مدرکی برای وجود یک جهان پس از مرگ فوق‌العاده نیست. وانگهی، کسی به ابدیت آنانی که پیش از تولدشان وجود نداشتند اهمیت نمی‌دهد.

استثنا: وقتی خواسته‌پنداری در قالب امید، آرزو یا دعا مطرح شود و در پی آن باوری شکل نگیرد، مغالطه‌ای اتفاق نمی‌افتد، چون به طور مستقیم یا غیرمستقیم استدلالی مطرح نشده است.

مثال: امیدوارم مجبور نباشم تا آخر عمر پیش خاله ادنا بمونم. می‌دونم که واقعاً منو دوست داره، ولی با وراجی‌هاش مخمو می‌خوره.

راهنمایی: در این که از ته دل بخواهید چیزی به واقعیت پیوند قدرتی نهفته است، ولی فقط در صورتی که: (۱) در حوزه‌ی مربوط به آن از نفوذ برخوردار باشید (۲) برای به واقعیت پیوستن آن کاری انجام دهید، نه این که صرفاً امیدوار باشید خودش خود به خود به واقعیت پیوندد.

منابع:

Andolina, M. (2002). *Practical Guide to Critical Thinking*. Cengage Learning.

مغالطه‌ی ضرورت (Fallacy of Necessity) | مغالطه به زبان آدمیزاد (۲۲۶)

تعریف: مغالطه‌ی ضرورت به مغالطه‌ای در قیاسی منطقی (Syllogism) اشاره دارد که در آن ضرورت در نتیجه بیان شده، ولی در دو مقدمه بیان نشده است.

معادل انگلیسی: Fallacy of Necessity

معادل لاتین: fellacia necessitas

شکل منطقی:

A ضرورتاً B است.

A، C است.

بنابراین C ضرورتاً B است.

مثال ۱:

مادرها ضرورتاً فرزند دارند.

فرن یک مادر است.

بنابراین فرن ضرورتاً فرزند دارد.

توضیح: مشخص است که برای مادر بودن باید فرزند داشته باشید (حداقل یک فرزند - تنی یا ناتنی بودنش در این مثال مهم نیست). فرن یک مادر است. تا اینجا مشکلی نداریم. ولی نتیجه‌ی این قیاس منطقی صادق نیست. فرن ضرورتاً نباید فرزندی داشته باشد، چون لازم نیست ضرورتاً مادر باشد. برای این که مرتکب این مغالطه نشویم، باید مقدمه‌ی دوم را به «فرن ضرورتاً یک مادر است» تغییر دهیم (از من نپرسید معنای این جمله چیست).

مثال ۲:

طرفداران شنای موزون ضرورتاً عاشق شنای موزون هستند.

مومو یکی از طرفداران شنای موزون است.

بنابراین مومو ضرورتاً عاشق شنای موزون است.

توضیح: شکل این مثال با مثال ۱ برابر است، ولی محتوای آن فرق می‌کند. مومو فقط و فقط در صورتی عاشق شنای موزون است که ضرورتاً (تأکید می‌کنم، ضرورتاً) طرفدار شنای موزون باشد. ما نمی‌توانیم چنین پیش فرضی از او داشته باشیم، چون در مثال واژه‌ی «ضرورتاً» به کار برده نشده است. این استدلال نامعتبر و مغالطه‌آمیز است.

استثناء: ندارد.

منابع:

مغالطه‌ی ضرورت یکی از مغالطه‌های اختصاصی کتاب است و در سایت [Logically Fallacious](#) فهرست نشده است.

مغالطه‌ی کار خدا (God Wildcard Fallacy) | مغالطه به زبان آدمیزاد (۲۲۷)

تعریف: مغالطه کار خدا موقعی اتفاق می‌افتد که شخصی برای توجیه دلیل و منطقی که نقض شده ادعا کند که این اتفاق کار خدا و سرّ الهی است و هیچ‌کس از کار خدا خبر ندارد. این مغالطه یکی از تعابیر دیگر مغالطه‌ی داده‌ی ناموجود (شماره‌ی ۱۵۷) است، با این تفاوت که در این مغالطه این داده‌ی ناموجود معادل اراده‌ی خدا و کارکرد اسرارآمیز آن است. این مغالطه انواع مختلفی دارد و بیش‌تر در موقعیت‌هایی اتفاق می‌افتد که سؤال‌های صادقانه منجر به نتایج پوچ و غیرمنطقی می‌شود. کسانی که از این مغالطه استفاده می‌کنند، فکر می‌کنند در حال فروتنی پیشه کردن و ابراز صادقانه‌ی ناآگاهی خودشان هستند تا یک وقت ناآگاهی‌شان به تفسیر نادرست از دیدگاه‌های مقدس کلامی منجر نشود، ولی در عمل چنین کاری انجام نمی‌دهند. فروتنی پیشه کردن و ابراز صادقانه‌ی ناآگاهی واقعی یعنی اعتراف کردن به این که ممکن است فرضیه یا نتیجه‌گیری خودتان اشتباه باشد، نه اعلام این که صرفاً حقیقتی که نتیجه‌ی شما را تقویت می‌کند، در دسترس نیست.

معادل انگلیسی: God Wildcard Fallacy

معادل‌های جایگزین: مغالطه‌ی اسرار الهی

شکل منطقی:

ادعای X مطرح شده است.

ثابت می‌شود که ادعای X متناقض، پوچ یا بی‌پایه‌و‌اساس است.

ادعای X سر الهی است.

بنابراین ادعای X صادق است.

مثال ۱:

رن: آگه خدا جاودانه، پس چرا تصمیم گرفت کائنات رو خلق کنه؟ حوصله‌ش سر رفته بود؟

لوک: سرّ خدا معلوم نیست، ولی در هر صورت این کارو انجام داده.

توضیح: سؤالات ایمان‌محور عموماً نیازمند جواب‌های ایمان‌محور هستند، نه منطقی‌محور. اما برخلاف جواب‌های منطقی‌محور، جواب‌های ایمان‌محور را می‌توان در جواب به هر سؤالی بیان کرد و هیچ‌گاه نمی‌توان اشتباه بودنشان را ثابت کرد. به قول معروف «چیزی که همه‌ی سؤال‌ها را جواب دهد، هیچ سؤالی را جواب نداده است.»

مثال ۲:

جیل: آگه خدا نمی‌خواست آدم و حوا میوه‌ی ممنوعه رو بخورن، چرا وسط باغ عدن قرارش داد؟

لوک: مطمئنم که خدا دلایل خودشو داره. تو کی هستی که بخوای کار خدا رو زیر سؤال ببری؟
توضیح: به جای تأکید بر این که خدا دلایل خود را دارد، شاید بهتر باشد لوک و جیل صحت سؤال را بررسی کنند. آن‌ها می‌توانند بررسی‌شان را با حقیقت تحت‌اللفظی سفر پیدایش (Genesis) شروع کنند و در نهایت به [حقیقت] تحت‌اللفظی وجود خدا برسند.

استثناء: در بیش‌تر مواقع اشاره به خدا و اراده‌ی پیچیده‌ی او اصطلاحی عامیانه است، نه توضیح یا نتیجه‌گیری یک استدلال. در چنین مواقعی مغالطه در کار نیست.

توضیح: خدا می‌دونه مردم چرا به اون یارو رأی دادن!

منابع:

مغالطه‌ی کار خدا یکی از مغالطه‌های اختصاصی کتاب است و در سایت **Logically Fallacious** فهرست نشده است. همچنین این مغالطه را خود بو بنت ابداع کرده است.

مغالطه‌ی جبرگرایی واپس‌نگرانه (Retrospective Determinism) | مغالطه به زبان آدمیزاد (۲۲۸)

تعریف: مغالطه‌ی جبرگرایی واپس‌نگرانه موقعی اتفاق می‌افتد که شخصی فرض را بر این بگیرد که چون چیزی در گذشته اتفاق افتاده، ضرورتاً باید اتفاق می‌افتاد و نمی‌توان هیچ پیامد ممکن دیگری به جای آن متصور شد.

معادل انگلیسی: Retrospective Determinism

معادل‌های جایگزین: تقدیرگرایی

شکل منطقی:

X اتفاق افتاد، چون باید اتفاق می‌افتاد.

مثال ۱:

حکم روزگار این بود که اون شب من و همسرم توی رستوران آرچی مور همدیگه رو ملاقات کنیم. امکان نداشت این اتفاق نیفته. تقدیر ما این بود.

توضیح: چنین طرز فکری هیچ ریشه‌ی منطقی‌ای ندارد. چنین فرضیاتی بر پایه‌ی خرافات بیان می‌شوند. امکان بود که آن شب به هر پاتوق دیگری در آن محدوده بروم و اگر این کار را می‌کردم، زندگی‌ام اکنون بسیار متفاوت می‌بود. این دیدگاه که اتفاقات ریز و در ظاهر بی‌اهمیت پیامدهای بزرگ و دگرگون‌کننده به دنبال دارند، با عنوان نظریه‌ی بی‌نظمی یا آشوب (Chaos Theory) شناخته می‌شود، نظریه‌ای که از اعتبار علمی برخوردار است.

مثال ۲:

تمام کتاب‌هایی که در مجموعه‌ی «کتاب مقدس» جمع‌آوری شده‌اند بخش جدانشدنی از مسیحیت هستند. امکان ندارد طور دیگری باشد.

توضیح: جمع‌آوری کتاب مقدس داستانی پر طول و تفسیر است و صدها انشعاب متفاوت مسیحیت در شکل‌گیری آن دخیل هستند. طی گذر ۳۰۰ سال، قدرتمندان کلیسا آن نسخه‌ای از کتاب مقدس را که باب میلشان نبود تحت عنوان کتب کاذبه معرفی کردند و در باب کتاب‌هایی که اکنون بخش‌های قانونی (canon) کتاب مقدس به حساب می‌آیند، رأی‌گیری کردند. در ضمن کاتولیک‌ها هم نسخه‌ی مخصوص به خود از کتاب مقدس را دارند.

استثنا: اگر قصد دارید برای معشوقه‌ی تان شعر عاشقانه بنویسید، شاید بد نباشد وانمود کنید که تقدیر شما را به هم رسانده، وگرنه ممکن است مجبور شوید روی کاناپه بخوابید.

راهنمایی: عقل و منطق همیشه جلوه‌ی رمانتیک ندارد.

منابع:

مغالطه‌ی جبرگرایی نسبت به گذشته یکی از مغالطه‌های اختصاصی کتاب است و در سایت **Logically Fallacious** فهرست نشده است.

مغالطه‌های درجه‌دو

محض یادآوری، مغالطه‌ی منطقی (logical fallacy) شامل سه ویژگی زیر است:

۱. مغالطه باید خطا در برهان و استدلال‌ورزی (reasoning) باشد، نه خطا در بیان واقعیات (factual).
 ۲. مغالطه باید به طور رایج در استدلال به کار رود، یا در قالب خود استدلال یا تفسیر مخاطب از استدلال.
 ۳. مغالطه باید فریب‌دهنده باشد، یعنی باید بتواند فرد بالغ معمولی را به اشتباه بیندازد.
- مغالطه‌های بسیاری وجود دارند که گه‌گاه یافت می‌شوند و حداقل یکی از سه ویژگی بالا را ندارند، اما با این حال مردم همچنان واژه‌ی «مغالطه» را در توصیف‌شان به کار می‌برند. با توجه به این که هیچ معیار تثبیت‌شده‌ای برای تعریف مغالطه وجود ندارد، مردم می‌توانند هر چیزی را که دلشان می‌خواهد مغالطه خطاب کنند، ولی ما جزء «مردم» نیستیم. ما می‌خواهیم مغالطه‌شناس‌های حرفه‌ای باشیم، برای همین مغالطه‌هایی را که واقعاً مغالطه نیستند یا ارزش‌اش را ندارند که من بخواهم مفصل توضیح‌شان دهم یا شما عمیقاً درک‌شان کنید، «مغالطه‌ی درجه‌دو» خطاب می‌کنیم. اگر این مغالطه‌ها سلبریتی باشند، شاید بعضی‌های‌شان به مراسم اسکار دعوت شوند، ولی بیش‌ترشان در بهترین حالت در برنامه‌ی تلویزیونی هالیوود اسکوئرز (Hollywood Squares) به منزله‌ی مهمان حضور می‌یابند. اما اگر قرار باشد این کتاب بزرگ‌ترین مجموعه‌ی مغالطات موجود در بازار باشد، لازم می‌بینم که حداقل فهرست‌شان کنم. با وجود این، ارزش دارد که این فهرست را یک بار کامل بخوانید، همان‌طور که ارزش دارد بعضی از اپیزودهای هالیوود اسکوئرز را یک بار تماشا کنید (البته به شرطی که نوبت اجراهای اعصاب‌خردکن آن خانم عروسک‌گردان نباشد).
- در ضمن من در توضیحات مغالطه‌های زیر چند جمله هم درباره‌ی این که چرا مغالطه‌ی موردنظر به فهرست مغالطه‌های اصلی راه پیدا نکرده توضیح داده‌ام.^۱
- این شما و این هم مغالطه‌های درجه‌دو:

^۱. فهرست پایین ترکیبی از مغالطه‌های درجه‌دو در سایت و کتاب است. بعضی از مغالطه‌های درجه‌دو فهرست‌شده در کتاب در سایت مدخلی کامل هستند و برای هرچه کامل‌تر بودن ترجمه‌ی فارسی توضیح آن‌ها در سایت در این ترجمه آورده شده است. همچنین بعضی از مغالطه‌های فهرست‌شده در کتاب در سایت فهرست نشده‌اند و این مغالطه‌ها نیز به این فهرست اضافه شده‌اند. در کل هیچ مغالطه‌ای در سایت یا کتاب نیست که در این ترجمه فهرست نشده باشد و می‌توان این ترجمه را کامل‌ترین نسخه‌ی پروژه‌ی بو بنت در نظر گرفت - م. ف.

۱. مغالطه‌ی خطا در به‌کارگیری روش شبیه‌سازی (**Abduction Fallacy**): این مغالطه موقعی اتفاق می‌افتد که یک روش شبیه‌سازی ناکافی برای یک عمل (**task**) شبیه‌سازی به کار گرفته شود. این مغالطه در یک مقاله‌ی آکادمیک و چند بار در اینترنت مورد اشاره قرار گرفته است. معلوم نیست که آیا در استدلال قابل استفاده است یا نه. وانگهی، اگر کسی از روش شبیه‌سازی درست استفاده نکند، به‌احتمال تخصص کافی نداشته؛ خطایی در برهان و استدلال صورت نگرفته است.

۲. فقدان مدرک (**Absence of Evidence**): این مغالطه موقعی اتفاق می‌افتد که فرض شود چون مدرکی موجود نیست، می‌توان بدون آن نتیجه‌گیری منطقی کرد. البته گاهی اگر انتظار داشته باشیم مدرک یا شواهدی به دست آوریم و این اتفاق نیفتد، اشکالی ندارد اگر بدون آن‌ها نتیجه‌گیری کنیم. با این حال، این مسأله مبحثی پیچیده در حوزه‌ی معرفت‌شناسی (**epistemology**) است و آن‌قدر ظرافت دارد که نمی‌توان به‌راحتی برچسب مغالطه به آن چسباند. مغالطه‌ی استدلال جهلی (شماره‌ی ۶۷) معادل مغالطه‌آمیزتر این مدخل است.

۳. واقعیات جایگزین (**Alternative Facts**): حسن تعبیری برای «خیال‌بافی» یا «دروغ». این مغالطه زیاد با استدلال و دلیل و برهان سر و کار ندارد و دروغ‌گویی است. شاید در شرایطی که گوینده باور داشته باشد حقایق جایگزین با حقایق واقعی یکسان هستند، بتوان آن را مغالطه در نظر گرفت.

۴. توسل به آسایش خاطر (**Appeal to Convenience**): پذیرفتن یک استدلال صرفاً به خاطر این‌که نتیجه‌ی آن باعث آسایش خاطر است، نه به خاطر حقیقت داشتن آن. این مغالطه چندان رایج نیست و می‌توان آن را زیرمجموعه‌ی توسل به عواقب (شماره‌ی ۲۹) در نظر گرفت. تنها تفاوت بین این دو در این است که نتیجه‌گیری توسل به عواقب ممکن است مثبت یا منفی باشد، اما نتیجه‌گیری توسل به آسایش خاطر ضرورتاً مثبت است.

۵. توسل به بخت (خوب یا بد) (**Appeal to Luck** (good or bad luck)): نادیده گرفتن عوامل و دلایل مشخص برای وقوع اتفاق و ربط دادن آن به بخت.

۶. توسل به حسادت (**Argumentum ad invidiam** (Appeal to Envy)): تلاش برای متقاعدسازی افراد از طریق برانگیختن حس حسادت‌شان، به جای ارائه‌ی مدرک و دلیل. این مغالطه به قدر کافی رایج نیست و غیر از این نمی‌توان آن را خطا در استدلال به حساب آورد، چون ترفندی برای متقاعدسازی عامدانه است.

۷. توسل به سرّ (**Appeal to Mystery**): این مغالطه موقعی اتفاق می‌افتد که در استدلالی، به جای ارائه‌ی توضیح، صرفاً بیان شود که هیچ توضیحی ممکن نیست، یا به عبارت دیگر حقیقتی که قرار است توضیح داده شود غیرقابل توضیح است. من این مغالطه را خطا در استدلال نمی‌بینم، چون در آن ادعا نشده که به خاطر غیرقابل توضیح بودن مسأله، استدلال صادق یا کاذب است. بعضی چیزها هستند که (در حال حاضر) قابل

توضیح نیستند. اگر بیان کنیم که چیزی به خاطر غیرقابل توضیح بودن آن صادق است، مرتکب مغالطه‌ی استدلال جهلی (شماره‌ی ۶۷) شده‌ایم.

۸. توسل به حریم شخصی (**Appeal to Privacy**): این مغالطه موقعی اتفاق می‌افتد که شخصی به خاطر «خصوصی» بودن مسأله‌ای از بحث کردن درباره‌ی آن سر باز بزند و به صورت پیش‌فرض آن را بپذیرد. این مغالطه تحت عنوان مغالطه‌ی سرت تو کار خودت باشه (**Mind Your Own Business Fallacy**) نیز شناخته می‌شود. به‌شخصه این مغالطه را خطا در استدلال نمی‌بینم. اگر موضوعی شخصی یا خصوصی است، به خود آن شخص مربوط است. وانگهی این مغالطه چندان رایج نیست.

۹. توسل به فخرفروشی (**Appeal to Snobbery**): توسل به فخرفروشی موقعی اتفاق می‌افتد که شخصی سعی کند شخص دیگر را متقاعد کند با پذیرفتن فلان ادعا عضوی از جامعه‌ی فاخر و سطح بالا به حساب خواهد آمد. این کار بیش‌تر ترفند تبلیغاتی/متقاعدسازی است تا مغالطه، چون به‌ندرت در استدلال به کار می‌رود و بیش‌تر تلاشی است برای به دست آوردن چیزی که از کسی می‌خواهید.

۱۰. توسل به سنگ (**Argumentum ad lapidem (Appeal to the Stone)**): توسل به سنگ موقعی اتفاق می‌افتد که شخصی ادعایی را به خاطر پوچ یا مضحک بودنش رد کند، ولی حاضر نباشد مدرکی برای پوچ یا مضحک بودنش عرضه کند. به زبان ساده‌تر توسل به سنگ یعنی رد کردن یک استدلال یا گزاره بدون دلیل مشخص. این مغالطه خطا در استدلال و برهان نیست؛ صرفاً پرهیز از استفاده از آن است. ما می‌توانیم استدلالی را «دیوانه‌وار»، «احمقانه»، «غیرمنطقی»، «مزخرف» و... خطاب کنیم، ولی دلیلی ندارد برای هر صفت مغالطه‌ای جدا درست کنیم.

۱۱. توسل به سود (**Appeal to Utility**): (به مغالطه‌ی توسل به آسایش خاطر رجوع کنید)

۱۲. رد کردن بی‌دلیل استدلال (**Argument by Dismissal**): رد کردن یک استدلال بدون توضیح دادن دلیل آن. شخصی که استدلال را رد کرده ممکن است دلیل خوبی برای این کار داشته باشد و صرفاً حاضر نباشد آن را با کسی در میان بگذارد. بنابراین نمی‌توان فرض را بر این بگیریم که این کار خطا در برهان و استدلال است. تصمیم به عدم شرکت در بحث صرفاً انتخابی آگاهانه است.

۱۳. استدلال از روی تنبلی (**Argument by Laziness**): استدلالی که استدلال‌کننده‌اش به خود زحمت نداده باشد برای تقویت آن مدرک جمع‌آوری کند. در اینجا تنبلی حاکی از این است که استدلال‌کننده می‌داند که باید برای تقویت استدلالش مدرک جمع‌آوری کند، بنابراین خطا در برهان و استدلال صورت نگرفته است.

۱۴. توسل به پرسش بلاغی (**Argument by Rhetorical Question**): پرسیدن سؤال به نحوی که جواب موردنظرتان را بگیرد. توسل به پرسش بلاغی به راهبردی در استدلال کردن اشاره دارد که یادآور دو اصطلاح سؤال معنادار (**loaded question**) و سؤال تلقینی (**leading question**) است.

۱۵. توسل به نظر ناآگاهانه (**Argument by Uninformed Opinion**): (به مغالطه‌ی استدلال از روی تنبلی مراجعه کنید)

۱۶. توسل به طراحی (**Argument from Design**): تصور این که چون چیزی طراحی شده به نظر می‌رسد، حتماً کسی یا چیزی آن را طراحی کرده است. توسل به طراحی بیش‌تر برهان به نظر می‌رسد تا مغالطه، چون ریشه‌ی آن عدم در اختیار داشتن دانش کافی است (مثلاً درباره‌ی تکامل، انتخاب طبیعی و...)، نه غیرمنطقی بودن.

۱۷. توسل به نتایج نهایی (**Argument from Final Consequences**): درهم‌آمیختن علت و معلول؛ یا به طور دقیق‌تر مواجه شدن با یک علت و فرض کردن یک معلول برای آن بدون پشتوانه‌ای. این مغالطه به‌ندرت مورد استفاده قرار می‌گیرد و مغالطه‌ی علت شبهه‌دار (شماره‌ی ۱۸۳) آن را پوشش داده است.

۱۸. توسل به آینده (**Argument to the Future**): بیان این استدلال که در آینده مدرک و مشاهدات مورد نیاز برای اثبات ادعایتان کشف خواهد شد. این سخن ممکن است مغالطه‌آمیز باشد یا نباشد؛ بستگی به این دارد که چرا فکر می‌کنید روزی مدرک و مشاهداتی برای اثبات نتیجه‌گیری‌تان کشف خواهد شد. اگر دلیلی در کار نباشد، این طرز فکر توسل به ایمان (شماره‌ی ۳۵) یا خواسته‌اندیشی (۲۲۵) به شمار می‌آید.

۱۹. استدلال گیرا (**Argumentum ad Captandum**): هر استدلال فریبنده یا غلطی که دلیل بیان شدن آن مقبولیت بالایش نزد عموم است. این مغالطه بیش‌تر نوعی لفاظیست تا مغالطه‌ای رسمی.

۲۰. استدلال ضد مثال (**Argument to the Example (Argumentum ad Exemplum)**): استدلال کردن ضد مثال مطرح‌شده به جای پرداختن به سؤال پرسیده‌شده. این مغالطه به‌ندرت مورد استفاده قرار می‌گیرد و وقتی هم که می‌گیرد انواع مختلفی دارد و هر یک از این انواع با یکی از مغالطه‌های اصلی هم‌پوشانی دارد.

۲۱. سابقه‌ی خانوادگی بد (**Bad Seed**): تلاش برای بی‌ارزش جلوه دادن استدلال شخص با اشاره به سابقه‌ی خانوادگی «بد» او، طوری که این دو به هم ربطی نداشته باشند. این مغالطه یکی از تعابیر جزئی دیگر مغالطه‌ی تکوینی (شماره‌ی ۱۲۴) است و به‌ندرت مورد استفاده قرار می‌گیرد.

۲۲. اولویت‌بندی مشکل (**Barking Cat**): اشاره به این که فلان مشکل نباید پیش از حل شدن مشکلی مهم‌تر حل شود. اگر دلیل موجهی برای چنین دیدگاهی وجود داشته باشد، مغالطه‌آمیز نیست.

۲۳. رفیق‌سالاری (**Blood is Thicker than Water/ Favoritism**): پذیرفتن صحت استدلالی به خاطر ارتباط نزدیک با شخص استدلال‌کننده. رفیق‌سالاری خطا در برهان و استدلال نیست، بلکه سوگیری‌ای طبیعی است؛ همه تا حدی تمایل دارند به کسانی که از آن‌ها خوششان می‌آید بیش‌تر اعتماد کنند.

۲۴. حربه‌ی دروغ بزرگ (**Big Lie Technique**): تکرار یک دروغ، شعار یا حقیقت نصفه‌ونیمه‌ی فریب‌آمیز تا جایی که مردم بدون دلیل و مدرک آن را بپذیرند. همان‌طور که از اسمش برمی‌آید، بیش‌تر حربه است تا مغالطه.

۲۵. رشوه دادن (**Bribery / Material Persuasion, Material Incentives, Financial Incentive**): پول دادن به یک نفر برای موافقت کردن با موضع شما یا دریافت پول برای موافقت با موضع شخصی دیگر. رشوه دادن خطا در برهان و استدلال نیست.

۲۶. حال‌پرستی (**Chronological Snobbery**): تصور این‌که هنر یا علم معاصر فی‌نفسه از هنر و علم گذشتگان برتر است. حال‌پرستی بیش‌تر نگاه جانبدارانه است تا استدلال. وقتی هم که در استدلال به کار رود، توسل به تازگی (شماره‌ی ۴۴) و استدلال بر اساس قدمت (شماره‌ی ۶۳) آن را پوشش می‌دهد.

۲۷. اعتراف تحت شکنجه (**Confesses Under Torture**): تصور این‌که حرفی که شخص به هنگام شکنجه شدن می‌زند حقیقت است. معمولاً درد شکنجه بر میزان صحت اعتراف تأثیر می‌گذارد و شدت این تأثیر مشخص نیست. این طرز تفکر خطا در برهان و استدلال نیست.

۲۸. طعنه از راه تحسین بی‌مایه (**Damning with Faint Praise**): حمله به شخصی از راه تحسین کردن او برای کاری که لایق تحسین شدن نیست. مثلاً: «بابت این نسل‌کشی‌ای که راه انداختی بهت تبریک می‌گم. مسلماً سمت تو تاریخ ثبت می‌شه.» این کار بیش‌تر فنی بلاغی است تا مغالطه.

۲۹. گریز زدن (**Digression**): انحراف از موضوع بحث به طور موقت. گریز زدن فی‌نفسه مغالطه‌آمیز نیست.

۳۰. بی‌اعتنایی به علوم پذیرفته‌شده (**Disregarding Known Science**): نادیده گرفتن حقایق علمی که موضعی خاص را تهدید می‌کنند. بی‌اعتنایی به علم سوگیری‌ای شناختی یا حتی نوعی دروغ‌گویی است.

۳۱. جزمیت (**Dogmatism**): جزمیت یعنی باور کورکورانه داشتن به برخی اصول و در نظر گرفتن‌شان به مثابه حقیقت مطلق، بدون در نظر گرفتن مدارک و شواهد و نظر دیگران. جزمیت به طرز فکری گسترده اشاره دارد، نه خطایی مشخص در برهان و استدلال. بسیاری از مغالطه‌های کتاب توصیف‌گر نوعی خاص از جزمیت هستند.

۳۲. موقعیت باخت-باخت (**Double Bind**): قرار دادن شخص در موقعیتی که هر جوابی بدهد، جوابش اشتباه خواهد بود. چنین موقعیتی به ندرت اتفاق می‌افتد.

۳۳. شمارش دوباره (**Double Counting**): شمارش دوباره یا چندباره‌ی حوادث یا پیشامدها در سنجش داده که باعث به دست آمدن آمار غلط می‌شود. این مغالطه یکی از تعابیر دیگر دروغ‌گویی با آمار (شماره‌ی ۱۵۲) است.

۳۴. مغالطه‌ی محدودسازی به ذات یا ذات‌گرایی (**Essentializing Fallacy**): اشاره به این که فلان چیز همین بوده و هست و خواهد بود و قابل تغییر نیست، در حالی که این طور نباشد. محدودسازی به ذات مغالطه نیست؛ خطا در بیان واقعیات است.

۳۵. استثناء ثابت‌کننده‌ی اصل (**Exception That Proves the Rule**): شرایطی که در آن استثناء‌های اصلی اشتباه بودن آن اصل را ثابت می‌کنند. پیش آمدن چنین شرایطی بسیار نادر است.

۳۶. موضع نامشخص (**Failure to State**): موضع نامشخص موقعی اتفاق می‌افتد که شخصی موضع خودش را درباره‌ی موضوع مشخص نکند و به جایش دائم به طرف مقابل حمله کند و سؤال بپرسد.

۳۷. مغالطه‌ی ضرب کردن (**Fallacy of Multiplication**): تصور این که اگر کار Y را بتوان با N مقدار منابع انجام داد، اگر $N \times X$ مقدار منابع در دسترس باشند، کار $Y \times X$ نیز با آن قابل انجام است. این مغالطه در اصل خطای آمارگیری است.

۳۸. مغالطه‌ی آزمایش‌های حیاتی (**Fallacy of Crucial Experiments**): بیان این ادعا که فلان دیدگاه توسط اکتشافی محوری ثابت شده است. این تصور بسیار ذهنی (subjective) است. چیزی که در نظر یک نفر «محوری» است شاید در نظر شخصی دیگر این طور نباشد. همچنین «محوری بودن» ممکن است جنبه‌های مختلف داشته باشد.

۳۹. نشانه‌ی ناقص (**Faulty Sign**): این تصور اشتباه که حادثه یا پدیده‌ای نشانه یا پیش‌بینی‌کننده‌ی قابل اطمینان حادثه یا پدیده‌ای دیگر است. این مغالطه شباهت زیادی به مغالطه‌های دیگری دارد که حول محور روابط علی معلولی می‌چرخند. این اسم به ندرت مورد استفاده قرار می‌گیرد.

۴۰. مغالطه‌ی کار را تمام کن (**Finish the Job Fallacy**): نادیده گرفتن منطق و اصرار بر «تمام کردن کار» یا «تمام کردن کاری که شروع کردیم»، با این تصور که «کار» مهم‌تر از دلیل نهفته در پس کامل کردن کار یا دست نگه داشتن برای انجام آن است.

۴۱. مغالطه‌ی مخفی‌کاری (**Furtive Fallacy**): مغالطه‌ی مخفی‌کاری موقعی اتفاق می‌افتد که شخصی بیان کند علت نتیجه‌ی پیش‌آمده کار خلافی بوده که از جانب تصمیم‌گیران سر زده است. این مغالطه بسیار نادر است.

۴۲. مغالطه‌ی چکش زرین (**Golden Hammer Fallacy**): ارائه‌ی راه‌حل‌های یکسان برای مشکلات متفاوت. این مغالطه بیش‌تر خطا در خلاقیت یا دانش‌اندوزی است تا خطا در برهان و استدلال.

۴۳. اتهامات پرطمطراق (**Hifalutin Denunciations**): محکوم کردن طرف مقابل یا استدلال او با اتهامات کلی‌گویانه‌ی مبهم، افاده‌ای و پرطمطراق. اتهامات پرطمطراق بیش‌تر نوعی فن بلاغی است تا مغالطه.

۴۴. مغالطه‌ی تاریخی (**Historical Fallacy**): این مغالطه را اولین بار جان دووی (**John Dewey**)، فیلسوف آمریکایی در مجله‌ی *The Psychological Review* در سال ۱۸۹۶ معرفی کرد. این مغالطه موقعی اتفاق می‌افتد که شخصی وانمود کند می‌دانسته که از فلان فرایند فلان نتیجه به دست می‌آید، در حالی که آن نتیجه فقط در صورت طی شدن آن فرایند به دست می‌آید. مثلاً فرض کنید کیف پولتان را گم کرده‌اید، ولی می‌توانید حدس بزنید کجا می‌توان آن را پیدا کرد. اگر در جای مورد نظر آن را پیدا کنید و به اشتباه نتیجه‌گیری کنید که از اول می‌دانستید این کیف پول کجا بوده مرتکب این مغالطه شده‌اید. مغالطه‌ی تاریخی به‌ندرت اتفاق می‌افتد.

۴۵. مغالطه‌ی هوپل (وزش طوفان در محل اسقاط) (**The Junkyard Tornado/Hoyle's Fallacy**): استدلالی که هدف آن نسبت دادن نظریه‌ی ایجاد موجود زنده از بی‌جان یا نازیبست‌زایی (**Abiogenesis**) و تکامل موجودات در رده‌های بالاتر زیستی (**Evolution of Higher Life Forms**) به «احتمال وزیدن طوفان در محل اسقاط و سروهم‌بندی یک بوئینگ ۷۴۷ در نتیجه‌ی آن» است. این «مغالطه» استدلالی ضد این نظریه است. تمثیل وزش طوفان در محل اسقاط نمونه‌ای از استدلال مغالطه‌آمیز است، نه مغالطه‌ی عادی.

۴۶. ای‌کاش چوب‌دستی جادویی داشتم (**I Wish I Had a Magic Wand**): این تصور اشتباه که شما قدرتی ندارید تا موقعیتی بد یا اعتراض‌آمیز را تغییر دهید و هیچ جایگزینی برای آن وجود ندارد. این طرز فکر خطا در برهان و استدلال نیست.

۴۷. نسبت دادن ویژگی محدود و خاص به کلی (**In a Certain Respect and Simply**): حوزه‌ای گسترده‌تر نیز قابل‌تعمیم است. به‌ندرت مورد استفاده قرار می‌گیرد.

۴۸. از کاه کوه ساختن (**Insignificance**): مهم جلوه دادن عاملی بی‌اهمیت. چنین کاری مغالطه‌آمیز نیست.

۴۹. مغالطه‌ی نیت‌مندی (**Intentional Fallacy**): عبارتی در نقد ادبی قرن بیستم که بیان‌گر قضاوت کردن نیت و هدف اثری ادبی بر اساس نیت و اهداف خالق آن می‌باشد. این مغالطه بسیار جزئی‌گرایانه است و در دنیای عادی زیاد اتفاق نمی‌افتد.

۵۰. مغالطه‌ی نادانی شکست‌ناپذیر (**Invincible Ignorance Fallacy**): پرهیز از بحث کردن یا پذیرفتن هرگونه دلیل و مدرکی.

۵۱. شهسوار و نوکر (**Knights and Knaves**): تصور این‌که هر اطلاعاتی که از اشخاص دیگر به ما می‌رسد، بسته به آن شخص، یا صادق است یا کاذب. این مغالطه شباهت زیادی به مغالطه‌ی تکوینی (شماره‌ی ۱۲۴) دارد.

۵۲. نگرش فاقد تناسب (**Lack of Proportion**): افراط یا تفریط در زمینه‌ی بیان شدت اهمیت مدرک و شواهد مرتبط با استدلال. در مواردی که افراط از حد بگذرد، می‌توان آن را مثالی از مخفی نگه داشتن مدرک در نظر گرفت، کاری که خلاف قانون است. نگرش فاقد تناسب بیش‌تر ترفندی برای فریب دادن افراد است و در وقوع آن برهان و استدلال چندان مطرح نیست.

۵۳. مغالطه‌ی لاتین‌سالاری (**Latino Fallacy**): اعتبار بخشیدن به استدلال، مغالطه یا ادعا، صرفاً به خاطر این‌که به لاتین ترجمه شده است. این مغالطه نوع خاصی از استدلال بر اساس قدمت (شماره‌ی ۶۳) است.

۵۴. دروغ‌گویی (ارائه‌ی اطلاعات نادرست) (**Lies/ Misrepresentation**): دروغ‌گویی مغالطه نیست، ولی باید این نکته را در نظر داشته باشید که دروغ و چاخان در استدلال‌های بسیاری یافت می‌شود.

۵۵. تملق (**Lip Service**): وانمود کردن به موافق بودن با موضوعی خاص، وقتی که مشخص است با آن موضوع موافق نیستید. تملق گونه‌ای فریب است و به برهان و استدلال ربطی ندارد.

۵۶. مغالطه‌ی حجم ثابت کار (**Lump of Jobs Fallacy (Lump of Labor Fallacy)**): این تصور که حجم کار موجود در جامعه برای کارگران ثابت است و مثلاً اگر یک کارگر کار روزانه‌اش را از ۸ ساعت به ۷ ساعت تقلیل دهد، ۱ ساعت کار بیش‌تر برای کارگران بیکار آزاد می‌شود. این مسأله قابل‌بحث است و نظر اقتصاددانان درباره‌ی آن متفاوت است. بنابراین نمی‌توان آن را خطا در برهان و استدلال در نظر گرفت.

۵۷. مغالطه‌ی فرافکنی ذهن (**Mind Projection Fallacy**): این مغالطه را ای. تی. جینز (E. T. Jaynes) فیزیک‌دان و فیلسوف بیزی (Bayesian) ابداع کرده است. در نظر او این مغالطه موقعی اتفاق می‌افتد که شخصی یقین داشته باشد دنیا همان طوری است که خودش می‌بیند. فرافکنی ذهن بیش‌تر سوگیری‌ای شناختی است تا مغالطه.

۵۸. سؤال خود را جواب دادن (**Monopolizing the Question**): پرسیدن یک سؤال و بلافاصله جواب دادن، به قصد «تحمیل» کردن جواب‌تان به مخاطب. سؤال خود را جواب دادن بیش‌تر سوگیری‌ای شناختی است تا مغالطه.

۵۹. سیخونک زدن (**Needling**): تلاش برای عصبانی کردن طرف مقابل، به خصوص از طریق انتقاد مداوم یا سین جیم کردن او. من پیش تر سیخونک زدن را به منزله‌ی یکی از تعابیر دیگر مغالطه‌ی تشنیعی (ad hominem) فهرست کرده بودم. با این حال، سیخونک زدن بیش تر حقه‌بازی است تا خطا در برهان و استدلال.

۶۰. هنجار صاف کردن حساب (**Norm of Reciprocity**): ترفندی برای سوءاستفاده از گرایش طبیعی مردم به صاف کردن حساب. در بحث و جدل ممکن است یکی از طرفین به خاطر این که طرف مقابل قبلاً با یکی از مواضع او موافقت کرده، با یکی از مواضع او موافقت کند تا حساب‌شان با هم صاف شود. هنجار صاف کردن حساب بیش تر یک ترفند است تا خطا در برهان و استدلال. در جر و بحث این ترفند می‌تواند مقابله‌ی مناسبی برای سوگیری شناختی اثر نتیجه‌ی معکوس (**The Backfire Effect**) باشد.

۶۱. این دیدگاه متعلق به اینجا نیست (**Not Invented Here**): این مغالطه موقعی اتفاق می‌افتد که شخصی دیدگاه‌ها و استدلال‌هایی را که ریشه در قلمرو اجتماعی خودش نداشته باشند با معیارهای متفاوتی بسنجد. این مغالطه یکی از تعابیر جزئی دیگر مغالطه‌ی تکوینی (شماره‌ی ۱۲۴) است.

۶۲. اطلاعات منسوخ شده (**Outdated Information**): اگر کسی از اطلاعات منسوخ شده در استدلالش استفاده کند، اساساً حقیقت فرضیه‌اش غلط است، نه برهان و استدلالش، اما اگر در حال صحت‌سنجی استدلالی هستید، حواس‌تان به این مسأله باشد.

۶۳. بیش‌برازش (**Overfitting**): بیش‌برازش موقعی اتفاق می‌افتد که یک مدل آماری به جای توصیف روابط پایه، خطایی تصادفی را توصیف می‌کند.

۶۴. پر کردن سالن با رفقا (**Packing the House**): پر کردن سالن گفت‌وگو با دوستان، موافقان، مشوقان و کلاً کسانی که هر وقت استدلالی مطرح کنید و مخالف‌تان را بکوید شما را تشویق کنند. این ترفند باعث ایجاد جو ناعادلانه‌ای می‌شود که در آن استدلال‌های شما قوی‌تر و استدلال‌های مخالف‌تان ضعیف‌تر از آنچه که هستند به نظر می‌رسند. چنین ترفندی در مراسم رسمی مقامات قدرت رایج است. پر کردن سالن از رفقا بیش تر یک راهبرد است و با برهان و استدلال سروکار ندارد.

۶۵. استنتاج مغالطه‌ای (**Paralogism**): عبارتی است که می‌توان آن را در توصیف هر استدلال غیرمنطقی یا مغالطه‌آمیزی به کار برد. به خودی خود مغالطه نیست.

۶۶. عاجز شمردن تحلیل (به تعویق انداختن تصمیم) (**Paralysis of Analysis / Procrastination**): بیان این استدلال که چون ما هیچ‌گاه به داده‌های کامل دسترسی نداریم، نمی‌توان تصمیم درستی گرفت و فرایند

تصمیم‌گیری را آن قدر باید عقب انداخت که پیش آمدن بحران ما را مجبور به تصمیم‌گیری کند. این طرز فکر ضرورتاً مغالطه‌آمیز نیست.

۶۷. طبقه‌بندی کردن (**Pigeonholing**): عبارتی در توصیف فرایندهای انجام‌شده در راستای طبقه‌بندی کردن عناصر متفاوت در دسته‌بندی‌های کوچک‌تر. این مغالطه انواع گسترده‌ای از مغالطه‌های جزئی‌تر را دربرمی‌گیرد.

۶۸. شیادی نیکوکارانه (**Pious Fraud**): عمل شیادانه‌ای که برای رسیدن به هدفی والا انجام شود. جمله‌ی معروف «هدف وسیله را توجیه می‌کند» بیان‌گر تفکر نهفته در پس شیادی نیکوکارانه است. لزوماً مغالطه‌آمیز نیست.

۶۹. مغالطه‌ی نمونه‌گیری عمل‌گرایانه (**Pragmatic Sampling**): (به مدخل مغالطه‌ی توسل به آسایش خاطر رجوع کنید)

۷۰. «ما»ی واعظ (**Preacher's We**): استفاده از ضمیر «ما» برای لاپوشانی اتهامی که به دیگران می‌زنید. در چنین شرایطی منظور از «ما» در واقع «تو» یا «شما» است.

۷۱. مغالطه‌ی نقض احتمالات (**Probabilistic Fallacy**): این مغالطه موقعی اتفاق می‌افتد که استنباط‌های انجام‌شده برای رسیدن از پیش‌فرض‌ها به نتیجه‌گیری قوانین احتمالات را نقض کنند. این مغالطه به‌ندرت در کاربرد روزمره مشاهده می‌شود.

۷۲. مغالطه‌ی روان‌شناس (**Psychologist's Fallacy**): این مغالطه موقعی اتفاق می‌افتد که شخصی فرض را بر این بگیرد که هنگام بررسی الگویی رفتاری یا روان‌شناسانه، دیدگاهش جنبه‌ای جهان‌شمول دارد. این مغالطه به‌ندرت در کاربرد روزمره مشاهده می‌شود. همچنین از دوران ویلیام جیمز (**William James**), روان‌شناسی که برای اولین بار این مغالطه را معرفی کرد، جامعه‌ی روان‌شناسی به این نتیجه رسیده که چنین دیدگاهی یکی از موانع پژوهشی سر راه روان‌شناسان است و جنبه‌ی فریب‌دهنده ندارد.

۷۳. تعریف مجدد (**Redefinition**): تعریف مجدد یک واژه یا عبارت برای این که با استدلال شما انطباق پیدا کند. مثلاً: «عدم» آنچه که خدا می‌تواند از دل آن چیزی بیافریند.»

۷۴. تقلیل‌گرایی (**Reductionism**): تقلیل‌گرایی بیش‌تر مکتبی فلسفی است تا مغالطه، گرچه کسانی که به این مکتب باور ندارند اغلب آن را مغالطه به حساب می‌آورند. تقلیل‌گرایی یعنی تقلیل دادن اشیاء و مفاهیم به اعضاء سازنده‌ی آن‌ها و تعاملی که این اعضاء با هم دارند. برای مثال، اگر کسی ادعا کند انسان صرفاً ترکیبی شیمیایی است، در نظر کسانی که به «روح» اعتقاد دارند حرفی مغالطه‌آمیز زده است.

۷۵. مغالطه‌ی مدلولی (**Referential Fallacy**): نظریه‌ای در حوزه‌ی زبان‌شناسی که ادعا می‌کند معنای یک واژه یا عبارت در نمود آن در دنیای بیرون خلاصه می‌شود. این مغالطه به‌ندرت در کاربرد روزمره مشاهده می‌شود.

۷۶. تحریم شیطان (**Sanctioning the Devil**): پرهیز از مباحثه با شخصی با این بهانه که مباحثه با او اعتباری به او می‌بخشد که لایقش نیست. تحریم شیطان مغالطه نیست، مگر این‌که معتقدان به نظریه‌ی مسطح بودن زمین به آن توسل جویند، چون کم‌تر کسی حاضر است با آن‌ها بحث کند.

۷۷. مغالطه‌ی مقیاس (**Scope Fallacy**): مغالطه‌های جزئی‌تر بسیاری در این کتاب هستند که تحت عنوان «مغالطه‌ی مقیاس» شناخته می‌شوند. این مغالطه‌ها بیش‌تر حول محور ابهام و مبهم بودن می‌چرخند.

۷۸. شیرماهی‌گری (**Sealioning**): شیرماهی‌گری نوعی از ترولینگ (رفتار مخرب در فضای مجازی) است که حول محور سؤالات «مچ‌گیرانه» می‌چرخد، بدین معنا که ترول وانمود می‌کند که می‌خواهد گفت‌وگویی صادقانه داشته باشد و درخواست صادقانه برای آگاهی‌بخشی مطرح می‌کند و بدین ترتیب وظیفه‌ی آگاه کردن ترول به دوش طرف مقابل می‌افتد. این کار مغالطه‌آمیز نیست، بلکه ترفندی مخصوص فریب دادن است. همیشه باید حواس‌تان باشد از اشخاص و نیت پس کارهایشان پیش‌داوری قوی‌ای در ذهن نداشته باشید. در نگاه اول «شیرماهی‌گری» شبیه پرسش سقراطی از نوع جدی و صادقانه‌اش به نظر می‌رسد.

۷۹. خودفریبی (**Self-Deception**): خودفریبی فرایندی است که شخص برای باور کردن چیزی که می‌داند حقیقت ندارد آن را به خود تحمیل می‌کند. خودفریبی خودش مغالطه نیست، بلکه فرایندی ذهنی را توصیف می‌کند که در نهایت به مغالطه کردن و سفسطه کردن ختم می‌شود.

۸۰. پیش‌گویی کام‌بخش (**Self-Fulfilling Prophecy**): پیش‌گویی‌ای که خود آن زنجیره‌ای از اتفاقات را که برای به حقیقت پیوستنش لازم است به وجود می‌آورد، ولی شخصی که پیش‌گویی را انجام داده متوجه این موضوع نیست و باور دارد که به حقیقت پیوستن پیش‌گویی ناشی از بینش و دانش عمیق خود او است. پیش‌گویی کام‌بخش معمولاً در برهان و استدلال به وقوع نمی‌پیوندد.

۸۱. مغالطه‌ی شرلوک هلمز (**Sherlock Holmes Fallacy**): یادتان باشد که شرلوک هلمز شخصیتی خیالی است، حتی اگر از شخصیتی واقعی الهام گرفته شده باشد. شیوه‌ی استنتاج او اغلب در این جمله خلاصه می‌شود: «وقتی غیرممکن را حذف کنید، آنچه باقی می‌ماند، هرچقدر هم غیرمحتمل، باید حقیقت باشد.» چنین ذهنیتی در دنیای واقعی باعث ایجاد مشکلات بسیاری می‌شود. استفاده از این ادعا در بحث و استدلال نادر است.

۸۲. تلقین مودبیانه (**Sly Suggestions**): تلقین کردن این تصور که دیدگاه شما ممکن است صحت داشته باشد، ولی بدون صادر کردن حکمی محکم و مشخص که بتوان کاذب بودنش را ثابت کرد. مثلاً: «ممکن است میلیونر بعدی ما شما باشید! برای امتحان کردن شانس خودتان مشترک خدمات مان شوید.» تلقین مودبیانه حربه‌ای تبلیغاتی است و معمولاً در برهان و استدلال به کار نمی‌رود.

۸۳. گریه دستش به گوشت نمی‌رسد می‌گه بو می‌ده (**Sour Grapes**): تخریب کردن چیزی صرفاً به خاطر این که نمی‌توانید آن را صاحب شوید. مثلاً: «لامبورگینی جدیدی که خریدی بد نیست، ولی ارتفاع صندلی‌هاش خیلی کمه. وانت قراضه‌ی من بهتره.» معمولاً در استدلال به کار نمی‌رود.

۸۴. ماست‌مالی (**Snow Job**): این عبارت به چند منظور به کار می‌رود: ۱) «ثابت» کردن یک ادعا از راه خفه کردن مخاطب با حقایق، آمار و ارقام، مدارک و نمودارهایی که فراتر از درک و دانش اوست. ۲) تلاش قوی برای وادار کردن مخاطب به باور کردن چیزی از راه بیانات غیرحقیقی و جعلی ۳) تلاش برای فریب دادن یا متقاعد کردن مخاطب از راه چاپلوسی یا بزرگ‌نمایی. ماست‌مالی بیش‌تر مصداق دروغ گفتن است تا مغالطه کردن.

۸۵. مغالطه‌ی قیاس منطقی (**Syllogistic Fallacy**): دسته‌ای از مغالطه‌های صوری که در قیاس‌های منطقی اتفاق می‌افتند.

۸۶. تابو (**Taboo**): پرهیز از بررسی نقادانه‌ی باور یا استدلال صرفاً به خاطر این که در جامعه تابو به حساب می‌آید. این کار سر باز زدن از برهان و استدلال است، نه خطا در آن.

۸۷. حشو قبیح (**Tautology**): بیان یک منظور با واژگان متفاوت، طوری که تکرار آن به اشکال مختلف منظور را واضح‌تر بیان نکند. حشو قبیح همچنین به مجموعه‌ای از سخنان مؤید خود (**Self-Reinforcing**) اشاره دارد که رد کردنشان ممکن نیست، چون پیش‌فرض نهفته در این سخنان صادق بودنشان است (یکی از تعابیر دیگر مغالطه‌ی مصادره به مطلوب (شماره‌ی ۷۵)). معمولاً حشو قبیح وقتی در استدلال به کار رود، فریب‌دهنده نیست.

۸۸. شهادت مقامات (**Testimonials**): شهادت‌های بیان‌شده از جانب مقامات «قدرت»، متکی بر این پیش‌فرض که آنان می‌دانند درباره‌ی چه چیزی شهادت می‌دهد. در حوزه‌ی تجارت، شهادت‌های فروشندگان یا شهادت‌های مورد تأیید فروشندگان نباید خیلی جدی گرفته شوند، چون ممکن است یک مورد استثنائی باشند یا اصلاً ریشه در حقیقت نداشته باشند. مثلاً «جان جی. از ایالت اوهایو اظهار می‌کند که...» شهادت می‌تواند نوعی برهان و استدلال کردن باشد، ولی در بیش‌تر مواقع این‌طور نیست. اگر باشد، نمونه‌ای از مغالطه‌ی توسل به مرجع (شماره‌ی ۲۱) به حساب می‌آید.

۸۹. گزینه‌ی دیگری وجود ندارد (**There Is No Alternative**): دلسرد کردن دیگران از توسل به تفکر نقادانه با اعلام این‌که برای فلان دیدگاه، وضعیت یا دستورالعمل نمی‌توان هیچ جایگزینی متصور شد و همه‌ی گزینه‌های دیگر بی‌اهمیت هستند؛ یا این‌که تصمیم نهایی گرفته شده و اگر هرچه پیش‌تر بحث کنیم، وقت بیش‌تری تلف می‌شود (یا حتی بحث کردن مصداق نافرمانی و عدم وفاداری در نظر گرفته می‌شود).
۹۰. تعریف بیش از حد گسترده (**Too Broad**): تعریف ارائه‌شده مواردی را شامل می‌شود که گنجاندن‌شان در تعریف جایز نیست. تعریف بیش از حد گسترده خطا در درک واقعیت‌هاست، نه خطا در برهان و استدلال.
۹۱. تعریف بیش از حد محدود (**Too Narrow**): تعریف ارائه‌شده همه‌ی مواردی را که باید شامل شود در بر نمی‌گیرد. تعریف بیش از حد محدود خطا در درک واقعیت‌هاست، نه خطا در برهان و استدلال.
۹۲. صدق تهی (**Vacuous Truth**): صدق تهی در حوزه‌ی ریاضیات و منطق اصطلاحی است که بیان می‌کند همه‌ی اعضاء مجموعه‌ای تهی دارای یک ویژگی خاص هستند. این مبحث از حوصله‌ی مبحث مغالطه‌ها خارج است.
۹۳. غیرقابل انجام بودن (**Undoability**): بیان این ادعا که فلان کار قابل انجام نیست، در حالی که خودتان (یا شخصی دیگر) از پس انجام آن بر نمی‌آیید. غیرقابل انجام بودن شباهت زیادی به مغالطه‌ی استدلال جهلی (شماره‌ی ۶۷) دارد.
۹۴. لفاظی موزیانه (**Weasel Wording**): استفاده از واژه‌های مبهم برای تحریف حقیقت یا گمراه کردن مخاطب. «مثلاً ۵۰٪ در هزینه صرفه‌جویی کنید!». بیش‌تر حربه‌ای تبلیغاتی است تا مغالطه.
۹۵. جادوی کلمات (**Word Magic**): تصور این‌که چون در توصیف فلان چیز واژه‌ای ساخته شده، پس حتماً باید وجود داشته باشد. جادوی کلمات را به‌زحمت می‌توان به شکل استدلالی فریب‌دهنده به کار برد. برای مثال وجود واژه‌ی «unicorn» در زبان انگلیسی بدین معنا نیست که می‌توان مردم را فریب داد تا باور کنند به خاطر وجود این واژه اسب تک‌شاخ حتماً باید وجود داشته باشد.